مصفى جزء دوم

المجلد الثاني من المسوّى

باب ذكر العورة قال الله تبارك وتعالى قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم و
يحفظوا فروجهم ذلك ازكى لهم ان الله خبير بما يصنعون وقل للمومنت يغضضن
من ابصارهن ويحفظن فروجهن ولا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها وليضربن بخمرهن
على جيوبهن ولا يبدين زينتهن الا لبعولتهن او اباءهن او اباء بعولتهن او ابناءهن
او ابناء بعولتهن او اخوانهن او بنى اخوانهن او بنى اخواتهن او نسائهن او ما ملكت
ايمانهن او التابعين غير اولى الاربة من الرجال او الطفل الذين لم يظهروا على عورات
النساء ولا يضربن بارجلهن ليعلم ما يخفين من زينتهن وتوبوا الى الله جميعا
ايه المؤمنون لعلكم تفلحون وقال تبارك وتعالى يا ايها الذين امنوا ليستاذنكم
الذين ملكت ايمانكم والذين لم يبلغوا الحلم منكم ثلث مرات من قبل صلوة
الفجر وحين تضعون ثيابكم من الظهيرة ومن بعد صلوة العشاء ثلث عورت لكم ليس عليكم
ولا عليهم جناح بعدهن طوافون عليكم بعضكم على بعض كذلك يبين الله لكم الايت
والله عليم حكيم واذا بلغ الاطفال منكم الحلم فليستاذنوا كما استاذن الذين من قبلهم
كذلك يبين الله لكم ايته والله عليم حكيم والقواعد من النساء التى لا يرجون نكاحا فليس عليهن
جناح ان يضعن ثيابهن غير متبرجت بزينة وان يستعففن خير لهن والله سميع

بسم الله الرحمن الرحيم

باب لا تحل خطبة المعتدة من وفاة الا تعريضا حلال نيست پيغام نكاح فرستادن بسوی زنيكه در عده وفاة كسی باشد مگر بطريق اشاره و
كنايه قال الله تعالى ولا جناح عليكم فيما عرضتم به من خطبة النساء او اكننتم في انفسكم علم الله انكم ستذكرونهن ولكن لا
تواعدوهن سرا الا ان تقولوا قولا معروفا ولا تعزموا عقدة النكاح حتى يبلغ الكتب اجله واعلموا ان الله يعلم ما في
انفسكم فاحذروه واعلموا ان الله غفور حليم ونيست بر شما در كلمه كه تعريض كرديد آن از خواستگاری زنان معتده وفات يا در كلام
يا در كلاميكه پوشيده و پنهان داشتيد آن را در ضمير خود دانست خدا تعالى كه شما ياد خواهيد كرد ايشان را يعنی بخطبه صريح بعد عده لكن
ايشان نكاح مگر آنكه بگوئيد سخن پسنديده يعنی كنايتی غير صريح وقصد مكنيد بستن نكاح را تا آنكه برسد عده مفروضه بنهايت خود
خدا ميداند آنچه در دلهای شماست پس بترسيد ازوی وبدانيد كه خدا تعالى آمرزگار بردبار است مترجم گويد ازين آيت معلوم شد كه نكاح معتده
وخطبه او حلال نيست مگر بطريق تعريض كه لفظ وعده نكاح در آنجا مذكور نباشد والله اعلم مالك عن عبد الرحمن بن القاسم عن
ابيه انه كان يقول في قول الله تبارك وتعالى ولا جناح عليكم فيما عرضتم به من خطبة النساء او اكننتم في انفسكم ان يقول
الرجل للمرأة وهي في عدتها من وفاة زوجها انك على كريمة واني فيك لراغب وان الله لسائق اليك خيرا ورزقا و
نحو هذا من القول قاسم ميگفت در تفسير قول خدا تعالى ولا جناح عليكم الآية كه تعريض آنست كه بگويد مرد زن را و او در عدت باشد از شوهر
خود هر آئينه تو نزديك من عزيزی وهر آئينه من بتو رغبت دارم وهر آئينه خدا تعالى روان كننده است بسوی تو خير را ورزق را ومانند آن سخنان

باب لا يخطب على خطبة اخيه پيغام نكاح نفرستد بر پيغام برادر خود يعنی مسلمان پيغام فرستاده باشد با وجود پيغام او پيغام
نفرستد مالك عن محمد بن يحيى بن حبان عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا
يخطب احدكم على خطبة اخيه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود نفرستد نكاح پيغام يكی از شما بر پيغام برادر خود مالك عن نافع
عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يخطب احدكم على خطبة اخيه ترجمه بالا گذشت باب

ایشان مهر **باب** لا یحل نکاح المتعة حلال نیست نکاح متعه مالک عن ابن شهاب عن

ابیهما عن علی ابن ابی طالب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن متعة النسا

رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی فرمود از متعه زنان روز خیبر و از خوردن گوشت خران خانگی

بن الزبیر ان خولة بنت حکیم دخلت علی عمر ابن الخطاب فقالت ان ربیعة بن امیة

منه فخرج عمر ابن الخطاب فزعا یجر رداءه فقال هذه المتعة ولو کنت تقدمت

بر عمر ابن الخطاب پس گفت هر آینه ربیعه پسر امیه متعه کرد زن مولده و مولده زنی است که در عرب پیدا شده

شد از وی پس برآمد عمر بن الخطاب مضطرب شده میکشید چادر خود را پس گفت این است و اگر پیش ازین حکم

باب الکفاءة قال الله تعالی افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون آیا کسی که مومن

برابر نمی شوند و قال تعالی اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا ورفعنا

٩٤

درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا ورحمة ربک خیر مما یجمعون آیا ایشان قسمت میکنند رحمت

کرده ایم در میان ایشان گذران ایشان از زندگانی دنیا و بلند مرتبه ساختیم بعضی را بر بعضی تا مسخره گیرد بعضی از

مرد و رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه جمع میکنند **باب** تفسیر آیة المحرمات باب در شرح و بیان آیت

ولا تنکحوا ما نکح اباؤکم من النساء الا ما قد سلف انه کان فاحشة ومقتا وساء سبیلا نکاح

نکاح آورده اند او را پدران شما از زنان لکن آنچه گذشت پیش از نزول این آیت عفو است هر آینه نکاح این زن است کار بیحیا

خدا تعالی و بد راهیست حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم واخواتکم وعماتکم وخالاتکم وبنات الاخ

الاخت وامهاتکم اللاتی ارضعنکم واخواتکم من الرضاعة وامهات نسائکم وربائبکم اللاتی

حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم وحلائل ابنائکم

الذین من اصلابکم وان تجمعوا بین الاختین الا ما قد سلف ان الله کان غفورا رحیما والمحصنت من النساء

الا ما ملکت ایمانکم کتاب الله علیکم واحل لکم ما وراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین

فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة ولا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضة ان الله

کان علیما حکیما حرام ساخته شد بر شما نکاح مادران شما و دختران شما و خواهران شما و خواهران پدران شما و خواهران مادران شما و دختران برادر

شما و دختران خواهران و آن مادران شما که شیر داده اند شما را و خواهران شما از جهت شیر خوردن و مادران زنان شما و دختران زنان

آن دختران که در پرورش شما اند از شکم آن زنان که جماع کرده اید با ایشان پس اگر جماع نکرده باشید با ایشان پس هیچ گناه نیست بر شما

نکاح دختران زنان و زنان پسران شما که از صلب شما باشند و حرام کرده شد آنکه جمع کنید میان دو خواهر لیکن آنچه گذشت قبل از نزول این آیت
عفو ست هر آئینه هست خدا تعالی آمرزگار مهربان و حرام کرده شد خداوندان شوهر از زنان مگر آنچه مالک آن شده است دست شما نوشت خدا
تعالی این احکام را بر شما نوشتنی و حلال ساخته شد برای شما آنچه بجز این مذکور باشد حلال کرده شد که طلب نکاح ایشان کنید بمالهای خود بعفت
نگاه دارنده نه زنا کننده پس هر زنیکه بهره گرفتید از وی بمنکوحات پس بدهید آن زنان را مهرهای ایشان تمام چنانچه قرار داده شد و هیچ گناه نیست
بر شما در آنچه با یکدیگر راضی شدید بعد مقرر کردن از کم یا زیاده هر آئینه هست خدا دانا با حکمت متمم مترجم گوید اجماع منعقد شد برآنکه در این آیت
ام شامل ست جدات را از جهت پدر یا مادر و بنات شامل ست بنات اولاد را اگرچه فرود تر باشند و اخوات شامل ست اعیانی و اخیافی و علاتی
را و همچنین عمات و خالات هر سه قسم را شامل ست و بنات اخ و بنات اخت شامل ست هر زنی را که در ولادت اخ و اخت باشد اگرچه فرود تر رود و مراد از
رضاعة آنست که در حولین باشد و نزدیک شافعی خمس رضعات باید تا تحریم رساند و نزدیک مالک و ابوحنیفه یک مصه و دو مصه نیز تحریم میکند
و در حکم اخوات رضاعی شامل ست بنات رضاع و عمات و خالات و بنات الاخ و بنات الاخت بتفصیلی که گذشت و امهات نساء مقید نیست
بدخول پس مادر منکوحه حرام باشد اگرچه مس نکرده است و در ربائب قید حجور اتفاقی و قید دخول احترازی و در حلائل ابناء قید صلبیت احتراز
از زن متبنی است از زن پسر و منکوحه جد اشامل است منکوحه جد اب یا ام را و منکوحة الابن شامل ست منکوحه ابن الابن و ابن البنت را اگرچه فرود تر روند و در حکم جمع بین الاختین ست
جمع میان زن و عمه او و زن و خاله او و هر که با زن در مقام محرمیت باشد بوجهی که اگر هر یکی را از ایشان مرد فرض کنیم نکاح آن دیگر حلال
نباشد بسبب رضاع یا بسبب نسب و نکاح کسیکه در عقد نکاح کسی باشد درست نیست مگر آنکه سبی واقع شود و آن قاطع نکاح ست نزد شافعی اتفاقا
و قاطع نیست نزدیک ابوحنیفه و نکاح خالی از مهر نمیباشد خواه ذکر کند یا نکند و هر که جماع کند زن خود را و مهری مقرر کرده بود تمام مهر
لازم می آید و اگر بعد مقرر کردن مهر زیادتی و نقصانی کند باک نیست والله اعلم **مالك** عن يحيى بن سعيد انه قال سئل زيد بن
ثابت عن رجل تزوج امرأة ثم فارقها قبل ان يصيبها هل تحل له امها فقال زيد بن ثابت لا الام مبهمة ليس فيها
شرط وانما الشرط في الربائب سوال کرده شد زید بن ثابت را از حکم مردی که نکاح کرده است زنی را بعد از آن جدا شد از وی پیش
از آنکه برسد باو آیا حلال است او را نکاح مادر آن زن پس زید بن ثابت گفت حلال نیست مادر زن مبهمه عام است و نیست در آن شرط و جز این
نیست که شرط در دختر زن است **مالك** عن غير واحد ان عبد الله بن مسعود استفتي وهو بالكوفة عن نكاح الام بعد
الابنة اذا لم تكن الابنة مست فارخص في ذلك ثم ان ابن مسعود قدم المدينة فسال عن ذلك فاخبر انه ليس
كما قال وانما الشرط في الربائب فرجع ابن مسعود الى الكوفة فلم يصل الى منزله حتى اتى الرجل الذي افتاه بذلك
فامره ان يفارق امرأته از عبدالله بن مسعود فتوی طلب کردند و او در کوفه بود در نکاح مادر بعد از دختر وقتیکه مساس کرده نشده باشد
دختر را پس رخصت داد در این صورت بعد از آن ابن مسعود آمد بمدینه و سوال کرد از این مسئله پس خبر داده شد او را که حکم نیست بوجهی که گفته بود

نیست کہ شرط آوردہ است در باب پس رجوع کرد ابن مسعود بسوی کوفہ پس رسید بخانہ خود تا آنکہ آمد پیش آن شخص کہ فتوی دادہ بود او را پس امر کرد او را آنکہ

جدا شود از زن خود **مالك** عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا

يجمع بين المرءة وعمتها ولا بين المرءة وخالتها رسول الله صلی الله علیہ وسلم فرمود جمع کردہ نشود میان زن و عمہ او و میان زن

و خالہ او **مالك** عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب انه كان يقول ينهى ان تنكح المرءة على عمتها او على

خالتها وان يطأ الرجل وليدة وفي بطنها جنين لغيره سعيد بن المسیب میگفت منع کردہ شدہ است از آنکہ نکاح کندزن

را بر عمہ او یا بر خالہ او و از آنکہ وطی کند مرد کنیزکی را حالانکہ در شکم او بچہ باشد از آن غیر او **مالك** عن ابن شهاب عن سعيد

ابن المسيب انه قال المحصنت من النساء هن اولات الازواج ويرجع ذلك الى ان الله تعالى حرم الزنا سعيد بن المسیب

گفت محصنات از ازواج خداوندان شوہر اند و رجوع میکند این مسئلہ بان اصل کہ خدا تعالی حرام کردہ است زنا را **باب** النهي عن وطوءة الاب

بملك اليمين باب در نہی از وطی زنی کہ وطی کردہ است او را پدر بملک یمین **مالك** انه بلغه ان عمر بن الخطاب وهب لابنه جارية

فقال لا تمسها فاني قد كشفتها عمر بن خطاب عطا کرد پسر خود را کنیزکی پس گفت مساس مکن با او پس ہر آئینہ من برہنہ کردہ بودم او را

مالك عن عبد الرحمن المجبر انه قال وهب سالم بن عبد الله لابنه جارية له فقال لا تقربها فاني قد اردتها

فلم انبسط اليها سالم بن عبد الله عطا کرد پسر خود را کنیزکی از آن خود پس گفت نزدیک مشو با او پس ہر آئینہ من قصد کردم او را لیکن کشادہ دل

نشدم برای او **مالك** عن يحيى بن سعيد ان ابا نهشل بن الاسود قال للقاسم بن محمد اني رايت جارية لي منكشفا

عنها وهي في القمر فجلست منها مجلس الرجل من امرءته فقالت اني حائض فقمت فلم اقربها بعد افاهبها لابني

يطأها فنهاه القاسم عن ذلك ابو نهشل گفت قاسم بن محمد را ہر آئینہ من دیدم کنیزکی از آن خود برہنہ شدہ و او در ماہتاب بود پس

نشستم از وی و جای نشستن مرد از زن خود پس گفت آن کنیزک ہر آئینہ من حائضم پس برخاستم پس نزدیک نشدم با او بعد از آن آیا عطا کنم

آن کنیزک را به پسر خود کہ وطی کند آنرا پس منع کرد قاسم او را ازین کار **مالك** عن ابراهيم بن ابي عبلة عن عبد الملك بن مروان

انه وهب لصاحب له جارية ثم ساله عنها فقال قد هممت ان اهبها لابني فيفعل بها كذا وكذا فقال عبد الملك

لمروان كان اورع منك وهب لابنه جارية ثم قال لا تقربها فاني قد رايت ساقها منكشفة عبد الملک بن مروان

عطا کرد ہمنشینی از آن خود کنیزکی بعد از آن سوال کرد او را از حال آن کنیزک پس گفت آن ہمنشین ہر آئینہ من قصد کردم کہ عطا کنم آن کنیزک را

به پسر خود پس بکند با او چنان و چنان پس گفت عبد الملک ہر آئینہ مروان متقی تر بود از تو عطا کرد به پسر خود کنیزکی بعد از آن گفت نزدیک مشو با

او ہر آئینہ من دیدم ساق او را برہنہ شدہ

باب نكاح الامة

باب در شروط نکاح کنیزک غیر خود قال الله تعالى ومن

لم يستطع منكم طولا ان ينكح المحصنات المؤمنات فمن ما ملكت ايمانكم من فتياتكم المؤمنات والله اعلم

بايمانكم بعضكم من بعض فانكحوهن باذن اهلهن واتوهن اجورهن بالمعروف محصنات غير مسافحات و

متخذات اخدان فاذا احصن فان اتين بفاحشة فعليهن نصف ما على المحصنت من العذاب ذلك لمن

خشي العنت منكم وان تصبروا خير لكم والله غفور رحيم و هركه توانائى ندارد از جهت توانگرى كه زنى گيرد از زنان آزاد

مسلمانان از اينست حلال است او را آنكه نكاح كند كنيزكى از جنس آنكه مالك او شده است دستهاى شما اى مسلمانان از كنيزكان مسلمان و خداى تعالى داناتر است بايمان شما

بعض شما از جنس بعضى است پس نكاح كنيد كنيزكان را باذن خداوندان ايشان و بدهيد ايشان را مهرهاى ايشان بوجه پسنديده در حاليكه اين كنيزكان

پرهيزگار باشند از زنا نه زنا كننده و نه دوستان پنهانى گيرنده پس وقتيكه خدا نكاح شوهر شدند پس اگر بيارند گناه بحيائى را يعنى زنا كنند پس

ايشان است نصف آنچه بر زنان آزاد است از عقوبت يعنى پنجاه تازيانه بايد زد نكاح كنيزكان كسى راست كه بترسد از مشقت يعنى از گناه

از جمله شما و اگر صبر كنيد بهتر باشد شما را و خدا آمرزگار مهربان است مترجم گويد فارق در نكاح و اتخاذ اخدان شرط شهود است و در حصان سفاح

موبد بودن عقد بحسب ظاهر پس چون در حباله زوج آمدند اگر زنا كنند پس بر ايشانست نيم مقدار آنچه بر زن آزاد است از عقوبت يعنى پنجاه

تازيانه و اگر در حباله زوج نباشند نيز عقوبت او همان پنجاه تازيانه است زيرا كه ذكر اين قيد بجهت نفى احتمال زياده است و اين معنى در حديث

مبين شده والله اعلم **مالك** انه بلغه ان عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر سئلا عن رجل كانت تحته امرأة حرة

فاراد ان ينكح عليها امة فكرها ان يجمع بينهما عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر سوال كرده شد از حكم مردى كه بيك زن آزاد

زن آزاد پس خواست كه نكاح كند بروى كنيزكى را پس ناپسنديده شدند كه جمع كند ميان آزاد و كنيزك **مالك** عن يحيى بن سعيد عن

سعيد بن المسيب انه كان يقول لا تنكح الامة على الحرة الا ان تشاء الحرة فان طاعت الحرة فلها الثلثان

القسم سعيد بن مسيب ميگفت نكاح كرده نشود كنيزك بر آزاد مگر آنكه بخواهد آزاد يعنى راضى شود پس او راست دو سوم حصه از قسم يعنى نوبت

قال مالك ولا ينبغي لحر ان يتزوج امة وهو يجد طولا لحرة ولا يتزوج امة اذا لم يجد طولا لحرة الا ان

يخشى العنت وذلك لان الله تبارك وتعالى قال في كتابه ومن لم يستطع منكم طولا الاية قال مالك والعنت

الزنا گفت مالك و نبايد مرد آزاد را كه نكاح كند كنيزك را و حال آنكه او مى يابد توانگرى براى نكاح زن آزاد و نكاح كنيزك را وقتيكه نيابد توانگرى براى نكاح آزاد مگر در وقتيكه

نيابد توانگرى براى نكاح آزاد و اين براى آنست كه خداى تعالى فرمود در كتاب خود و من لم يستطع منكم طولا الآية گفت مالك مراد از عنت زناست **قال مالك** لا

يحل نكاح امة يهودية ولا نصرانية لان الله تبارك وتعالى يقول في كتابه والمحصنات من المومنات والمحصنات

من الذين اوتوا الكتب من قبلكم فهن حرائر من اليهوديات والنصرانيات وقال الله تبارك وتعالى فمن لم

يستطع منكم طولا ان ينكح المحصنات المومنات فمن ما ملكت ايمانكم من فتياتكم المومنات فهن الاماء

المومنات فانما احل الله فيما نرى نكاح الاماء المومنات ولم يحل نكاح اماء اهل الكتاب اليهودية و

النصرانية والامة اليهودية والنصرانية تحل لسيدها بملك اليمين ولا يحل وطي مجوسية بملك اليمين گفت مالک
حلال نیست نکاح کنیزک یهودیه و نصرانیه زیراکه خدا تعالی میفرماید در کتاب خود والمحصنات من الذين اوتوا الكتاب الآیه یعنی حلال کرده شد شما را زنان آزاد مسلمان و زنان آزاد
اہل کتاب پس ایشان آزاد هستند از یهود و نصاری و خدا تعالی فرمود فمن لم يستطع منكم طولا الی من فتياتكم المؤمنات پس ایشان کنیزکان مسلمان اند پس غیر این نیست که حلال
کرده است خدا تعالی در آنچه یاد نموده میشود نکاح کنیزکان مسلمان را و حلال نکرده است نکاح کنیزکان اہل کتاب را یهودیه باشند یا نصرانیه و کنیزک
یهودیه و نصرانیه حلال است مالک خود را بطریق ملک یمین و حلال نیست وطی کنیزک مجوسیه بملک یمین **باب** لا يحل النكاح بين
المسلمين والمشركين ويحل نكاح الكتابية الحرة دون الامة حلال نیست نکاح با مین مسلمانان و مشرکان و حلال است
نکاح کردن کتابیه آزاد سوای کنیزک قال الله تعالى ولا تنكحوا المشركات حتى يؤمن ولامة مؤمنة خير من مشركة
ولو اعجبتكم ولا تنكحوا المشركين حتى يؤمنوا ولعبد مؤمن خير من مشرك ولو اعجبكم اولئك يدعون
الى النار والله يدعوا الى الجنة والمغفرة باذنه ويبين اياته للناس لعلهم يتذكرون نکاح مکنید ای مسلمانان
زنان اہل شرک را تا آنکه ایمان آرند و هر آینه هر دایی از دایهای خدا تعالی که مومنه باشد بهتر است از مشرکه اگر چه بشگفت آرد شما را آن مشرکه یا
رجال و زن ندهید ای مسلمانان دختر خود را بمشرکان تا آنکه مسلمان شوند و هر آینه هر بنده از بندگان خدا تعالی که مومن باشد بهتر است از مشرک اگر چه بشگفت آرد شما را
آن مشرک اہل شرک میخوانند شما را بسوی دوزخ و خدا میخواند شما را بسوی بهشت و بسوی آمرزش بدستوری خود یعنی خواندن خدا شما را بآن
صفت است که پیغمبران را دستوری داد تا بخوانند و بیان میکند خدا تعالی آیات خود را برای مردمان تا باشد که ایشان پند پذیر شوند قال
الله تعالى اليوم احل لكم الطيبت وطعام الذين اوتوا الكتب حل لكم وطعامكم حل لهم والمحصنات من المؤمنات
والمحصنات من الذين اوتوا الكتب من قبلكم اذا اتيتموهن اجورهن محصنين غير مسافحين ولا متخذي اخدان
ومن يكفر بالايمان فقد حبط عمله وهو في الآخرة من الخاسرين امروز حلال کرده شد برای شما طعامهای لذیذ و طعامهای
اہل کتاب یعنی ذبایح یهود و نصاری حلال است برای شما و ذبایح شما حلال است ایشان را یعنی اگر بنی اسرائیل مسلمان نشوند و بر حکم توریت
روند و بحکم قرآن ذبایح مسلمین تناول کنند و حلال کرده شد برای شما زنان آزاد از مسلمانان و زنان آزاد از اہل کتاب وقتیکه بدهید ایشان را
مهرهای ایشان در آنحال که نفس خود را در تقوی نگاه دارنده باشند نه زنا کننده و نه دوست پنهانی گیرنده و هر که منکر دین اسلام شود پس هر آینه
نابود شد عمل او و او در آخرت از زیانکاران است **باب** نکاح المشرك اذا اسلمت زوجته قبله در بیان حال نکاح مشرک و مشرکه وقتیکه مسلمان
شود زن او پیش از وی **مالك** عن ابن شهاب انه بلغه ان نساء كن في عهد رسول الله صلى الله عليه
وسلم يسلمن بارضهن وهن غير مهاجرات وازواجهن حين اسلمن كفار منهن بنت الوليد بن مغيرة و
كانت تحت صفوان بن امية فاسلمت يوم الفتح وهرب زوجها صفوان بن امية من الاسلام

فبعث الیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابن عمہ وہب بن عمیر برداء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امانا لصفوان

ابن امیۃ ودعاہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی الاسلام وان یقدم علیہ فان رضی امرا قبلہ والا سیرہ

شہرین فلما قدم صفوان بن امیۃ علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بردائہ ناداہ علی رؤس الناس فقال یا محمد ان

ہذا وہب بن عمیر جاءنی بردائک وزعم انک دعوتنی الی القدوم علیک فان رضیت امرا قبلتہ والا سیرتنی

شہرین فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انزل ابا وہب فقال لا واللہ لا انزل حتی تبین لی فقال لہ رسول

اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بل لک تسیر اربعۃ اشہر فخرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبل ہوازن بحنین

فارسل الی صفوان بن امیۃ یستعیرہ اداۃ وسلاحا عندہ فقال صفوان اطوعا ام کرہا فقال بل طوعا فاعارہ

الاداۃ والسلاح التی عندہ ثم خرج مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وہو کافر فشہد حنین والطائف

وہو کافر وامرأتہ مسلمۃ ولم یفرق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بینہ وبین امرأتہ حتی اسلم صفوان و

استقرت عندہ امرأتہ بذلک النکاح **مالک** عن ابن شہاب انہ قال کان بین اسلام صفوان وبین

اسلام امرأتہ نحوا من شہر قال **مالک** قال ابن شہاب ولم یبلغنا ان امرأۃ ہاجرت الی اللہ ورسولہ و

زوجہا کافر مقیم بدار الکفر الا فرقت ہجرتہا بینہا وبین زوجہا الا ان یقدم زوجہا مہاجرا قبل ان تنقضی عدتہا خبر سید ابن شہاب

بعضی زنان در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مسلمان می شدند در دیار خود یعنی در دار الحرب و ایشان مہاجرۃ شوند و شوہر ایشان

وقتیکہ مسلمان شدند کافر بودند از جملہ این دختر ولید بن مغیرہ بود و بود وی در نکاح صفوان بن امیہ پس مسلمان شد روز فتح مکہ و گریخت

شوہر او صفوان بن امیہ از اسلام پس فرستاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عمزادہ وی را کہ وہب بن عمیر بود با چادر خود تا نشان

امان باشد صفوان بن امیہ را و خواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صفوان را بسوی اسلام و خواند بسوی آنکہ بیاید پیش آنحضرت صلی اللہ

علیہ وسلم پس اگر پسند کند کاری را قبول کند آنرا و الا دستوری آید و رفت دہد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دو ماہ پس وقتیکہ آمد صفوان پیش

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہمراہ چادر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ندا کرد بحضور مردمان پس گفت یا محمد این وہب بن عمیر است آوردہ پیش

من چادر ترا و ظاہر کرد کہ تو خواندی مرا بسوی آمدن پیش تو پس اگر پسند کنم کاری را قبول کنم آنرا و الا دستوری آید و رفت دہی مرا دو ماہ

پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرود آی ای ابا وہب پس گفت صفوان نی بخدا قسم فرود نیایم تا آنکہ واضح کنی برای من پس فرمود

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بلکہ ترا دستوری آید و رفت چہار ماہ است پس برآمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بجانب قبیلہ ہوازن در غزوہ

حنین پس آدم فرستاد بسوی صفوان بن امیہ طلب عاریت سفر مر داز صفوان آلات سفر و سلاح را کہ پیش او بود گفت صفوان آیا بطیب

خوشی من یا بجبر و زبردستی فرمود بلکہ بطیب خوشی تو پس عاریت داد آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم آلات سفر و سلاح کہ نزد او بود لیکن

برآمد همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم حالانکه او کافر بود پس حاضر شد بغزوهٔ حنین و غزوهٔ طائف را و در آنحال او کافر بود و زن او مسلمان

بود و تفریق نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم میان او و میان زن او تا آنکه مسلمان شد صفوان و ثابت ماند نزدیک او زن او بهمان نکاح ابن

شهاب گفت بود میان مسلمان شدن صفوان و مسلمان شدن زن او نزدیک یکماه گفت ابن شهاب و خبر نرسید بما که زنی هجرت کرده

باشد بسوی خدا و رسول و شوهر او کافر بود اقامت کرده بدار الکفر مگر تفرقه انداخت هجرت او در میان او و شوهر او مگر آنکه بیاید شوهر او

هجرت کرده پیش از آنکه بگذرد عدهٔ او **مالك** عن ابن شهاب ان ام حکیم بنت الحارث بن هشام وکانت تحت

عکرمة بن ابی جهل فاسلمت یوم الفتح وهرب زوجها عکرمة بن ابی جهل من الاسلام حتی قدم الیمن فارتحلت ام

حکیم حتی قدمت علیه بالیمن فدعته الی الاسلام فاسلم وقدم علی رسول الله صلی الله علیه وسلم عام الفتح فلما راه

رسول الله صلی الله علیه وسلم وثب الیه فرحا وما علیه رداء حتی بایعه فثبتا علی نکاحهما ذلك ام حکیم دختر حارث بن هشام

بود در نکاح عکرمه ابن ابی جهل پس مسلمان شد ام حکیم روز فتح مکه و گریخت شوهر او عکرمه از اسلام تا آنکه داخل شد یمن پس روان شد ام

حکیم تا آنکه داخل شد بر عکرمه پس بخواند او را بسوی اسلام پس مسلمان شد و داخل شد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم سال فتح پس وقتیکه دید او را

رسول الله صلی الله علیه وسلم جست کرد بسوی او از جهت خوشی و نبود بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم چادر تا آنکه بیعت کرد عکرمه با او پس ثابت ماندند

بر آن نکاح خویش **باب** لا یحل ان یجمع فی النکاح فوق اربع حلال نیست که جمع کند در نکاح زیاده از چهار زن قال الله تعالی

وان خفتم ان لا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلث وربع فان خفتم ان لا تعدلوا فواحدة

او ما ملکت ایمانکم ذلك ادنی ان لا تعولوا **مترجم** گوید اهل جاهلیت رغبت میکردند بدختر یتیمان بجهت حداثت سن و خفت مؤنت

بعد از آن ایفاء حقوق نمیکردند بجهت عدم مطالبه ولی پس آیت نازل شد اگر می ترسید که عدل نخواهید کرد در دختران یتیمه یعنی اگر کسی واثق نباشد

بر تقوی خود و احتمال دارد که بسبب عدم مطالبه اولیا فتوری در ادای حقوق زوجیت راه یابد پس درینصورت شاید بسبب عدول از دختران

یتیمه بنکاح سایر نساء پس نکاح کنید آنچه خوش آید شما را از زنان دو دو یا سه سه یا چهار چهار پس اگر میترسید که عدل نکنید میان زنان متعدده

پس نکاح کنید یک زن را یا اقتصار کنید بر کنیزکی که مالک آن شده دست شما یعنی سریه گیرید این عدول با خفیف نزدیکتر است با آنکه جور نکنید **باب**

من اسلم وتحته اکثر من اربع یختار اربعا ویدفع سائرهن کسی که مسلمان شد و نزد او زیاده از چهار زن است اختیار بکند چهار

را و دفع کند غیر چهار را **مالك** عن ابن شهاب انه قال بلغنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لرجل من ثقیف

اسلم وعنده عشر نسوة حین اسلم الثقفی امسك منهن اربعا وفارق سائرهن گفت ابن شهاب خبر رسید بمن که رسول

الله صلی الله علیه وسلم فرمود مردی را از قبیلهٔ ثقیف که مسلمان شده بود و نزدیک او ده زن بودند وقتیکه مسلمان شد آن مرد ثقفی که نگاه

دار از ایشان چهار زن و جدا کن غیر چهار را **باب** یجوز الجمع بین اربع ومعتدة طلاق بائن جائز نیست جمع کردن میان

چهار زنان و معتده طلاق باین که درین صورت پنج منکوحه جمع نشوند بلکه چهار منکوحه و یک مطلقه **مالك** عن ربیعة بن عبد
الرحمن ان القاسم بن محمد و عروة بن الزبیر کانا یقولان فی الرجل یکون عنده اربع نسوة فیطلق احدیهن البتة
انه یتزوج ان شاء ولا ینتظر ان تنقضی عدتها قاسم بن محمد و عروه بن الزبیر میگفتند در مسئله شخصی که باشند نزد یک وی چهار زن
پس طلاق دهد یکی را از ایشان بطلاق باین غیر رجعی که وی نکاح بکند اگر خواهد و انتظار نکند انقضاء عدة او را **مالك** عن ربیعة
بن ابی عبد الرحمن ان القاسم بن محمد و عروة بن الزبیر افتیا ولید بن عبد الملک بن مروان عام قدم المدینة
بذلك غیر ان القاسم بن محمد قال له طلقها فی مجالس شتی قاسم بن محمد و عروة بن الزبیر فتوی دادند ولید بن عبد الملک را
دران سال که آمد بمدینه بهمین حکم بجز آنکه قاسم گفت او را طلاق بده آن زن را در مجالس متعدد یعنی سه طلاق داون در یک مجلس بدعت است

باب العبد ینکح اربعا

دربیان آنکه غلام نیز می گیرد چهار زن **مالك** انه سمع ربیعة بن ابی عبد الرحمن یقول ینکح
العبد اربع نسوة امام مالک شنید ربیعة بن ابی عبد الرحمن را که میگفت نکاح کند غلام چهار زن را **قال** مالك وهذا احسن ما
سمعت فی ذلك گفت مالک و این قول بهترین اقوالی ست که شنیدم آنرا درین باب

باب لا یحل نکاح المعتدة

حلال نیست
نکاح زنیکه در عدت کسی باشد از وفات یا طلاق قال الله تعالی ولا تعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ الکتاب اجله قصد مکنید
نکاح را تا آنکه برسد عدة مفروضه بنهایت خود

باب الرضاعة تحرم ما تحرم الولادة

شیر خوردن حرام میکند چیزیرا که حرام
میکند قرابت ولادة **مالك** عن عبد الله بن ابی بکر عن عمرة بنت عبد الرحمن ان عائشة ام المؤمنین اخبرتها
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان عندها وانها سمعت صوت رجل یستاذن فی بیت حفصة قالت عائشة
فقلت یا رسول الله هذا صوت رجل یستاذن فی بیتك فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اراه فلانا
لعم حفصة من الرضاعة فقالت عائشة یا رسول الله لو کان فلان حیا لعمها من الرضاعة دخل علی فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم ان الرضاعة تحرم ما تحرم الولادة آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد یک حفصه بودند
عائشه شنید آواز مردی که دستوری درآمدن طلب میکرد در خانه حضرت حفصه گفت حضرت عائشه پس گفتم یا رسول الله این آواز
مردیست که دستوری طلب میکند در خانه تو پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم گمان می آید مرا که وی فلانی است عم حفصه از جهت شیر
خوردن گفت حضرت عائشه یا رسول الله اگر فلانی زنده می بود نام برد عم خود را از جهت شیر خوارگی آیا درمی آمد بر من فرمود آنحضرت صلی
الله علیه وسلم آری هر آئینه شیر خوردن حرام میکند چیزیرا که حرام میکند ش ولادت **مالك** عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر
عن عائشة ام المؤمنین انها اخبرته ان افلح اخا ابی القعیس جاء یستاذن علیها وهو عمها من الرضاعة بعد ما
انزل الحجاب قالت فابیت ان اذن له علی فلما جاء رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبرته بالذی صنعت

له وقلت
علیه الشافعی وقال
ابو حنیفة لا یجوز
١١
ما لم ینقض عدتها
له انقضت الائمة
علی جواز نکاح العبد
١٢

فامرنی ان اذن له علی حضرت عائشه خبر داد عروه بن زبیر را که هر آینه افلح برادر ابی قعیس آمد دستوری میخواست در آمدن بر حضرت عائشه

و او عم عائشه بود از جهت شیر خواره گی بعد از آنکه آمد آیهٔ حجاب گفت عائشه پس قبول نکردم که اذن در آمدن بر خود دهم او را پس وقتیکه آمد

رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر دادم آنحضرت را بچیزیکه بعمل آورده بودم پس امر کرد مرا که دستوری دهم او را که در آید بر من **مالک** عن

عبد الله بن دینار عن سلیمان ابن یسار وعن عروة بن الزبیر عن عائشة ام المؤمنین ان رسول الله صلی الله

علیه وسلم قال یحرم من الرضاعة ما یحرم من الولادة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود حرام میشود از شیر خوردن آنچه حرام

میشود از ولادت **باب** حرمة الرضاع تکون بالرجال کما تکون بالنساء حرمت رضاع معتبر است بمردان چنانچه معتبر است بزنان

یعنی شخصی که شیر از حمل او متولد شده با شیر خواره خویش میشود و اصول و فروع او با شیر خواره خویش میشوند چنانچه زن شیر دهنده همین حکم

دارد **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین انها قالت جاء عمی من الرضاعة یستأذن

علی فابیت ان اذن له علی حتی اسأل رسول الله صلی الله علیه وسلم قالت فجاء رسول الله صلی الله علیه

وسلم فسألته عن ذلک فقال انه عمک فأذنی له قالت فقلت یا رسول الله انما ارضعتنی المرأة ولم یرضعنی

الرجل فقال انه عمک فلیلج علیک قالت عائشة وذلک بعد ما ضرب علینا الحجاب وقالت عائشة

یحرم من الرضاعة ما یحرم من الولادة حضرت عائشه رضی الله عنها گفت آمد عم من از جهة رضاعت دستوری در آمدن

بر من طلب کرد از من پس قبول نکردم که دستوری دهم که در آید بر من تا آنکه سوال کنم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس آمد آنحضرت صلی

الله علیه وسلم پس سوال کردم آنحضرت م را ازین ماجرا پس فرمود هر آینه او عم تست پس دستوری بده او را گفت عائشه پس گفتم یا رسول

الله جز این نیست که شیر داده است مرا زنی و شیر نداده است مرا مرد پس فرمود هر آینه او عم تست پس باید که در آید بر تو گفت عائشه و این

ماجرا بعد از آن بود که مقرر کرده شد بر ما حجاب و گفت حضرت عائشه حرام میشود از جهة شیر آنچه حرام میشود از جهة متولد شدن

مالک عن ابن شهاب عن عمرو بن الشرید ان عبد الله بن عباس سئل عن رجل کانت له امرأتان فأرضعت

احدیهما غلاما وارضعت الاخری جاریة فقیل له هل یتزوج الغلام الجاریة فقال لا اللقاح واحد

عبد الله بن عباس را پرسیده شد از حکم مردی که بود مر او را دو زن پس شیر داد یکی از ایشان کودکی را و شیر داد زن دیگر دختری را پس گفته

ابن عباس را آیا نکاح کند این کودک با این دختر پس گفت ابن عباس نی که سبب شیر بوده است یکی است یعنی انکار کرد ابن عباس از جواز این

نکاح **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه انه اخبره ان عائشة زوج النبی صلعم کان یدخل علیها من

ارضعته اخواتها وبنات اخیها ولا یدخل علیها من ارضعته نساء اخوتها قاسم بن محمد خبر داد پسر خود عبد الرحمن

را که داخل میشد بر حضرت عائشه کسی که شیر داده بودند او را خواهران حضرت عائشه و دختران برادر حضرت عائشه و داخل نمیشد

برعائشه کسی که شیر داده بود خدا و از زنان برادران عائشه **باب** رضاعة الكبير لا تحرم شیر خوردن کلان سال حرام

نمیکند زن را بر مرد **مالك** عن ابن شهاب انه سئل عن رضاعة الكبير فقال اخبرني عروة بن الزبير ان ابا حذيفة

بن عتبة بن ربيعة وكان من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان قد شهد بدرا وكان تبنى

سالما الذي كان يقال له سالم مولى ابي حذيفة كما تبنى رسول الله صلى الله عليه وسلم زيد بن حارثة و

انكح ابو حذيفة سالما وهو يرى انه ابنه انكحه ابنة اخيه فاطمة بنت الوليد بن عتبة بن ربيعة وهي

يومئذ من المهاجرات الاول وهي يومئذ من افضل ايامى قريش فلما انزل الله تبارك وتعالى في كتابه في

زيد بن حارثة ما انزل فقال ادعوهم لاباءهم هو اقسط عند الله فان لم تعلموا اباءهم فاخوانكم في الدين

ومواليكم رد كل واحد من اولئك الى ابيه فان لم يعلم ابوه رد الى مولاه فجاءت سهلة بنت سهيل

وهي امرأة ابي حذيفة وهي من بني عامر بن لوي الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله

كنا نرى سالما ولدا وكان يدخل علي وانا فضل وليس لنا الا بيت واحد فماذا ترى في شانه فقال لها رسول

الله صلى الله عليه وسلم فيما بلغنا ارضعيه خمس رضعات فيحرم بلبنها وكانت تراه ابنا من الرضاعة

فاخذت بذلك عائشة ام المؤمنين فيمن كانت تحب ان يدخل عليها من الرجال فكانت تامر اختها ام كلثوم

بنت ابي بكر الصديق وبنات اخيها ان يرضعن لها من احبت ان يدخل عليها من الرجال وابى سائر ازواج

النبي صلى الله عليه وسلم ان يدخل عليهن بتلك الرضاعة احد من الناس وقلن لا والله ما نرى الذي

امر به رسول الله صلى الله عليه وسلم سهلة بنت سهيل الا رخصة من رسول الله صلى الله عليه و

سلم في رضاعة سالم وحده والله لا يدخل علينا بهذه الرضاعة احد من الناس فعلى هذا كان ازواج

النبي صلى الله عليه وسلم في رضاعة الكبير سوال کرده شد ابن شهاب را از شیر خوردن کلان سال پس گفت خبر داد مرا

عروه که ابو حذیفه بود از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حاضر شده بود غزوه بدر را و پسر خود خوانده بود آن سالم را که گفته میشد

او را سالم مولی ابی حذیفه چنانکه پسر خوانده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم زید بن حارثه را و نکاح کرد ابو حذیفه برای سالم حالانکه

گمان او آن بود که او پسر اوست زنی را ابو حذیفه بست سالم دختر برادر خود فاطمه بنت الولید بن عتبه و فاطمه آن روز از

مهاجرات نخستین بود و وی آن روز بهترین بیوه های قریش بود پس وقتیکه نازل کرد خدا تعالی در باب زید آنچه نازل کرد یعنی

ادعوهم لاباءهم نسبت کنید این پسر خواندگان را به پدران ایشان این نسبت کردن به پدران بعدل نزدیکتر است نزد خدا پس

اگر ندانید پدران ایشان را پس ایشان برادران شما اند و آزاد کردگان شما اند یعنی باین لقب توان خواند رد کرده شد هر یکی را

از پسر خواندگان بسوی پدر او پس اگر دانسته نشد پدر او رد کرده شد بسوی آزاد کننده او یعنی نسبت بآزاد کننده کردند پس آمد سهله بنت
سهیل و او زن ابوحذیفه بود و وی از قبیله بنی عامر بن لوی بود بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله گمان داده میشد
ما را که سالم فرزند است و هر آینه داخل میشد بر من و من در جامه خانگی می بودم و نیست ما را مگر یک خانه پس چه خبر میدهی در حال او پس
فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم در آنچه خبر رسید بما که شیر بده او را پنج بار شیر دادن پس حرام خواهد شد و سهله میدید سالم را
پسر خود از رضاعت پس اخذ کرد باین حدیث عائشه در باب آنکه دوست میداشت که در آید بروی از مردان پس امر کرد خواهر خود
ام کلثوم دختر ابوبکر صدیق را و دختران برادران خود را که شیر خورانند هر کسی را که دوست میداشت که داخل شود بروی از مردان و
قبول نکردند سائر زنان آنحضرت صلی الله علیه وسلم که داخل شود بر ایشان بمثل این رضاعت هیچ کسی از مردان و گفتند لا والله نمی بینیم
چیزی که امر فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن سهله را مگر رخصتی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شیر دادن سالم تنها والله داخل
نشود بر ما بآن رضاعت هیچ کسی از مردان پس بر این اختلاف بودند ازواج آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شیر خوردن کلان سال

مالك عن عبد الله بن دينار انه قال جاء رجل الى عبد الله بن عمر وانا معه عند دار القضاء يسأله
عن رضاعة الكبير فقال عبد الله بن عمر جاء رجل الى عمر بن الخطاب فقال انه كانت لي وليدة وكنت
اطأها فعمدت امرأتي اليها فارضعتها فدخلت عليها فقالت دونك فقد والله ارضعتها فقال عمر
اوجعها وأت جاريتك فانما الرضاعة رضاعة الصغير گفت عبد الله بن دینار آمد مردی پیش عبد الله بن عمر و من

۱۴

همراه او بودم نزدیک دار القضا دار القضا خانه بود که در قضای دین حضرت عمر فروخته شد از جهت ادای او دار القضا گفته شد سوال
میکرد او را از شیر خوردن کلان سال پس گفت عبد الله بن عمر آمد مردی پیش عمر ابن الخطاب پس گفت هر آینه حال این است
که بود مرا کنیزکی و من وطی میکردم او را پس قصد کرد زن من بسوی او پس شیر خورانید او را پس در آمدم نزد او پس گفت بگیر این کنیزک را
پس قسم بخدا که شیر دادم او را پس گفت عمر درد رسان زن خود را و بیا بجانب کنیزک خود پس جز این نیست که شیر خوردن شیر خوردن طفل
است یعنی شیر خوردن طفل صغیر معتبر است و حرمت **مالك** عن يحيى بن سعيد ان رجلا سأل ابا موسى الاشعري فقال
اني مصصت عن امرأتي من ثديها لبنا فذهب في بطني فقال ابو موسى الاشعري لا اراها الا قد حرمت عليك
فقال عبد الله بن مسعود انظر ما تفتي به الرجل فقال ابو موسى فما تقول انت فقال عبد الله بن مسعود لا رضاعة
الا ما كان في الحولين فقال ابو موسى لا تسألوني عن شيء ما كان هذا الحبر بين اظهركم هر آینه مردی سوال کرد ابو
موسی اشعری را پس گفت هر آینه من مکیدم از پستان زن خود شیر را پس رفت آن شیر در شکم من پس گفت ابوموسی نمی بینم آن زن مگر حرام
شده است بر تو پس گفت عبد الله بن مسعود ببین چه چیز فتوی میدهی آن مرد را پس گفت ابوموسی چه میگوئی تو پس گفت عبد الله

بن مسعود به بین چه چیز فتوی میدهی آن این مرد را پس گفت ابو موسی چه میگوئی تو پس گفت عبد الله بن مسعود شیر خوردن معتبر نیست الا

آنچه باشد در دو سال پس گفت ابو موسی سوال مکنید از من از چیزی تا آنکه باشد این عالم در میان شما **مالک** عن نافع ان عبد

الله بن عمر کان یقول لا رضاعة الا لمن ارضع فی الصغر ولا رضاعة للکبیر عبد الله بن عمر میگفت حکم شیر خوردن نیست

اگر کسی را که شیر داده شد مگر در خورد وی و حکم شیر خوردن نیست کلان سال را **مالک** عن یحیی بن سعید انه قال سمعت سعید

بن المسیب یقول لا رضاعة الا ما کان فی المهد والا ما انبت اللحم والدم سعید بن المسیب گفت رضاعت نیست مگر آنچه

باشد در ایام گهواره و مگر آنچه رویاند گوشت را و خون را یعنی در حال صغر باشد **باب** ما جاء فی الرضاعة در بیان حد شیر خوردن قال الله

تعالی والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة مادران شیر خورانند فرزندان خود را دو سال تمام

باید این حکم از بهر کسی که خواهد تمام کردن مدت شیر **مالک** باسناده ان عبد الله بن مسعود قال لا رضاعة الا ما کان

فی الحولین عبد الله بن مسعود گفت شیر خوردن معتبر نیست مگر آنچه باشد در دو سال **باب** هل تحرم مصة او مصتان او الرضعة

الاخمسة رضعات او عشر رضعات آیا حرام میکند یکبار مکیدن و دو بار مکیدن یا حرام میکند مگر پنجبار شیر خوردن تا ده بار شیر

خوردن **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوج النبی صلی

الله علیه وسلم انها قالت کان فیما انزل من القرآن عشر رضعات معلومات یحرمن ثم نسخن بخمس معلومات

فتوفی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهن مما یقرأ فی القرآن حضرت عائشه رضی الله عنها فرموده بود در جمله آنچه فرود آورده شد

از قرآن این کلمه عشر رضعات معلومات یحرمن یعنی ده بار شیر خوردن که در عرف معلوم باشد که شیر خوردن میگویند حرام میسازند پس

از آن حکم ده بار منسوخ شد به پنجبار شیر خوردن که در عرف معلوم باشد که شیر خوردن میگویند حرام میسازد یعنی قدری که طفل سیر

شود و شکم او را یکدفعه پس متوفی شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این کلمات از آن جمله بود که خوانده میشد در قرآن **مالک** عن

نافع ان سالم بن عبد الله اخبره ان عائشة ام المومنین ارسلت به وهو یرضع الی اختها ام کلثوم بنت ابی بکر

فقالت ارضعیه عشر رضعات حتی یدخل علی قال سالم فارضعتنی ام کلثوم ثلث رضعات ثم مرضت فلم

ترضعنی غیر ثلث رضعات فلم اکن ادخل علی عائشة من اجل ان ام کلثوم لم تتم لی عشر رضعات حضرت عائشه فرستاد

آدم را با سالم بن عبد الله وا او در آن وقت شیر خواره بود بسوی خواهر خود ام کلثوم دختر ابو بکر صدیق پس گفت شیر ده او را ده بار شیر

دادن تا داخل شود بر من یعنی بغیر حجاب گفت سالم پس شیر داد ام کلثوم سه بار بعد از آن مریض شد مرا پس شیر نداد مرا اگر سه بار پس

داخل نمیشدم بر عائشه از جهت آنکه ام کلثوم تمام نکرد برای من ده بار شیر دادن را **مالک** عن نافع ان صفیة بنت ابی

عبید اخبرته ان حفصة ام المومنین ارسلت بعاصم بن عبد الله بن سعد الی اختها فاطمة بنت عمر بن الخطاب

فائدة: وعلی هذا اهل العلم تعلیلا وانما فصلنا ای متینا له وتبیانا مهمتی

فائدة: قال الشافعی ان الخمس تمام حلقة الرضاع فاذا انقضت انقطع حکم الرضاعة وقال

ابو حنیفة مدة الرضاعة ثلثون شهرا لقوله عز وجل وحمله وفصاله ثلثون شهرا وهو عند اکثر اهل العلم لاقل مدة الحمل واکثر مدة الرضاع

ترضعه عشر رضعات ليدخل عليها وهو صغير يرضع ففعلت وكان يدخل عليها حضرت حفصه فرستاد عاصم

بن عبد الله بن سعد را بسوی خواهر خود فاطمه دختر عمر بن الخطاب تا شیر دهد او را ده بار تا داخل شود بر وی حال آنکه او صغیر بود شیر خوره

میشد او را پس فاطمه کرد همین کار پس داخل میشد عاصم بر حفصه **مالك** عن ثور بن زيد الديلي عن عبد الله بن عباس

انه كان يقول ما كان في الحولين وان كانت مصة واحدة فهي تحرم عبد الله بن عباس میگفت آنچه در دو سال باشد اگرچه یکمکیدن

یکبار باشد پس آن حرام میکند **مالك** عن ابرهيم بن عقبة انه سال سعيد بن المسيب عن الرضاعة فقال سعيد

كل ما كان في الحولين وان كانت قطرة واحدة فهو يحرم وما كان بعد الحولين فانما هو طعام ياكله قال

ابراهيم بن عقبة ثم سالت عروة بن الزبير فقال مثل ما قال سعيد ابن المسيب ابراهیم بن عقبه سوال کرد سعید بن

المسیب از حکم رضاعة پس گفت سعید آنچه باشد در میان دو سال اگرچه یک قطره باشد پس او حرام میکند و آنچه بعد دو سال باشد

پس جز این نیست که او طعامی ست که میخورد او را گفت ابراهیم بن عقبه بعد از آن سوال کردم عروه بن زبیر را پس گفت مانند

آنچه گفته بود سعید بن المسیب **مالك** عن ابن شهاب انه كان يقول الرضاعة قليلها وكثيرها تحرم والرضاعة

من قبل الرجال تحرم ابن شهاب گفت رضاعة اندک او و بسیار او حرام میکند و نسب شیرخوارگی از طرف مردان حرام میکند

نكاح المحرم باطل نکاح احرام کننده باطل است **مالك** باسناده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا ينكح المحرم

ولا ينكح ولا يخطب رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود باید که نکاح نکند محرم و زنی ندهد بدیگری و خود را نیز یعنی در حالت احرام و

خواستگاری نکند و پیغام نکاح بکسی ندهد **مالك** عن داود بن الحصين ان ابا غطفان بن طريف المري اخبره ان اباه

طريفا تزوج امرءة وهو محرم فرد عمر ابن الخطاب نكاحه طریف نکاح کرد زنی را و حال آنکه او محرم بود پس رد کرد عمر بن الخطاب

نکاح او را باب يصلح مهرا ما يصلح ثمنا قابل بودن مهر آنچه قابل بودن بها چیزی باشد یعنی اقل مهر معین نیست بلکه فلس هم میتواند شد **مالك**

عن ابي حازم بن دينار عن سهل بن سعد الساعدي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم جاءته امرءة فقالت يا رسول الله

قد وهبت نفسي لك فقامت قياما طويلا فقام رجل فقال يا رسول الله زوجنيها ان لم تكن لك بها حاجة فقال رسول الله صلى

الله عليه وسلم هل عندك من شيء تصدقها اياه فقال ما عندي الا ازاري هذا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اعطيتها

اياه جلست لا ازار لك فالتمس شيئا فقال ما اجد شيئا قال فالتمس ولو خاتما من حديد فالتمس فلم يجد شيئا فقال له رسول الله صلى

الله عليه وسلم هل معك من القران شيء قال نعم سورة كذا وسورة كذا لسور سماها فقال رسول الله صلى الله

عليه وسلم قد انكحتها بما معك من القران آمد زنی پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله هر آئینه من بخشیدم ذات

خود را برای تو پس ایستاد ایستادن دراز پس برخاست مردی پس گفت یا رسول الله این زن را بزنی ده برای من اگر نیست ترا آن حاجت پس

فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ایا نزدیک تو چیزی هست که مهر دهی بآن زن آن چیز را پس گفت نیست نزد من مگر این ازار من پس
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر بدهی او را ازار خود بنشینی در آنحالت که نیست ازاری برای تو پس طلب کن چیزی پس گفت اینک
مرد که نمی یابم چیزی فرمود طلب کن اگرچه یک انگشتری از آهن باشد پس طلب کرد آنمرد پس نیافت چیزی پس فرمود او را رسول الله
صلی الله علیه وسلم آیا پیش تو از قرآن چیزی هست گفت آری پیش من هست فلان سوره و فلان سوره ذکر کرد سورتهائی چند که نام
برد آنها را پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم همانا بزنی دادم او را بتو بمقابله آنچه با تست از قرآن یعنی بر تعلیم آن والله اعلم **باب**

فی لا یخلو النکاح عن حال فان استمتع و سمی وجب جمیعه او لم یسم وجب مهر المثل وان لم یستمتع ومات ولم یسم فاختلفوا فی
ذلک او سمی فنصفه ما سمی او طلق ولم یسم فالمتعة او سمی فنصف ما سمی خالی نمیباشد نکاح از حال پس اگر بهره مند شد یعنی
جماع کرد و معین کرده بود مهر را واجب میشود جمیع مهر و اگر بهره مند شد و معین نکرده بود مهر را واجب میشود مهر مثل و اگر بهره مند نشد و مرد
و تسمیه مهر نکرده بود پس اختلاف کردند فقهاء درین صورت و اگر بهره مند نشده بود و مرد و معین کرده بود مهر را پس واجب میشود نصف آنچه
مقرر کرده بود و اگر طلاق داد و معین نکرده بود مهر را پس متعه واجب میشود و اگر طلاق داد و معین کرده بود مهر را پس نصف آنچه
مقرر کرده بود واجب میشود قال الله تعالی فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة ولا جناح علیکم فیما
تراضیتم به من بعد الفریضة ان الله کان علیما حکیما پس هر شخصیکه بهره مند شدید بوی از منکوحات پس بدهید ایشان را
مهرهای ایشان یعنی تمام مهرهای و این عام است صورت طلاق و وفات را و نیست گناه بر شما در چیزیکه با یکدیگر راضی شدید بعد از مقرر
کردن مهر یعنی بعد از مقرر کردن مهر راضی شدید بنقصان یا زیادت یا اسقاط آن بتراضی عمل باید کرد و هر آینه هست خدا دانا با حکمت
قال الله تعالی لا جناح علیکم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة ومتعوهن علی الموسع قدره
وعلی المقتر قدره متاعا بالمعروف حقا علی المحسنین هیچ گناه نیست بر شما اگر طلاق دادید زنان را در وقتیکه هنوز جماع
نکرده اید با ایشان یا مقرر نکرده اید برای ایشان مهر معلوم القدر پس درین صورت بهره مند کنید زنان را یعنی بلباس بر توانگر قدر حال
اوست و بر تنگدست قدر حال او بهره مند کردن بخصلت پسندیده لازم کرده شد بر نیکوکاران وان طلقتموهن من قبل ان
تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم الا ان یعفون او یعفو الذی بیده عقدة النکاح وان
تعفوا اقرب للتقوی ولا تنسوا الفضل بینکم ان الله بما تعملون بصیر و اگر طلاق دادید زنان را پیش از آنکه جماع کنید
با ایشان و حال آنکه مقرر کرده بودید برای ایشان مهر معین پس واجب است نیمه آنچه مقرر کردید لیکن آنکه عفو کنند منکوحات یعنی ساقط
کنند مهر خود را یا عفو کند شخصی که بدست اوست عقد نکاح یعنی بعد از تمام دادن مهر قبل مسیس طلاق داد بخوشدلی وهمه آن بزن
گذاشت و مطالبه نصف نکرد والله اعلم هیچ باک نیست و آنکه در گذارید نزدیکتر است به پرهیزگاری و فراموش مکنید احسان کردن

در میان خویش هر آئینه خدا بآنچه میکنید بیناست **مالك** عن نافع ان ابنة عبيد الله بن عمر وامها ابنة زيد بن الخطاب
كانت تحت ابن لعبد الله بن عمر فمات ولم يدخل بها ولم يسم لها صداقا فابتغت امها صداقها فقال عبد الله بن
عمر ليس لها صداق ولو كان لها صداق لم نمسكه ولم نظلمها فابت امها ان تقبل ذلك فجعلوا بينهم زيد بن ثابت فقضى ان لا
صداق لها ولها الميراث دختر عبید الله بن عمر که مادر او دختر زید بن خطاب بود و این دختر عبید الله زن پسری بود از آن عبد الله بن
عمر پس آن پسر بمرد و او هنوز دخول نکرده بود با او و مقرر نکرده بود برای او مهر او را پس طلب کرد مادر او مهر او را پس گفت عبد الله بن عمر
واجب نیست برای او مهر و اگر واجب میبود برای او مهر باز نمیداشتیم آنرا و ظلم نکردیم بروی پس ابا کرد مادر وی که قبول کند گفته عبد الله بن
عمر را پس حکم ساختند در میان خویش زید بن ثابت را پس حکم کرد زید بن ثابت که مهر لازم نیست برای وی و لازم است برای وی میراث **باب**
ارخاء الستور اختلاف کردند در فرو هشتن پرده یعنی اگر مرد و زن در یک خانه باشند و فرو گذارند حکم چه باشد در
وجوب تمام مهر یا نه قال الله تعالى ما لم تمسوهن یعنی حکم وجوب تمام مهر متعلق ساخت بمساس که کنایه از جماع است **مالك** عن یحیی
بن سعيد عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب قضى في المرأة اذا تزوجها الرجل انه اذا ارخيت الستور فقد وجب
صداقها عمر بن الخطاب حکم کرد در باب زن وقتی که نکاح کند او را مرد که حکم اینست وقتی که فرو انداخته شد پرده پس هر آئینه واجب
شود بروی مهر **باب** اذا اتفق الزوجان على الخلوة واختلفا في الدخول در بیان آنکه وقتیکه متفق شدند شوهر و زن بر خلوة
و مختلف شدند در دخول **مالك** انه بلغه ان سعيد بن المسيب كان يقول اذا دخل الرجل بالمرأة في بيتها صدق
عليها واذا دخلت عليه في بيته صدقت عليه سعید بن المسیب گفت وقتی که داخل شود مرد بر زن در خانه آن زن باور داشته
شود گفته مرد را بر زن و چون داخل شود زن بر مرد در خانه مرد باور داشته شود گفته زن را بر مرد مترجم گوید رضی الله عنه در این آیت
و این آثار تناقض نیست زیرا که حکم دایر نیست مگر بر مساس حقیقی چنانکه از آیت مفهوم میشود لیکن گاهی مختفی میشود مسیس و انکار
میکند او را مرد یا مهر تمام بروی واجب نشود پس در هر صورت بر ظاهر اعتماد باید کرد اگر ظاهر شهادت دهد که مسیس شده است مهر لازم
میشود و الا نمیشود والله اعلم **باب** ما اشترط الولي لنفسه فهو للمرأة ان ابتغته هر چه شرط کند ولی برای خود آن برای
زن است اگر خواهد بگیرد و اگر خواهد ترک کند **مالك** انه بلغه ان عمر بن عبد العزيز كتب في خلافته الى بعض عماله ان كلما
اشترط المنكح من كان ابا او غيره من حباء او كرامة فهو للمرأة ان ابتغته عمر بن عبد العزيز نوشت در ایام
خلافت خود بسوی بعض عاملان خود که هر چه شرط کرده است در نکاح دهنده هر که باشد پدر باشد یا غیر او از عطیه یا بخشش پس آن از آن
زن است اگر طلب نماید **باب** الشرط في النكاح در بیان شرط نکاح یا واجب است وفا بآنچه شرط کرده است زن در عقد
نکاح **مالك** انه بلغه ان سعيد بن المسيب سئل عن المرأة تشترط على زوجها انه لا يخرج بها من بلدها فقال

سعید بن مسیب را سوال کرده شد از حکم زنیکه شرط کرد بر زوج خود که بر نیارد او را از شهر او پس گفت سعید

بر آرد او را اگر خواهد **قال مالك** والامر عندنا انه اذا اشترط الرجل للمرءة وان كان ذلك عند عقد النكاح ان

لا انكح عليك ولا اتسرر ان ذلك ليس بشيء الا ان يكون في ذلك يمين بطلاق او عتاق فيجب ذلك عليه

ويلزمه گفت مالک حکمی که مقرر ست نزدیک ما اینست وقتیکه شرط کند مرد برای زن خود اگرچه آن شرط در عقد نکاح باشد که نکاح نکنم بر تو

زن دیگر را یا سریه نگیرم آن شرط هیچ نیست مگر آنکه در شرط قسم بطلاق یا عتاق باشد پس آن شرط واجب میشود بر وی و لازم میشود بر وی

باب الدعاء اذا تزوج امرءة دربیان خواندن دعا وقتیکه نکاح کند زنی را **مالك** عن زيد بن اسلم ان رسول الله

صلى الله عليه وسلم قال اذا تزوج احدكم المرءة او اشترى جارية فليأخذ بناصيتها وليدع بالبركة واذا اشترى

البعير فليأخذ بذروة سنامه وليستعذ بالله من الشيطان الرجيم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وقتیکه نکاح کند

یکی از شما زنی را یا خرید کند کنیزکی پس باید که بگیرد موی پیشانی او را و باید که دعا کند ببرکت و وقتی که خرید کند شتر را پس باید که بگیرد بلندی

کوهان او را و باید که پناه جوید از شر شیطان لعنت کرده شده **باب** تسن الوليمة سنت ست طعام ولیمه پختن و مردمان را

بر آن دعوت کردن **مالك** عن حميد الطويل عن انس بن مالك ان عبد الرحمن بن عوف جاء الى رسول الله

صلى الله عليه وسلم وبه اثر صفرة فسأله رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبره انه تزوج فقال رسول الله

صلى الله عليه وسلم كم سقت اليها فقال زنة نواة من ذهب فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اولم ولو

بشاة عبد الرحمن بن عوف آمد بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بر وی اثر زردی یعنی اثر خوشبوی زرد که در وقت نکاح استعمال

کرده بود پس سوال کرد او را رسول الله صلی الله علیه وسلم از حال او پس خبر داد آنحضرت را صلعم که نکاح کرده است پس فرمود آنحضرت

صلی الله علیه وسلم چه مقدار روان کردی بسوی او یعنی چه قدر مهر دادی پس گفت وزن یک نواة طلا نواة مقدار بیست و پنج یک

توله و پیسه در عرف ما می باشد پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم ولیمه بکن اگرچه بیک بز باشد و ظاهر اینست که یک بز

بنسبت حال عبد الرحمن بن عوف در آن وقت اقل ولیمه بود **مالك** عن يحيى بن سعيد انه قال لقد بلغني ان

رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يولم بالوليمة ما فيها خبز ولا لحم رسول الله صلی الله علیه وسلم ولیمه میکرد بطعامی که

نبود در آن نان و گوشت یعنی بسویق و حیس و جز آن اکتفا میفرمود در بعض احیان **باب** تاكيد اجابة الدعوة الوليمة لازم

و متاکد ست قبول کردن دعوت ولیمه **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال

اذا دعي احدكم الى وليمة فليأتها رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وقتیکه خوانده شود یکی از شما بسوی طعام ولیمه پس باید که

بیاید آن طعام را **باب** يكره ان يدعى الاغنياء ويترك المساكين مکروه ست آنکه خوانده شوند توانگران را و گذاشته

مالک عن ابن شهاب عن الاعرج عن ابی هریرة انه کان یقول شر الطعام طعام الولیمة یدعی لها الاغنیاء ویترک المساکین ومن لم یات الدعوة فقد عصی الله ورسوله ابوهریره میگفت که بدترین طعام طعام ولیمه است که باین صفت باشد که خوانده شود برای او توانگران را و گذاشته شود فقیران را و هر که نیاید بدعوة پس نافرمانی کرد خدا و رسول را

باب یجب العدل فی القسم وغیره بحسب ما یمکن عرفا واجب است برابر ساختن در نوبتهای و غیر آن بقدر آنچه ممکن است در عرف مردمان قال الله تعالی ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقة و نتوانید که برابری کنید میان زنان اگرچه حرص کنید پس باز میل کنید تمام میل کردن تا آنکه بگذارید او را مانند معلقه و معلقه زنی است که نه بیوه باشد و نه شوهر دار مثل زن مفقود

باب للبکر سبع وللثیب ثلث ثم یقسم بالسویة زن شوهر نادیده را اگر نکاح کند هفت شب با او باشد و اگر زن شوهر دیده را نکاح کند سه شب با او باشد بعد از آن قسمت کند بانصاف مالک عن حمید الطویل عن انس بن مالک انه کان یقول للبکر سبع وللثیب ثلاث انس بن مالک میگفت زن شوهر نادیده را هفت شب است و زنی که شوهر دیده باشد سه شب قال مالک وذلک الامر عندنا وقال فان کانت له امراة غیر التی تزوج فانه یقسم بینهما بعد ان یمضی للتی تزوج بالسواء ولا یحسب علی التی تزوج ما اقام عندها گفت مالک و همین است حکم نزد ما پس اگر باشد نکاح کننده را زنی غیر آن زن که الحال نکاح کرده است پس وی قسمت کند میان ایشان بعد از آن که بگذرد روزهای آن زن که نو در نکاح آورده قسمت برابر و حساب نکند بر آن زن نو مدتی را که اقامت کرده است نزد او

باب تخییر الجدیدة الثیب بین ثلث بلا قضاء وسبع مع القضاء در بیان اختیار دادن زن نو که ثیب باشد در میان سه شب بلا قضا و در میان هفت شب با قضا

مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن حزم عن عبد الملک بن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام المخزومی عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حین تزوج ام سلمة واصبحت عنده قال لها لیس بک علی اهلک هوان ان شئت سبعت عندک وسبعت عندهن وان شئت ثلثت عندک ودرت علیهن فقالت ثلث رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی که نکاح کرد ام سلمه را و بوقت صبح در آمد نزد او فرمود او را نیست بسبب تو بر قوم تو خواری یعنی از تو معرض نیستیم و بی رغبتی ندارم تا قوم تو بسبب اعراض از تو و بی رغبتی از تو خوار شوند و اگر خواهی هفت شب با تو گذران کنم و هفت هفت شب با زنان دیگر مانم و اگر خواهی سه شب با تو گذران کنم و بعد از آن یک یک شب دور کنم بر ایشان پس گفت ام سلمه سه شب با من گذران کن مترجم گوید سه شب ثابت حق زن است اگر خواهد اسقاط کند و اگر خواهد عوض آن چیزی دیگر اختیار نماید پس در صورت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ام سلمه را اختیار داوند به تثلیث که حق او ست بگیرد یا عوض او تسبیع اختیار کند و برابر سائر ازواج شود پس او تثلیث را اختیار نمود و الله اعلم

باب یحرم الاتیان فی الدبر ویجوز فی قبلها من جانب دبرها حرام است جماع کردن در دبر زن و حلال است

در قبل از طرف در پروی یعنی غلطانده از پس پشت قال الله تعالی نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم زنان شما کشت زار شما

اند پس بیایید کشت زار خویش بهر روش که خواهید یعنی بهر صفت که جماع کنید شاید غلطانده و از پس پشت و غیر آن لیکن در قبل باشد

ترجمه گویم اتفاق است علما را که جائز است مرد را آمدن نزن خود در قبل وی از جانب دبرش و بهر صفت که باشد حرام است اتیان

در دبر و اگر کسی مرتکب این کار شود و تحریم آن جاهل باشد نهی باید کرد و باز باید داشت او را از آن و اگر عود کند تعزیر کرده شود **باب**

تحریم غشیان الحائض حرام است جماع زن حائض قال الله تعالی ویسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی

المحیض ولا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن فأتوهن من حیث امرکم الله سوال کنند ترا از حیض یعنی در ایام حیض با

زنان چگونه معامله کنند بگو حیض ناپاکی است پس یکسو شوید از زنان در حال حیض یعنی جماع مکنید و نزدیک مشوید بزنان حائض تا وقتی

که پاک شوند یعنی غسل کنند پس بیایید بآن زنان از آن راه که مباح ساخته است خدا تعالی یعنی از راه قبل نه دبر **ترجمه** گوید رضی الله عنه

ازین آیة بطریق منطوق حرمت وطی حائض در فرج معلوم شد و بطریق مفهوم حرمت وطی در دبر والله اعلم واز مسائل اجماعی

در باب حیض آنست که نماز و روزه در حال حیض درست نیست و روزه را قضا کند و نماز را قضا نیست و نفاس ملحق است بحیض در

جمیع احکام و اختلاف کرده اند اهل علم در اقل مدة حیض پس نزدیک مالک اقل مدة حیض مقدر نیست بمقداری در باب عبادات

پس یک دفعه هم حیض تواند شد و اکثر آن پانزده روز است و شافعی گفته اقل حیض یک شبانروز است و اکثر پانزده و ابوحنیفه گفته اقل

سه شبانروز و اکثر ده شبانروز و اینهمه اتفاق کرده اند بر آنکه اقل طهر پانزده شبانروز است و در روایتی صحیح آمده است که حضرت علی

مرتضی کرم الله وجهه در باب عدة تجویز کردند که در یکماه سه حیض میتواند شد پس عبادات و غیر آن یکسان داشتند و اقل طهر را حدی

معین نکرده اند آنچه درین باب اقرب بتحقیق مینماید آنست که چنانچه مرض را تعیین نکرده اند بلکه گذاشته اند بر رأی مبتلی به پس چون

بداند که مریض است نماز ایستاده نمیتواند کرد یا روزه نمیتواند گرفت او را رخصت قعود و فطار متحقق شود و چنانکه مریض تیمم میکند

و بعد از آن تندرست میشود بتدریج دانسته اند که کی دیر او وضو و غسل می باید کرد پس در صورت معتبر تحری او باشد همچنین حیض

و طهر بر عادت نسا گذاشته اند پس چون نسا معتاد خود دانند حیض باشد و اند کی خلاف عادت هم حیض و طهر است و اگر اختلاف فاحش

شود و شبه نماند که مرض است او را استحاضه گویند والله اعلم و تعیین وقت مقرر بنا بر آنست که هر کسی عادت قوم خود را بیان کرده است ایشان

فتوی داده است و سبب تعیین ده روز آنست که هفت روز عادت حیض نسا است پس چون دیدند که گاهی از عادت زیاده و کم میشود زیاده

را سه روز مقرر کرده اند **باب** لا یرتفع التحریم حتی ینقطع الدم وتغتسل مرتفع نمیشود حرمت غشیان تا وقتیکه منقطع

شود خون و غسل کند **مالک** انه بلغه ان سالم بن عبد الله و سلیمن بن یسار سئلا عن الحائض هل یصیبها زوجها

اذا رأت الطهر قبل ان تغتسل فقالا لا حتی تغتسل سالم بن عبد الله و سلیمان بن یسار را سوال کرده شد از حکم حائض آیا

برسد با او یعنی جماع کند با او زوج او چون به بیند پاکی را یعنی انقطاع دم را پیش از آنکه غسل کند پس گفتند هر دو جماع نکند تا آنکه غسل کند

مترجم گوید رضی الله عنه همین است ایما قوله تعالی فاذا تطهرن فاتوهن و در این مسئله ابو حنیفه اختلاف کرده است و گفته چون

بروی نماز واجب شود جماع با او درست است اگرچه غسل نکرده باشد **باب** جواز مضاجعة الحائض وخدمتها

زوجها ومولاها باب در بیان جواز یکجا خواب کردن با حائض و خدمت کردن حائض زوج خود را یا مالک خود را **مالك** عن

ربيعة بن ابي عبد الرحمن ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم كانت مضطجعة مع رسول الله صلى الله عليه

وسلم في ثوب واحد وانها وثبت وثبة شديدة فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم مالك لعلك نفست يعني

الحيضة قالت نعم قال شدي على نفسك ازارك ثم عودي الى مضجعك حضرت عائشه خفته بود با آنحضرت صلى الله عليه وسلم

در یک جامه و هر آینه حضرت عائشه جست کرد جستن کردن سخت یعنی با اضطراب برخواست پس فرمود او را آنحضرت صلعم چیست ترا

آیا حایض شدی گفت آری فرمود محکم کن بر خود ازار خود را بعد از آن عود کن بخوابگاه خود مترجم گوید امر کردن بستن ازار برای آنست

تا فرج پوشیده شود والله اعلم **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت

كنت ارجل راس رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا حائض حضرت عائشه گفت شانه کردم سر مبارک آنحضرت را صلى الله عليه

وسلم و من حایض بودم **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان تغسل جواريه رجليه ويعطينه الخمرة وهن حيض عبد الله

بن عمر بود که می شستند کنیزکان او دو پای او را و میدادند او را خمره و ایشان حایض بودند خمره بوریای خورد را گویند آنقدر که آدمی

بروی سجده کند مترجم گوید خدمت حایض زوج خود را و مضاجعه با او جایز است باتفاق **باب** جواز مباشرة الحائض

فوق الازار جایز است مباشرت حایض بالای ازار **مالك** عن زيد بن اسلم ان رجلا سال رسول الله صلى الله عليه و

سلم فقال ما يحل لي من امرأتي وهي حائض فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لتشد عليها ازارها ثم شانك

باعلاها مردی سوال کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت چه چیز حلال میشود مرا از تمتع زن من حال آنکه وی حایض باشد پس

فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم باید که محکم کند بر خود ازار خود را بعد از آن بکن کار خود بنصف زیرین آن زن **مالك** عن نافع ان

عبيد الله بن عبد الله بن عمر ارسل الى عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم يسالها هل يباشر الرجل امرأته وهي

حائض فقالت لتشد ازارها على اسفلها ثم يباشرها ان شاء عبيد الله پسر عبد الله بن عمر فرستاد آدم بسوی عائشه رض

سوال میکرد او را آیا مباشرت کند مرد با زن خود و او حایض باشد پس گفت عائشه باید که محکم کند ازار خود را بر نصف زیرین خود بعد از آن

مباشرت کند با او اگر خواهد مترجم گوید حکمت در بستن ازار احتراز است از تلویث و دور داشتن از جماع حرام و محمد بن الحسن گفته است که

روایت کرده شده است از عائشه سهل تر ازین نیز گفت باید که اجتناب کند از شعار دم و او را میرسد تمتع بما سوای آن و شعار خرقه ایست

گر متصل بدن باشد والله اعلم **باب الغيلة** يعني غيله آنست که جماع کند مرد با زن خود وحال آنکه وی شیر میخوراند ولد را **مالك**
عن محمد بن عبد الرحمن بن نوفل انه قال اخبرني عروة ابن الزبير عن عائشة ام المومنين عن جدامة بنت وهب
الاسدية انها سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لقد هممت ان انهى عن الغيلة حتى ذكرت ان الروم و
فارس يصنعون ذلك فلا يضر اولادهم حضرت عائشه از جدامه اسدیه روایت نمود که جدامه شنید آنحضرت صلی الله علیه
سلم که میفرمود هر آئینه قصد کردم من که منع کنم از غیله یعنی مردان را از جماع زنان شیر دهنده اولاد خود تا آنکه یاد کردم اهل روم و فارس
را که میکنند اینکار پس ضرر نمیرسد اولاد ایشان را قال **مالك** الغيلة ان يمس الرجل امراته وهي ترضع گفت مالك معنی
غیله آنست که جماع کند مرد زن خود را وحال آنکه وی شیر میخوراند **باب** ان الذي تخشي منها علامة النشوز وعظها فان ابدت نشوزا
هجرها فان اقامت على النشوز ضربها ضربا غير مبرح وان نشزا استحب لها ان تصلح بترك بعض حقها وان تناشزا
فليبعث الحاكم حكما من اهله وحكما من اهلها فان نفع والا تفارقا اگر ببیند مرد از طرف زن علامت سرکشی یعنی
از ادای حقوق زوج که بروی واجبست سرکشی کند زوجه وعظ گوید ونصیحت نماید پس اگر ظاهر کرد سرکشی را وپند پذیر نشد ترک کند
او را یعنی مضاجعه وجماع با او نکند پس اگر اصرار کرد بر نشوز بزند او را زدن غیر ایذا دهنده واگر سرکشی کند مرد باید که زن صلح
کند با او بترک بعض حقوق خود از قسم ونفقه وغیر آن واگر هر دو از یکدیگر سرکشی کردند هر یکی در مقام خشونت باشد از دیگر باید که حاکم دو کس
را حکم کند یک شخصی را از اهل زوج وشخصی دیگر از اهل زن پس ایشان تشخیص حال نشوز کنند وتحری نمایند در صورتیکه تالیف میان ایشان آید
وهمان صورت را بر ایشان لازم کنند واگر این هم نفع نداد باید متفرق شوند قال الله تعالى واللاتي تخافون نشوزهن فعظوهن
واهجروهن في المضاجع واضربوهن فان اطعنكم فلا تبغوا عليهن سبيلا ان الله كان عليا كبيرا وآن زنانیکه می ترسید
از سرکشی ایشان یعنی ادای حقوق زوجیت نکنند پس پند دهید ایشان را یعنی از عقاب خدا تعالی بترسانید وترک کنید ایشان را در
خوابگاه یعنی تحول کنید بفراش دیگر وحجره دیگر وبزنید ایشان را یعنی زدنی که ضرر نمایان ندهد پس اگر فرمان برداری شما کردند پس طلب
مکنید بر ایشان راهی تعدی را ستم وتعدی هر آئینه خدا بلند قدر بزرگ مرتبه است وان خفتم شقاق بينهما فابعثوا حكما من اهله وحكما
من اهلها ان يريدا اصلاحا يوفق الله بينهما ان الله كان عليما خبيرا واگر بترسید ای اهل اسلام مخالفت میان
زوجین پس بفرستید بسوی ایشان حکم کننده بعدالت از اهل قرابت شوهر وحکم کننده با عدالت از اهل قرابت زن اگر خواهند دو
حکم درست کردن حال میان ایشان البته موافقت اندازد خدا تعالی میان ایشان هر آئینه هست خدا دانا خبردار وقال الله تعالى
وان امراة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا فلا جناح عليهما ان يصلحا بينهما صلحا والصلح خير واحضرت
الانفس الشح وان تحسنوا وتتقوا فان الله كان بما تعملون خبيرا واگر زنی بترسد از شوهر خود سرکشی را یا روگردانی را پس گناه

۲۳

نیست بر ایشان که صلح آرند میان خویش نوعی از صلح و صلح بهتر است و حاضر کرده شد نفوس را نزدیک بخل یعنی بخل را خدا تعالی قرین نفوس

ساخته است و اگر نیکو کاری بکنید و پرهیزگاری نمایید پس هر آئینه خدا تعالی هست بآنچه میکنید خبردار ولن تستطیعوا ان تعدلوا

بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقة وان تصلحوا وتتقوا فان الله کان غفوراً رحیما

و نتوانید ای مسلمانان که عدل کنید در میان زنان خود و اگرچه حرص کنید پس بازمی‌کنید از یک زن بزن دیگر تمام مایل شده تا آنکه بگزارید

او را مانند معلقه و معلقه زنی است که نه بیوه است و نه صاحب شوهر مثل زن مفقود در زنی که او را در خانه حبس کرده است و از نفس خود هیچ

بهره نمیدهد و اگر صلح کنید و پرهیزگاری نمایید پس هر آئینه خدا تعالی هست آمرزنده مهربان وان یتفرقا یغن الله کلا من سعته

وکان الله واسعا حکیما و اگر از یکدیگر جدا شوند زوجین بی نیاز خواهد ساخت خدا تعالی هر یکی را در توانگری خود و هست خدا تعالی جواد

باحکمت **مالک** انه بلغه ان علی بن ابی طالب قال فی الحکمین الذین قال الله تبارک وتعالی وان خفتم شقاق

بینهما فابعثوا حکما من اهله وحکما من اهلها ان یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما ان الله کان علیما خبیرا ان الیهما الفرقة

بینهما والاجتماع علی ابن ابی طالب گفت در آن دو حکم که خدا تعالی در باب ایشان فرموده ان خفتم شقاق بینهما که بسوی ایشان مفوض است

جدائی میان ایشان و باهم جمع شدن قال **مالک** وذلک احسن ما سمعت من اهل العلم ان الحکمین یجوز قولهما

بین الرجل وامرأته فی الفرقة والاجتماع گفت مالک و این بهترین اقوالی است که شنیدم آنرا از اهل علم که حکمین جایز است قول

ایشان میان مرد و زن او در تفرقه و اجتماع **مالک** عن ابن شهاب عن رافع بن خدیج انه تزوج بنت محمد بن مسلمة

الانصاری فکانت عنده حتی کبرت فتزوج علیها فتاة شابة فآثر الشابة علیها فناشدته الطلاق فطلقها

واحدة ثم امهلها حتی اذا کادت تحل راجعها ثم عاد فآثر الشابة علیها فناشدته الطلاق فطلقها واحدة

ثم راجعها ثم عاد فآثر الشابة علیها فناشدته الطلاق فقال ما شئت انما بقیت واحدة فان

شئت استقررت علی ما ترین من الاثرة وان شئت فارقتک قالت بل استقر علی الاثرة فامسکها علی ذلک

ولم یر رافع علیه اثما حین قرت عنده علی الاثرة رافع بن خدیج نکاح کرد دختر محمد بن مسلمة انصاری را پس بود این دختر محمد بن

مسلمه نزدیک او تا آنکه کلان سال شد پس نکاح کرد بروی زنی نوجوان را پس ترجیح داد در محبت و غیر آن زن نوجوان را بر آن زن

کلان سال پس طلب کرد آن زن قدیم از وی طلاق را پس طلاق داد او را یکبار بعد از آن مهلت داد او را تا وقتی که نزدیک شد از که

برآید از عدت رجعت کرد با او بعد از آن عود کرد در کار اول پس ترجیح داد آن زن نوجوان را بر وی پس طلب کرد از وی طلاق را پس طلاق داد

او را یکبار بعد از آن رجعت کرد با او بعد از آن عود کرد بکار اول پس ترجیح داد زن جوان را بر وی پس طلب کرد از وی طلاق را پس

گفت رافع بن خدیج آنچه خواهی بکنم جز این نیست که باقی مانده است یک طلاق پس اگر خواهی بر جای خود باشی با وجود آنچه می‌بینی ترجیح

واگر خواهی جدا کنم ترا گفت نه بلکه بر جای خود می مانم با وجود ترجیح پس نگاه داشت او را برین شرط و ندید بر او هیچ گناه و نیست بجا
خود باز نزدیک او بیشتر ترجیح

باب خيار العتق باب در بیان اختیاریکه حاصل میشود زن را بسبب آزاد شدن او و فسخ نکاح زوج

مالك عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن القاسم بن محمد عن عائشة ام المؤمنين انها قالت كانت في بريرة ثلث سنن وكانت احدى السنن الثلاث انها اعتقت فخيرت في زوجها وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الولاء لمن اعتق ودخل رسول الله صلى الله عليه وسلم والبرمة تفور بلحم فقرب اليه خبز وادم من ادم البيت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الم ار برمة فيها لحم فقالوا بلى يا رسول الله ولكن ذلك لحم تصدق به على بريرة وانت لا تاكل الصدقة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو عليها صدقة وهو لنا منها هدية

حضرت عائشه فرمود که بوده است در باب بریره سه حکم یعنی سه حکم که بسبب وی آنها بر پا شده است و آن عام است جمیع مقلدین را والله اعلم پس بود یکی از آن سه حکم که او را آزاد کرده شد پس اختیار داده شده در باب زوج خود حکم دیگر آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده ولاء برای کسی است که آزاد کرد سیوم آنست که در حال آمدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانه خود دیگ سنگین می جوشید بگوشت پس نزدیک ساختند پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم نان و نانخورش از نانخورشهای خانه یعنی از آن نانخورشهای که در خانه آماده میکنند مثل سرکه وغیر آن پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا ندیده بودم دیگ سنگین که در وی گوشت است گفتند آری یا رسول الله گوشت هست ولیکن آن گوشتی است که صدقه داده شده است آنرا بر بریره و تو یا رسول الله نمیخوری صدقه را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن گوشت بر بریره صدقه است و برای ما از وی هدیه است

باب خيار العتق عند المسيس خیار عتق ممتد است تا دست رسانیدن

مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان يقول في الامة تكون تحت العبد فتعتق ان لها الخيار ما لم يمسها

عبد الله بن عمر میگفت در باب کنیزکی که باشد در نکاح غلامی پس آزاد کرده شود آنکنیزک را که آن کنیزک را اختیار است تا وقتی که دست نرسانیده است باوی

مالك عن ابن شهاب عن عروة ابن الزبير ان مولاة لبني عدي يقال لها زبراء اخبرته انها كانت تحت عبد وهي امة يومئذ فعتقت قالت فارسلت الي حفصة زوج النبي صلى الله عليه وسلم فدعتني فقالت اني مخبرتك خبرا ولا احب ان تصنعي شيئا ان امرك بيدك ما لم يمسك زوجك فان مسك فليس لك من الامر شيء قالت فقلت هو الطلاق ثم الطلاق ثم الطلاق ففارقته ثلاثا

کنیزکی از بنی عدی که گفته میشد او را زبراء او بود در نکاح غلامی و زبراء آن روز کنیزک بود پس آزاد شد گفت زبراء پس آدم فرستاد بسوی من حفصه زوجه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بخواند مرا پس گفت بدرستیکه من خبر کننده ام ترا بخبری و دوست نمیدارم که بکنی چیزی را یعنی افتراق را مر نکنیم و مشوره نمیدهیم بدرستیکه

تو بدست لست ما وام که دست نرسانیده است بتو زوج تو پس اگر دست نرساند بتو پس نیست ترا اختیار چیزی گفت زنی پس گفتم

مرضی من مفارقت است باز میگویم مرضی من مفارقت است بازمیگویم مرضی من مفارقت است پس جدا شدم بسبب کلمه **باب** خیار العیب

باب در اختیار یکه حاصل میشود واحد الزوجین را بسبب عیب دیگر **مالك** عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب

انه قال قال عمر بن الخطاب ایما رجل تزوج امرءة وبها جنون او جذام او برص فمسها فلها صداقها کاملا و

ذلك لزوجها غرم علی ولیها عمر ابن الخطاب فرمود هر مردیکه نکاح کرد زنی را و آن زن ظاهر شد جنون یا جذام یا

داغهای سفید پس اگر جماع کرده است با وی پس او راست مهر او تمام وکمال و آن مهر زوج او را تاوان است بر ولی آن زن **مالك**

انه بلغه عن سعید ابن المسیب انه قال ایما رجل تزوج امرءة وبه جنون او ضرر فانها تخیر فان شاءت

قرت وان شاءت فارقت سعید بن المسیب گفت هر مردیکه نکاح کرد زنی را و آن مرد جنون است یا ضرری دیگر است

پس آن زن را اختیار داده میشود پس اگر خواهد بجای خود باند و اگر خواهد جدا شود **باب** المغرور باب در حکم مغرور و مغرور

کسی است که زنی او را فریب داده باشد و ظاهر کرده که من حرام پس این گمان با او نکاح کرد و بعد از آن ظاهر شد که وی

کنیزک کسی بود پس عوض اولاد خود دهد این مغرور مانند ایشان در سن و سال **مالك** انه بلغه ان عمر بن الخطاب و

عثمان بن عفان قضیا لحد یا فی امرءة غرت رجلا بنفسها وذکرت انها حرة فولدت له اولادا فقضیا

ان یفدی ولده بمثلهم عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان حکم کردند یکی از ایشان در باب زنیکه فریب داد مردی را بنفس خود

وظاهر کرد که هر آینه وی حره است یعنی آزاد است پس زاد برای او فرزندان را پس حکم کردند که فدا دهد بدل اولاد خود بمثل ایشان

یعنی از عبید واما رمماثل اولاد خود در سن و جمال بسیدا مه و در واولاد وی احرار شدند **قال** یحیی سمعت مالکا و

القیمة فی هذا اعدل ان شاء الله تعالی گفت یحیی شنیدم از مالک که میگفت قیمت درین صورت با نصاف نزدیکتر است ان

شاء الله تعالی **باب** امرءة العنین باب در حکم زن نامرد **مالك** عن ابن شهاب عن سعید بن

المسیب انه کان یقول من تزوج امراة فلم یستطع ان یمسها فانه یضرب له اجل سنة فان مسها

والا فرق بینهما سعید بن المسیب میگفت هر که نکاح کرد زنی را پس نتواند که دست رساند بوی یعنی جماع کند پس حکم

این است که مقرر کرده شود برای او مدت یکسال پس اگر درین میان قدرت جماع یافت فبها والا جدائی کرده شود میان

ایشان **مالك** انه سال ابن شهاب متی یضرب له الاجل امن یوم یبنی بها ام من یوم ترافعه فقال

بل من یوم ترافعه الی السلطان مالک سوال کرد ابن شهاب را از کدام وقت مقرر کرده شود این مدت آیا مقرر

کرده شود از روزی که در خانۀ خود آورد آن زن را یا از روزی که بحاکم برد او را پس گفت ابن شهاب بلکه مقرر کرده شود از

روزیکه برواه والسوی حاکم **باب** امراة المعسر باب دربیان زن شخصی که تنگدست باشد **مالك** انه بلغه ان سعید
بن المسیب کان یقول اذا لم یجد الرجل ما ینفق علی امراته فرق بینهما سعید بن المسیب میگفت وقتیکه نیابد مرد آنچه خرج
کند بر زن خود تفریق کرده شود میان ایشان **قال** مالك وعلی ذلك ادرکت اهل العلم ببلدنا گفت مالک و بر همین
قول یافتیم اہل علم را در شهر خود **باب** الایلا ایلا عبارت ازان است که مرد سوگند خورد که جماع نکند با زن خود ابداً یا مدتی
که زیاده از چهار ماه باشد قال الله تعالی للذین یؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر فان فاؤا فان الله غفور
رحیم وان عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم برای آنانکه قسم میخورند از زنان خود بترک جماع انتظار چهار ماه است
پس اگر رجوع کردند پس هر آئینه خدا تعالی آمرزگار مهربانست واگر قصد مصمم کردند بر طلاق پس هر آئینه خدا تعالی شنوا دانا است
باب اختلفوا اذا مضی اربعة اشهر هل یوقف او یقع علیها الطلاق البائن او الرجعی اختلاف
کردند در آنکه وقتیکه گذشت چهار ماه آیا توقف کرده شود یا واقع شود بر زن طلاق باین یا رجعی **مالك** عن جعفر
بن محمد عن ابیه عن علی بن ابی طالب انه کان یقول اذا آلی الرجل من امراته لم یقع علیه الطلاق وان مضت
الاربعة الاشهر حتی یوقف فاما ان یطلق واما ان یفیئ علی بن ابی طالب میفرمود وقتی که ایلا کند مرد از زن
خود واقع نشود طلاق اگرچه بگذرد چهار ماه تا آنکه ایستاده کرده شود پیش قاضی لازم کرده شود بروی پس یا بدهد طلاق
یا بیست که رجوع کند **قال** مالك وذلك الامر عندنا گفت مالک همین است حکمی که مقرر است نزدیک ما
مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر انه کان یقول ایما رجل آلی من امراته فانه اذا مضت الاربعة
الاشهر وقف حتی یطلق او یفیئ ولا یقع علیه طلاق اذا مضت الاربعة الاشهر حتی یوقف عبد الله
بن عمر میگفت هر مردی که ایلا کرد از زن خود پس هر آئینه او را وقتیکه بگذرد چهار ماه موقوف داشته میشود تا آنکه طلاق دهد یا رجوع
کند و واقع نمیشود بروی طلاق وقتیکه بگذرد چهار ماه تا آنکه موقوف داشته شود **مالك** عن ابن شهاب ان
سعید بن المسیب وابا بکر بن عبد الرحمن کانا یقولان فی الرجل یولی من امراته انها اذا مضت الاربعة
الاشهر فهی تطلیقة ولزوجها علیها الرجعة ما دامت فی عدتها سعید ابن المسیب وابو بکر بن عبد الرحمن میگفتند
دربارهٔ شخصی که ایلا کرد از زن خود که حکم اینست که وقتیکه بگذرد چهار ماه پس آن یک طلاق است و شوهر او را میرسد بروی رجعت
تا وقتیکه این زن در عدهٔ خود است **مالك** انه بلغه ان مروان بن الحکم کان یقضی فی الرجل اذا آلی من
امراته انها اذا مضت الاربعة الاشهر فهی تطلیقة وله علیها الرجعة مروان بن الحکم حکم کرد دربارهٔ
شخصی که ایلا کرد از زن خود که حکم اینست وقتی که بگذرد چهار ماه پس آن ایلا یک طلاق است و او را میرسد بروی رجعت

قلت اختلفوا فیما اذا انقضت اربعة اشهر وهو لم یفئ فقال الشافعی لا یقع الطلاق بل یوقف فاما ان یفئ واما ان یطلق فان لم یفعل طلق علیه السلطان وقال ابو حنیفة اذا مضت اربعة اشهر وقعت علیها طلقة بائنة وقال سعید بن المسیب وابو بکر بن عبد الرحمن تقع علیها طلقة رجعیة

قال مالك وعلى ذلك كان رأي ابن شهاب گفت مالک و برہمین بود مذہب ابن شہاب **باب** من حلف ان

لا يطأها اشهرا او لا يطأها حتى تفطم ولدها فانه ليس بمولى کسی که سوگند خورد برآنکه وطی نکند زن خود را یکماه یا وطی

نکند او را تا آنکه باز دارد فرزند خود را از شیر پس هر آئینه ایلا کننده نمیشود **قال مالك** ومن حلف ان لا يطأ امرأته يوما

او شهرا ثم مكث حتى ينقضي اكثر من الاربعة الاشهر فلا يكون ذلك ايلاء انما يوقف في الايلاء من حلف على اكثر من الاربعة الاشهر فاما من حلف

ان لا يطأ امرأته اربعة اشهر او ادنى من ذلك فلا ارى عليه ايلاء لانه اذا جاء الاجل الذي يوقف

عنده خرج من يمينه ولم يكن عليه وقف **قال مالك** ومن حلف لامرأته ان لا يطأها حتى تفطم ولدها

فان ذلك لا يكون ايلاء **قال مالك** وقد بلغني ان علي بن ابي طالب سئل عن ذلك فلم يره ايلاء گفت مالک

هر که قسم خورد که وطی نکند زن خود را یک روز یا یکماه بعد از آن درنگ کرد تا آنکه گذشت زیاده از چهار ماه پس نیست این ایلا

جز این نیست که موقوف داشته شود در ایلا کسی را که سوگند خورده باشد بر زیاده از چهار ماه اما کسیکه سوگند خورده است که وطی

نکند زن خود را چهار ماه یا کم از آن پس نمی بینم بروی ایلا زیرا که حال اینست وقتیکه بیاید مدتی که موقوف کرده میشود نزدیک او برآید

از سوگند خود و نیست بروی وقف گفت مالک و هر که سوگند خورد که وطی نکند زن خود را تا آنکه وی از شیر باز دارد فرزند خود را

پس هر آئینه این قسم نمی باشد ایلا گفت مالک و هر آئینه خبر رسید مرا که علی بن ابی طالب سوال کرده شد از آنصورت پس ندید او را

ایلا **باب** ايلاء العبيد باب در بیان ایلاء غلامان **مالك** انه سال ابن شهاب عن ايلاء العبد فقال

هو نحو ايلاء الحر وهو عليه واجب وايلاء العبد شهران مالک سوال کرد ابن شہاب را از ایلاء غلام پس گفت وی

مانند ایلاء آزاد است و ایلاء بر وی واجب است و ایلاء غلام دو ماه است **باب** الظهار ظهار آنست که تشبیه کند زن

خود را بمادر خود یا خواهر خود یا دختر خود و بگوید انت علی کظهر امی او اختی تو نسبت بمن مانند پشت مادر من یا پشت خواهر منی

و این لفظ تحریم موبد بود در جاهلیت پس شریعت مصطفوی نسخ فرمود تحریم موبد را بتحریم موقت تا ادای کفاره قال الله

تعالى والذين يظاهرون من نسائهم ثم يعودون لما قالوا فتحرير رقبة من قبل ان يتماسا ذلكم توعظون

به والله بما تعملون خبير فمن لم يجد فصيام شهرين متتابعين من قبل ان يتماسا فمن لم يستطع

فاطعام ستين مسكينا ذلك لتؤمنوا بالله ورسوله وتلك حدود الله وللكافرين عذاب اليم

و آنانکه ظهار میکنند از زنان خویش بعد از آن عود میکنند در آنچه گفتند یعنی مخالفت گفته خود میکنند با آنکه مقتضای تشبیه

بمحارم تفریق است پس چون تفریق نکرد و در نکاح خود نگاهداشت عود کرد مخالفت آنچه گفته بود پس واجب است آزاد

کردن برده پیش از آنکه این هر دو بیکدیگر دست رسانند یعنی پیش از جماع این حکم امر کرده میشود شما را و خدا تعالی بآنچه میکنید

قلت وعلیه الشافعی والاکثر

قلت فمذهب مالک فی مسئلة الفطام مضی الحولین وفی الفطام وهو من اربعة اشهر او قبل الفطام ... فهو ایلاء ...

قلت علیه مالک ان مدة ایلاء الرجل ... وقال ابو حنیفة ... وقال الشافعی ...

۲۸

خبر دار است پس هر که نیابد برده را پس واجب است بروی روزه گرفتن دو ماه پی در پی پیش از آنکه این هر دو بهمدیگر دست رسانند

پس هر که نتواند روزه داشتن دو ماه پس واجب است بروی طعام خورانیدن شصت مسکین این حکم برای آنست که ایمان آرید بخدا

و رسول او و این احکام حدود مقرر کرده خداست و مر کافران راست عذاب دردرسنده **قال مالك** فی قول الله تبارك

وتعالی والذین یظهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا قال سمعت ان تفسیر ذلك ان یتظاهر الرجل من امرأته

ثم یجمع علی امساکها واصابتها فان اجمع علی ذلك فقد وجبت علیه الکفارة وان طلقها ولم یجمع بعد تظاهره

منها علی امساکها واصابتها فلا کفارة علیه گفت مالک در قول خدا تعالی والذین یظاهرون الآیة گفت شنیدم از اهل علم

تفسیر این آیه آنست که ظهار کند مرد از زن خود بعد از آن عزم کند بر نگاه داشتن وی و جماع کردن با او پس اگر عزم مصمم کرده است

بران کار پس هر آئینه واجب شد بروی کفارة و اگر طلاق داد او را و عزم مصمم نکرده است بعد از ظهار کردن از وی بر نگاه داشتن و

جماع کردن او پس هیچ کفارة نیست **قال مالك** من تظاهر من امرأته ثم مسها قبل ان یکفر انه لیس علیه الا کفارة

واحدة ویکف عنها حتی یکفر ویستغفر الله **قال مالك** وذلك احسن ما سمعت گفت مالک هر که ظهار کرد از زن

خود بعد از آن رسانید دست با او پیش از آنکه کفارة دهد هر آئینه حکم اینست که نیست بروی مگر یک کفارة و خود را باز دارد

از جماع او تا آنکه کفارة دهد و طلب آمرزش کند از خدا تعالی بسبب این گناه گفت مالک و این بهترین اقوالی است که شنیدم آنرا

باب ان تظاهر من اربع بکلمة واحدة او من واحدة بکلمات شتی ماذا علیه اگر ظهار کند از چهار زن

بیک کلمه یا ظهار کرد از یک زن بچندین کلمات چه چیز لازم میشود بروی **مالك** عن هشام بن عروة عن ابیه انه

قال فی رجل تظاهر من اربع نسوة له بکلمة واحدة انه لیس علیه الا کفارة واحدة عروه گفت در باب مردی که

ظهار کند از چهار زن از آن خود بیک کلمه که نیست بروی مگر یک کفارة **مالك** عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن

مثل ذلك مالک از ربیعة بن ابی عبد الرحمن مانند این روایت کرد **قال مالك** وعلی ذلك الامر عندنا گفت

مالک همین است امر مقرر نزدیک ما **قال مالك** فی الرجل یتظاهر من امرأته فی مجالس متفرقة قال لیس

علیه الا کفارة واحدة فان تظاهر ثم کفر ثم تظاهر بعد ان یکفر فعلیه الکفارة ایضا گفت مالک در باب

هر که ظهار کرد با زن خود در مجالس متفرقه گفت که نیست بروی مگر یک کفارة پس اگر ظهار کرد و بعد از آن کفارة داد و بعد از آن

بار دیگر ظهار کرد بعد از آنکه کفارة داده پس لازم است بروی کفارة دیگر بار نیز **باب** ان تظاهر منها قبل ان ینکحها

ماذا علیه اگر ظهار کند از زنی پیش از آنکه نکاح کند او را چه چیز لازم است بروی **مالك** عن سعید بن عمرو بن

سلیم الزرقی عن القاسم بن محمد ان رجلا جعل امرأة علیه کظهر امه ان هو تزوجها فامره عمر بن الخطاب

٢٩

ان هو تزوجها الا بقربها حتی یکفر کفارة المتظاهر قاسم بن محمد روایت کرد که هر اینه مردی ساخت زنی را نسبت خود
مانند پشت مادر خود اگر نکاح کند او را یعنی پیش از نکاح گفت اگر نکاح کنم بر من حرام شود پس امر کرد او را عمر بن الخطاب که
اگر او را نکاح کند نزدیک نشود با او تا آنکه کفاره دهد مانند کفاره ظهار کننده **مالک** انه بلغه ان رجلا سال القاسم
بن محمد و سلیمن بن یسار عن رجل تظاهر من امراته قبل ان ینکحها فقالا ان نکحها فلا یمسها حتی یکفر
کفارة المتظاهر مردی سوال کرد قاسم بن محمد و سلیمان بن یسار را از حکم مردی که ظهار کرد از زنی پیش از آنکه نکاح کند او را
پس هر دو گفتند اگر نکاح کند او را دست نرساند با او تا آنکه کفاره دهد مانند کفارة ظهار کننده **مالک** عن
هشام بن عروة انه سمع رجلا یسال عروة الزبیر عن رجل قال لامراته کل امراة انکحها علیک ما عشت
فهی علی کظهر امی فقال عروة بن الزبیر یجزیه من ذلک عتق رقبة هشام بن عروه شنید که هر اینه مردی سوال
کرد عروه بن الزبیر را از حکم مردی که گفت زنی خود را هر زنی که نکاح کنم او را بر تو ما دام که زنده ام پس آن زن مانند پشت مادر
من است پس گفت عروه بن الزبیر کفایت میکند او را ازین کار آزاد کردن یک برده **باب** ظهار العبید در بیان
حکم ظهار غلامان **مالک** انه سال ابن شهاب عن ظهار العبد فقال نحو ظهار الحر **قال** مالک یرید انه یقع
علیه کما یقع علی الحر **قال** مالک و ظهار العبد علیه واجب و صیام العبد فی الظهار شهران مالک سوال
کرد ابن شهاب را از ظهار غلام پس گفت مانند ظهار آزاد است گفت مالک مراد سید است که ظهار واقع میشود بر غلام چنانکه
واقع میشود بر آزاد گفت مالک و ظهار غلام بروی واجب است و صوم غلام دو ماه است **باب** اللعان بدانکه اگر
شخصی مرد جنبی یا زن اجنبیه را بزنا نسبت کند حال او خالی از سه حالت نیست اگر مقذوف اقرار کرد قاذف از حد خلاص
شد و اگر چهار گواه بر زنا آورد قاذف از حد خلاص شد و اگر مقذوف اقرار نکرد و چهار گواه هم قایم نشدند واجب شد
بر قاذف حد قذف که هشتاد تازیانه است و اگر شخصی زن خود را بزنا نسبت کرد یا حمل و ولد او را از خود نفی نمود از چهار
حال خالی نیست اگر مقذوف اقرار کرد یا قاذف چهار گواه بر زنا آورد حد قذف از قاذف برخاست و اگر لعان کرد نیز
از حد قذف خلاص یافت و اگر از لعان هم باز ایستاد حد قذف که هشتاد تازیانه است واجب شد نزدیک جمهور و امام ابو حنیفه
میگوید حد قذف بر زوج لازم نمیشود غیر ازین نیست که موجب آن لعان است و لیس پس لعان نام گواهیها چند است مقرون
بقسم که زوج بسبب آن از موجب قذف خلاص میشود چنانکه بیاید قال الله تعالی والذین یرمون ازواجهم ولم یکن لهم
شهداء الا انفسهم فشهادة احدهم اربع شهادات بالله انه لمن الصدقین والخامسة ان لعنة الله علیه
ان کان من الکذبین ویدرءوا عنها العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انه لمن الکذبین والخامسة

قلت قال البغوی لو قال لامراة ان نکحتک فانت علی کظهر امی فنکحها لم یکن مظاهرا وقال جماعة ان نکحها کان مظاهرا لا یجوز ان یمسها ما لم یکفر روی ذلک عن عمر و قاسم و سلیمن

قلت ۳۰ ظهار العبد کظهار الحر و صیامه الکفارة فی حقه شهران کالحر بالاتفاق

فائدہ

ان غضب الله علیها ان کان من الصادقین یعنی آنانکه نسبت زنا میکنند زنان خود را و نباشند برای ایشان گواهان مگر نفسهای خود پس دفع میکند از سر ایشان حد قذف را گواهی دادن ایشان چهار بار بخدا هر آئینه این شخص از راست گویان است و گواهی پنجم باین صفت که لعنت خدا باد بر این شخص اگر باشد از دروغگویان و دفع میکند از زنی عذاب را گواهی دادن او چهار بار بخدا هر آئینه این شخص از دروغگویان است و گواهی پنجم باین صفت که غضب خدا تعالی بر وی باد اگر این شخص از راست گویان باشد و آنچه مدلول آیه است آنست که اگر زوجه نکول کند از مثل این شهادت بر وی حد لازم شود و ظاهر از آیه مذهب جمهور است زیرا که خدا تعالی قبل این آیه فرموده والذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة بعد از آن فرموده والذین یرمون ازواجهم ولم یکن لهم شهداء الا انفسهم پس قائم ساخت گواهی ایشان بجائی شهود اربعه و در حکم وی داخل کرده زوج را و شاید گفت پس در یک نکول از لعان جلد ثابت شود زیرا که نه چهار گواه آورد و نه شهادت که خدا تعالی قائم آن ساخته و در حکم آن کرده پس ثم لم یاتوا باربعة شهداء ثابت شد فاجلدوهم نیز ثابت گردید و اگر زوج اقامت بینه کرد زن را می رسد که اسقاط حد نماید بلعان

مالك عن ابن شهاب ان سهل بن سعد الساعدی اخبره ان عویمر العجلانی جاء الی عاصم بن عدی الانصاری فقال له یا عاصم ارایت رجلا وجد مع امرأته رجلا ایقتله فیقتلونه ام کیف یفعل سل لی یا عاصم عن ذلك رسول الله صلی الله علیه وسلم فسال عاصم رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ذلك فکره رسول الله صلی الله علیه وسلم المسائل وعابها حتی کبر علی عاصم ما سمع من رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما رجع عاصم الی اهله جاءه عویمر فقال یا عاصم ماذا قال لك رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال عاصم لعویمر لم تاتنی بخیر قد کره رسول الله صلی الله علیه وسلم المسألة التی سالته عنها فقال عویمر والله لا انتهی حتی اسأله عنها فاقبل عویمر حتی اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم وسط الناس فقال یا رسول الله ارایت رجلا وجد مع امرأته رجلا ایقتله فیقتلونه ام کیف یفعل فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم قد نزل فیك وفی صاحبتك فاذهب فات بها قال سهل فتلاعنا وانا مع الناس عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما فرغا من تلاعنهما قال عویمر کذبت علیها یا رسول الله ان امسکتها فطلقها ثلثا قبل ان یامره رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ابن شهاب وکانت تلك بعد سنة المتلاعنین

عویمر عجلانی آمد پیش عاصم بن عدی انصاری پس گفت او را ای عاصم آیا دیدی مرد را یعنی خبر ده از حال مردی که یافت با زن خود مرد اجنبی را آیا بکشد آن اجنبی را پس خواهند کشت او را یا چه کار کند سوال بکن برای من ای عاصم از حکم این ماجرا آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پس سوال کرد عاصم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ازین ماجرا ناپسند داشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

۳۱

این قسم سوالها و عیب کرد چنین سوالها را تا آنکه دشوار آمد بر عاصم آنچه شنید از آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس وقتیکه باز آمد عاصم
بسوی قوم خود آمد پیش او عویمر پس گفت ای عاصم چه چیز فرمود ترا آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت عاصم عویمر را نیاوردی پیش من
چیزی را هر آئینه ناپسند داشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوالی را که پرسیدم از آن پس گفت عویمر والله باز نمی مانم تا آنکه سوال کنم
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از این مقدمه پس روی آورد عویمر تا آنکه آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم درمیان مردمان پس گفت
یا رسول الله خبر دهید مرا از حال مردیکه یافت با زن خود مرد اجنبی را آیا بکشد آنمرد را پس خواهند کشت او را یا چه کار کند پس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آئینه نازل شده است در باب تو و در باب زن تو وحی الهی پس برو و بیار او را گفت سهل پس این زن
و مرد با یکدیگر لعن کردند و من درمیان مردمان بودم نزدیک رسول الله صلی الله علیه وسلم پس وقتیکه فارغ شدند از لعان گفت عویمر
عویمر دروغ گفته باشم بر این زن یا رسول الله اگر نگاه دارم او را یعنی اگر من راست گویم پس حرامی باید که طلاق دهم پس طلاق داد او را سه بار پیش
از آنکه امر کند او را رسول الله صلی الله علیه وسلم ابن شهاب گفت بود طلاق دادن سه بار سنت لعان کنندگان بعد از آن
حادثه **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رجلا لاعن امرأته فی زمان رسول الله صلی الله علیه و
سلم وانتفی من ولدها ففرق رسول الله صلی الله علیه وسلم بینهما والحق الولد بالمرأة مردی لعان کرد با زن خود
در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اظهار قطع نسب کرد از فرزند او پس جدائی امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم درمیان
ایشان و لاحق ساخت فرزند را بآن زن **باب** اذا خیر الرجل امرأته فاختارته او خیر اباها فاختاره فلیس
ذلك بطلاق وقتیکه مختار گردانید مردی زن خود را پس آن زن اختیار کرد شوهر خود را یا اختیار داد پدر آن زن را
پس اختیار کرد او را یعنی شوهر خود را پس این طلاق نیست **مالك** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة
ام المؤمنین انها خطبت علی عبد الرحمن بن ابی بکر قریبة بنت ابی امیة فزوجوه ثم انهم عتبوا علی عبد الرحمن
وقالوا ما زوجنا الا عائشة فارسلت عائشة الی عبد الرحمن فذكرت ذلك له فجعل امر قريبة بيدها
فاختارت زوجها فلم یکن ذلك طلاقا حضرت عائشه پیغام فرستاد برای عبد الرحمن بن ابوبکر قریبه بنت ابی امیه
پس اولیای قریبه در نکاح دادند او را بعد از آن اولیای او ناخوش شدند از عبد الرحمن و گفتند در نکاح ندادیم دختر را مگر عائشه
یعنی از حضرت عائشه گله کردند پس آدم فرستاد حضرت عائشه بسوی عبد الرحمن پس ذکر کرد این ماجرا را او پس عبد الرحمن
ساخت کار قریبه را بدست او پس قریبه اختیار کرد شوهر خود را پس نبود این طلاق **مالك** عن عبد الرحمن بن القاسم عن
ابیه ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم زوجت حفصة بنت عبد الرحمن المنذر بن الزبیر وعبد الرحمن
غائب بالشام فلما قدم عبد الرحمن قال ومثلی یصنع به هذا ومثلی یفتات علیه فكلمت عائشة المنذر بن

الزبير فقال المنذر فان ذلك بيد عبد الرحمن فقال عبد الرحمن ما كنت لارد امرا قضيته فقرت حفصة عند
المنذر ولم يكن ذلك طلاقا حضرت عائشه زني داد حفصه دختر عبد الرحمن را بدست منذر بن الزبير و عبد الرحمن در آن وقت
غايب بود در شام پس وقتيكه آمد عبد الرحمن گفت آيا مثل من اين كار كرده ميشود و آيا مانند مرا مهمل گذشته ميشود يعني بغير اذن
من كار كرده ميشود پس سخن گفت حضرت عائشه با منذر ابن الزبير يعني عبد الرحمن سالنيد پس گفت پس هر آئينه اختيار او بدست عبد
الرحمن است پس گفت عبد الرحمن رد كننده نيستم كاريكه سرانجام كرده باشي تو آنرا پس بجاي خود ماند حفصه نزديك منذر و نبود آن
طلاق **مالك** انه بلغه ان عبد الله بن عمر وابا هريرة سئلا عن الرجل يملك امراته امرها فترد ذلك اليه ولا تقضي
فيه شيئا فقالا ليس ذلك بطلاق عبد الله بن عمر و ابو هريره را سوال كرده شد از حكم مرديكه بدست زن خود داد كار او را پس
رد كند زن آن كار را بسوي مرد و حكم نكند بموجب آن چيزي پس هر دو گفتند نيست اين طلاق **مالك** عن يحيى بن سعيد عن
سعيد بن المسيب انه قال اذا ملك الرجل امراته امرها فلم تفارقه وقرت عنده فليس ذلك بطلاق سعيد
بن المسيب گفت وقتيكه مالك ساخت مرد زن خود را بر كار آن زن پس جدائي نكرد و بجاي خود ماند نزديك او پس نيست اين طلاق
مالك عن ابن شهاب انه سمعه يقول اذا خير الرجل امراته فاختارته فليس ذلك بطلاق ابن شهاب گفت وقتي
اختيار داد مرد زن خود را پس اختيار كرد زن شوهر را پس نيست اين طلاق **باب** اذا جعل امرها بيدها فاختارت
نفسها في تطليقة رجعية وقتي كه داد كار زن را بدست او پس اختيار كرد زن نفس خود را پس آن طلاق رجعي است **مالك**
عن سعيد ابن سليمان بن زيد بن ثابت عن خارجة بن زيد بن ثابت انه اخبره انه كان جالسا عند زيد بن ثابت
فاتاه محمد بن ابي عتيق وعيناه تدمعان فقال له زيد ما شانك فقال ملكت امراتي امرها ففارقتني فقال
له زيد ما حملك على ذلك قال القدر فقال زيد ارتجعها ان شئت فانما هي واحدة وانت املك بها خارجه
بن زيد بن ثابت نشسته بود نزديك زيد بن ثابت پس آمد نزديك او محمد بن ابي عتيق و دو چشم او اشك ريزان بود پس گفت او را زيد
چيست حال تو گفت دادم بدست زن خود كار او را پس جدائي كرد از من پس گفت او را زيد چه چيز باعث شد ترا بر اختيار دادن
گفت تقدير الهي پس گفت زيد رجعت كن با او اگر خواهي پس جز اين نيست كه اين يك طلاق است و تو مالكتري بآن زن يعني رجعت
ميتواني كرد اگرچه آن زن راضي نباشد **مالك** انه بلغه ان رجلا جاء الى عبد الله بن عمر فقال يا ابا عبد الرحمن اني
قد جعلت امر امراتي في يدها فطلقت نفسها فماذا ترى فقال ابن عمر اراه كما قالت فقال الرجل لا تفعل
يا ابا عبد الرحمن فقال ابن عمر انا افعل انت فعلته شخصي آمد نزد عبد الله بن عمر پس گفت يا ابا عبد الرحمن هر آئينه من دادم
كار زن خود را بدست او يعني اختيار دادم بدست زن پس طلاق داد آن زن نفس خود را پس چه چيز مي بيني يعني چه حكم مي نمائي پس

له قولہ فقالا ليس ذلك على
هذا اكثر اهل العلم
قوله تقضي فقال ابو عبيد من
قضى دونه امر نفذ
وقيل ردته وهو اقعاد
من الفوت ١٢

گفت عبد اللہ بن عمر می بینم چنانکہ آن زن گفت پس گفت آن شخص یا ابا عبد الرحمن چنین فتوی بدہ پس گفت ابن عمر ایا من

مسکینم این کار را بلکہ تو خود کردی این کار را یعنی مختار کردانیدی زن خود را **مالک** عن نافع فی هذه المسألة و

یکون املاك بها ما كانت في عدتها مختصر مالک از نافع درین مسئلہ نقل کرد کہ باشد یعنی شوہر قادر بران یعنی بر رجعت

تا وقتیکہ زن در عدۃ خود باشد **باب** اذا جعل امرها بيدها فطلقت نفسها ثلثا كان القول قوله مع يمينه

دفعی کرد او امر زن را بدست او پس طلاق داد آن زن نفس خود را سہ طلاق باشد قول معتبر قول مرد با سوگند او **مالک**

عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يقول اذا ملك الرجل امرأته امرها فالقضاء ما قضت الا ان ينكر عليها

فيقول لم ارد الا واحدة فيحلف على ذلك ويكون املك بها ما كانت في عدتها عبد اللہ بن عمر گفت وقتیکہ

مالک کرد زن خود را بر کار او پس حکم ہمانست کہ زن حکم کند مگر آنکہ ناپسند کند شوہر این حکم را پس بگوید ارادہ نکردہ بودم مگر

یک طلاق را پس سوگند خورد بر ہمین و باشد قادر بران یعنی بر رجعہ آن زن تا وقتیکہ زن در عدۃ خود باشد **مالک**

عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه ان رجلا من ثقيف ملك امرأته امرها فقالت انت الطلاق فسكت

ثم قالت انت الطلاق فقال بفيك الحجر ثم قالت انت الطلاق فقال بفيك الحجر فاختصما الى مروان بن الحكم

فاستحلفه ما ملكها الا واحدة وردها اليه قال عبد الرحمن وكان القاسم يعجبه هذا القضاء ويراه احسن

ما سمع في ذلك مردی از قبیلہ بنی ثقیف مختار گردانید زن خود را بر کار او پس گفت زن تو طلاقی یعنی جدائی از من پس خاموش

ماند مرد بعد از آن دیگر بار گفت زن تو طلاقی پس مرد گفت در دہان تو سنگ باد بعد از ان دیگر بار گفت تو طلاقی پس مرد گفت

در دہان تو سنگ باد پس خصومت کردند بسوی مروان بن الحکم پس مروان سوگند داد مرد را کہ نداد اختیار زن را مگر

یک طلاق را و رد کرد زن را بسوی او گفت عبد الرحمن کہ قاسم را خوش میساخت این قضا و میدید آنرا بہترین آنچہ شنید

درین باب **باب** الخلع باب در حکم خلع قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا يحل لكم ان ترثوا النساء كرها

ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما اتيتموهن الا ان ياتين بفاحشة مبينة وعاشروهن بالمعروف فان

كرهتموهن فعسى ان تكرهوا شيئا ويجعل الله فيه خيرا كثيرا وان اردتم استبدال زوج مكان زوج وآتيتم

احداهن قنطارا فلا تاخذوا منه شيئا اتاخذونه بهتانا واثما مبينا وكيف تاخذونه وقد افضى بعضكم

الى بعض واخذن منكم ميثاقا غليظا ای مومنان حلال نیست شما را آنکہ میراث گیرید زنان را و ایشان ناخوش باشند و منع

مکنید ایشان را از نکاح ہر کہ خواہند تا بدست آرید بعض آنچہ دادہ اید ایشان را یعنی کابین کہ قریب ایشان وا دہند الا

آنکہ بکنند بے حیائی ظاہر ... ایشان ... زنان ... زیرا کہ اگر ناپسند کنید ایشان را

قلت عليه الشافعي وقال ابو حنيفة تقع به طلقة واحدة ثم

پس شاید که ناپسند کنید چیزی را و پیدا کند خدا تعالی در آن چیز خیر بسیار و اگر خواهید بدل
کردن زنی بجای زنی یعنی زنی دیگر را و بدیکه بدل با جمال مرغوب تر است و خواست که زوجه اولی را بی گناه طلاق دهد و مهر
که داده است باز گرداند و حال آنکه داده بودید در مهر یکی را از ایشان مال بسیار پس باز مگیرید چیزی از آن مال آیا میگیرید آنرا
بستم و گناه ظاهر و چگونه بگیرید او را حال آنکه متصل شده اید بعض شما ببعض یعنی مرد جماع کرده است با زن و جماع مقرر مهر است
و گرفته اند زنان از شما عهد محکم یعنی ایجاب و قبول بحضور شهود حاصل شده است که نکاح بشروط آن متحقق شد و جماع موکد ساخت
مهر را پس استرداد آن بعد از آن صحیح نباشد و قال الله تعالی ولا یحل لکم ان تاخذوا مما آتیتموهن شیئا الا ان یخافا
ان لا یقیما حدود الله فان خفتم الا یقیما حدود الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به و حلال نیست شما را که بگیرید از جمله
آنچه داده اید زنان را چیزی در عوض طلاق مگر آنکه بترسند زوجین که بر پا نخواهند داشت حدود خدا تعالی یعنی حقوق زوجیت را
که خدا تعالی فرموده است پس اگر ترسیدید ای حاکمان اسلام که زوجین بر پا نخواهند داشت حدود خدا را عز و جل پس هیچ گناه نیست
بر ایشان در آنچه زن عوض خود داد آنرا و مرد گرفت آنرا مترجم گوید رضی الله عنه مهر را عوض طلاق نباید گرفت و زن را نباید
داد مگر وقت ضرورت پس وقتیکه ضرورة باشد هیچ باک نیست در خلع و لازم نیست بر حاکمان که تفتیش حال زوجین کنند بلکه باور
دارند گفته ایشان را در آنچه ظاهر کردند **مالك** عن یحیی بن سعید عن عمرة بنت عبد الرحمن بن سعد بن زرارة
الانصاری انها اخبرته عن حبیبة بنت سهل الانصاری انها کانت تحت ثابت بن قیس بن شماس وان رسول
الله صلی الله علیه وسلم خرج الی الصبح فوجد حبیبة بنت سهل عند بابه فی الغلس فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من هذه فقالت انا حبیبة بنت سهل یا رسول الله قال ما شانک قالت لا انا ولا ثابت بن قیس
لزوجها فلما جاء زوجها ثابت بن قیس قال له رسول الله صلی الله علیه وسلم هذه حبیبة بنت سهل قد ذکرت
ما شاء الله ان تذکر فقالت حبیبة یا رسول الله کلما اعطانی عندی فقال رسول الله صلی الله علیه و
سلم لثابت خذ منها فاخذ منها وجلست فی اهلها حبیبه دختر سهل انصاری بود در نکاح ثابت بن قیس بن شماس
و هر آینه رسول الله صلی الله علیه وسلم بر آمد بسوی نماز صبح پس یافت حبیبه را نزدیک دروازه خود در سیاهی آخر شب پس فرمود
رسول الله صلی الله علیه وسلم کیست این گفت من حبیبه ام بنت سهل یا رسول الله فرمود چیست حال تو گفت نیستم من همراه ثابت
و نیست ثابت همراه من یعنی اتفاق نمانده پس وقتیکه آمد شوهر او ثابت بن قیس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم
این است حبیبه ذکر کرد پیش من آنچه خدا تعالی خواسته بود که ذکر کند پس گفت حبیبه یا رسول الله هر چه داده است نزد من است
پس فرمود رسول الله علیه وسلم ثابت را که بگیر از وی پس ثابت گرفت از وی و عده نشست حبیبه در قوم خود **مالك**

٥٥

عن نافع ان ربیع بنت معوذ بن عفراء جاءت وعمتها الی عبد الله بن عمر فاخبرته انها اختلعت من زوجها فی زمان

عثمن بن عفان فبلغ ذلك عثمان بن عفان فلم ینکره وقال عبد الله بن عمر عدتها عدة المطلقة ربیع دختر معوذ بن عفرا

آمد وعمهٔ او پیش عبد الله بن عمر پس خبر داد او را که وی خلع کرده بود از شوهر خود در زمان عثمان بن عفان پس رسید این خبر بحضرت

عثمان عفان پس انکار نکرد آنرا و گفت عبد الله بن عمر عدهٔ او مانند عدهٔ مطلقه است **قال مالك** فی المفتدیة التی تفتدی

من زوجها انه اذا علم ان زوجها اضرّ بها وضیق علیها وعلم انه ظالم لها مضی الطلاق ورد علیها مالها قال فهذا

الذی کنت اسمع والذی علیه امر الناس عندنا گفت مالك در باب زن خلع کننده از شوهر خود وقتی که دانسته شود که شوهر او

ضرر رسانیده است بوی و تنگ گرفته است بروی و دانسته شود که وی ظالم است روان بکند طلاق را و رد کند آنچه گرفته است از وی گفت

مالك این است حکم که می شنیدم آنرا و امر بکار این است حال مردمان نزدیک ما **باب** الخلع بکل شیء لها جایز است خلع بدل

تمام هرچه در ملك زن باشد **مالك** عن نافع عن مولاة لصفیة بنت ابی عبید انها اختلعت من زوجها بکل شیء

لها فلم ینکر ذلك عبد الله بن عمر زنی آزاد کرده شده از آن صفیه بنت ابی عبید زن عبد الله بن عمر خلع کرد از شوهر

بهر چیز که در ملك او بود پس انکار نکرد آنرا عبد الله بن عمر **قال مالك** ولا باس ان تفتدی المرأة من زوجها اکثر مما

اعطاها گفت مالك هیچ باك نیست در آنکه عوض خود دهد زن زوج خود را زیاده تر از آنچه داده است او را در مهر **باب**

عدة المختلعة باب عدهٔ زنی که خلع کرده است از شوهر خود **مالك** عن نافع قال قال عبد الله بن عمر عدتها عدة

المطلقة عبد الله بن عمر گفت عدهٔ خلع کننده مانند عدهٔ مطلقه است **مالك** انه بلغه ان سعید بن المسیّب و

سلیمن بن یسار وابن شهاب کانوا یقولون عدة المختلعة مثل عدة المطلقة ثلثة قروء سعید بن المسیب و سلیمان

بن یسار و ابن شهاب میگفتند عدهٔ خلع کننده مانند عدهٔ مطلقه است سه قروء **مالك** انه بلغه عن سعید بن المسیّب

وابن شهاب وسلیمن بن یسار انهم کانوا یقولون عدة المختلعة ثلثة قروء سعید بن المسیب و ابن شهاب و سلیمان

بن یسار میگفتند عدهٔ مختلعه سه قروء است **باب** الحلف بطلاق امرأة لم ینکحها بعد بیان سوگند خوردن

مرد بطلاق زنی که هنوز با او نکاح نکرده است **مالك** انه بلغه ان عمر بن الخطاب وعبد الله بن عمر وعبد الله بن

مسعود وسالم بن عبد الله وقاسم بن محمد وابن شهاب وسلیمن بن یسار کانوا یقولون اذا حلف الرجل

بطلاق المرأة قبل ان ینکحها ثم اثم ان ذلك لازم له اذا نکحها عمر بن خطاب و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و سالم

بن عبد الله و قاسم بن محمد و ابن شهاب و سلیمان بن یسار میگفتند وقتیکه سوگند خورد مرد بطلاق زن پیش از آنکه نکاح کند او را

بعد از آن حانث شد در سوگند خود که آن سوگند لازم است بروی وقتی که نکاح کند او را **مالك** انه بلغه ان عبد الله

بن مسعود كان يقول فيمن قال كل امراة انكحها فهي طالق انه اذا لم يسم قبيلة او امراة بعينها فلا شي عليه عبد الله بن مسعود ميگفت در باب شخصي كه گفت هر زني كه نكاح كنم او را طلاق است كه اين شخص اگر نام نبرده است قبيله خاص يا زن معينه را هيچ لازم نيست بروي

باب الطلاق مرتان فان طلقها الثالثة لم تحل له حتى تنكح زوجا غيره

طلاق دو بار است يعني طلاقي كه عقب وي رجعت درست باشد پس اگر طلاق داد او بار سوم پس هرگز نيست اين زن حلال نيست تا آنكه نكاح كند شوهر ديگر را بعد از آن اگر آن شوهر ديگر طلاق دهد باز او را ميرسد كه بعد از عدة نكاح كند قال الله تعالى الطلاق مرتان فامساك بمعروف او تسريح باحسان ولا يحل لكم ان تاخذوا مما اتيتموهن شيئا الا ان يخافا الا يقيما حدود الله فان خفتم الا يقيما حدود الله فلا جناح عليهما فيما افتدت به تلك حدود الله فلا تعتدوها ومن يتعد حدود الله فاولئك هم الظلمون طلاقي كه رجعة عقب او ميتواند شد دو بار است پس از آن يا نگاه داشتن است بخصلت پسنديده يعني رجعة كردن بخوبي يا رها كردن است باحسان يعني رجعت كردن بايفاي حقوق از نفقه وغير آن وحلال نيست شما را اي شوهران كه بگيريد از آنچه زنان را داده ايد چيزي يعني مهر كه طلاق دهيد ايشان را ليكن طلاق اگر وقتيكه بترسند هر دو زن و زوج از آنكه بر پا نتوانند داشت حقوق خدا تعالى يعني اوامر او در ايفاي حقوق زوجيت پس اگر بترسيد اي مسلمانان كه زوج و زوجه بر پا ندارند حقوق خدا تعالى را پس هيچ گناه نيست بر ايشان در آنچه عوض خود داد زن آنرا يعني عوض طلاق هر چه بدهد روا است اينست احكام مقرر كرده خدا پس تجاوز مكنيد از آن و هر كه تجاوز كند از احكام خدا تعالى پس اين جماعه ايشانند ستمگار فان طلقها فلا تحل له من بعد حتى تنكح زوجا غيره فان طلقها فلا جناح عليهما ان يتراجعا ان ظنا ان يقيما حدود الله وتلك حدود الله يبينها لقوم يعلمون پس اگر طلاق داد آن زن را يعني بعد از دو بار طلاق سيوم داد پس حلال نيست اين زن بر آن مرد بعد از اين طلاق سيوم تا آنكه نكاح كند مردي بجز اين مرد پس اگر طلاق داد زوج ثاني پس گناه نيست بر ايشان كه رجوع كنند بنكاح اگر اين ظن نمايند كه بر پا خواهند كرد احكام خدا تعالى را و آنچه مذكور شد احكام خدا هستند بيان ميكند آنرا براي قومي كه ميدانند

مالك عن هشام بن عروة عن ابيه انه قال كان الرجل اذا طلق امراته ثم ارتجعها قبل ان تنقضي عدتها كان ذلك له وان طلقها الف مرة فعمد رجل الى امراته فطلقها حتى اذا شارفت انقضاء عدتها راجعها ثم طلقها ثم قال والله لا اويك الي ولا تحلين ابدا فانزل الله تعالى الطلاق مرتان فامساك بمعروف او تسريح باحسان فاستقبل الناس الطلاق جديدا من يومئذ من كان طلق منهم او لم يطلق عروه گفت بود رسم در جاهليت وقتيكه طلاق دهد مرد زن خود را بعد از آن رجعت كند پيش از آنكه بگذرد عدة مي رسيد او را كه انكار كند روا بود در حق او انكار كردن را و اگرچه طلاق دهد او را هزار بار پس در زمان آنحضرت صلعم قصد كرد مردي بسوي زن خود پس طلاق او را تا وقتيكه نزديك رسيد آن زن كه گذشتن عدة خود رجعت كرد بلا و بعد از آن

دیگر طلاق داد بعد از ان گفت واللہ جای ندهم ترا بسوی خود یعنی بهره مند نگردانم ترا بذات خود و هرگز حلال نخواهی شد برای من هیچگاه پس نازل ساخت خدا تعالی این آیة الطلاق مرتان الآیة پس شروع کردند مردان طلاق را بعد از نزول آیت شروع کردن از سر نو از آنرو هر که پیش ازین طلاق داده بود از ایشان یا طلاق نداده بود

باب لا تحل المطلقة ثلثا للذی طلقها حتی تذوق العسیلة من الآخر حلال نیست زنیکه سه بار طلاق داده باشد او را زوج اول را تا آنکه بچشد مزه از شوهر دیگر

مالک عن المسور بن رفاعة القرظی عن الزبیر بن عبد الرحمن بن الزبیر ان رفاعة بن سموال طلق امراته تمیمة بنت وهب فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثا فنکحت عبد الرحمن بن الزبیر فاعترض عنها فلم یستطع ان یمسها ففارقها فاراد رفاعة ان ینکحها وهو زوجها الاول الذی کان طلقها فذکر لرسول الله صلی الله علیه وسلم فنهاه عن تزوجها وقال لا تحل لک حتی تذوق العسیلة رفاعة بن سموال طلاق داد زن خود را که تمیمه بنت وهب بود در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم سه بار پس نکاح کرد تمیمه با عبد الرحمن الزبیر پس علتی از اسباب بهم رسید او را باز داشته شد از وی پس نتواند که دست رساند بوی پس جدا شد از وی پس خواست او را رفاعه شوهر نخستین او که طلاق داده بود پس ذکر کرد این ماجرا پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس منع فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را از نکاح کردن بآن زن و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حلال نمیشود برای تو تا آنکه بچشد مزه را

مالک عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد عن عایشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها سئلت عن رجل طلق امراته البتة فتزوجها رجل آخر فطلقها قبل ان یمسها هل یصلح لزوجها الاول ان یتزوجها قالت عائشة لا حتی یذوق عسیلتها حضرت عائشه را سوال کرده شد از حکم مردیکه طلاق داد زن خود را طلاق قاطع یعنی مثلثه پس نکاح کرد او را مردی دیگر بعد از آن طلاق داد وی پیش از آنکه دست برساند باو آیا درست است شوهر اول را که نکاح کند باو گفت حضرت عائشه نکاح نکند تا آنکه بچشد مزه

مالک انه بلغه ان القاسم بن محمد سئل عن رجل طلق امراته البتة فتزوجها رجل آخر فمات عنها قبل ان یمسها هل یحل لزوجها الاول ان یراجعها فقال قاسم بن محمد لا یحل لزوجها الاول ان یراجعها قاسم بن محمد را سوال کرده شد از مردیکه طلاق داد زن خود را طلاق قاطع بعد از آن نکاح کرد او را مردی دیگر پس مرد از سر وی پیش از آنکه دست رساند بوی آیا حلال است شوهر اول او را که رجوع کند باو پس گفت قاسم بن محمد حلال نمیشود شوهر اول را که رجوع کند باو

باب ان طلقها تطلیقة او تطلیقتین فتزوجت زوجا غیره ثم رجعت الیه تکون عنده علی ما بقی من طلاقها اگر مردی طلاق داد زن خود را یک طلاق یا دو بار پس نکاح کرد آن زن شوهر دیگر را سوای آن بعد از آن رجوع کرد بسوی شوهر اول یعنی نکاح کرد با او باشد نزدیک او بر چیزی که باقی ماند از طلاق او یعنی بر یک طلاق **مالک** عن ابن شهاب

قلت سموال بکسر السین المهملة ویقال بفتحها وسکون المیم وتخفیف الواو وبالام الزبیر بالتصغیر عبد الرحمن بفتح ... ای ذکر الموحدة انه بضم الزای وفتح الموحدة العسیلة تصغیر العسل شبه لذة الجماع بالعسل وانما ادخل الهاء فی التصغیر علی نیة الانثی وقیل علی معنی النطفة وقیل القطعة منه لان القطعة من العسل عسلة وقیل العسل یذکر ویؤنث فاذا انث قیل فی تصغیرها عسیلة والعمل علی هذا عند اکثر اهل العلم

۳۸

انه قال سمعت سعيد بن المسيب وحميد بن عبد الرحمن بن عوف وعبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود
وسليمن بن يسار كلهم يقولون سمعت ابا هريرة يقول سمعت عمر بن الخطاب يقول ايما امراة طلقها زوجها
تطليقة واحدة او تطليقتين ثم تركها حتى تحل وتنكح زوجا غيره فيموت عنها او يطلقها ثم ينكحها زوجها
الاول فانها تكون عنده على ما بقي من طلاقها ابن شهاب گفت شنیدم سعید بن المسیب را و حمید بن عبد الرحمن بن عوف
و عبید الله بن عبد الله بن عتبه بن مسعود و سلیمن بن یسار را که همه میگفتند شنیدم ابو هریره را که میگفت شنیدم عمر بن الخطاب
را که میگفت هر زنی که طلاق داد او را شوهر او یکبار یا دو بار بعد از آن بگذاشت او را تا آنکه حلال شد یعنی از عده بر آمد و نکاح کرد
شوهر دیگر را غیر او پس بمرد این شوهر ثانی از سر او یا طلاق داد او را بعد از آن نکاح کند او را شوهر اول وی پس هر آئینه این زن
میباشد نزدیک او بر آنچه باقی مانده است از طلاق او **قال** مالك وعلى ذلك السنة عندنا التي لا اختلاف فيها گفت
مالک و برهمین است حکم مقرر نزدیک ما حکمی که نیست اختلاف در آن نزد ما اکثر علما بهمین حکم قایل اند الا ابو حنیفه میگوید که عود میکند
بسوی شوهر اول بتمامی سه طلاق زیرا که شوهر دوم هدم کرد ما دون ثلث را چنانچه هدم میکند ثلث را **باب** ان طلاق
بكلمة واحدة ثلثا او اكثر وقعت الثلث اگر طلاق دهد بیک کلمه سه مرتبه یا زیاده از سه واقع میشود سه تطلیقه **مالك**
انه بلغه ان رجلا قال لعبد الله بن عباس اني طلقت امراتي مائة تطليقة فماذا ترى علي فقال ابن عباس طلقت
منك بثلث وسبع وتسعون اتخذت بها ايات الله هزوا مردی گفت عبد الله بن عباس را هر آئینه طلاق دادم زن
خود را صد طلاق پس چه چیز می بینی بر من پس گفت او را عبد الله بن عباس مطلقه شد از تو بسه طلاق و نود و هفت تمسخر کردی با
آیات خدا تعالی را **مالك** انه بلغه ان رجلا جاء الى عبد الله بن مسعود فقال اني طلقت امراتي ثماني تطليقات
فقال ابن مسعود فماذا قيل لك قال قيل لي انها قد بانت مني فقال ابن مسعود صدقوا من طلق كما امره
الله تعالى فقد بين الله له ومن لبس على نفسه لبسا جعلنا لبسه به لا تلبسوا على انفسكم ونتحمله عنكم هو
كما تقولون مردی آمد پیش عبد الله بن مسعود و پس گفت هر آئینه من طلاق دادم زن خود را هشت تطلیقه پس گفت ابن مسعود
پس چه چیز گفته شد ترا گفت گفته شد مرا که این زن جدا شد از من پس گفت ابن مسعود درست گفتند هر که طلاق دهد چنانچه
فرموده است خدا تعالی پس هر آئینه خدا تعالی بیان کرده است حکم برای او و هر که مشتبه کرد بر خود مسئله را میگردد انیم آن شبه را
در گردن او یعنی سزد که مشتبه گردانید شما بر ذات خود و بر دوش گیریم ما از سر شما و آن همچنان است که میگوئید حاصل کلام است
که در صورت اشتباه حرمت لازمی آید و مفتی را نمیرسد که باباحت فتوی دهد والله اعلم **باب** اذا طلق امراة لم يمسها
تطليقة واحدة بانت واذا طلق ثلثا حرمت حتى تنكح زوجا غيره وقتی که طلاق دهد زنی را که هنوز دست نرسانیده

است با او پس اگر یک طلاق داد جدا شود اندی لوجهی که نکاح را گنجایش است و اگر سه بار طلاق واد حرام کرده شد بروی
تا آنکه نکاح کند شوهری بجز وی **مالك** عن ابن شهاب عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان عن محمد بن ایاس بن
البکیر انه قال طلق رجل امراته ثلثا قبل ان یدخل بها ثم بدا له ان ینکحها فجاء یستفتی فذهبت معه اسال له
فسال عبد الله بن عباس وابا هریرة عن ذلك فقالا لا نری ان تنكحها حتی تنكح زوجا غیرك قال فانما كان طلاقی
ایاها واحدة فقال ابن عباس انك ارسلت من یدك ما كان لك من فضل محمد بن ایاس بن البکیر گفت طلاق داد
شخصی زن خود را سه بار پیش از آنکه دخول کند باو بعد از آن واجبه پیدا شد او را که نکاح کند آن زن را پس آمد فتوی طلب میکرد
پس رفتم با او سوال میکردم برای او پس سوال کرد عبد الله بن عباس و ابو هریره را ازین ماجرا پس گفتند هر دو او را جایز نمی بینیم
که نکاح کنی باو تا آنکه نکاح کند شوهری دیگر را غیر تو گفت آن مرد جز این نیست که بود طلاق من او را یکبار پس گفت ابن عباس
هر آینه تو گذاشتی از دست خود آنچه بدست تو بود از فضل یعنی اختیار ترا بود که طلاق دهی و باز نکاح کنی الحال چون سه طلاق
راجع کردی آنچه بدست تو بود برفت **مالك** عن یحیی بن سعید عن بکیر بن عبد الله بن الاشج عن النعمان بن ابی
عیاش الانصاری عن عطاء بن یسار انه قال جاء رجل یسال عبد الله بن عمرو بن العاص عن رجل طلق امراته ثلثا قبل ان یمسها
قال عطاء فقلت انما طلاق البکر واحدة فقال لی عبد الله بن عمرو بن العاص انما انت قاص الواحدة تبینها
والثلاث تحرمها حتی تنكح زوجا غیره عطاء بن یسار گفت آمد مردی سوال میکرد عبد الله بن عمرو بن العاص را از حکم
مردیکه طلاق داد زن خود را پیش از آنکه دست رساند باو گفت عطا پس گفتم من غیر ازین نیست که طلاق یکبار میباشد
پس گفت مرا عبد الله بن عمرو بن العاص نیستی تو مگر مرد قصه گوی یعنی بعلم فقه مناسبتی نداری یک طلاق جدا میکند او را
و سه طلاق حرام میکند او را تا آنکه نکاح کند شوهری دیگر را غیر او **مالك** عن یحیی بن سعید عن بکیر بن عبد الله
بن الاشج انه اخبره عن معاویة بن ابی عیاش الانصاری انه كان جالسا مع عبد الله بن الزبیر وعاصم بن عمر
قال فجاءهما محمد بن ایاس بن البکیر فقال ان رجلا من اهل البادیة طلق امراته ثلاثا قبل ان یدخل بها
فماذا تریان فقال عبد الله بن الزبیر ان هذا الامر ما لنا فیه قول فاذهب الی عبد الله بن عباس وابی هریرة
فانی تركتهما عند عائشة فسلهما ثم ائتنا فاخبرنا فذهب فسالهما فقال ابن عباس لابی هریرة افته یا
ابا هریرة فقد جاءتك معضلة فقال ابو هریرة الواحدة تبینها والثلاث تحرمها حتی تنكح زوجا غیره و
قال ابن عباس مثل ذلك ایضا معاویه بن ابی عیاش انصاری نشسته بود با عبد الله بن الزبیر و عاصم بن عمر پس آمد پیش
ایشان محمد بن ایاس پس گفت هر آینه مردی از اهل بادیه طلاق داد زن خود را سه بار پیش از آنکه جماع کند باو پس چه چیز

۴۲

یکی بشنید یعنی در حق او چه فتوی میدہید پس گفت عبداللہ بن الزبیر ہر آئینہ این مسئلہ نیست ما را در ان ہیچ قولی پس برو پیش عبد
اللہ بن عباس و ابو ہریرہ پس ہر آئینہ من بگذاشتم ایشان را نزدیک عائشہ پس سوال کن ایشان را بعد از آن بیا پیش ما
و خبر دہ ما را پس رفت محمد ایاس پس سوال کرد ایشان را پس گفت عبداللہ بن عباس ابو ہریرہ را که فتوی دہ او را ای ابو ہریرہ
ہر آئینہ آمدہ پیش تو قضیہ مشکلہ پس گفت ابو ہریرہ یک طلاق جدا میکند او را و سہ طلاق حرام میکند او را تا آنکہ نکاح کند شوہری
را غیر او و گفت ابن عباس مانند این نیز **قال مالک** وعلی ذلک الامر عندنا گفت مالک و برہمین است حکم نزدیک ما
تطلیقتان فهو ان الممالیک کالثلاث للاحرار فلذا کان احد الزوجین حرا والآخر رقیقا فالطلاق معتبر
بالرجال والعدة بالنساء دو بار طلاق دادن و دو طہر در حق غلامان و کنیزکان ہمچو سہ است در حق آزادان پس وقتی
که باشد یکی از دو زوج یعنی شوہر یا زن او آزاد و دیگری بندہ پس شمار طلاق معتبر است بحال مردان یعنی اگر مرد عبد است نصاب
طلاق دو باشد و اگر آزاد است سہ باشد و عدہ معتبر است بزنان **مالک** عن ابی الزناد عن سلیمن بن یسار ان
نفیعا مکاتبا کان لام سلمة زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم او عبدا کانت تحتہ امرأة حرة فطلقها اثنتین
ثم اراد ان یراجعها فامرہ ازواج النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان یاتی عثمان بن عفان فیسالہ عن ذلک فلقیہ عند
الدرج آخذا بید زید بن ثابت فسالهما فابتدراہ جمیعا فقالا حرمت علیک حرمت علیک نفیع مکاتب بود از ام سلمہ یا غلام بود و تحت
در نکاح او بود زنی آزاد پس طلاق داد او را دو طلاق بعد از آن خواست که رجعت کند با او پس امر کردند او را ازواج
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم که برود پیش حضرت عثمان پس سوال کند او را ازین باب پس ملاقات کرد با حضرت عثمان نزدیک زینہای
مسجد در آنحالی که گرفتہ بود دست زید بن ثابت را پس سوال کرد ایشان را تا از یکدیگر شتابی کردند ہمہ یکجا پس گفتند حرام شد بر تو
حرام شد بر تو **مالک** عن ابن شہاب عن سعید بن المسیب ان نفیعا مکاتبا کان لام سلمة زوج النبی
صلی اللہ علیہ وسلم طلق امرأة حرة تطلیقتین فاستفتی عثمان بن عفان فقال حرمت علیک نفیع مکاتب
بود از ام سلمہ طلاق داد زن آزاد را دو بار پس فتوی طلب کرد از حضرت عثمان پس گفت حضرت عثمان حرام شد بر تو **مالک**
عن عبد ربہ بن سعید عن محمد بن ابراہیم بن الحارث التیمی ان نفیعا مکاتبا کان لام سلمة زوج النبی صلی
اللہ علیہ وسلم استفتی زید بن ثابت فقال انی طلقت امرأة حرة تطلیقتین فقال زید بن ثابت حرمت
علیک نفیع مکاتب بود از آن ام سلمہ فتوی طلب کرد از زید بن ثابت پس گفت ہر آئینہ من طلاق دادم زن آزاد را دو بار پس
گفت زید بن ثابت حرام شد بر تو **مالک** عن نافع ان عبد اللہ بن عمر کان یقول اذا طلق العبد امرأتہ تطلیقتین
فقد حرمت علیہ حتی تنکح زوجا غیرہ حرة کانت او امة وعدة الحرة ثلث حیض وعدة الامة حیضتان ...

٢٧١

اللہ بن عمر میگفت وقتی کہ طلاق دہد بندہ زنی را دو بار پس ہر آئینہ حرام شد بروی تا آنکہ نکاح کند شوہر دیگر خواہ وی آزاد باشد

این زن یا کنیزک باشد و عدۃ آزاد سہ حیض است و عدۃ کنیزک دو حیض **مالک** عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب

انہ کان یقول الطلاق للرجال والعدۃ للنساء سعید بن المسیب میگفت طلاق معتبر است بمردان و عدہ معتبر است بزنان

باب ما جاء فی الطلاق... یحرم ان یطلقها وهی حائض ومن فعل ذلک فلیراجع حرام است کہ طلاق دہد زن خود را حال آنکہ وی

حائض باشد و ہر کہ بکند این کار یعنی طلاق دہد زن را در حالت حیض پس باید کہ رجعت کند **مالک** عن نافع ان عبد

اللہ بن عمر طلق امرأته وهی حائض علی عهد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فسأل عمر بن الخطاب رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم عن ذلک فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مرہ فلیراجعها ثم یمسکها حتی تطهر ثم تحیض ثم تطهر

ثم ان شاء امسکها بعد وان شاء طلق قبل ان یمس فتلک العدۃ التی امر اللہ ان یطلق لها النساء عبد اللہ بن

عمر طلاق داد زن خود را حالا آنکہ وی حائض بود در عہد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس سوال کرد عمر بن الخطاب آنحضرت را صلی

اللہ علیہ وسلم ازین ماجرا پس فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ امر کن عبد اللہ را کہ رجعت کند بعد از آن نگاہدارد اورا

تا آنکہ پاک شود بعد از آن حائض شود بعد از ان دیگر بار پاک شود بعد از آن اگر خواہد نگاہدارد اورا بعد ازین و اگر خواہد

طلاق دہد پیش از آنکہ دست رساند پس اینست عدتیکہ امر کردہ است خدا تعالی کہ طلاق دادہ شوند زنان را در آن مخفی

نماند کہ در قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فلیراجعها دلالت است بر آنکہ در حالت حیض طلاق دادن بدعت است و بر آنکہ مع ہذا

واقع میشود زیرا کہ اگر واقع نمیشد حاجت بمراجعت نبود و بر آنکہ ہر کہ طلاق دہد زوجہ خود را در حال حیض امر کردہ شود

بمراجعت او **باب** طلاق السنۃ ان یطلقها فی طهر لم یمسها فیہ طلاق مشروع اینست کہ طلاق دہد زن خود را

در طہر یکہ جماع نکردہ باشد در آن **مالک** عن عبد اللہ بن دینار قال سمعت عبد اللہ بن عمر قرأ یا ایها النبی

اذا طلقتم النساء فطلقوهن لقبل عدتهن قال مالک یعنی بذلک ان یطلقن فی کل طهر مرۃ عبد اللہ بن دینار

گفت شنیدم عبد اللہ بن عمر را کہ خواند یا ایها النبی یعنی ای پیغامبر وقتیکہ طلاق دہی تو و طلاق دہند امت تو زنان را پس

طلاق دہید ایشانرا در اوائل عدۃ ایشان گفت مالک مراد میدیشت کہ طلاق دادہ شوند زنان را در ہر طہر یکبار **مالک**

باسنادہ فی قصۃ طلاق الحائض ثم ان شاء امسکها بعد وان شاء طلق قبل ان یمس فتلک العدۃ التی

امر اللہ ان یطلق لها النساء مالک باسناد خود روایت کرد در قصہ طلاق حائض بعد از ان اگر خواہد نگاہدارد او را بعد از آن

و اگر خواہد طلاق دہد پیش از آنکہ دست رساند پس اینست عدتی کہ امر فرمودہ است خدا تعالی کہ طلاق دادہ شوند زنان **باب**

کنایات الطلاق تعتبر بالنیۃ کنایات طلاق معتبر است بہ نیت اگر نیت طلاق کردہ است واقع میشود والا نمیشود و اگر

قلت اتفقوا علی ان العبد اذا کان فی نکاحہ امۃ فطلقها طلقتین لا تحل لہ الا بعد ان تزوج غیرہ واختلفوا فیما اذا کان احد الزوجین حرا والآخر رقیقا فقال الشافعی عدد الطلقات معتبر بالرجال فیملک الحر علی زوجتہ الامۃ ثلاث طلقات والعبد علی الحرۃ طلقتین وقال ابو حنیفۃ الاعتبار بالمرأۃ فی عدد الطلقات واتفقوا علی ان الاعتبار فی العدۃ بالمرأۃ

قلت قولہ صلی اللہ علیہ وسلم فلیراجعها فیہ دلالۃ علی ان الطلاق فی حالۃ الحیض بدعۃ وعلی ان هذا الطلاق واقع ... واقع ... الی المراجعۃ ... المراجعۃ ... حال الحیض اهل العلم ... وعلی هذا ... قلت قولہ لقبل عدتهن اهل العلم ... فیہ دلالۃ علی ان ... النساء ... الشافعی ... وقال ابو حنیفۃ ...

نیت و با نسه کرده است همان واقع میشود **مالک** انه بلغه انه کتب الی عمر بن الخطاب من العراق ان رجلا قال لامرأته
حبلک علی غاربک فکتب عمر بن الخطاب الی عامله ان مره یوافینی بمکة فی الموسم فبینا عمر یطوف بالبیت اذ لقیه
الرجل فسلم علیه فقال له عمر من انت فقال انا الرجل الذی امرت ان اجلب علیک فقال عمر اسالک برب هذه البیت
ما اردت بقولک حبلک علی غاربک فقال الرجل یا امیر المومنین لو استحلفتنی فی غیر هذا الموضع ما صدقتک
اردت بذلک الفراق فقال عمر بن الخطاب هو ما اردت نوشته شد بسوی عمر ابن الخطاب از جانب عراق که مردی گفته است
زن خود را حبلک علی غاربک یعنی رسن تو بر شانه تست و این ماخوذ است از حال دواب چون کسی میخواهد که جانور را بگذارد
رسن بر شانه او می اندازد تا برود هر کجا که خواهد پس این کنایه است از طلاق پس نوشت عمر بن الخطاب بسوی عامل خود که بفرما آن
شخص را که ملاقات کند با من در مکه در موسم حج پس در آن اثنا که حضرت عمر طواف مینمود خانه کعبه را ناگهان ملاقات کرد با آن
شخص پس سلام گفت بروی پس فرمود حضرت عمر کیستی تو پس گفت آن شخص که من آن کسم که فرموده بودی در حق من که حاضر کرده
شود مرا پیش تو پس فرمود حضرت عمر سوال میکنم ترا قسم داده بپروردگار این خانه چه چیز اراده کردی ازین قول خود که حبلک علی
غاربک پس گفت آنمرد ای امیر المومنین اگر سوگند میدادی مرا در غیر این موضع راست نمیگفتم با تو اراده کرده بودم بآن فراق را
پس فرمود حضرت عمر واقع همانست که اراده کردی **مالک** عن یحیی بن سعید عن قاسم بن محمد ان رجلا کانت
تحته ولیدة لقوم فقال لاهلها شانکم بها فرای الناس انها تطلیقة واحدة هر آئینه مردی در نکاح او بود پرستاری
از آن قومی پس گفت خداوندان او را شانکم بها یعنی هر چه میخواهید با او بکنید و این کنایه است از طلاق پس حکم کردند مردمان که آن
یک طلاق است

باب البتة والبریة والخلیة

این کلمات هر یکی بمنزله سه طلاق است **مالک** عن نافع
ان عبد الله بن عمر کان یقول فی الخلیة والبریة انها ثلث تطلیقة کل واحد منهما عبد الله بن عمر میگفت درین کلمات
خلیه و بریه که اینها سه طلاق اند هر لفظی ازین دو **مالک** عن یحیی بن سعید عن ابی بکر بن حزم ان عمر بن عبد العزیز
قال البتة ما یقول الناس فیها قال ابو بکر فقلت له کان ابان بن عثمان یجعلها واحدة فقال عمر بن عبد العزیز
لو کان الطلاق الفا ما ابقت البتة منه شیئا من قال البتة فقد رمی الغایة القصوی ابو بکر بن حزم گفت هر آئینه
عمر بن عبد العزیز پرسید که لفظ بته چه میگویند مردمان در آن گفت ابو بکر بن حزم پس گفتم او را که ابان بن عثمان میشمرد آنرا یک
طلاق پس گفت عمر بن عبد العزیز اگر طلاق هزار بار بودی باقی نگذاشتی لفظ بته آن چیز را که لفظ بته گفت پس هر آئینه قصد
کرده است حد آخر را **مالک** عن ابن شهاب ان مروان بن حکم کان یقضی فی الذی یطلق امراته البتة انها
ثلث تطلیقات مروان بن الحکم حکم میکرد در باب شخصی که طلاق داد زن خود را بلفظ بته که این کلمه سه طلاق است

ع قلت
علیه اهل العلم

مترجم گوید امام شافعی تعقب کرده است این را بحدیث مرفوع که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در لفظ بته از نیت استفسار کرد و یک

طلاق حکم فرمودند **مالك** انه سمع ابن شهاب یقول فی الرجل یقول لامرأته برئت منی وبرئت منك انها

ثلث تطلیقات بمنزلة البتة ابن شهاب میگفت در باب مردیکه بگوید زن خود را بی تعلق شدی از من و بی تعلق شدم

از تو که این کلمه سه طلاق است بمنزله بته **باب** التحریم در بیان حکم لفظ تحریم **مالك** انه بلغه ان علی بن ابی

طالب کان یقول فی الرجل یقول لامرأته انت علی حرام انها ثلث تطلیقات علی بن ابی طالب میفرمود در باب مردیکه

که میگوید زن خود را تو بر من حرامی که این کلمه سه طلاق است **باب** طلاق المکره در بیان طلاق شخصی که جبر کرده شد

بروی **مالك** عن ثابت بن احنف انه تزوج ام ولد لعبد الرحمن بن زید بن الخطاب قال فدعانی عبد

الله بن عبد الرحمن بن زید بن الخطاب فجئته فدخلت علیه فاذا السیاط موضوعة واذا قیدان من حدید

وعبدان له قد اجلسهما فقال لی طلقها والا والذی یحلف به فعلت بك كذا وكذا قال فقلت هی الطلاق

الفا قال فخرجت من عنده فادركت عبد الله بن عمر بطریق مكة قال فاخبرته بالذی كان من شانی فتغیظ

عبد الله بن عمر وقال لیس ذلك بطلاق وانها لم تحرم علیك فارجع الی اهلك قال فلم تقررنی نفسی حتی

اتیت عبد الله بن الزبیر وهو یومئذ بمكة امیر علیها فاخبرته بالذی كان من شانی وبالذی قال لی عبد الله بن عمر فقال

عبد الله بن الزبیر لم تحرم علیك فارجع الی اهلك وكتب الی جابر بن الاسود الزهری وهو امیر المدینة

یامره ان یعاقب عبد الله بن عبد الرحمن وان یخلی بینی وبین اهلی قال فقدمت المدینة فجهزت صفیة

امرأة عبد الله بن عمر امرأتی حتی ادخلتها علی بعلم عبد الله بن عمر ثم دعوت عبد الله بن عمر یوم عرسی لولیمتی

فجاءنی ثابت بن حنف نکاح کرد ام ولدی از آن عبد الرحمن بن زید بن الخطاب را گفت پس بخواند مرا عبد الله بن عبد الرحمن

مذکور پس آمدم پیش او و داخل شدم بروی پس ناگاه تازیانها نهاده شده است و ناگاه دو زنجیر است از آهن و دو غلام اند از آن

او که نشانده است آنها را پس گفت طلاق ده این ام ولد را والا قسم بذات پاکی که قسم خورده میشود بدو البته میکنم با تو

چنان و چنان گفت پس گفتم آن زن طلقه است هزار بار گفت پس برآمدم از پیش او پس یافتم عبد الله بن عمر را در راه

مکه پس خبر دادم او را بماجرای که بود از حال من پس بخشم آمد عبد الله و گفت این طلاق نیست و هر آینه این زن حرام

نشده است بر تو پس رجوع کن بسوی زن خود گفت ثابت پس قرار نداد مرا نفس من تا آنکه آمدم پیش عبد الله بن الزبیر

و او آنروز در مکه بود امیر شده بر آن پس خبر دادم او را بماجرای که بود از حال من و بآنچه گفت مرا عبد الله بن عمر پس گفت

عبد الله بن الزبیر حرام نشده است بر تو پس رجوع کن بسوی زن خود و نوشت برای جابر بن الاسود و او امیر مدینه بود ام

میکرد اورا که عقوبت کند عبد الله بن عبد الرحمن را که بالغ نشود میان من و میان زن من پس گفت ثابت پس آمدم کاربنیه پس صفیه زن عبد الله بن عمر سامان زفاف زان من کرد تا آنکه دخل کرد او را بر من و دردانستن عبد الله بن عمر بعد از آن عوت کردم عبد الله بن عمر را روز طوی خود برای طعام ولیمه پس آمد پیش من **باب** طلاق السکران در بیان حکم طلاق کسیکه مست باشد

مالك انه بلغه ان سعید بن المسیب وسلیمن بن یسار سئلا عن طلاق السکران فقالا اذا طلق السکران جاز طلاقه واذا قتل قتل سعید بن المسیب وسلیمن بن یسار را سوال کرده شد از طلاق شخص مست پس هردو گفتند وقتی که طلاق دهد مست جایز است طلاق او و وقتی که بکشد کشته شود او را **قال مالك** وذلك الامر عندنا گفت مالک و همین است حکم مسلم نزدیک ما **باب** طلاق الهازل در بیان طلاق شخصی که ببازی طلاق دهد

مالك عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب انه قال ثلث لیس فیهن لعب النکاح والطلاق والعتق سعید بن المسیب گفت سه چیز است که نیست در آن حکم بازی نکاح و طلاق و عتق یعنی اگر بهزل گوید واقع میشود یعنی وقتیکه بر زبان عاقل بالغ لفظ صریح طلاق جاری شد پس فایده نمیدهد آنکه گوید من درین قول بازی اراده داشتم زیر آنکه اگر قبول داشته شود این قول از وی هر آینه معطل میماند احکام مخصوص گردانیده شد این سه چیز بذکر برای تاکید امر و الله اعلم **باب** المعتدة من طلاق رجعی بمنزلة المنکوحة فی المیراث معتده از طلاق رجعی بمنزله منکوحه است در حکم میراث

مالك عن یحیی بن سعید ان محمد بن حبان قال کانت عند جدی حبان امراتان هاشمیة وانصاریة فطلق الانصاریة وهی ترضع فمرت بها سنة ثم هلك عنها ولم تحض فقالت انا ارثه لم احض فاختصمتا الی عثمان بن عفان فقضی لها بالمیراث فلامت الهاشمیة عثمان فقال هذا عمل ابن عمك هو اشار علینا بهذا یعنی علی بن ابی طالب بود نزدیک جد محمد بن حبان دو زن یکی هاشمیه و دیگری انصاریه پس طلاق داد انصاریه را و او شیر میداد پس گذشت بر وی یکسال بعد از آن جد محمد بن حبان فوت شد حال آنکه آن زن انصاریه حایض نشده بود پس انصاریه گفت من وارث اوی شوم که هنوز حایض نشدم پس خصومت کردند نزدیک حضرت عثمان پس حضرت عثمان حکم کرد برای او بمیراث پس ملامت کرد هاشمیه حضرت عثمان را پس گفت عثمان این حکم کردن کار عم زاده تست وی مشوره داد ما را باین حکم مراد میداشت علی بن ابی طالب را مترجم گوید رضی الله عنه متفق اند علما بر آنکه اگر طلاق داد شخصی زن خود را طلاق رجعی بعد از آن مرد یکی از زوجین پیش از آنکه عدة بگذرد وارث میشود او را آن دیگر **باب** میراث المبتوتة در بیان حکم زنیکه مطلقه باشد بلفظ البتة

مالك عن ابن شهاب عن طلحة بن عبد الله بن عوف قال وكان اعلمهم بذلك وعن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف طلق امراته البتة وهو مریض فورثها

عثمان بن عفان منه بعد انقضاء عدتها عبد الرحمن بن عوف طلاق داد زن خود را طلاق قاطع و او مریض بود
پس وارث ساخت او را عثمان بن عفان از مال عبد الرحمن بعد گذشتن عدت او **مالك** انه سمع ربيعة بن ابي عبد
الرحمن يقول بلغني ان امرأة عبد الرحمن بن عوف سألته ان يطلقها فقال اذا حضت ثم طهرت فاذنيني فلم
تحض حتى مرض عبد الرحمن بن عوف فلما طهرت اذنته فطلقها البتة او تطليقة لم يكن بقي له عليها من الطلاق
شيء غيرها وعبد الرحمن بن عوف يومئذ مريض فورثها عثمان بن عفان منه بعد انقضاء عدتها زن عبد الرحمن
بن عوف سوال کرد از عبد الرحمن بن عوف که طلاق دهد او را پس گفت عبد الرحمن وقتی که حائض شوی بعد از ان پاک شوی خبر دار
کن مرا پس حائض نشد تا آنکه بیمار شد عبد الرحمن پس وقتی که پاک شد خبر دار کرد او را پس طلاق داد او را طلاق بائن
یعنی سه طلاق یا یک طلاق که باقی نمانده بود برای او بر آن زن از طلاق چیزی غیر او و عبد الرحمن آن روز بیمار بود پس وارث
ساخت او را عثمان بن عفان از ترکهٔ عبد الرحمن بعد گذشتن عدت او **مالك** عن عبد الله بن الفضل عن الاعرج
ان عثمان بن عفان ورث نساء ابن مكمل منه وكان طلقهن وهو مريض عثمان بن عفان وارث گردانید زنان مکمل
را از ترکهٔ او و او طلاق داده بود ایشان را حال آنکه بیمار بود **مالك** انه سمع ابن شهاب يقول اذا
طلق الرجل امرأته ثلثا وهو مريض فانها ترثه مالک شنید ابن شهاب را که میگفت وقتی که طلاق دهد مرد زن خود را
سه طلاقه حال آنکه مریض باشد پس هر آئینه آن زن وارث میشود **باب** متعة الطلاق بیان بهره مند کردانیدن
مطلقه قال الله تعالى وللمطلقات متاع بالمعروف حقا على المتقين و برای زنان طلاق داده شده بهره
مند کردن لازم است خصلت پسندیده لازم است لازم شدن بر متقیان وقال الله تعالى في المطلقة قبل الفرض و
المسيس ومتعوهن على الموسع قدره وعلى المقتر قدره بهره مند کنید این زنان را بر توانگر حال قدر اوست و بر
تنگدست قدر حال او مترجم گوید مفهوم ازین آیتین آنست که مطلقهٔ غیر ممسوسه و غیر مسمی لها را متعه دادن واجب و سائر
مطلقات را مستحب **مالك** انه بلغه ان عبد الرحمن بن عوف طلق امرأة له فمتع بوليدة عبد الرحمن
بن عوف طلاق داد زنی را از زنان خود پس بهره مند ساخت او را بکنیزکی **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه
كان يقول لكل مطلقة متعة الا التي تطلق وقد فرض لها صداق ولم تمس فحسبها نصف ما فرض
لها عبد الله بن عمر میگفت هر مطلقه را متعه لازم است مگر زنی که او را طلاق داده شد حالانکه مقرر کرده شد برای او
مهر و مساس نکرده با او پس کفایت میکند او را نصف مهر که معین کرده باشد برای او **مالك** عن ابن شهاب انه
قال لكل مطلقة متعة ابن شهاب گفت هر مطلقه را متعه لازم است **قال** مالك وبلغني عن القاسم بن محمد

ك قلت اتفقوا على ان الرجل اذا طلق امرأته في مرضه طلاقا بائنا ثم مات منه فان المرأة ترث منه ما لم ترد الزوج فقال ابو حنيفة ما لم تنقض عدتها وقال الشافعي في اظهر قوليه لا ترث وقال مالك ترث وان مات بعد انقضاء عدتها و بعد ان تتزوج بزوج

مثل ذلك گفت مالک و رسید مرا از قاسم بن محمد مانند قول ابن شهاب **قال** مالک لیس للمتعة عندنا حد معروف

في قليلها و لا كثيرها گفت مالک نیست برای متعه نزدیک ما حدی دانسته شده نه در قلیل آن و نه در کثیر آن **باب**

لا عدة للمطلقة قبل المسيس نیست عدت زنی را که طلاق داده شود پیش از مساس قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا

اذا نكحتم المومنت ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فما لكم عليهن من عدة تعتدونها فمتعوهن و سرحوهن

سراحا جميلا ای مسلمانان وقتی که نکاح کرد بد زنان مسلمه را بعد از آن طلاق داد ید ایشان را پیش از آنکه جماع کنید با ایشان

پس نیست شما را بر ایشان هیچ عدتی که شمار کنید آن را پس متعه دهید ایشان را و بگذارید ایشان را گذاشتن نیکو **باب** المطلقة

بعد المسيس عليها العدة فان كانت حاملا فعدتها ان تضع حملها و ان كانت تحيض فعدتها ثلثة قروء

و ان كانت لا تحيض من صغر او كبر فعدتها ثلثة اشهر زنیکه طلاق داده شود بعد جماع لازم است بر وی عدة پس اگر باشد

حامل پس عدة او وضع شدن حمل است و اگر ذات حیض باشد پس عدة وی سه قروء است و اگر باشد که حیض نمی آرد

از جهة خورد سالگی یا کلان سالگی پس عدت وی سه ماه است قال الله تعالى و المطلقات يتربصن بانفسهن ثلثة

قروء و لا يحل لهن ان يكتمن ما خلق الله في ارحامهن ان كن يومن بالله و اليوم الاخر و بعولتهن احق بردهن

في ذلك ان ارادوا اصلاحا و لهن مثل الذي عليهن بالمعروف و للرجال عليهن درجة و الله

عزيز حكيم و آن زنان که طلاق داده شد ایشان را انتظار سه حیض یا سه طهر کنانند خویشتن را و جایز نیست ایشان را که پوشیده دارند

آنچه آفریده است خدا در رحمهای ایشان یعنی ولد و حیض اگر ایمان می آرند بخدا و روز بازپسین و شوهران ایشان

سزاوار ترند بباز آوردن ایشان در حبالۀ نکاح در میعدت اگر خواهند نیکو کاری و زنان راست مانند آنچه بر زنان

است بوجه پسندیده یعنی زنان را بر مردان حق است چنانکه مردان را بر زنان حق است و مردان راست بر زنان

بلندی مرتبه یعنی فرمان روائی و خدا غالب استوار کار است قال الله تعالى يا ايها النبي اذا طلقتم النساء

فطلقوهن لعدتهن و احصوا العدة و اتقوا الله ربكم لا تخرجوهن من بيوتهن و لا يخرجن الا ان ياتين بفاحشة

مبينة و تلك حدود الله و من يتعد حدود الله فقد ظلم نفسه لا تدري لعل الله يحدث بعد ذلك

امرا فاذا بلغن اجلهن فامسكوهن بمعروف او فارقوهن بمعروف و اشهدوا ذوي عدل منكم

و اقيموا الشهادة لله ذلكم يوعظ به من كان يومن بالله و اليوم الاخر و من يتق الله يجعل له

مخرجا و يرزقه من حيث لا يحتسب و من يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله

لكل شيء قدرا و اللائي يئسن من المحيض من نساءكم ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر و اللائي لم يحضن

قلت اتفق اهل العلم على ان المطلقة قبل الفرض و المساس تستحق المتعة و ان المطلقة بعد الفرض قبل المسيس لا متعة لها بل لها نصف المفروض و اختلفوا في المدخول بها فقال ابو حنيفة لا متعة لها [illegible] ان مقصر كان حسنا و قال الشافعي انها تستحق المتعة لقوله تعالى و للمطلقات متاع بالمعروف

قلت اتفقوا على ذلك الخ

واولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن ومن یتق الله یجعل له من امره یسرا ذلک امر الله انزله الیکم ومن

یتق الله یکفر عنه سیئاته ویعظم له اجرا اسکنوهن من حیث سکنتم من وجدکم ولا تضاروهن لتضیقوا

علیهن وان کن اولات حمل فانفقوا علیهن حتی یضعن حملهن فان ارضعن لکم فاتوهن اجورهن واتمروا بینکم

بمعروف وان تعاسرتم فسترضع له اخری لینفق ذو سعة من سعته ومن قدر علیه رزقه فلینفق مما اتیه

الله لا یکلف الله نفسا الا ما اتیها سیجعل الله بعد عسر یسرا ای پیغامبر وقتی که تو وامت تو اراده کنید طلاق دادن

زنان پس طلاق دهید ایشان را در اول عدة ایشان یعنی در طهر که جماع نکرده باشید و یاد دارید عدة را و بترسید از خدا پروردگار

خویش بیرون مکنید ایشان را از خانهای ایشان و باید که ایشان نیز بیرون نروند مگر آنکه بعمل آرند کار بیحیائی آشکارا یعنی زنا

کنند پس بجهة اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد و این حدها مقرر کرده خداست و هرکه تجاوز کند از حدهای خدا

هر آینه ستم کرد بر جان خویش نمیدانی شاید که خدا تعالی پیدا کند بعد از طلاق کاری را یعنی شاید که با یکدیگر راضی شوند و مراجعت

کنند والله اعلم پس چون نزدیک رسیدند زنان مطلقه بمیعاد خود یعنی بانقضاء مدت عدة پس نگاه دارید ایشان را بوجه پسندیده

یا جدا شوید از ایشان بوجه پسندیده و ایذا نرسانید و قصد ایذای ایشان نکنید در نگاهداشتن ایشان یا در مفارقت و گواه

گیرید دو کس صاحب عدالت را از قوم خود یعنی بر طلاق و رجعة و برپا دارید گواهی را برای خدا باین حکم پند داده میشود هرکرا

مومن باشد بخدا و بروز آخر و هرکه بترسد از خدا پیدا کند برای او راه برآمدن از سختیهای دنیا و آخرت و روزی دهد او را

از آنجا که در گمان او نبود و هرکه توکل کند بر خدا پس خدا تعالی کفایت کننده اوست هر آینه خدا رسنده است بمراد خود هر آینه

ساخته است خدا تعالی هر چیز را میعاد و مقرر و آنانکه نومید شدند از حیض بسبب کلان سالی از زنان شما یعنی از مطلقات

اگر در شک افتادید پس بدانید که عدة ایشان سه ماه است و آنانکه نیز حیض نرسیده اند نیز عدة ایشان سه ماه است و حاملات

حمل عدة ایشان آنست که بنهند بار شکم خود را و هرکه بترسد از خدا پدید آرد برای او در کار او آسانی اینست حکم خدا فرو

آورد آنرا بسوی شما و هرکه بترسد از خدا دور کند از وی گناهان او را و زیاده دهد او را مزد ساکن کنید زنان مطلقه را

در جائیکه شما میباشید قدر طاقت خود و ایذا مرسانید ایشان را تا تنگ گیرید بر ایشان و اگر باشند خداوندان حمل پس خرج

کنید بر ایشان یعنی نفقه بدهید ایشان را تا آنکه بنهند حمل خود را پس از آن اگر شیر دهند بفرمان شما فرزندان شما را پس

بدهید ایشان را مزد ایشان و با یکدیگر معامله کنید در میان خویش بوجه پسندیده پس اگر دشوارت کردید با یکدیگر پس نزدیک است

که شیر دهد برای او فرزند او را زنی دیگر باید که خرج کند صاحب وسعت از وسعت خود و آنکه تنگ کرده شد بر وی روزی

او پس باید که خرج کند از آنچه عطا کرده است او را خدا تعالی تکلیف نمیکند خدا تعالی هیچ کس را مگر بحسب آنچه داده است او را

نزدیک است که پیدا خواهد کرد خدای تعالی بعد از تنگدستی آسایش را **باب القروء هی الاطهار** مراد از قروء در آیه کریمه
طهر است **مالک** عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عائشة ام المؤمنین انها انتقلت حفصة
بنت عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق حین دخلت فی الدم من الحیضة الثالثة قال ابن شهاب فذکرت ذلک لعمرة
بنت عبد الرحمن فقالت صدق عروة وقد جادلها فی ذلک ناس فقالوا ان الله تعالی یقول فی کتابه ثلثة قروء فقالت
عائشة صدقتم وهل تدرون ما الاقراء انما الاقراء الاطهار عروه روایت کرد که حضرت عائشه نقل کنانید حفصه بنت
عبد الرحمن را وقتی که داخل شد در حیض سوم گفت ابن شهاب ذکر کردم این قصه را در پیش عمره بنت عبد الرحمن پس گفت عمره
راست گفت عروه و هر آینه بحث کرده بودند با عائشه درین مسئله جمعی از مردمان پس گفتند هر آینه خدای تعالی میفرماید در کتاب
خود ثلثة قروء پس گفت عائشه راست گفتید آیا میدانید که اقراء چیست خبر این نیست که اقراء اطهار است **مالک** عن ابن
شهاب انه قال سمعت ابا بکر بن عبد الرحمن یقول ما ادرکت احدا من فقهائنا الا وهو یقول هذا یرید قول عائشة
ابن شهاب گفت شنیدم از ابو بکر بن عبد الرحمن که میگفت نه دریافتم کسی را از فقهای شهر خود مگر که میگفت همین قول مراد میداشت
قول حضرت عائشه **مالک** عن نافع وزید بن اسلم عن سلیمان بن یسار ان الاحوص هلک بالشام حین دخلت
امرأته فی الدم من الحیضة الثالثة وقد کان قد طلقها فکتب معاویة بن سفیان الی زید بن ثابت یسأله عن ذلک
فکتب الیه زید انها اذا دخلت فی الدم من الحیضة الثالثة فقد برئت منه وبرئ منها ولا ترثه ولا یرثها احوص
قضا کرد در شام وقتی که داخل شد زن او در حیض سوم حال آنکه او را طلاق داده بود پس نوشت معاویه ابن ابوسفیان بسوی
زید بن ثابت سوال میکرد او را ازین ماجرا پس نوشت بسوی او زید بن ثابت که این زن وقتی که داخل شد در حیض سوم پس هر آینه
بی تعلق شد از شوهر و شوهر بی تعلق شد از وی و زن وارث مرد نمی شود درین صورت و مرد نیز وارث زن نمیشود **مالک**
عن نافع عن عبد الله بن عمر انه کان یقول اذا طلق الرجل امرأته فدخلت فی الدم من الحیضة الثالثة فقد برئت
منه وبرئ منها ولا ترثه ولا یرثها عبد الله بن عمر میگفت وقتی که طلاق داد مرد زن خود را پس داخل شد در حیض سوم
پس هر آینه زن بی تعلق از مرد و مرد بی تعلق شد از زن و زن وارث مرد نمیشود و مرد وارث زن نمیشود **قال مالک**
وهو الامر عندنا گفت مالک همین است حکم نزدیک ما **مالک** انه بلغه عن القاسم بن محمد وسالم بن عبد الله
وابی بکر بن عبد الرحمن وسلیمن بن یسار وابن شهاب انهم کانوا یقولون اذا دخلت المطلقة فی الدم من الحیضة
الثالثة فقد بانت من زوجها ولا میراث بینهما ولا رجعة علیها قاسم بن محمد وسالم بن عبد الله وابو بکر بن عبد
الرحمن وسلیمان بن یسار وابن شهاب میگفتند وقتیکه داخل شد زن مطلقه در حیض سوم پس هر آینه جدا شد از شوهر خود

و میراث نیست درمیان ایشان و رجعت نمیرسد مرد را روایت است مالک عن الفضل بن عبد الله مولی المهری ان القاسم بن محمد و سالم

بن عبد الله کانا یقولان اذا طلقت المرأة فدخلت فی الدم من الحیضة الثالثة فقد بانت منه وحلت قاسم بن محمد و سالم

بن عبد الله می گفتند وقتی که طلاق داده شد زنی را پس داخل شد در حیض سوم پس هر آئینه جدا شد از شوهر و حلال شد

باب جواز الرجعة فی العدة ولو بغیر رضاها اذا لم یطلقها ثلاثا ولم یقصد الضرار

در حکم رجعت در اثنای عدت اگرچه بغیر رضا مند زن باشد وقتی که طلاق نداده او را سه طلاق و یا قصد ضرر او نکرد قال الله تعالی واذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فامسکوهن

بمعروف او سرحوهن بمعروف ولا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا ومن یفعل ذلک فقد ظلم نفسه ولا تتخذوا ایات

الله هزوا واذکروا نعمت الله علیکم وما انزل علیکم من الکتب والحکمة یعظکم به واتقوا الله واعلموا ان الله بکل شیء

علیم وقتی که طلاق دادید زنان را پس رسیدند نزدیک میعاد مقرر خویش پس نگاه دارید ایشان را بخصلت پسندیده یا رها کنید

ایشان را بخصلت پسندیده و نگاه مدارید ایشان را بجهت ضرر رسانیدن تا تعدی کنید بر ایشان و هر که بکند این کار یعنی قصد ضرر ایشان

پس ستم کرد بر خود و مگیرید آیات خدا را مسخریه و یاد کنید نعمت خدا را بر خویش و یاد کنید بتخصیص چیزی را که فرود آورد بر شما از کتاب و

علم سنت و پند میدهد بآن شما را و بترسید از خدا و بدانید که خدا بهر چیز داناست قال الله تعالی وبعولتهن احق بردهن

یعنی شوهران ایشان سزاوار ترند باز آوردن ایشان در عقد خود مالک عن ثور بن زید الدیلی ان الرجل کان یطلق

امرأته ثم یراجعها ولا حاجة له بها ولا یرید امساکها کیما یطول بذلک علیها العدة لیضارها فانزل الله تبارک و

تعالی ولا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا ومن یفعل ذلک فقد ظلم نفسه یعظهم الله بذلک مالک از ثور بن زید

الدیلی روایت نمود که هر آئینه مردی طلاق میداد زن خود را بعد از آن رجعت میکرد با او و هیچ احتیاج نبود او را با آن زن و نمیخواست

نگاه داشتن وی لیکن برای آنکه دراز شود بسبب رجعت بروی عدت تا ضرر رسانند او را پس نازل ساخت خدای تعالی ولا تمسکوهن

ضرارا الایة پند میداد خدای تعالی ایشان را بآن قال الله تعالی واذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فلا تعضلوهن ان ینکحن

ازواجهن اذا تراضوا بینهم بالمعروف ذلک یوعظ به من کان منکم یؤمن بالله والیوم الاخر ذلکم ازکی لکم واطهر

والله یعلم وانتم لا تعلمون وقتی که طلاق دادید زنان را پس رسیدند بآخر میعاد مقرر خود یعنی عدت آخر شد پس منع مکنید

ایشان را از آنکه نکاح کنند با شوهران خود وقتی که با یکدیگر راضی شدند بخصلت پسندیده این نهی از منع کردن پند داده میشود

بآن هر که مومن باشد از شما بخدا و روز آخر این ترک منع بهتر است شما را و پاکیزه تر است و خدا میداند و شما نمیدانید مترجم گوید

در توجیه این آیة اشکالی هست تقریر این اشکال آنکه فلا تعضلوهن از دو حاله بیرون نیست که خطاب ازواج را باشد یعنی

ازواج را منع کردن زنان را از نکاح با هر که خواهند جائز نیست و در صورت دو چیز خدشه میکند یکی آوردن ازواجهن بتعریف

اضافه وظاهر درین صورت ازواجا بود دیگر قصه معقل بن یسار که سبب نزول آیه است پس معقل بن یسار خواهر خود
را از نکاح با زوج اول منع کرده بود آنکه زوج منع کرده باشد از نکاح با هر که خواهد باینست که خطاب با اولیا باشد و
درین صورت انتشار ضمایر لازم می آید اذا طلقتم النساء خطاب بود با ازواج و لا تعضلوهن خطاب باشد با اولیا وظاهر نزدیک
این بنده آنست که خطاب با ازواج باشد وجواب از خدشه اول آنست که اصل کلام از ازواجا بود اما چون این زنان رغبت کردند با ایشان
و میل نمودند بایشان باعتبار مایؤل ازواجهن گفته شد بجهة تنبیه بر آنکه منع کردن ایشان فایده نمی بخشد و ازواج ایشان
همان خواهند بود که ایشان خواهند وجواب از خدشه دیگر آنست که معقل بن یسار نهی از عضل اولیا بطریق منطوق ازین آیه فهم
نکرده است بلکه بطریق فحوی چون دید که خدا تعالی ازواج را بعد انقضای عدة منع فرمود از عضل بجهة اصلاح حال مراة و ترک
اتباع داعیه حقد دانست که وی نیز در عضل ولیه خود مصیب نیست بجهة لزوم فساد حال مراة در جبر بر ترک کسی که رغبت دارد
در وی و میل دارد بسوی وی واتباع داعیه حقد بعد ظهور وجه صواب والله اعلم وفقیر تجویز نمیکند که حمل نماید آیه را بر معنی دور از لفظ
بوجهیکه اهل عرف از آن آیه فهم نکنند زیرا که تجویز مثل این توجیه از استفاده معانی قرآن بطریق نص یا ظاهر برمیدارد

المبتوتة لها السكنى ولا نفقة لها الا ان تكون حاملا یعنی مطلقه باشد بلفظ البتة برای وی لازم است سکنی نیست وی
را نفقه مگر آنکه حامل باشد **مالک** عن عبدالله بن یزید مولی الاسود بن سفیان عن ابی سلمة بن عبدالرحمن بن عوف
عن فاطمة بنت قیس ان ابا عمرو بن حفص طلقها البتة وهو غائب بالشام فارسل الیها وکیله بشعیر فسخطته فقال
والله ما لک علینا من شیء فجاءت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکرت ذلک له فقال لیس لک علیه نفقة و
امرها ان تعتد فی بیت ام شریک ثم قال تلک امراة یغشاها اصحابی اعتدی عند عبدالله بن ام مکتوم فانه رجل
اعمی تضعین ثیابک فاذا حللت فآذنینی قالت فلما حللت ذکرت له ان معاویة بن ابی سفیان وابا جهم بن هشام
خطبانی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما ابو جهم فلا یضع عصاه عن عاتقه واما معاویة فصعلوک
لا مال له انکحی اسامة بن زید قالت فکرهته ثم قال انکحی اسامة بن زید فنکحته فجعل الله فیه خیرا واغتبطت به

ابو عمرو بن حفص طلاق داد فاطمه بنت قیس را طلاق بائن که رجعت را گنجایش نبود و ابو عمرو غائب بود بناحیه شام پس فرستاد
بسوی فاطمه وکیل ابو عمرو جو را پس ناپسند کرد آن جو را پس گفت وکیل بخدا سوگند که نیست ترا بر ذمه ما هیچ چیز پس آمد فاطمه بجناب
آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس ذکر کرد این ماجرا در حضرت او پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیست ترا بر شوهر
تو هیچ نفقه وامر کرد او را که عدة نشیند در خانه ام شریک بعد از آن فرمود ام شریک زنی هست که داخل می شوند بر وی
اصحاب من عدت بنشین نزدیک عبدالله بن ام مکتوم پس بدرستیکه وی مردی است نابینا می نهی جامه خود را پس وقتی که برائی از عدت

خبر داد کن مرا گفت فاطمه پس وقتی که برآمدم از عدت ذکر کردم در جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم که معاویه بن ابی سفیان
و ابو جهم بن ہشام پیغام نکاح فرستادند مرا پس فرمود ابو جهم پس فرو نمیگذارد عصای خود را از کتف خود یعنی عادت دارد که
زنان را می زند بعصای و اما معاویه پس بینوا ست نیست او را مالی نکاح بکن اسامه بن زید را گفت فاطمه پس مکروه داشتم نکاح اسامه
را بعد از آن باز فرمود نکاح بکن اسامه را پس نکاح کردم با او پس پیدا کرد خدا تعالی در نکاح او خیر را و بر من غبطه کرده شد از آن

مالك عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد وسليمن بن يسار انه سمعهما يذكران ان يحيى بن سعيد بن
العاص طلق ابنة عبد الرحمن بن الحكم البتة فانتقلها عبد الرحمن بن الحكم فارسلت عائشة ام المؤمنين
الى مروان بن الحكم وهو يومئذ امير المدينة فقالت اتق الله واردد المرأة الى بيتها فقال مروان في حديث سليمن
ان عبد الرحمن غلبني وقال مروان في حديث القاسم او ما بلغك شان فاطمة بنت قيس فقالت
عائشة لا يضرك الا تذكر حديث فاطمة فقال مروان ان كان بك شر فحسبك ما بين هذين من الشر قاسم بن محمد و سليمان
بن یسار میگفتند که یحیی بن سعید طلاق داد زن خود را که دختر عبد الرحمن بن الحکم بود بطلاق بائن پس نقل کرد او را عبد الرحمن
پدرش پس آدم فرستاد حضرت عائشه بجانب مروان و وی در آن روز امیر مدینه بود و پس گفته فرستاد که بترس از خدا و رد کن و باز
گردان آن زن را بسوی خانه او پس گفت مروان در روایت سلیمان که عبد الرحمن غالب آمد بر من و گفت مروان در روایت
قاسم آیا نرسیده است تو را خبر فاطمه بنت قیس پس فرمود حضرت عائشه ضرر نمیکند ترا که یاد نکنی حدیث فاطمه را پس گفت مروان اگر هست با تو شر در
حدیث فاطمه یعنی عذر طول لسان او با اقارب شوهر خود پس کفایت میکند ترا آنچه در میان یحیی بن سعید بن
العاص و بنت عبد الرحمن ابن الحکم است از شر و فساد یعنی باہم منازعت و تباغض دارند پس یکجا بودن ایشان منجر بزیاده از آن
شر خواهد شد والله اعلم **مالك** عن نافع ان ابنة سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل كانت تحت عبد الله بن عمرو بن
عثمان فطلقها البتة فانتقلت فانكر ذلك عليها عبد الله بن عمر دختر سعید بن زید بود در نکاح عبد الله بن عمرو بن
عثمان پس طلاق داد او را طلاق بائن پس نقل کرد او پس انکار کرد بر وی عبد الله بن عمر **مالك** انه سمع ابن شهاب
يقول المبتوتة لا تخرج من بيتها حتى تحل وليست لها نفقة الا ان تكون حاملا فينفق عليها حتى تضع حملها
قال مالك وهذا الامر عندنا ابن شهاب گفت مطلقه بطلاق بائن بیرون نیاید از خانه خود تا آنکه حلال شود و نیست
او را نفقه مگر آنکه حامل باشد پس خرچ کنانیده شود بروی در صورت حمل تا آنکه بنهد بار شکم خود را گفت مالک و ہمین است حکم نزدیک ما
مترجم گوید رضی الله عنه عائشه رضی الله عنها ذکر میکرد که سبب اسقاط سکنی این است که فاطمه در مکان وحش بود و بیم خوف
حاصل شد و آنحضرت از این جهت رخصت دادند و سعید بن المسیب میگفت که در زبان فاطمه درازی بود یعنی بدگوئی پس زبان

قلت اتفق اهل العلم على ان المطلقة الرجعية تستحق النفقة والسكنى واختلفوا في المبتوتة فقال احمد لا نفقة لها ولا سكنى لحديث فاطمة بنت قيس وقال ابو حنيفة لها النفقة والسكنى كالمطلقة الرجعية وقال الشافعي لها السكنى بكل حال ولا نفقة لها الا ان تكون حاملا لان عائشة وابن المسيب انكرا على فاطمة حديثها

۵۲

وانما رخص النبي صلى الله عليه وسلم لها ان تنتقل من بيت زوجها لسبب واختلفوا في ذلك السبب فروي عن عائشة ان فاطمة كانت في مكان وحش فخيف على ناحيتها فلذلك رخص لها النبي صلى الله عليه وسلم وقال سعيد بن المسيب انما نقلت فاطمة لطول لسانها على احمائها من حيث انه [illegible] السبب [illegible] السامي في قبيلة

درازی کرد بر برادران شوهر خود پس ازین جهت آنحضرت صلعم امر فرمود که در خانهٔ ام مکتوم عدة نشیند پس حضرت عائشه انکار میکرد بر فاطمه در روایت این حدیث که سبب خصومت ذکر نمیکنید پس مردمان شبه می افتند و حضرت عمر انکار میکردند بروی بعد ازان رجوع کردند بقرآن پس اسکنوهن من حیث سکنتم من وجدکم شبات سکنی یافتند همه مطلقات را وان کن اولات حمل فانفقوا مخصص نفقه یافتند بحامل بطریق مفهوم مخالف پس آنچه در ترجمه باب گذشت فتوی داوند والله اعلم

باب

عدة المتوفى عنها زوجها اذا لم تكن حاملا ان تتربص اربعة اشهر وعشرا عدت زنی که وفات یافته باشد از سر او شوهر او وقتی که نباشد حامل آنست که درنگ کند چهار ماه و ده روز قال الله تعالى والذين يتوفون منكم ويذرون ازواجا يتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا فاذا بلغن اجلهن فلا جناح عليكم فيما فعلن في انفسهن بالمعروف والله بما تعملون خبير وانانکه بمیرند از شما و بگذارند زنان را باید که انتظار کنند آن زنان خویشتن را چهار ماه و ده روز پس چون رسیدند بمیعاد خویش یعنی عدة منقضی شد پس گناه نیست بر شما در آنچه کردند در حق خویشتن بخصلت پسندیده یعنی نکاح بطور مشروع و خدا بآنچه میکنید آگاه است بر همین است اتفاق علماء و این آیت ناسخ است نزد ایشان آیة والذين يتوفون منكم ويذرون ازواجا وصية لازواجهم متاعا الى الحول غير اخراج

باب

عدة المتوفى عنها زوجها اذا كانت حاملا ان تضع حملها عدة زنی که وفات یافته باشد شوهر او از سر او وقتیکه حامل باشد صحیح آنست که وقتی که بنهد بار شکم خود را حلال شد مترجم گوید رضی الله عنه والذين يتوفون عام است متوفی عنها زوجها را حامل باشد یا غیر حامل و آیة و اولات الاحمال عام است که متوفی عنها زوجها باشد یا مطلقه باشد پس در باب حامل که زوج او وفات یافته تعارض عموم آیتین واقع شد رجوع کردند بحدیث حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم مالك عن عبد ربه بن سعيد بن قيس عن ابي سلمة بن عبد الرحمن انه قال سئل عبد الله بن عباس وابو هريرة عن المرأة الحامل يتوفى عنها زوجها فقال ابن عباس آخر الاجلين وقال ابو هريرة اذا ولدت فقد حلت فدخل ابو سلمة بن عبد الرحمن على ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم فسالها عن ذلك فقالت ام سلمة ولدت سبيعة الاسلمية بعد وفات زوجها بنصف شهر فخطبها رجلان احدهما شاب والآخر كهل فحطت الى الشاب فقال الكهل لم تحل بعد وكان اهلها غيبا ورجا اذا جاء اهلها ان يؤثروه بها فجاءت رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكرت له ذلك فقال قد حللت فانكحي ما شئت سوال کرده شد عبد الله بن عباس و ابو هریره را از حکم زنی حامل وقتیکه وفات یافته است از سر او شوهر او پس گفت ابن عباس آخرین دو عدة لازم است یعنی باید دید که آخرین دو عدة حملیت همان لازم شود و گفت ابو هریره وقتی که بزاید فرزند را حلال شود و برآید از عدة پس درآمد ابو سلمه بر ام سلمه زوج نبی صلی الله علیه وسلم پس سوال نمود او را ازین مسئله پس گفت ام سلمه بزاد سبیعهٔ اسلمیه

له قلت: عليها اهل العلم وهي ناسخة عندهم لقوله تعالى والذين يتوفون منكم ويذرون ازواجا وصية لازواجهم متاعا الى الحول غير اخراج ۱۲

بعد وفات شوهر خود بنیم ماه پس پیغام نکاح فرستادند باو دو شخص یکی از ایشان جوان بود و آن دیگر معمر یا بین جوانی و پیری

پس میل کرد بجانب جوان پس گفت آن شخص دوم که در میان جوانی و پیری بود حلال نشدی هنوز و بود غائب اولیای سبیعه غایب

آمید میداشت اینمرد کلان سال وقتیکه بیایند اولیای او اختیار خواهند کرد همین مرد کلان سال را تا نبز و بچرا و پس آمد سبیعه

پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس ذکر کرد این ماجرا پیش وی صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را

هر آئینه حلال شده پس نکاح کن هر کرا خواهی **مالك** عن یحیی بن سعید عن سلیمن بن یسار ان عبد الله بن عباس

وابا سلمة بن عبد الرحمن بن عوف اختلفا فی المراة تنفس بعد وفات زوجها بلیال فقال ابو سلمة اذا وضعت

ما فی بطنها فقد حلت وقال ابن عباس آخر الاجلین فجاء ابو هریرة فقال انا مع ابن اخی یعنی ابا سلمة بن عبد

الرحمن فبعثوا کریبا مولی عبد الله بن عباس الی ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم یسالها عن ذلك فجاءهم فاخبرهم

انها قالت ولدت سبیعة الاسلمیة بعد وفات زوجها بلیال فذکرت ذلك لرسول الله صلی الله علیه

وسلم فقال قد حللت فانکحی ما شئت عبد الله بن عباس و ابو سلمة بن عبد الرحمن اختلاف کردند در حکم زنی که نفاس شد

بعد وفات شوهر خود بچند شب پس گفت ابو سلمه وقتی که بزاد آنچه در شکم او بست حلال شد و گفت عبد الله بن عباس عدت

او آخرین دو عدت است پس آمد ابو هریره پس گفت من همراه برادرزاده خودم یعنی و درین حکم موافقم با بو سلمه پس فرستادند

کریب مولی ابن عباس را بسوی ام سلمه که سوال کند او را ازین مسئله پس آمد با ایشان خبر بیدا و که ام سلمه گفت که بزاد سبیعه اسلمیه

بعد وفات شوهر خود بچند شب پس ذکر کرد این ماجرا پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود هر آئینه حلال شدی پس

نکاح بکن هر کرا خواهی **قال مالك** وهذا الامر الذی لم یزل علیه اهل العلم ببلدنا گفت مالک و همین است حکمی که

همیشه بر آن بند اهل علم در شهر ما **مالك** عن هشام بن عروة عن ابیه عن المسور بن مخرمة انه اخبره ان سبیعة

الاسلمیة نفست بعد وفات زوجها بلیال فقال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم قد حللت فانکحی من شئت

مسور بن مخرمه خبر داد عروه را که هر آئینه سبیعه اسلمیه نفسا شد بعد فوت شوهر خود بچند شب پس گفت او را رسول صلی الله علیه

وسلم هر آئینه حلال شدی پس نکاح بکن هر کرا خواهی **باب** یجب ان تبیت المتوفی عنها زوجها فی بیتها حتی تحل ویجوز

لها ان تخرج نهارا واجب است که گذراند زنی که وفات یافته است شوهر او از سرا او در خانه شوهر تا آنکه از عدت بر آید و جایز است

او را آنکه بر آید در روز **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه سئل عن المراة یتوفی عنها زوجها وهی حامل فقال

عبد الله بن عمر اذا وضعت حملها فقد حلت فاخبره رجل من الانصار کان عنده ان عمر بن الخطاب قال لو وضعت

وزوجها علی سریره لم یدفن بعد لحلت سوال کرده شد عبد الله بن عمر را از حکم زنی که وفات یافت شوهر او و حال آنکه

قلت ۵۱ علیه اکثر اهل العلم ... بقوله تعالی واولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن ... ۵۴ هذه الایة تشمل المتوفی عنها زوجها وان کانت مسوقة فی باب الطلاقات

حامل بود پس گفت عبد الله بن عمر وقتیکه بنهد بار شکم خود را پس هر آئینه حلال شد پس خبر داد او را مردی از انصار که نشسته بود
نزدیک او عمر بن الخطاب فرمود اگر بزاید حال آنکه شوهر او بر تخته غسل خود است دفن کرده نشده است هنوز حلال شد **مالك**
عن سعيد بن اسحٰق بن كعب بن عجرة عن عمته زينب بنت كعب بن عجرة ان الفريعة بنت مالك بن سنان وهي
اخت ابي سعيد الخدري اخبرتها انها جاءت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم تسأله ان ترجع الى اهلها في بني خدرة
فان زوجها خرج في طلب اعبد له ابقوا حتى اذا كانوا بطرف القدوم ادركهم فقتلوه فسألت رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان ارجع الى اهلي في بني خدرة فان زوجي لم يتركني في مسكن يملكه ولا نفقة قالت فقال رسول الله صلى
الله عليه وسلم نعم قالت فانصرفت حتى اذا كنت في الحجرة ناداني رسول الله صلى الله عليه وسلم او امرني فنوديت
له فقال كيف قلت فرددت عليه القصة التي ذكرت له من شان زوجي فقال امكثي في بيتك حتى يبلغ الكتاب
اجله قالت فاعتددت فيه اربعة اشهر وعشرا قالت فلما كان عثمان بن عفان ارسل الي فسألني عن ذلك فاخبرته فا
فاتبعه وقضى به فریعه دختر مالک بن سنان و او خواهر ابو سعید خدری بود آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوال میکرد
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم رخصت آنکه باز گردد بسوی قوم خود در بنی خدره پس هر آئینه شوهر او بر آمد در تفحص غلامانی چند
از آن او که گریخته بودند تا آنکه رسیدند غلامان بناحیه قدوم دریافت ایشان را پس آن غلامان بکشتند او را گفت فریعه پس سوال
کردم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم رخصت آنکه رجوع کنم بسوی قوم خود در بنی خدره پس هر آئینه شوهر من گذشته است مرا در
خانه که مالک او باشد و نه نفقه گفت فریعه پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم آری رجوع بکن گفت فریعه پس باز گشتم
تا وقتی که رسیدم بچار دیواری که بر گرد خانه آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم آواز داد مرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا فرمود بکسی
که ندا کند مرا پس آواز داده شد مرا پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چگونه گفتی صورت مسئله پس ثانیا ذکر کردم پیش آن
حضرت صلی الله علیه وسلم قصه را که اولا ذکر کرده بودم پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حال شوهر خود پس فرمود درنگ کن
در خانه خود تا آنکه برسد میعاد عدت بنهایت خود گفت فریعه پس عده نشستم در آن خانه چهار ماه و ده شب گفت فریعه پس
وقتی که خلیفه شد حضرت عثمان آدم فرستاد بسوی من پس سوال کرد مرا ازین ماجرا پس خبر دادم او را پس پیروی آنکرد و حکم کرد
بآن **مالك** عن حميد بن قيس المكي عن عمرو بن شعيب عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب كان يرد
المتوفى عنهن ازواجهن من البيداء يمنعهن الحج عمر بن الخطاب باز میگردانید آن زنان را که وفات یافته بودند از ایشان
شوهران ایشان از بیدا یعنی از ذی الحلیفه منع میکرد ایشان را از حج **مالك** عن يحيى بن سعيد انه بلغه ان السائب
بن خباب توفي وان امرأته جاءت الى عبد الله بن عمر فذكرت له وفاة زوجها وذكرت له حرثا بقناة وسألته هل

يصلح بها ان تبيت فيه فنهاها عن ذلك فكانت تخرج من المدينة سحرا فتصبح في حرثهم فتظل فيه يومها ثم تدخل

المدينة اذا امست فتبيت في بيتها سايب بن خباب متوفی شد و هر آینه زن او آمد پیش عبد الله بن عمر پس ذکر کرد پیش او وفات شوهر

خود را و ذکر کرد پیش او حال زراعتی که از آن قوم او بود در نزدیکی کاریز و سوال کرد که آیا درست است او را که شب گذراند در آن زراعت

پس منع کرد او را عبد الله بن عمر از این کار پس می برآمد از مدینه وقت سحر پس بوقت صبح میرسید در زراعت ایشان پس سکونت میکرد

در آن زراعت آن روز خود و بعد از آن داخل میشد بمدینه وقتی شام داخل میشد پس شب میگذرانید در خانه خود **مالك**

عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان يقول لا تبيت المتوفى عنها زوجها ولا المبتوتة الا في بيتها عبد الله بن عمر گفت

شب نگذراند زنی که وفات یافته است شوهر او و نه زنی که طلاق بائن واقع شده است بروی مگر در خانه خود مترجم گوید مختلف

شده اند علما در باب سکنی برای زن معتده که وفات یافته باشد زوج او نزد ابو حنیفه لازم نیست برای او سکنی عدت نشیند

جا که خواهد و مالک تجویز سکنی می نماید و شافعی را درین باب دو قول است مانند مذهبین **باب** يجب على المرأة المتوفى

عنها زوجها ان تحد اربعة اشهر وعشرا بان تترك الطيب والكحل والمصبوغ للزينة ولا يحل لغير الزوج ان تحد

فوق ثلث ليال واجب است بر زنی که وفات یافته است شوهر او که ماتم بگیرد چهار ماه و ده شب یعنی باین طور که ترک کند استعمال

خوشبوی و سرمه و جامه که او را رنگین کرده اند بجهت زینت و حلال نیست غیر زوجه متوفی را که ماتم بگیرد بر قریب خود زیاده از سه

شب **مالك** عن عبد الله بن ابي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم عن حميد بن نافع عن زينب بنت ابي

سلمة انها اخبرته هذه الاحاديث الثلثة قالت زينب دخلت على ام حبيبة زوج النبي صلى الله عليه وسلم

حين توفي ابوها ابو سفيان بن حرب فدعت ام حبيبة بطيب فيه صفرة خلوق او غيره ذلك فدهنت به جارية

ثم مسحت بعارضيها ثم قالت والله ما لي بالطيب من حاجة غير اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم على المنبر يقول

لا يحل لامراة تؤمن بالله واليوم الاخر ان تحد على ميت فوق ثلث ليال الا على زوج اربعة اشهر وعشرا

قالت زينب ثم دخلت على زينب بنت جحش زوج النبي صلى الله عليه وسلم حين توفي اخوها فدعت بطيب

فمست منه ثم قالت والله ما لي بالطيب حاجة غير اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم على المنبر يقول

لا يحل لامراة تؤمن بالله واليوم الاخر تحد على الميت فوق ليال الا على زوج اربعة اشهر وعشرا قالت

زينب وسمعت امي ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم تقول جاءت امراة الى رسول الله صلى الله عليه

وسلم فقالت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ابنتي توفي عنها زوجها وقد اشتكت عينيها افنكحلها فقال رسول

الله صلى الله عليه وسلم لا مرتين او ثلثا كل ذلك يقول لا ثم قال انما هي اربعة اشهر وعشرا وقد كانت احداكن

٥٥ قوله اختلف اهل العلم في السكنى للمعتدة عن الوفات فقال ابو حنيفة لا سكنى لها بل تعتد حيث شاءت وقال مالك لها السكنى وللشافعي قولان كالمذهبين ومنشاء ذلك تردده في تاويل حديث فريعة فرأى مرة ان اذنه صار منسوخا بقوله اخرا وقوله امكثي في بيتك اولى

٥٦ قوله يحتمل ان يكون انه ... من حيث انها ... ان زوجها ... في مسكن يملكه ١٢

فی الجاهلیة ترمی بالبعرة علی راس الحول قال حمید بن نافع فقلت لزینب وما ترمی بالبعرة علی راس الحول

فقالت زینب کانت المراة اذا توفی عنها زوجها دخلت حفشا ولبست شر ثیابها ولم تمس طیبا ولا شیئا حتی تمر بها

سنة ثم تؤتی بدابة حمار او شاة او طائر فتفتض به فقل ما تفتض بشیء الا مات ثم تخرج فتعطی بعرة فترمی بها ثم

تراجع بعد ما شاءت من طیب او غیره قال مالک والحفش البیت الردی وتفتض تمسح به جلدها کالنشرة

گفت زینب دختر ام سلمه که درآمدم بر ام حبیبه زوجه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه متوفی شد پدر او ابوسفیان پس طلب کرد

ام حبیبه خوشبوئی که در وی زردی بود و آن خوشبو خلوق بود یا غیر آن پس بدست خود گرفت آنرا کنیزکی بعد از آن مالید

آنرا بر رخسارهای ام حبیبه بعد از آن ام حبیبه گفت بخدا که نیست مرا بخوشبوی هیچ حاجت بجز آنکه شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه

وسلم که میفرمود حلال نیست هیچ زنی را که ایمان آورده است بخدا و روز آخر که ماتم بگیرد بر میت زیاده از سه شب مگر

بر شوهر خود که ماتم بگیرد چهار ماه و ده شب گفت زینب بعد از آن داخل شدم بر زینب بنت جحش وقتی که وفات یافت

برادر او پس طلب کرد خوشبو را پس مالید از آن بعد از آن گفت بخدا که نیست مرا بخوشبو هیچ حاجت بجز آنکه شنیدم آنحضرت را

صلی الله علیه وسلم که بر منبر میفرمود حلال نیست هیچ زنی را که ایمان آورده است بخدا و روز آخر که ماتم بگیرد بر میت زیاده

از سه شب مگر بر شوهر خود که ماتم گیرد چهار ماه و ده شب گفت زینب و شنیدم از مادر خود ام سلمه که میگفت آمد زنی

پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله هر آئینه دختر من متوفی شده است از سر او شوهر او و هر آئینه بیمار شده

است از جهت چشم خود آیا سرمه کشم در چشم او پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که نی دو بار یا سه بار باین جواب و

سوال تکرار شد هر بار آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمودند نی بعد از آن فرموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر این نیست

که عدة چهار ماه و ده شب است و هر آئینه یکی از شما در جاهلیه می انداخت پشک را نزدیک انتهاء سال گفت حمید پس گفتم زینب را

و چیست معنی انداختن پشک نزدیک انقضاء سال پس گفت زینب که در زمان جاهلیه وقتی که متوفی میشد از زنی شوهر او

داخل میشد در بدترین خانه و می پوشید بدترین جامهای خود و استعمال نمیکرد خوشبو را و نه چیزی از امور زینت تا آنکه می

گذشت بروی یکسال بعد از آن آورده میشد پیش او جانوری خری یا بزی یا مرغی پس بر بدن خود میمالید آنرا پس کم بود که بر بدن

خود بمالد چیزی را اگر آنچیز نمیمیرد و بعد از آن برمی آمد از آن خانه پس داده میشد بدست او پشکی پس می انداخت آنرا پس از آن رجوع

میکرد و بعد ازین مقدمها بهرچه خواستی از خوشبو یا غیر آن گفت مالک و حفش خانه ردی را گویند و معنی تفتض آنست که مسح میکرد بآن

جانور پوست بدن خود را بوجهی که می مالد و دفع کننده سحر از خود مالک عن نافع عن صفیة بنت ابی عبید عن

عائشة وحفصة زوجی النبی صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یحل لامراة تو

باللہ والیوم الآخر ان تحد علی میت فوق ثلث لیال الا علی زوج حضرت عائشہ وحفصہ روایت نمودند کہ رسول
صلی اللہ علیہ وسلم فرمود حلال نیست زنی را کہ ایمان آوردہ ست بخدا و بروز آخر کہ ماتم گیرد بر میتی زیادہ از سہ شب مگر
بر شوہر **مالک** عن نافع عن صفیۃ بنت ابی عبید انہا اشتکت عینہا وھی حاد علی زوجہا عبد اللہ
بن عمر فلم تکتحل حتی کادت عیناہا ترمصان صفیہ بنت ابی عبید بیمار شد بدرد چشم خود و او صاحب ماتم بود بر شوہر خود
عبد اللہ بن عمر پس سرمہ نکشید تا آنکہ نزدیک بود کہ دو چشم او بی نور شوند **مالک** انہ بلغہ ان ام سلمۃ زوج النبی
صلی اللہ علیہ وسلم قالت لامراۃ حاد علی زوجہا اشتکت عینہا فبلغ ذلک منہا اکتحلی بکحل الجلاء باللیل
وامسحیہ بالنہار ام سلمہ زوجہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود زنی را کہ ماتم داشت بر شوہر خود بیمار شد بدرد چشم پس
رسید بیماری او بنہایۃ تصدیع او کہ سرمہ کن کہ دفع اخلاط چشم نماید بشب و دور کن آنرا بروز **مالک** انہ بلغہ عن
سالم بن عبد اللہ وسلیمن بن یسار انہما کانا یقولان فی المراۃ یتوفی عنہا زوجہا اذا خشیت علی بصرہا من رمد بہا
او شکوی اصابہا انہا تکتحل وتتداوی بدواء او کحل وان کان فیہ طیب سالم بن عبد اللہ و سلیمن بن یسار گفتند
درباب زنی کہ متوفی شدہ باشد از سروی شوہر او وقتی کہ بترسد بر چشم خود از ورم چشم یا بمرضی کہ رسیدہ باشد باو
وی سرمہ کشد و دوا بمالد دوائی یا سرمہ و اگرچہ در آن دوا خوشبو باشد **مالک** انہ بلغہ ان رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم دخل علی ام سلمۃ وھی حاد علی ابی سلمۃ وقد جعلت علی عینیہا صبرا فقال ما ھذا یا ام سلمۃ
قالت انما ھو صبر یا رسول اللہ قال اجعلیہ باللیل وامسحیہ بالنہار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم داخل شد
بر ام سلمہ و وی ماتم داشت بر ابو سلمہ کہ زوج اول او بود و حالا کہ ضماد کردہ بود بر چشم خود صبر را پس فرمود آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم چیست این ضماد ای ام سلمہ گفت جز این نیست کہ آن صبر است یا رسول اللہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ و
سلم پس ضماد کن آنرا وقت شب و زائل کن آنرا در روز **مالک** انہ بلغہ ان ام سلمۃ زوج النبی صلی اللہ علیہ و
سلم کانت تقول تجمع الحاد راسہا بالسدر والزیت ام سلمہ میگفت جمع کند زن صاحب ماتم سر خود را یعنی موہای
سر را بسدر کنار و روغن زیت **باب** عدۃ الامۃ اذا توفی عنہا زوجہا باب در بیان عدۃ کنیز کہ چون وفات
یافت از وی شوہر او **مالک** انہ بلغہ ان سعید بن المسیب و سلیمن بن یسار کانا یقولان عدۃ الامۃ
اذا ھلک عنہا زوجہا شہران وخمس لیال سعید بن المسیب و سلیمان بن یسار گفتند عدۃ کنیزک وقتی کہ بمیرد از سر وی
شوہر وی دو ماہ و پنج شب است **مالک** عن ابن شہاب مثل ذلک [٥٢] مالک از ابن شہاب مانند این روایت کرد
و ہمین است مذہب جمہور علماء **باب** عدۃ البدویۃ من اہل الخیام در بیان عدۃ بادیہ نشین از اہل خیمہا کہ بود

ازمرغزاری بمرغزاری انتقال کنند **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه انه کان یقول فی المراة البدویة
یتوفی عنها انها تنتوی حیث انتوی اهلها عروه میگفت درباب زن بادیه نشین که بمیرد از سر او شوہر او کوچ ہر جا که
کوچ کنند قوم او **قال** مالک وهو الامر عندنا گفت مالک و ہمین است حکم نزدیک ما **باب** عدة التی تسکن
بالکراء در بیان عدة زنی که ساکن شده ست بکرایه **مالک** عن یحیی بن سعید ان سعید ابن المسیب سئل
عن المراة یطلقها زوجها وهی فی بیت بکراء علی من الکراء قال سعید علی زوجها **قال** فان لم یکن عند زوجها قال
فعلیها **قال** فان لم یکن عندها قال فعلی الامیر سعید بن المسیب را سوال کرده شد از حکم زنی که طلاق داده او را شوہر او حالانکه او
بود بکرایه برکه واجب شود این کرایه گفت سعید بن المسیب بر شوہر وی گفت سائل اگر نباشد چیزی نزد شوہر او گفت پس بر آن زن واجب می شود گفت سائل اگر نباشد
نزد او گفت پس بر امیر باشد یعنی از بیت المال باید داد **باب** عدة من ارتفع عنها الحیض در عدة کسیکه مرتفع
شد از وی حیض **مالک** عن یحیی بن سعید وعن یزید بن عبد الله بن قسیط اللیثی عن سعید بن المسیب
انه قال قال عمر بن الخطاب ایما امراة طلقت فحاضت حیضة او حیضتین ثم رفعتها حیضتها فانها
تنتظر تسعة اشهر فان بان بها حمل فذلک والا اعتدت بعد التسعة الاشهر ثلثة اشهر ثم حلت
عمر ابن الخطاب گفت ہر زنی که طلاق داده شد او را پس حائض شد یک حیض یا دو حیض بعد از آن برداشته شد حیض او
پس ہر آئینه وی انتظار کشد نه ماه پس اگر ظاہر شد بآن زن حمل پس عدة او ہمان وضع حمل ست والا عدة بنشیند
بعد از آن نه ماه سه ماه بعد از آن حلال شد **باب** عدة المستحاضة باب در بیان عدة مستحاضه **ملک**
عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب انه قال عدة المستحاضة سنة سعید بن المسیب گفت عدة مستحاضه
یکسال است **باب** عدة من تباعدت اقراءها عدة زنی که دور دور شد اطهار او ہمان اطهار است **ملک**
انه سمع ابن شهاب یقول عدة المطلقة الاقراء وان تباعدت ابن شهاب میگفت عدة مطلقه باطهار است
اگرچه از یکدیگر در نهایه بعد باشند **باب** امراة المفقود در حکم زنیکه شوہر او گم شده باشد **مالک** عن یحیی
عن سعید بن المسیب ان عمر ابن الخطاب قال ایما امراة فقدت زوجها فلم تدر این هو فانها تنتظر اربع سنین
ثم تعتد اربعة اشهر وعشرا ثم تحل عمر بن الخطاب فرمود ہر زنی که گم کند شوہر خود را پس دانسته نشود که کجا ست شوہر
او پس ہر آئینه وی انتظار کند چہار سال بعد از آن عدة نشیند چہار ماه و ده روز بعد از آن حلال شد **قال** ملک
وان تزوجت بعد انقضاء عدتها فدخل بها زوجها او لم یدخل بها فلا سبیل لزوجها الاول الیها **قال** ملک
وذلک الامر عندنا وان ادرکها زوجها قبل ان تتزوج فهو احق بها گفت مالک و اگر نکاح کرد بعد گذشتن

عدۃ خود پس داخل شد بروی شوہر او یا داخل نشد در ہر صورتی راہ نیست شوہر اول را بسوی او گفت مالک و ہمین است حکم مقرر نزدیک ما و اگر یافت زوج اول او را پیش از انکہ نکاح کند پس او احق ہست بآن زن **قال** مالک وادرکت بعض الناس ینکر الذی قال بعض الناس علی عمر بن الخطاب انہ قال یخیر زوجہا الاول اذا جاء فی صداقہا او فی امراتہ گفت مالک دریافتم بعض علما را کہ انکار میکردند آن مقولہ را کہ بعض مردمان بربستہ اند بر عمر بن الخطاب کہ اختیار دادہ شود شوہر اول را وقتی کہ بیاید در آنکہ بگیرد مہر آن زن یا بگیرد زن خود را **باب** اجتماع العدتین و وجوب العدۃ علی المدخول بہا بشبہۃ باب در بیان حکم جمع شدن دو عدۃ و وجوب عدۃ بر زنی کہ جماع کردہ شدہ او را بشبہہ **مالک** عن ابن شہاب عن سعید بن المسیب وعن سلیمان بن یسار ان طلیحۃ الاسدیۃ کانت تحت رشید الثقفی فطلقہا فنکحت فی عدتہا فضربہا عمر بن الخطاب وضرب زوجہا بالمخفقۃ ضربات وفرق بینہما ثم قال عمر بن الخطاب ایما امراۃ نکحت فی عدتہا فان کان زوجہا الذی تزوجہا لم یدخل بہا فرق بینہما ثم اعتدت بقیۃ عدتہا من زوجہا الاول ثم کان الآخر خاطبا من الخطاب وان کان دخل بہا فرق بینہما ثم اعتدت بقیۃ عدتہا من زوجہا الاول ثم اعتدت من الآخر ثم لا یجتمعان ابدا وقال سعید بن المسیب لہا مہرہا بما استحل منہا طلیحہ اسدیہ بود در نکاح رشید ثقفی پس طلاق داد او را پس نکاح کرد طلیحہ در عدۃ خود پس زد او را عمر بن الخطاب و زد شوہر او را بدرہ چند بار و جدا ساخت ایشان را گفت عمر بن الخطاب ہر زنی کہ نکاح کند در عدۃ خود پس اگر باشد آن شوہر او کہ نکاح کردہ ست با او ہنوز دخول کردہ تفرقہ کردہ شود میان ایشان بعد از آن عدۃ نشیند باقی ایام عدۃ خود را از شوہر اول بعد از آن باشد آن شوہر دوم از جملہ فرستندہ پیغام فرستندگان و اگر دخول کردہ ست با و جدائی انداختہ شود در میان ایشان بعد از ان عدۃ کشد باقی عدۃ خود از شوہر اول بعد از آن عدۃ کشد از آن شوہر دیگر بعد از آن جمع نشوند ہرگز گفت سعید بن المسیب او راست مہر بسبب آنچہ حلال دانستہ فرج او را مترجم گوید تحریم نکاح او مجمع علیہ نیست واللہ اعلم مترجم وقتیکہ جمع شود بر زنی دو عدۃ از دو کس بآنکہ وطی کردہ شد او را در عدۃ غیری بشبہہ پس متداخل میشوند نزد اکثر علما و دو عدۃ و ابو حنیفہ میگوید تداخل واقع شود و قول حضرت عمر رض کہ ثم لا یجتمعان ابدا و این قول حضرت عمر متفرد ست کہ شخصی نکاح کرد زنی را در عدۃ دیگری تفرقہ انداختہ شود در میان ایشان تفرقہ ابدی و عامہ اہل علم بر آن اند کہ حلال میشود آن زن برای زوج دوم بعد خروج از عدۃ شوہر اول واللہ اعلم **باب** تستحب العقیقۃ مستحب است عقیقہ کردن از تولد فرزندی **مالک** عن زید بن اسلم عن رجل من بنی ضمرۃ عن ابیہ انہ قال سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن العقیقۃ فقال لا احب العقوق وکانہ انما کرہ الاسم وقال من ولد لہ ولد فاحب ان

ينسك عن ولده فليفعل سوال کرده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عقیقه پس فرمود من دوست نمیدارم عقوق را گویا

که مکروه داشت نام عقوق را و فرمود هر کرا فرزندی متولد شود پس بخواهد که ذبح کند از فرزند خویش پس باید که بکند **مالك** عن

نافع ان عبد الله بن عمر لم يكن يساله احد من اهله عقيقة الا اعطاه اياها وكان يعق عن ولده بشاة شاة

عن الذكور والاناث عبد الله بن عمر سوال نمیکرد او را هیچکس از اهل خانه او عقیقه مگر میداد او را عقیقه و عقیقه میکرد از اولاد

خود بیک یک شاة از ذکور و اناث **مالك** عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التيمي انه

قال سمعت ابي يستحب العقيقة ولو بعصفور محمد بن ابراهیم تیمی گفت شنیدم از پدر خود که مستحب است عقیقه اگرچه

بگنجشک باشد **مالك** انه بلغه انه عق عن حسن وحسين ابني علي بن ابي طالب مالک را رسید که عقیقه کرده شد

از امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما پسران علی بن ابی طالب رضی الله عنه **مالك** عن هشام بن عروة ان اباه عروة

بن الزبير كان يعق عن بنيه الذكور والاناث بشاة شاة عروه بن الزبیر عقیقه میکرد از فرزندان خود پسران و دختران

بیک یک بز مترجم گوید عقیقه سنت است نزد اکثر علما مگر نزد ابوحنیفه عقیقه سنت نیست و در حدیث ترمذی دو بز از پسر و یک

بز از دختر آمده و همین است قول شافعی و محلی گفته که حاصل میشود سنت بیک بز در عقیقه پسر و کمال سنت دو بز است و گفت

شافعی که عقیقه در خوردن و تصدق کردن حکم اضحیه دارد و سنت است پختن آن و نباید شکست استخوان آنرا و ذبح کرده شود

روز هفتم از ولادت و نام مولود نیز در آن روز گذاشته میشود و حلق راس مولود بعد ذبح عقیقه سنت است **باب**

يستحب ان يتصدق بزنة شعر المولود فضة مستحب است که صدقه دهد بمقدار وزن موی فرزند از نقره **مالك**

عن جعفر بن محمد عن ابيه انه قال وزنت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم شعر حسن وحسين وزينب

وام كلثوم فتصدقت بزنة ذلك فضة حضرت فاطمه رضی الله عنها وزن کرد موی حسن و حسین و زینب و ام کلثوم

پس صدقه داد بوزن آن از نقره **مالك** عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن محمد بن علي بن حسين انه قال وزنت

فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم شعر حسن وحسين فتصدقت بزنته فضة وزن کرد حضرت فاطمه رضی

الله عنها موی امام حسن و امام حسین پس صدقه داد بوزن آن از نقره **باب** يجب احياء المولود بالارضاع حولين

كاملين الا اذا اجتمع راي الوالدين عن تشاور منهما على ان الفطام لا يضره فحينئذ يجوز الفطام قبل

الحولين والمرضع يجوز ان تكون الوالدة او الظئر المسترضعة فان لم تيسر المسترضعة او لم يقدر الوالد

على استيجارها تعينت الوالدة فان ارضعت الوالدة فليس لها الا النفقة والكسوة بالمعروف

مما كان بسبب الزوجية وان ارضعت الظئر فلها اجرها واجب است بر پدر و مادر تدبیر زندگی فرزند شیرخوار

---

٦٠ قلت العقيقة سنة عند اكثر اهل العلم الا ابا حنيفة فانه قال ليست بسنة واخرج الترمذي حديث عن الغلام شاتان وعن الجارية شاة فقال الشافعي بالاتباع قال المحلي الشافعي يحصل في تحقيق قوله يحصل اصل السنة في عقيقة الذكر بشاة وكمال السنة شاتان وقال الشافعي في العقيقة في اكل والتصدق

٦١ كالاضحية ويسن طبخها ولا يكسر عظمها وتذبح يوم سابع ولادته ويسمى فيه ويحلق راسه بعد ذبحها ١٢

٦٢ قلت عليه الشافعي ١٢

تا دو سال کامل که متفق شود رای پدر و مادر و مشوره یکدیگر از آنها بر آنکه باز داشتن از شیر ضرر نمیکند او را یعنی پیش از تمام
دو سال نه بعد از دو سال پس درین وقت جایز است باز داشتن فرزند از شیر پیش از آنکه دو سال تمام بگذرد و شیر دهنده جایز
است که مادر باشد یا دایه شیر دهنده و اگر امکان نشد دایه گرفتن یا قادر نیست پدر بر اجاره گرفتن دایه مقرر میشود برای
شیر خورانیدن والده فرزند پس اگر شیر میخوراند والده پس نیست او را چیزی یعنی لازم نیست مگر نفقه و پوشاک بوجه پسندیده
ازان قبیل که لازم است بسبب زوجیت و اگر شیر خوراند دایه پس او راست اجراو **قال الله تعالی** والوالدات
یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة وعلی المولود له رزقهن وکسوتهن بالمعروف
لا تکلف نفس الا وسعها لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده وعلی الوارث مثل ذلک فان
ارادا فصالا عن تراض منهما وتشاور فلا جناح علیهما وان اردتم ان تسترضعوا اولادکم فلا جناح علیکم اذا
سلمتم ما اتیتم بالمعروف واتقوا الله واعلموا ان الله بما تعملون بصیر ۝ مادران باید که شیر دهند اولاد خود را
دو سال کامل این تعیین برای کسی است که خواهد تمام کردن مدت رضاعت یعنی و اگر مشوره ایشان واقع شد که پیش از دو سال
از شیر باز باید داشت در صورت تعیین حولین نیست و بر پدر واجب است نفقه مادران و پوشش ایشان بوجه پسندیده تکلیف
داده نمیشود هیچکس را مگر بقدر طاقت او و ضرر رسانیده نشود والده را بسبب ولد او یعنی اگر طاقت ارضاع ندارد
بسبب مرضی یا غیر آن جبر نباید کرد و حقوق او را ترک نباید نمود و تکلیف نباید داد او را بضرر داده نشود پدر را بسبب فرزند
او یعنی زیاده از طاقت او نباید گرفت و اگر مرضعه مناسبه بهم نمی آید زن را لازم است شیر دادن و بر وارث واجب است
مانند این یعنی اگر پدر بمیرد از مال طفل مادر او را باید داد پس اگر خواهند والدین از شیر باز کردن پیش از دو سال بعد رضا
مندی ایشان و مشوره کردن ایشان با یکدیگر پس هیچ گناه نیست بر ایشان و اگر خواستید ای پدران که مرضعه گیرید برای اولاد خود یعنی
غیر والده پس نیست هیچ گناه بر شما وقتیکه داده باشید آنچه دادن آن مقرر کرده بودید بوجه پسندیده و بترسید از خدا و بدانید که
خدا با آنچه میکنید بیناست مترجم گوید اجماع منعقد است بر آنکه نفقه و کسوة زوجه بر زوج واجب است اگرچه فرزند ندارد پس
قید وعلی المولود له رزقهن احترازی نیست و عبارت والوالدات یرضعن دلالت میکند بر وجوب ارضاع و حدیث
حاکم که لعنت میکند خدا تعالی بر مادری که شیر ندهد فرزند خود را بیان آن میکند **باب** تجب نفقة الزوجة
علی الزوج موسرا کان او معسرا واجب است نفقه زن بر شوهر توانگر باشد یا فقیر **قال الله تعالی** لینفق ذو سعة
من سعته ومن قدر علیه رزقه فلینفق مما اتاه الله باید که نفقه دهد صاحب وسعت از وسعت خود یعنی موافق
توانگری خود و کسیکه تنگ کرده شد بروی رزق او پس باید که خرج کند از آنچه داده است او را خدا تعالی **وقال تعالی** علی

ف قلت الظاهر ان الوالدات تعم المطلقات وغیرها وقیل یختص بالمطلقات لان سیاق الآیة فی قصة المطلقات وحینئذ یوخذ حکم غیر المطلقات بالاولی قوله وعلی المولود له یدل علی ان الوالدة ما دامت زوجة او معتدة لا تستحق الاجر وعلیه ابو حنیفة قوله وعلی الوارث مثل ذلک

المراد منه وارث الصبی ای ولاب و ... المرضعة من ماله ... قوله فان ارادا فصالا یعنی ... قبل الحولین ... تسترضعوا ... قوله ما اتیتم ای ما اردتم ایتاءه کقوله تعالی اذا قمتم الی الصلوة

المولود له رزقهن وکسوتهن بالمعروف بر پدر واجبست نفقه مادران و پوشش ایشان بوجه پسندیده **قال** الله تعالی ذلک ادنی ان لا تعولوا این نزدیکتر است بانکه جور نکنید

باب تجب علی الابن نفقة الابوین اذا کان موسرا وهما معسران واجبست بر پسر نفقه پدر و مادر وقتیکه باشد با لدار و باشند آنها تنگدست **قال** الله تعالی وبالوالدین احسانا **وقال** وصاحبهما فی الدنیا معروفا ومن المعلوم انه لیس من الاحسان ولا من المصاحبة بالمعروف ان یموتا جوعا والولد فی ارغد عیش حکم کرد خدا تعالی در حق پدر و مادر احسان کردن و فرمود مصاحبت پدر و مادر کن در دنیا بوجه پسندیده و معلوم است که از احسان و مصاحبت نیک نیست که بمیرند ایشان حالانکه گرسنه باشند و پسر در آسایش و وسعت گذران خود باشد

باب اذا فارق الرجل امراته وبینهما ولد صغیر فالام وام الام اولی بالحضانة من الاب اگر جدا کرد از خود مرد زن خود را یعنی طلاق داد و در میان شان فرزندی است صغیر پس مادر یا مادر مادر اولی است بانکه در کنار خود پرورش دهد فرزند را از پدر

مالك عن یحیی بن سعید انه قال سمعت القاسم بن محمد یقول کانت عند عمر ابن الخطاب امراة من الانصار فولدت له عاصم بن عمر ثم انه فارقها فجاء عمر بن الخطاب قباء فوجد ابنه عاصما یلعب بفناء المسجد فاخذ بعضده فوضعه بین یدیه علی الدابة فادرکته جدة الغلام فنازعته ایاه حتی اتیا ابا بکر الصدیق فقال عمر ابنی وقالت المراة ابنی فقال ابو بکر خل بینها وبینه قال فما راجعه عمر الکلام بود نزدیک عمر بن الخطاب زنی از انصار پس زاد از وی عاصم بن عمر بعد از آن حضرت عمر مفارقت کرد از آن زن پس آمد عمر بن الخطاب در محله قبا پس یافت پسر خود عاصم را که بازی میکند در نزدیکی مسجد پس گرفت بازوی او را پس نهاد او را پیش روی خود بر دابه پس رسید با وجده آن طفل که مادر مادر او بود پس نزاع کرد با حضرت عمر در آن طفل تا آنکه آمدند هر دو پیش ابوبکر صدیق پس گفت حضرت عمر این پسر من است و گفت زن این پسر من است پس گفت ابوبکر صدیق متعرض مشو میان این زن و میان این طفل پس گفت و شنید نکرد با وحضرت عمر رضی الله عنه

باب تجب نفقة الممالیک ولا یجوز ان یکلفوا ما لا یطیقون ویتعهد الامام ذلک واجبست نفقه غلامان و کنیزکان و جایز نیست که تکلیف داده شود ایشانرا چیزیکه طاقت آن ندارند و متعهد شود امام این امر را

مالك انه بلغه ان ابا هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم للمملوك طعامه وکسوته بالمعروف ولا یکلف من العمل الا ما یطیق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود مملوک راست طعام او و پوشاک او بوجه پسندیده و تکلیف داده نشود از کار مگر آنچه طاقت آن دارد

مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب کان یذهب الی العوالی کل یوم سبت فاذا وجد عبدا فی عمل لا یطیقه وضع عنه منه عمر بن الخطاب میرفت بسوی عوالی مدینه هر روز شنبه پس وقتیکه مییافت غلامی را در کاری که طاقت آن

قلت قال الشافعی فی قوله ان لا تعولوا ای لا یکثر من تعولون وفیه دلیل علی ان علی الرجل نفقة امراته وقد انکر علی الشافعی بعض اهل العربیة هذا التفسیر فاجاب البیهقی بان الکسائی قال یقال عال الرجل یعیل اذا کثر عیاله واللغة حجة والزمخشری اجاب ایضا بما حاصله ان المعنی لا تکثروا عیالکم ... ٦٣ ... قال الرجل عیاله یعولهم کقولهم مانهم یمونهم اذا انفق علیهم ومن کثر عیاله لزمه ان یعولهم وهذا مما اتفق علیه اهل العلم ١٢ مسوی

قلت روی الشافعی باسناده عن ابی هریرة ان رسول الله صلعم خیر غلاما بین ابیه وامه ثم ظاهر الحدیث ... ان المولود اذا کان دون سبع سنین فالام اولی به واذا بلغ سبع سنین وعقل عقل مثله خیر بین ...

نمیدشت تخفیف میکرد از ان عمل ازوی **باب** التحفظ فی ضرائب الاماء باب دربیان احتیاط نمودن در تحقیق
برکنیزکان مقرر شود که یومیه با لکان رسانند **مالك** عن عمه ابی سهیل بن مالك عن ابیه انه سمع عثمان بن
عفان وهو یخطب وهو یقول لا تکلفوا الامة غیر ذات الصنعة فانکم متی ما کلفتموها ذلك کسبت بفرجها
ولا تکلفوا الصغیر الکسب فانه اذا لم یجد سرق وعفوا اذا اعفکم الله وعلیکم من المطاعم بما طاب منها حضرت
عثمان درخطبه میگفت تکلیف ندهید کنیزکی را که هنر نمیداند بکسب پس هر آینه شما وقتی که تکلیف دهید او را بکسب کسب خواهد کرد
بفرج خود و تکلیف ندهید غلام صغیر را بکسب پس هر آینه وی وقتی که نیابد چیزی دزدی خواهد کرد و باز باشید از شبهات وقتی
که خدا تعالی شما را توانائی عفت داد و لازم بگیرید از مطعومات آنچه پاکیزه باشد یعنی شبهه ندارد **باب** ثواب المملوك اذا
نصح لسیده ولحسن عبادة الله دربیان ثواب مملوک وقتی که خیرخواهی کند برای مالک خود و نیک بجا آرد عبادت
خدا تعالی **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان العبد اذا نصح لسیده
ولحسن عبادة الله فله اجره مرتین رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آینه غلام وقتی که خیرخواهی کند برای سید
خود و نیک کند عبادت خدا تعالی را پس او راست مزد او دو بار **باب** یحرم وطی الامة الحامل من غیره حرام
است جماع کنیزکی که حامل باشد از غیر این شخص **مالك** باسناده عن سعید بن المسیب کان یقول ینهی
ان یطا الرجل ولیدة فی بطنها جنین لغیره سعید بن المسیب میگفت منع کرده شود از انکه وطی کند مرد کنیزکی را که در
شکم او حمل است از آن غیر او مترجم گوید اصل این مسئله حدیث ابو سعید خدری است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود در
بندیهای اوطاس که وطی کرده نشود حامله تا وقتیکه بنهد بار شکم و نه غیر حامل را تا آنکه حائض شود یک حیض **باب**
یحرم الجمع بین الاختین فی الوطی بملك الیمین حرام است جمع کردن درمیان دو خواهر در وطی بملک یمین
مالك عن ابن شهاب عن قبیصة بن ذویب ان رجلا سال عثمان بن عفان عن الاختین من ملك
الیمین هل یجمع بینهما فقال عثمان احلتهما ایة وحرمتهما ایة اخری واما انا فلا احب ان اصنع ذلك
قال فخرج من عنده فلقی رجلا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فساله عن ذلك فقال لو کان
لی من الامر شیء ثم وجدت احدا فعل ذلك لجعلته نکالا قال ابن شهاب اراه علی ابن ابیطالب رضی الله عنه
مردی سوال کرد عثمان بن عفان را از حکم دو خواهر بملک یمین آیا جمع کند میان ایشان پس گفت حضرت عثمان حلال
ساخت این دو را یک آیة و حرام گردانید این دو را آیة دیگر اما من پس دوست نمیدارم که اینکار بکنم پس برآمد این سائل
از پیش حضرت عثمان پس ملاقات کرد با مردی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس سوال کرد او را از این مسئله پس

له قلت هو علی سبیل الورع عندهم ۱۲

له قلت اصله حدیث ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فی سبایا اوطاس لا توطأ حامل حتی تضع ۱۲ ولا غیر ذات حمل حتی تحیض حیضة وعلی هذا اهل العلم

گفت آن صحابی اگر بودی مرا از خلافت چیزی بعد از ان می یافتم شخصی را که کرده باشد اینکار می ساختیم او را سبب عبرت گفت ابن
شہاب گمان میشود مرا که آن صحابی علی بن ابی طالب بود **مالك** انه بلغه عن الزبير بن العوام مثل ذلك خبر رسید
بمالک از زبیر بن عوام مانند این **قال** مالك في الامة تكون عند الرجل فيصيبها ثم يريد ان يصيب اختها انها لا
تحل له حتى يحرم عليه فرج اختها بنكاح او عتاقة او كتابة او ما اشبه ذلك او يزوجها عبده او غير عبده گفت
مالک در باب کنیزکی که باشد نزد مردی پس جماع میکرد با او بعد از ان خواست که جماع کند خواہر او را حلال نیست او را تا آنکہ حرام کند
بر خود فرج خواہر او بنکاح یا آزاد کردن یا مکاتب ساختن یا مانند آن یا بزنی دہد او را بغلام خود یا غیر غلام خود مترجم گوید مسئلہ
مجمع علیہا ست که دو زن که جائز نیست جمع در میان آنہا در نکاح پس وقتیکہ جمع شوند در پیش شخصی بملک یمین حلال نیست او را
جمع آنہا در وطی تا آنکہ اگر خرید کرد دو کنیزک یکی مادر باشد و دیگر دختر پس جماع کرد با یکی از آن دو پس حرام است آن دوم حرام ابدی
دائمی و اگر مالک شد دو خواہر را یا مالک شد کنیزکی را و عمہ او را یا خالہ او را پس وقتیکہ وطی کرد با یکی ازین دو جائز نیست او را که وطی
کند آن دیگر را تا وقتی که حرام گرداند کنیزکی اول را بر خود **قوله** احلتهما آیة مراد و ما ملکت ایمانکم است **قوله** حرمتهما
آیة مراد و ان تجمعوا بین الاختین است **باب** يحرم على الرجل اصابة امة اصابها ابوه حرام است بر مرد جماع
با کنیزکی که جماع کرده باشد با وی پدر آن مرد **مالك** انه بلغه ان عمر بن الخطاب وهب لابنه جارية فقال لا
تمسها فاني قد كشفتها عمر بن الخطاب بخشید پسر خود را کنیزکی پس فرمود مساس مکن با او پس ہر آئینہ من برہنہ کردہ بودم او را
مالك عن عبد الرحمن بن المجبر انه قال قد وهب سالم بن عبد الله لابنه جارية له فقال لا تقربها فاني قد
اردتها فلم انبسط لها سالم بن عبد الله عطا کرد پسر خود را کنیزکے از آن خود پس گفت نزدیک مشو با او ہر آئینہ من قصد کردم او را
پس کشادہ دل نشدم برای او **مالك** عن يحيى بن سعيد ان ابا نهشل بن الاسود **قال**
للقاسم بن محمد اني رايت جارية لي منكشفا عنها وهي في القمر فجلست منها مجلس الرجل من امراته فقالت اني
حائض فقمت فلم اقربها افاهبها لابني ان يطاها فنهاه القاسم عن ذلك ابو نہشل بن الاسود گفت قاسم بن محمد را ہر آئینہ
من دیدم کنیزکی را از آن خود برہنہ شدہ و او در ماہتاب بود پس نشستم از وی جائی نشستن مرد از زن خود پس گفت ہر آئینہ من حائضہ
ام پس خاستم پس نزدیک نشدم با او بعد از آن آیا عطا کنم این کنیزک را بہ پسر خود که وطی کند او را پس منع کرد او را قاسم ازین کار
مالك عن ابراهيم بن ابي عبلة عن عبد الملك بن مروان انه وهب لصاحب له جارية ثم ساله عنها فقال
قد هممت ان اهبها لابني فيفعل بها كذا وكذا فقال عبد الملك لمروان كان اورع منك وهب لابنه جارية
ثم قال لا تقربها فاني قد رايت ساقها منكشفة عبد الملك بن مروان بخشید ہمنشینی از آن خود کنیزکے بعد از آن سوال

٦٥

کرد بود از حال آن کنیزک پس گفت آن همنشین هر آئینه من قصد کردم که عطا کنم او را به پسر خود پس بکند با او چنان وچنان پس گفت عبد
الملک هر آئینه مردان پرهیزگار تر بود از تو عطا کرده به پسر خود کنیزکی بعد از ان گفت نزدیک مشو با او پس هر آئینه من دیدم ساق او را
برهنه شده **باب** العزل یعنی عزل اینست که جماع کند با جاریه خود یا زن خود تا وقتی که انزال نزدیک رسید نزع کند ذکر را از فرج
او تا انزال بیرون فرج واقع شود و علوق تحقق نگردد **مالك** عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن محمد بن يحيى بن حبان
عن ابن محيريز انه قال دخلت المسجد فرايت ابا سعيد الخدري فجلست اليه فسالته عن العزل فقال ابو سعيد
الخدري خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة بني المصطلق فاصبنا سبيا من سبي العرب فاشتهينا
النساء واشتدت علينا العزبة واحببنا الفداء فاردنا ان نعزل فقلنا نعزل ورسول الله صلعم بين اظهرنا
قبل ان نساله فسالناه عن ذلك فقال ما عليكم الا تفعلوا ما من نسمة كائنة الى يوم القيمة الا وهي كائنة
ابن ابی محیریز گفت داخل شدم در مسجد پس دیدم ابو سعید خدری را پس نشستم نزدیک او پس سوال کردم او را از عزل پس گفت ابو سعید آمدیم
همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم در غزوه بنی مصطلق پس رسیدیم بندی را از بندی عرب پس رغبت کردیم بزنان و دشوار شد
بر ما ترک جماع و دوست داشتیم که مال بگیریم عوض ایشان پس قصد کردیم که عزل کنیم پس گفتیم با یکدیگر آیا عزل کنیم پیش از آنکه
سوال کنیم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم حالانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان ماست پس سوال کردیم آنحضرت را صلی الله علیه و
سلم ازین ماجرا پس فرمود هیچ زیان نیست بر شما که نکنید نیست هیچ روح پیدا شونده تا روز قیامت الا که وی بودنیست
مالك عن ابي النضر مولى عمر بن عبيد الله عن عامر بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه انه كان يعزل سعد بن
ابی وقاص عزل میکرد **مالك** عن ابي النضر مولى عمر بن عبيد الله عن ابن افلح مولى ابي ايوب الانصاري عن ام
ولد لابي ايوب الانصاري انه كان يعزل ابو ايوب الانصاری عزل میکرد **مالك** عن نافع عن عبد الله بن
عمر انه كان لا يعزل وكان يكره العزل عبد الله بن عمر عزل نمیکرد و مکروه میداشت عزل را **مالك** عن ضمرة بن سعيد المازني
عن الحجاج بن عمرو بن غزية انه كان جالسا عند زيد بن ثابت فجاءه ابن فهد رجل من اهل اليمن فقال يا
ابا سعيد ان عندي جواري ليس نسائي اللاتي كن باعجب الي منهن وليس كلهن يعجبني ان تحمل مني افاعزل فقال
افته يا حجاج فقلت يغفر الله لك انما نجلس عندك لنتعلم منك قال افته يا حجاج قال فقلت هو حرثك
ان شئت سقيته وان شئت اعطشته قال وكنت اسمع ذلك من زيد فقال زيد صدق حجاج بن عمرو نشسته
بود نزدیک زید بن ثابت پس آمد پیش او ابن فهد مردی از اهل یمن پس گفت ای ابا سعید هر آئینه نزدیک من کنیزکان هستند که نبودند
زنانی که پیش ازین بودند در نکاح من خوشتر نزدیک من از ایشان یعنی در حسن وجمال و موشوقت نمیکند مرا که همه ایشان حامله شوند

٦٦

از من پس آیا عزل کنم پس گفت زید فتوی بده این مرد را ای حجاج پس گفتم بیامرزاد ترا خدا تعالی خبر این نیست که می‌نشینیم نزد یک تو

تا بیاموزیم از تو گفت فتوی بده او را ای حجاج گفت پس گفتم او کشت زار تست اگر خواهی آب بدهی او را و اگر خواهی تشنه گذاری او را

گفت حجاج و می‌شنیدم من این سخن را از زید پس گفت زید سخن راست گفت **مالك** عن حميد بن قيس المكي عن رجل

يقال له ذفيف انه قال سئل ابن عباس عن العزل فدعا جارية له فقال اخبريهم فكانها استحيت فقال هو

ذلك اما انا فافعله یعنی انه یعزل سوال کرده شد ابن عباس را از حکم عزل پس بخواند کنیزکی را از آن خود پس گفت خبر بده ایشان

را پس گویا وی شرم داشت پس گفت ابن عباس حکم همین است اما من پس میکنم عزل را مترجم گوید درین مسئله اختلاف کردند فقها

یعنی در عزل جماعه کثیر از صحابه و تابعین جائز داشتند و جماعه مکروه و شک نیست که اولی ترک عزل است و قول آنحضرت صلی الله

علیه وسلم ما علیکم الا تفعلوا یعنی ضرری نیست بر شما از ترک عزل و این اشاره میکند بکراهت عزل و بعضی معنی لا تفعلوا الا باس

علیکم ان تفعلوا فهمیده یعنی هیچ گناه نیست بر شما اگر عزل کنید و درین صورت لا را زاید گفتند و این معنی اشاره است بعدم کراهت

والله اعلم **باب** لا تباع ام الولد ولا توهب وهي حرة بعد موت سيدها فروخته نشود ام ولد یعنی کنیزکی که

از مالک خود بار گرفت و فرزند برزاد او را جائز نیست که بفروشند و هبه کرده نشود او را و او آزاد است بعد موت مالک خود **مالك**

عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب قال ايما وليدة ولدت من سيدها فانه لا يبيعها ولا يهبها ولا يورثها وهو يستمتع

منها فاذا مات فهي حرة قال يحيى سمعت مالكا يقول الامر عندنا في ام الولد عمر بن الخطاب فرمود هر کنیزکی که بزاد از مالک خود پس هر آینه حکم

نیست که این مالک نفروشد او را و بکسی نه بخشد او را و در ترکه خود نگذارد او را و او بهره مند میشود از آن کنیزک پس وقتیکه بمرد پس

آن کنیزک آزاد است **باب** استبراء ام الولد اذا توفي عنها سيدها حکم استبراء ام الولد وقتی که متوفی شود از سر او مالک او

مالك عن يحيى بن سعيد انه قال سمعت القاسم بن محمد يقول ان يزيد بن عبد الملك فرق بين رجال

ونساءهم وكن امهات اولاد رجال هلكوا فتزوجوهن بعد حيضة او حيضتين ففرق بينهم حتى يعتددن

اربعة اشهر وعشرا فقال القاسم بن محمد سبحان الله يقول الله تعالى في كتابه والذين يتوفون منكم ويذرون

ازواجا ما هن من الازواج قاسم بن محمد میگفت که یزید بن عبد الملک بجدائی حکم کرد میان جمعی از مردان و زنان ایشان

حالانکه این زنان امهات اولاد مردان دیگر بودند پس آن مردان بمردند پس این جماعه نکاح کردند آن زنان را بعد یک حیض یا دو حیض پس

حکم بجدائی کرد میان ایشان تا آنکه عده بنشینند چهار ماه و ده شب پس گفت قاسم بن محمد سبحان الله عجب حکمی کرده است میفرماید

خدا تعالی والذين يتوفون منكم ويذرون ازواجا و نیستند این کنیزکان از جمله ازواج **مالك** عن نافع عن عبد الله

بن عمر انه قال عدة ام الولد اذا توفي عنها سيدها حيضة عبد الله بن عمر می‌گفت عدة ام ولد وقتی که بمیرد مالک او

قوله ما علیکم ان لا تفعلوا قيل معناه ما عليكم ضرر في ترك العزل وهذا من ذلك الكراهية للعزل يشير اليه وقيل معناه لا باس عليكم ان تفعلوه ولا زائدة وهذا يشير الى عدم الكراهية اختلف اهل العلم في العزل فرخص فيه غير واحد من الصحابة والتابعين وكرهه جماعة منهم ولا شك ان تركه اولى ۱۲

٦٧

قوله هو قول عامة اهل العلم ذهبوا الى ان بيع ام الولد لا يجوز واذا مات المولى عتقت من راس المال مقدما على الدين والوصايا ۱۲

مالك عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه كان يقول عدة ام الولد اذا توفى سيدها حيضة

یک حیض است مالک او یک حیض است مترجم گوید حلست برام ولد وقتی فوت شود مالک او آنکه انتظار
قاسم بن محمد میگفت عدهٔ ام ولد وقتی که بمیرد مالک او یک حیض است مترجم گوید

کند یعنی نکاح نکند باتفاق علما مختلف اند علما در مدت انتظار وی جماعه اختیار کرده که عدهٔ نشیند چهار ماه و ده شب ورد کرده این قول

را قاسم بن محمد بسبب آنکه مدلول آیه انتظار چهار ماه و ده شب در حق ازواج است غیر کنیزکان و ابو حنیفه عدهٔ سه حیض لازم میداند

و شافعی گفت که عدهٔ نشیند یک حیض **باب** لا يحل نفي الولد بشبهة ما لم يتيقن حلال نیست انکار کردن بولد بسبب شبهه

تا آنکه یقین حاصل نشود **مالك** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة ان رجلا من اهل البادية جاء الى

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان امراتي ولدت غلاما اسود فقال له النبي صلى الله عليه وسلم هل لك

من ابل قال نعم قال ما الوانها قال حمر قال هل فيها من اورق قال نعم قال انى ترى ذلك قال نزعه عرق قال فلعل

هذا نزعه عرق هر آینه آمد مردی از اہل بادیه بسوی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت هر آینه زن من زاد غلامی سیاه پس فرمود

او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا هست پیش تو اشتران گفت آری فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چگونه است رنگ آنها

گفت سرخ فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس آیا هست در آن از جنس اورق یعنی خاکستری گون گفت آری فرمود از کجا میداند

آنرا گفت نزع کرده آنرا رگی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس شاید که این نیز نزع کرده باشد او را رگی **باب** الولد

للفراش وللعاهر الحجر فرزندان صاحب فراش است و زنا کننده را سنگ است یعنی هیچ نیست **مالك** عن ابن شهاب

عن عروة بن الزبير عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت كان عتبة بن ابي وقاص عهد الى

اخيه سعد بن ابي وقاص ان ابن وليدة زمعة مني فاقبضه اليك قالت فلما كان عام الفتح اخذه سعد بن

ابي وقاص وقال ابن اخي قد كان عهد الى فيه فقام اليه عبد بن زمعة فقال اخي وابن وليدة ابي ولد على فراشه

فتساوقا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال سعد يا رسول الله ابن اخي قد كان عهد الى فيه فقال عبد

بن زمعة اخي وابن وليدة ابي ولد على فراشه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو لك يا عبد بن زمعة

ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الولد للفراش وللعاهر الحجر ثم قال لسودة بنت زمعة احتجبي منه لما راى من

شبهه بعتبة قالت فما رآها حتى لقي الله عز وجل حضرت عائشه فرمود که عتبه بن ابی وقاص وصیت کرده بود بسوی برادر

خود سعد بن ابی وقاص که پسر کنیزک زمعه از آن من است پس قبض کن او را بسوی خود پس وقتیکه متحقق شد روز فتح مکه بدست آورد

او را سعد بن ابی وقاص پس گفت هر آینه برادر من وصیت کرده بود بمن در باب او پس ایستاد بسوی او عبد پسر زمعه پس گفت او را که

این طفل برادر من است و پسر کنیزک پدر من است زاده شد بر فراش او پس یکی دیگر را کشیده آورد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم

پس گفت سعد یا رسول الله این پسر برادر من است مرا بوی وصیت کرده بود برادر من بسوی من در باب او و گفت عبد بن زمعه این برادر من است و پسر کنیزک پدر من است متولد شده است بر فراش او پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم این پسر ترا است ای پسر زمعه بعد از آن فرمود آنحضرت فرزند از آن صاحب فراش است و زنا کننده را سنگ است بعد از آن فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوده بنت زمعه را که در پرده باش از وی بسبب آنچه از مشابهت او دید بعتبه پس ندید آن پسر سوده را هیچگاه تا آنکه ملاقات کرد با خدای

باب اذا اقر السید بوطیها واتت بولد لمدة یمکن ان یکون منه لحقه الولد وان زعم انه کان یعزل الا ان یکون استبرأ بعد الوطی وقتیکه اقرار کند مالک کنیزک بجماع کردن با آن کنیزک و آورد کنیزک فرزند را در مدتی که ممکن است که ولد مستند بآن جماع باشد لاحق میشود نسبت ولد بمالک اگر چه بگوید که او عزل میکرد مگر آنکه استبرا کرده باشد بعد از وطی

مالک عن نافع عن صفیة بنت ابی عبید انها اخبرته ان عمر بن الخطاب قال ما بال رجال یطؤن ولائدهم ثم یدعونهن یخرجن لا تاتینی ولیدة یعترف سیدها ان قد المّ بها الا الحقت به ولدها فارسلوهن بعد او امسکوهن عمر بن الخطاب فرمود چیست حال آن مردان که وطی میکنند کنیزکان خود را بعد از آن میگذارند ایشان را که بر آیند از خانه نیاید پیش من هیچ کنیزکی که اقرار میکند مالک او که وطی کرده است باو مگر لاحق کنم باو نسب فرزند او را پس بگذارید کنیزکان را بعد از آن یا نگاه دارید

مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابیه ان عمر بن الخطاب قال ما بال رجال یطؤن ولائدهم ثم یعزلوهن لا تاتینی ولیدة یعترف سیدها ان قد المّ بها الا الحقت به ولدها فاعزلوا بعد ذلک او اترکوا عمر ابن الخطاب فرمود چیست حال آن مردان که وطی میکنند با کنیزکان خود و بعد از آن عزل میکنند با ایشان نیاید پیش من هیچ کنیزکی که اقرار میکند مالک او که وطی کرده است باو مگر لاحق میکنم باو نسب فرزند او پس عزل کنید بعد از آن یا مکنید

باب اذا اقر احد الورثة ان فلانا ابن المیت وانکر الباقون لم یثبت نسبه قال یحیی سمعت مالکا یقول الامر المجتمع علیه عندنا فی الرجل یهلک وله بنون فیقول احدهم قد اقر ابی ان فلانا ابنه ان ذلک النسب لا یثبت بشهادة انسان واحد ولا یجوز اقرار الذی اقر الا علی نفسه فی حصته من مال ابیه یعطی الذی شهد له قدر ما یصیبه من المال الذی بیده وقتیکه اقرار کند یکی از وارثان که فلانی پسر میت است و انکار کردند باقی ورثه ثابت نمیشود نسب او گفت یحیی شنیدم مالک را که میگفت امر مجمع واقع شد بر آن نزدیک ما در باب شخصی که بمیرد و او را فرزندان باشند پس بگوید یکی از ایشان که اقرار کرده بود پدر من که فلان شخص پسر او ست پس ثابت نشود نسب آن شخص بشهادت این شخص واحد تنها و نافذ نیست اقرار این اقرار کننده مگر بر نفس خودش یعنی در حصه خود از مال پدر خود داده شود آن شخص را که اقرار کرده است برای او بقدر آنچه برسد او را از مال که در دست اقرار کننده است

باب اذا تزوجت بعد اربعة اشهر و عشرا ثم جاءت بولد قبل ستة اشهر من التزوج فهو للاول وقتی که نکاح کند زنی بعد چهار

ماه و ده شب بعد از ان بیارد ولدی را پیش از شش ماه از تزوج پس آن ولد از ان زوج اول ست **مالك** عن يزيد

بن عبد الله بن الهاد عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التيمي عن سليمان بن يسار عن عبد الله بن امية ان امراة

هلك عنها زوجها فاعتدت اربعة اشهر وعشرا ثم تزوجت حين حلت فمكثت عند زوجها اربعة اشهر و

نصف شهر ثم ولدت ولدا تاما فجاء زوجها الى عمر بن الخطاب فذكر ذلك له فدعا عمر نسوة من نساء الجاهلية

قدماء فسألهن عن ذلك فقالت امراة منهن انا اخبرك عن هذه المراة هلك عنها زوجها حين حملت فاهريقت

عليه الدماء فحش ولدها في بطنها فلما اصابها زوجها الذي نكحها واصاب الولد الماء تحرك الولد في بطنها

وكبر فصدقها عمر بن الخطاب وفرق بينهما وقال عمر لم يبلغني عنكما الا خير والحق الولد بالاول سليمن بن يسار از

عبد الله بن امیه روایت کرد که هر آئینه زنی هلاک شد از سر وی شوهر او پس در عدة گذرانید چهار ماه و ده شب بعد از ان نکاح

کرد وقتی که از عدة برآمد و حلال شد پس درنگ کرد نزدیک شوهر خود چهار ماه و نیم ماه بعد از ان زاد ولد کامل الخلقه پس آمد شوهرش

بسوی عمر بن الخطاب پس ذکر کرد این ماجرا در پیش او پس بخواند عمر بن الخطاب زنانی را از زنان جاهلیت قدیم پس سوال کرد

ایشان را ازین قصه پس گفت زنی از میان آنها که من خبر میدهم ترا از قصه این زن فوت شد شوهر او وقتی که حمل گرفت آن زن

پس ریخته شد بران حمل خونها یعنی خون حیض پس خشک شد ولد در شکم او پس وقتیکه جماع کرد با او شوهر او که الحال نکاح کرده او را

و رسید ولد را آب در حرکت آمد ولد در شکم وی و کلان شد پس باور داشت او را عمر بن الخطاب و تفریق کرد در میان آن هر دو و گفت

نرسید مرا از شما مگر خیر و ملحق گردانید ولد را بشخص اول **باب** اذا وطي المراة اثنان بشبهة فاتت بولد لمدة يمكن

ان يكون من كل واحد منهما فتنازعاه حكم بقول القائف فان الحقه القائف بهما وكان كبيرا انتسب الى

ايهما شاء وقتی که وطی کنند زنی را دو کس بشبهه پس آورد آن زن ولدی را در آن مدت که ممکن است که باشد از هر واحد ازین

دو کس پس تنازع افگنند آن هر دو در حق او حکم کرده شود بقول قیافه شناس پس اگر لاحق کند قائف بهر دو آن و باشد

آن فرزند کلان سال منسوب شود بسوی هر کدامی که خواهد **مالك** عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار ان عمر بن

الخطاب كان يليط اولاد الجاهلية بمن ادعاهم في الاسلام فاتى رجلان كلاهما يدعي ولد امراة فدعا عمر بن

الخطاب قائفا فنظر اليهما فقال القائف لقد اشتركا فيه فضربه عمر ابن الخطاب بالدرة ثم دعى المراة فقال

لها اخبريني خبرك فقالت كان هذا لاحد الرجلين ياتيني وهي في ابل لاهلها فلا يفارقها حتى يظن وتظن انه

قد استمر بها حبل ثم انصرف عنها فاهريقت عليه دماء ثم خلف عليها هذا تعني الآخر فلا ادري من ايهما

هو قال فكبر القائف فقال عمر للغلام وال ايهما شئت عمر بن الخطاب ملحق میکرد اولاد جاهلیت را بکسی که دعوی میکرد ایشان

پس آمدند دو مرد هر یکی از آن دو کس دعوی میکرد فرزند ی را پس خواند عمر بن الخطاب قائفی را پس نظر کرد قائف بجانب آن هر دو کس پس گفت هر آئینه این هر دو درین فرزند شریک اند پس زد او را عمر بن الخطاب بدره بعد از آن حضرت عمر خواند آن زن را پس گفت او را خبر ده مرا یعنی از حال خود که حقیقت چیست پس گفت آن زن که بود این شخص اشاره میکرد بسوی یکی از آن دو مرد که می آمد پیش من و حال آنکه آن زن در گله شتران قوم خود می بود پس جدا نمی شد از وی یعنی جماع میکرد با او تا آنکه گمان میکرد آن مرد یا گمان کرد آن زن که هر آئینه مستقر شد حمل او و قوت گرفت بعد از آن رفت آن مرد اول از وی پس ریخته شد بر آن حمل خونهایی خون حیض بعد عقب او آمد بر آن زن این مرد یعنی شخص دوم پس نمیدانم از کدام یک ازین دو باشد آن فرزند گفت سلیمان الیسار پس تکبیر گفت قائف پس فرمود حضرت عمر آن غلام را که اختیار کن ازین دو کس هر کرا میخواهی یعنی با هر که خواهی با او باش **باب**

فضل العتق در بیان فضل آزاد کردن **قال** الله تعالی فلا اقتحم العقبة وما ادریک ما العقبة فك رقبة او اطعام في يوم ذي مسغبة يتيما ذا مقربة او مسكينا ذا متربة پس در نیامد یعنی آدمی بگذرگاه سخت و چه چیز مطلع ساخت ترا که چیست گذرگاه سخت یعنی حقیقت قوت است که این اعمال بجا آرد خلاص کردن برده یا طعام دادن بروز گرسنگی یتیم صاحب قرابت یا فقیر صاحب خاکساری را **باب** من اعتق شركا له في عبد وكان موسرا اعتق عليه هر که آزاد کند حصه از آن خود را در غلامی و باشد آن آزاد کننده مالدار آزاد کرده میشود تمام آن غلام بروی **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اعتق شركا له في عبد فكان له مال يبلغ ثمن العبد قوم عليه قيمة العدل فاعطى شركاءه حصصهم وعتق عليه العبد والا فقد عتق منه ما عتق رسول الله صلى الله عليه وسلم هر که آزاد کند حصه خود را از غلامی پس باشد مر آن آزاد کننده را مالی که برسد بقیمت عبد قیمت او معین کرده شود بر آن آزاد کننده بوجه انصاف پس داده شود شریکان او را حصهای ایشان و آزاد شد غلام بر آن آزاد کننده و اگر بدست او نیست قیمت غلام پس هر آئینه آزاد شد از آن غلام بهمان قدر که آزاد شد مترجم گوید جمهور اهل حدیث برآنند که از غلام مشترک اگر یک شریک حصه خود را آزاد کرد پس اگر او قادر باشد بر قیمت غلام آزاد کرده شود همه آن غلام و قیمت آن از وی بگیرند و اگر بر قیمت قادر نیست پس نصیب او آزاد شد و نصیب دیگران رقیق ماند بنقد را اختلاف دارند که در صورت یسار نفس اعتاق همه آزاد میشود یا بعد اداء قیمت شافعی و احمد باول قائل شده و مالک بثانی **باب** اذا اعتق عبيدا عند موته وليس له مال غيرهم عتق ثلثهم واسهم الثلث بالقرعة وقتی که آزاد کرد غلامان خود را نزدیک موت خود و نیست او را مالی غیر آن غلامان آزاد شود سیوم حصه ایشان در آورده شود سیوم حصه بقرعه **مالك** عن يحيى بن سعيد وعن غير واحد عن الحسن بن ابي الحسن البصري وعن محمد بن سيرين ان رجلا في

زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتق عبيدا له ستة عند موته فاسهم رسول الله صلى الله عليه وسلم
بينهم فاعتق ثلث تلك العبيد **قال** مالك وبلغني انه لم يكن لذلك الرجل مال غيرهم مردی در زمان آنحضرت صلی
الله علیه وسلم آزاد کرد شش غلام را از آن خود نزدیک موت خود پس قرعه انداخت آنحضرت صلی الله علیه وسلم میان آن غلامان پس آزاد ساخت
سوم حصه آن غلامان را گفت مالک و خبر رسید بمن که نبود آن مرد را مالی غیر آن غلامان **مالك** عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن
ان رجلا في امارة ابان بن عثمان بن عفان اعتق رقيقا له كلهم جميعا ولم يكن له مال غيرهم فامر ابان بن عثمان بتلك
الرقيق فقسمت اثلاثا ثم اسهم على ايهم يخرج سهم الميت فيعتقون فوقع السهم على احد الاثلاث فعتق
الثلث الذي وقع عليهم السهم مردی در زمان امارة ابان بن عثمان آزاد کرد غلامان خود را همه ایشان آزاد نبود او را مالی
بجز غلامان پس امر کرد ابان بن عثمان بآن غلامان پس سه حصه ساخته شد بعد از آن قرعه انداخت که هر کدام حصه از ایشان
که برآید قرعه میت آزاد کرده شوند پس واقع شد قرعه بر یک حصه از آن سه حصه پس آزاد کرده شد آن سوم حصه که قرعه واقع
شد بر آن **باب** الاعتاق عن الميت بیان آزاد کردن از طرف میت **مالك** عن عبد الرحمن بن ابي عمرة
الانصاري ان امه ارادت ان توصي ثم اخرت ذلك الى ان تصبح فهلكت وقد كانت همت بان تعتق فقال عبد
الرحمن فقلت للقاسم بن محمد اينفعها ان اعتق عنها فقال القاسم بن محمد ان سعد بن عبادة قال لرسول
الله صلى الله عليه وسلم ان امي هلكت فهل ينفعها ان اعتق عنها فقال رسول الله عليه وسلم نعم مادر عبد الرحمن
خواست که وصیت کند بعد از آن درنگ کرد وصیت را تا آنکه بوقت صبح درآمد پس هلاک شد پیش از آن حال آنکه قصد کرده بود
که آزاد کند پس گفت عبد الرحمن که گفتم قاسم بن محمد آیا نفع میکند او را که آزاد کنم از طرف وی پس گفت قاسم هر آینه سعد بن
عباده گفت بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آینه مادر من مرد پس آیا نفع میدهد او را که آزاد کنم از طرف او پس فرمود
رسول الله صلی الله علیه وسلم آری نفع میدهد **مالك** عن يحيى بن سعيد انه قال توفي عبد الرحمن بن ابي بكر في
نومه فاعتقت عنه عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم رقابا كثيرة متوفی شد عبد الرحمن بن ابوبکر در خوابی که
خفته بود در آن پس آزاد کرد از طرف او حضرت عائشه بردهای بسیار **باب** اي الرقاب افضل کدامی بردها بهتر است
مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلعم ان رسول الله صلعم سئل عن الرقاب الواجبة
ايها افضل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اغلاها ثمنا وانفسها عند اهلها سوال کرده شد آنحضرت را صلی
الله علیه وسلم از بردهای که واجب شده باشد آزاد کردن آنها کدام یک از آن رقاب بهتر است پس فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم گران ترین بردها در قیمت و مرغوب ترین آنها نزدیک مالکان او **باب** شرط الرقبة في الكفارات در بیان

شرط رقبہ در کفارات **قال** اللہ تعالیٰ فی کفارة القتل فتحریر رقبة مومنة و دیة مسلمة در کفارت قتل آزاد کردن
بندہ است و دیہ سپردہ شدہ است **وقال** اللہ تعالیٰ فی الظہار والیمین فتحریر رقبة و در کفارت ظہار و سوگند آزاد
کردن بندہ است **مالک** انہ بلغہ ان عبد اللہ بن عمر سئل عن الرقبة الواجبة ہل تشتری بشرط فقال لا
عبد اللہ بن عمر را سوال کردہ شد از رقبہ واجبہ آیا خرید کردہ شود بشرط آزادی یا غیر آن پس گفت نی **قال** مالک ان
احسن ما سمع فی الرقاب الواجبة انہ لا یجوز ان یعتق فیہا نصرانی ولا یہودی ولا یعتق فیہا مکاتب
ولا مدبر ولا ام ولد ولا معتق الی سنین ولا اعمی ولا باس ان یعتق النصرانی والیہودی والمجوسی تطوعا
لان اللہ تعالیٰ قال فی کتابہ فاما منا بعد واما فداء فالمن العتاقة **قال** مالک فاما الرقاب الواجبة التی ذکرہا
اللہ تعالیٰ فی الکتب فانہ لا یعتق فیہا الا رقبة مومنة **قال** مالک وکذلک فی اطعام المساکین فی الکفارات
لا یطعم فیہا الا المسلمون ولا یطعم فیہا احد علی غیر ملة دین الاسلام گفت مالک ہر آئینہ بہترین چیزی کہ شنیدہ شد در باب رقاب
واجبہ این است کہ جائز نیست آنکہ آزاد کردہ شود در آن بندہ نصرانی یا یہودی و آزاد کردہ نشود در وی مکاتب و نہ مدبر و نہ
ام ولد را و نہ آنکہ آزاد کردہ شود تا چند سال و نہ نابینا و باک نیست کہ آزاد کردہ شود نصرانی و یہودی و مجوسی در باب نافلہ
زیرا کہ خدا تعالیٰ فرمود در کتاب خود فاما منا بعد واما فداء پس مراد از من آزاد کردن است گفت مالک لیکن اما رقاب واجبہ
کہ ذکر کردہ است آنہا را خدا تعالیٰ در کتاب خود پس آن است کہ آزاد کردہ نشود در وی مگر رقبہ مومنہ گفت مالک و ہمچنین است
حکم در اطعام مساکین در کفارات کہ خورانیدہ نشود در آن مگر مسلمانان را و خورانیدہ نشود در کفارات ہیچ یکی را کہ بر غیر ملت
اسلام باشد **باب** ما یجوز من العتق فی الرقاب الواجبة
ما یجب ایمان الرقبة المومنة بچہ چیز شناختہ شود ایمان بردہ مومنہ **مالک** عن ہلال بن اسامة عن عطاء بن
یسار عن عمر بن الحکم انہ قال اتیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقلت یا رسول اللہ ان جاریة لی کانت ترعی غنما لی فجئتہا وقد فقدت شاة
من الغنم فسالتہا عنہا فقالت اکلہا الذئب فاسفت علیہا وکنت من بنی آدم فلطمت وجہہا وعلی رقبة افاعتقہا
فقال لہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم این اللہ قالت فی السماء فقال من انا فقالت انت رسول اللہ فقال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اعتقہا عمر بن الحکم گفت آمدم پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس گفتم یا رسول اللہ ہر آئینہ کنیزکی از آن
من میچرانید رمہ را از آن من پس رسیدم بآن کنیزک حال آنکہ گم کردہ بود میشی از رمہ پس پرسیدم او را از آن پس گفت خوردش
را گرگ پس خشم آمدم بروی و بودم از اولاد آدم پس طپانچہ زدم روی او را و بر من واجب است آزاد کردن بردہ پس آیا آزاد کنم
او را پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن کنیزک را کجاست خدا تعالیٰ گفت در آسمان پس فرمود کیستم من گفت تو رسول خدائی
پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آزاد کن او را **مالک** عن ابن شہاب عن عبید اللہ بن عبد اللہ بن عتبة

بن مسعود ان رجلا من الانصار جاء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم بجارية له سوداء فقال يا رسول الله
ان علي رقبة مومنة فان كنت تراها مومنة اعتقها فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم
اتشهدين ان لا اله الا الله قالت نعم قال اتشهدين ان محمد رسول الله قالت نعم قال اتوقنين بالبعث بعد الموت
قالت نعم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتقها مردی از انصار آورد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم کنیزک سیاه
را از آن خود پس گفت یا رسول الله هر آئینه واجب بر من آزاد کردن برده مسلمان پس آیا آزاد کنم این کنیزک را پس اگر مسلمان میدانی
او را آزاد بکنم پس فرمود آن کنیزک را رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا گواهی میدهی که نیست هیچ معبود بجز خدا تعالی گفت آری پس فرمود
آیا گواهی میدهی که محمد رسول خدا است گفت آری گفت آیا یقین میداری برانگیختن بعد موت گفت آری پس فرمود رسول الله صلی
الله علیه وسلم آزاد بکن او را

باب یجوز اعتاق ولد الزنا عن الكفارة جائز است آزاد کردن فرزند از زنا از کفاره

مالك انه بلغه عن المقبری انه قال سئل ابو هريرة عن الرجل تكون عليه رقبة هل يعتق فيها ولد الزنا فقال
ابو هريرة نعم ذلك يجزئ عنه سوال کرده شد ابو هریره را از حکم مردی که واجب باشد بروی آزاد کردن برده آیا آزاد کند
در آن باب ولد زنا را پس گفت ابو هریره آری این از زنا کفایت میکند از وی **مالك** انه بلغه عن فضالة بن عبيد
الانصاري وكان من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم انه سئل عن الرجل تكون عليه رقبة هل يجوز له
ان يعتق ولد زنا قال نعم ذلك يجزئ عنه فضاله بن عبید انصاری بود شخصی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال
کرده شد او را از حکم مردیکه واجب بود بروی آزاد کردن برده آیا جائز است او را که آزاد کند ولد زنا را گفت آری ولد زنا کفایت
میکند از وی **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه اعتق ولد زنا وامه عبد الله بن عمر آزاد کرد ولد زنا و مادر او را

باب ما يروى من ان العبد اذا اعتق تبعه ماله باب در بیان آنچه روایت کرده شد از آنکه غلام وقتی که آزاد
شد تابع اوست مال او یعنی مال غلام راست نه مالک را **مالك** عن ابن شهاب انه سمعه يقول مضت السنة ان
العبد اذا اعتق تبعه ماله ابن شهاب گفت گذشت حکم مسلم و مفتی به که غلام وقتی که آزاد کرده شود تابع او شود مال او

باب ما يروى من عتق من قتله به مولاه باب در بیان آزادی کسیکه مالکش عذاب کرده باشد او را **مالك**
انه بلغه ان عمر بن الخطاب اتته وليدة قد ضربها سيدها بنار او اصابها بها فاعتقها آمد کنیزکی پیش عمر ابن الخطاب
که ایذا داده بود او را مالک او بآتش پس آزاد کرد او را عمر بن الخطاب مترجم گوید تاویل این حدیث نزد علما آنست که مستحب است
مالک را استحباب موکد که آزاد بکند کسی را که ایذا داده باشد و معنی فاعتقها امر باعتاق اوست اگرچه بطریق ندب باشد

باب الولاء لمن اعتق ولا يجوز اشتراطه للبائع ولا لغيره ولاء کسی راست که آزاد کند و جائز نیست شرط کردن ولاء برای بائع مترجم گوید

ولاء حق است که مکاتب میشود آزاد کننده را و ربال آزاد کرده شود و فینکه بمیرد و بعد از آزاد کننده عصبه وی را میرسد **مالك** عن
هشام ابن عروة عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت جاءت بريرة فقالت اني
كاتبت اهلي على تسع اواق في كل عام اوقية فاعينيني فقالت عائشة ان احب اهلك ان اعدها لهم عددتها
ويكون لي ولاؤك فعلت فذهبت بريرة الى اهلها فقالت لهم ذلك فابوا عليها فجاءت من عند اهلها ورسول
الله صلى الله عليه وسلم جالس فقالت لعائشة اني قد عرضت ذلك عليهم فابوا على ذلك الا ان يكون الولاء
لهم فسمع ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فسألها فاخبرته عائشة فقال رسول الله صلى الله عليه و
سلم خذيها واشترطي لهم الولاء فانما الولاء لمن اعتق ففعلت عائشة ثم قام رسول الله صلى الله عليه وسلم في
الناس فحمد الله واثنى عليه ثم قال اما بعد فما بال رجال يشترطون شروطا ليست في كتاب الله ما كان من شرط
ليس في كتاب الله فهو باطل وان كان مائة شرط قضاء الله احق وشرط الله اوثق وانما الولاء لمن اعتق آمد
بریره پیش حضرت عائشه پس گفت هرآئینه من عقد کتابت مقرر کردم با خداوندان خود بر نه اوقیه در هر سال یک اوقیه پس اعانت کن
مرا پس گفت حضرت عائشه اگر خواهند خداوندان تو که بکنم شمار آن نه اوقیه را برای ایشان و باشد ولای تو برای من چنان
کنم پس برفت بریره بسوی خداوندان خود پس رسانید پیغام حضرت عائشه رضی الله عنها با ایشان پس قبول نکردند و منکر شدند پس
وی پس آمد بریره از نزدیک خداوندان خود حالانکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم نشسته بود پس گفت بحضرت عائشه هرآئینه
ظاهر کردم سخن ترا با ایشان پس قبول نکردند منکر شدند بر من مگر آنکه باشد ولاء ایشان را پس شنید این را رسول الله صلی الله
علیه وسلم پس پرسید حضرت عائشه را از حقیقت حال پس خبر داد او را حضرت عائشه پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ای عائشه
بگیر بریره را و شرط بکن برای خداوندان او ولا را پس جز این نیست که ولا برای همان کس است که آزاد کرد پس همان کرد حضرت عائشه بعد
از آن ایستاده شد رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان مردمان بجهت خطبه گفتن پس حمد گفت خدا را و ثنا گفت بروی بعد از آن
فرمود اما بعد چیست حال مردانی که شرط میکنند آنچیزی که نیست در کتاب خدا تعالی هر شرطی که نباشد در امر خدا تعالی پس او باطل
است اگرچه صد شرط باشد حکم خدا تعالی سزاوارتر است بعمل کردن و شرط خدا تعالی محکم تر است و جز این نیست که ولا برای کسی
ست که آزاد کرد **مالك** عن يحيى بن سعيد عن عمرة بنت عبد الرحمن ان بريرة جاءت تستعين عائشة
ام المؤمنين فقالت عائشة ان احب اهلك ان اصب لهم ثمنك صبة واحدة واعتقك فعلت فذكرت ذلك بريرة لاهلها فقالوا
لا الا ان يكون لنا ولاؤك قال مالك قال يحيى بن سعيد فزعمت عمرة ان عائشة ذكرت ذلك لرسول الله صلى
الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اشتريها واعتقيها فانما الولاء لمن اعتق بریره آمد طلب یاری کار میکرد از حضرت

عائشه و رسال کتابتہ پس فرمود حضرت عائشه اگر دوست دارند خداوندان تو که بریزم در دامن ایشان قیمت ترا یکدفعه و آزاد کنم ترا چنان کنم پس ذکر

کرد این سخن را بریره در پیش خداوندان خود پس گفتند نمیشیم مگر آن شرط که باشد ولای تو برای ما گفت مالک که گفت یحیی بن سعید

پس گفت عمره که راوی این حدیث است هر آئینه حضرت عائشه ذکر کرد این قصه را پیش آنحضرت صلعم پس فرمود رسول الله صلعم خرید کن او را آزاد کن چه

نیست که ولا مگر کسی راست که آزاد کند **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عائشة ام المؤمنين ارادت ان تشتري

جارية تعتقها فقال اهلها نبيعكها على ان ولاءها لنا فذكرت ذلك لرسول الله صلعم فقال لا يمنعك ذلك فانما الولاء لمن اعتق حضرت

عائشه خواست که خرید کند کنیزکی را تا آزاد کند او را پس گفتند خداوندان آن کنیزک میفروشیم او را بدست تو بشرط آنکه ولای او برای ما باشد

پس حضرت عائشه ذکر کرد این ماجرا بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم باز ندارد ترا سخن ایشان چرا که نیست

که ولا کسی راست که آزاد کرد **باب الولاء لا يباع ولا يوهب** ولا فروخته نشود و بخشیده نشود **مالك** عن عبد

الله بن دينار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن بيع الولاء وعن هبته رسول الله صلى الله

عليه وسلم منع فرمود از فروختن ولا و بخشیدن آن **باب ان لم يكن المعتق حيا يوم مات العتيق فولاؤه لعصبات**

المعتق وانما يجوز الولاء منهم من كان وارثا للمعتق لو قد رموت المعتق يوم موت العتيق اگر آزاد کننده

نباشد زنده روزی که مرد آزاد کرده شده پس ولا او مر عصبات آزاد کننده راست و جز این نیست که جایز است حق ولا را از عصبات

معتق کسی که باشد وارث او اگر مقدر شده باشد موت آزاد کننده روزیکه فوت شد آزاد کرده شده **مالك** عن عبد

الله بن ابي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم عن عبد الملك بن ابي بكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام عن ابيه

انه اخبره ان العاص بن هشام هلك وترك بنين له ثلثة اثنان لام ورجل لعلة فهلك احد اللذين لام و

ترك مالا وموالي فورثه اخوه لابيه وامه ماله وولاء مواليه ثم هلك الذي ورث المال وولاء الموالي وترك

ابنه واخاه لابيه فقال ابنه قد احرزت ما كان ابي احرز من المال وولاء الموالي وقال اخوه ليس كذلك انما احرزت

المال واما ولاء الموالي فلا ارايت لو هلك اخي اليوم الست ارثه انا فاختصما الى عثمان بن عفان فقضى لاخيه

بولاء الموالي عاص بن هشام بمرد و بگذاشت سه پسر از آن خود دو از یک مادر و یکی از اخیافی آن پس بمرد یکی از آنانکه از یک مادر بودند

و بگذاشت مال او را و آزاد کردگان را پس وارث او شد برادر حقیقی او بر مال او و بر ولاء آزاد کردگان او بعد از آن بمرد آن برادر که وارث

مال و ولاء آزاد کردگان شده بود و بگذاشت پسر او برادر علاتی را پس گفت پسر او هر آنچه من بدست آورده ام هر چیز را که پدر

من بدست آورده بود از مال و ولاء آزاد کردگان و گفت برادر او نیست حال چنانکه تو میگوئی جز این نیست که بدست آوردی مال او را

قلت عليه اهل العلم ان من اعتق عبدا ثبت له عليه الولاء ويرثه به وفي الحديث دليل على ان المولى الاسفل لا يرث ولا يثبت الولاء بالحلف والموالاة ولا بان يسلم رجل على يدي رجل لان النبي صلى الله عليه وسلم اضاف الولاء الى المعتق بلام التعريف فاوجب ذلك قطعه عن غيره كما يقال المال لزيد فيه ايجاب الملك له وقطعه عن غيره وعليه الشافعي وقال ابو حنيفة يثبت الولاء بعقد الموالاة

قلت عليه اهل العلم ان الولاء لا يباع ولا يوهب لانه سبب يورث به كالنسب

ولاء آزاد کردگان پس بدست نیاوردی آیا دیدی که اگر هلاک شدی برادر اول من امروز آیا وارث او میشدم من پس هر دو خصومت
کردند با یکدیگر بسوی عثمان بن عفان پس حضرت عثمان حکم فرمود برای برادر متوفی بولاء آزاد کردگان **مالك** عن عبد الله
بن ابي بكر بن عمرو بن حزم انه اخبره ابوه انه كان جالسا عند ابان بن عثمان فاختصم اليه نفر من جهينة ونفر
من بني الحارث بن الخزرج وكانت امرأة من جهينة عند رجل من بني الحارث بن الخزرج يقال له ابراهيم بن كليب
فماتت المرأة وتركت مالا وموالي فورثها ابنها وزوجها ثم مات ابنها فقال ورثته لنا ولاء الموالي قد كان
ابنها احرزه فقال الجهنيون ليس كذلك انما هم موالي صاحبتنا فاذا مات ولدها فلنا ولاؤهم ونحن
نرثهم فقضى ابان بن عثمان للجهنيين بولاء الموالي ابوبکر بن عمرو بن حزم نشسته بود نزدیک ابان بن عثمان پس خصومت
کردند بسوی او جماعتی از قبیله جهینه و جماعتی از قبیله بنی الحارث بن الخزرج و بود زنی از جهینه در نکاح مردی از بنی الحارث بن الخزرج
گفته میشد او را ابراهیم بن کلیب پس مرد این زن و گذاشت مال را و آزاد کردگان را پس وارث او شدند پسر او و شوهر او بعد از آن
مرد پسر او پس گفتند وارثان پسر برای ماست ولاء آزاد کردگان هر آینه پسر آن زن بدست آورده بود او را پس گفتند مردم که از
جهینه بودند نیست حال چنانکه شما گفتید جز این نیست که این آزاد کردگان خواهر ماست پس وقتی که مرد پسر او پس ما را میرسد ولاء این
و ما وارث این آزادگان میشویم پس حکم کرد ابان برای اهل جهینه بولاء آزادگان **مالك** انه بلغه ان سعيد بن المسيب
قال في رجل هلك وترك ثلاثة بنين له وترك موالي اعتقهم هو عتاقة ثم ان الرجلين من بنيه هلكا وتركا اولادا فقال
سعيد بن المسيب يرث الموالي الباقي من الثلاثة فاذا هلك هو فولده وولد اخويه في الموالي شرع سواء سعيد بن المسيب
گفت درباب مردی که بمرد و بگذاشت سه پسر از آن خود و بگذاشت آزادگان را که آزاد کرده بود ایشان را آزاد کردنی بعد از آن دو کس
از فرزندان او بمردند و بگذاشتند اولاد را پس گفت سعید بن المسیب وارث موالی میشود باقی مانده از فرزندان سه گانه پس وقتیکه
او بمرد پس اولاد او و اولاد برادران او در ولاء آزادگان برابر اند یکسان **باب** جر الاب ولاء ابنه الى معتقه بعد ما
كان لموالي امهم باب در بیان کشیدن پدر ولاء فرزندان خود را بسوی آزاد کننده خود بعد از آن که باشد آن ولاء از آن موالی
مادر ایشان **مالك** عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن ان الزبير بن العوام اشترى عبدا فاعتقه ولذلك
العبد بنون من امرأة حرة فلما اعتقه الزبير قال هم موالي وقال موالي امهم بل هم موالينا فاختصموا الى عثمان بن عفان
فقضى عثمان للزبير بولائهم زبیر بن عوام خرید کرد بنده را پس آزاد کرد او را و برای این غلام پسران بودند از شکم زن آزاد پس
وقتیکه آزاد کرد او را حضرت زبیر گفت این پسران موالی من اند گفتند آزاد کنندگان مادر ایشان بلکه ایشان موالی ما اند پس

۱۶ قلت عليه اهل العلم [illegible] المسألة الاولى كان [illegible] الولاء [illegible] ميراثه لاخيه لا لابنه [illegible] المسألة الثانية [illegible]

۷۷ كمن رجل هلك وله ثلاثة بنين ثم مات البنون عن عشرة بنين لواحد اثنان وللآخر ثلاثة وللثالث خمسة ثم مات العتيق كان ميراثه بينهم اعشارا [illegible] لو مات اليوم كان ميراثه سواء ١٢

خصومت کردند با یکدیگر پیش عثمان بن عفان پس حکم کرد حضرت عثمان برای حضرت زبیر بولاء ایشان **مالک** انه بلغه ان

سعید بن المسیب سئل عن عبد له ولد من امراة حرة لمن ولاءهم قال سعید ان مات ابوهم وهو عبد لم

یعتق فولاءهم لموالی امهم سعید بن المسیب را سوال کرده شد از حکم غلامی که او را فرزندان باشند از زن آزاد پس میراث ولاء

ایشان گفت سعید بن المسیب اگر مرد پدر ایشان حال آنکه او غلام بوده و آزاد کرده نشد پس ولاء ایشان آزاد کنندگان مادر ایشان

است **باب** السائبة هل یوالی احدا سائبه آیا موالاة کند با کسی سائبه کسی است که او را آزاد کردند بشرط اسقاط

حق ولاء **مالک** انه سال ابن شهاب عن السائبة فقال یوالی من شاء فان مات ولم یوال احدا فمیراثه

للمسلمین وعقله علیهم مالک سوال کرد ابن شهاب را از حکم سائبه پس گفت موالات کند با هر که خواهد پس اگر بمرد و موالات نکرد

با هیچ یکی پس میراث او مسلمانان راست و عقل او بر ایشان است **قال مالک** احسن ما سمع فی السائبة انه لا یوالی احدا وان

میراثه للمسلمین وعقله علیهم گفت مالک بهترین اقوالی که شنیده شد در سائبه آنست که وی موالات نکند با هیچ کس و اگر

میراث او مسلمانان راست و عقل او بر ایشان است **باب** کتابة المکاتب آورده شد در شرح وعینه کتابت مکاتب معنی کتابت آنست

که بنده با خداوند خود مقرر کند که مبلغ کذا و کذا در فلان مدت و فلان مدت بتو رسانم بآن شرط که بعد ادای آن آزاد باشم **قال**

الله تعالی والذین یبتغون الکتاب مما ملکت ایمانکم فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا واتوهم من مال الله الذی اتیکم

فرمود خدای تعالی و آنانکه طلب میکنند کتابت را از غلامان و کنیزکان شما پس مکاتب بکنید ایشان را اگر بدانید در ایشان خیر را یعنی امانت و قدرت

بر کسب و بدهید مکاتبان را از مال خدای تعالی که داده است شما را و این خطاب مالکان راست یا جماعه مسلمین یا کار بیت المال به شد

از مال زکوة واللہ اعلم **مالک** انه بلغه ان ام سلمة زوج النبی صلی اللہ علیه وسلم کانت تقاطع مکاتبیها

بالذهب والفضة حضرت ام سلمه قطع مقرر میکرد با مکاتبان خود بطلا و نقره **قال مالک** الامر عندنا انه لیس علی

سید العبد ان یکاتبه اذا ساله ذلک ولم اسمع ان احدا من الائمة اکره رجلا علی ان یکاتب عبده اذا ساله ذلک

وقد سمعت بعض اهل العلم اذا سئل عن ذلک فقیل له ان الله تبارک وتعالی یقول فی کتابه فکاتبوهم ان علمتم

فیهم خیرا یتلو هاتین الایتین واذا حللتم فاصطادوا واذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من

فضل الله **قال مالک** وانما ذلک امر اذن الله فیه للناس ولیس بواجب علیهم گفت مالک حکمی که مقرر است نزد ما

آنست که واجب نیست بر مالک غلام که مکاتب کند او را وقتی که سوال کند از وی مکاتب کردن را و نشنیدم کسی را از امامان که جبر کرده

باشد بر وی که مکاتب کند غلام خود را وقتی که غلام سوال کند او را و هر آئینه شنیدم بعض اهل علم را وقتی که سوال کرده شد از این مسئله

پس گفته شد او را هر آئینه خدای تعالی میفرماید در کتاب خود فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا تلاوة میکرد آن عالم این دو آیه را واذا حللتم فاصطادوا

قوله اهل العلم ومعنی هذا ان الامام اذا کانت معتقة الانسان ولا اب معتق اومکاتب فولاء الولد للامام فان اعتق الاب انجر الولاء الی موالیه سواء کان ولادة الولد قبل عتق الاب او بعده فان مات المولود قبل عتق الاب والاخ فولاء الامام میراث المولود ثم عتق الاب

قوله ولیستثنی من موالی الام ما اخذ واولاد الام ۱۲ ابن عباس ۱۲

قوله قال الشافعی العلماء اذا استقر کالنسب لا یزال الا ما استثناه لم یزل الولاء من جر الولاء ۱۲ الاجماع

قوله وعلیه ابوحنیفة والشافعی قال الشافعی اظهر معانی الخیر فی العبد بدلالة الکتاب الاکتساب مع الامانة فاحب ان لا یمنع من کتابته اذا کان هکذا ۱۲

فاذا قضيت الصلوة فانتشروا گفت مالک بدان نیست کاین امر نیست که رخصت داده ست خدا تعالی در آن برای مردمان
نیست وجوب بر ایشان **باب** يضع السيد من كتابة مكاتبه شيئا وضع كند مالک از وجه كتابة مكاتب خود چیزی را
قال مالك وسمعت بعض اهل العلم يقول في قول الله تعالى في كتابه واتوهم من مال الله الذي اتيكم ان ذلك
ان يكاتب الرجل غلامه ثم يضع عنه من آخر كتابته شيئا مسمى قال مالك فهذا احسن ما سمعت من اهل العلم و
ادركت عمل الناس على ذلك عندنا قال مالك وقد بلغني ان عبد الله بن عمر كاتب غلاما له على خمسة وثلثين
الف درهم ثم وضع عنه من آخر كتابته خمسة آلاف درهم گفت مالک شنیدم بعض اہل علم را که میگفت در تفسیر قول
خدا تعالی واتوهم من مال الله الذي اتيكم مراد ازان نیست که مکاتب کند مردی غلام خود را بعد ازان ساقط کند از سر مکاتب
در آخر کتابت او چیزی مقرر کرده گفت مالک پس این قول بهترین اقوالی ست که شنیدم آنرا از اہل علم و یافتم عمل مردمان را بر آن
نزدیک خود گفت مالک خبر رسید مرا که عبد الله بن عمر مکاتب ساخت غلام خود را بر سی و پنجهزار درهم بعد ازان ساقط کرد از آخر
کتابت پنجهزار درهم **باب** اذا ادى المكاتب ما عليه قبل الاجل قبله المولى ان لم يكن عليه ضرر واگر ادا کند مکاتب
آنچه لازم ست بروی پیش از میعاد مقرر لازم ست بر مولی که قبول کند آنرا اگر نباشد بروی ضرری **مالك** انه سمع ربيعة
بن ابي عبد الرحمن وغيره يذكرون ان مكاتبا للفرافصة بن عمير الحنفي وانه عرض عليه ان يدفع جميع ما عليه
من كتابته فابى الفرافصة فاتى المكاتب مروان بن الحكم وهو امير المدينة فذكر له ذلك فدعا مروان الفرافصة
فقال له ذلك فابى فامر مروان بذلك المال ان يقبض من المكاتب فيوضع في بيت المال وقال للمكاتب اذهب
فقد عتقت فلما راى ذلك الفرافصة قبض المال مکاتبی بود ازان فرافصه بن عمیر حنفی و این مکاتب درخواست کرد از
فرافصه که ادا کند جمیع آنچه بروی لازم ست از کتابت او پس قبول نکرد فرافصه پس آمد مکاتب پیش مروان بن الحکم و او آن روز
امیر مدینه بود پس ذکر کرد این ماجرا پیش او پس بخواند مروان فرافصه را پس گفت او را همین سخن پس قبول نکرد پس امر کرد مروان
که قبض کرده شود از مکاتب پس نهاده شود در بیت المال و گفت مکاتب را برو هر آئینه آزاد شدی پس وقتیکه دید فرافصه
اینحال قبض کرد مال را **باب** اذا مات المكاتب قبل اداء تمام النجوم وترك اموالا واولادا او وارثا اخر ما ذا يفعل
به وقتی که بمیرد مکاتب پیش از ادای تمام اقساط و بگذاشت مالها و اولاد را یا وارث دیگر را چه کار کرده شود با وی **مالك** عن
حميد بن قيس ان مكاتبا كان لابن المتوكل هلك بمكة وترك عليه بقية من كتابته وترك ديونا للناس وترك
ابنته فاشكل على عامل مكة القضاء فيه فكتب الى عبد الملك بن مروان يسأله عن ذلك فكتب اليه عبد الملك
بن مروان ان ابدأ بديون الناس ثم اقض ما بقي من كتابته ثم اقسم ما بقي من ماله بين ابنته ومولاه مکاتبی از ان

قلت قال الشافعي يجبر السيد على ان يضع من كتابته شيئا لقوله تعالى واتوهم وقال بعض اصحابه بالسبع لو ان عبد الله بن عمر ... ولم يوجب ابو حنيفة ١٢

قلت في الانوار وليعجل بالنجم قبل المحل ولم يكن على السيد ضرر في القبض اجبر عليه وان كان ... ١٢

پسر تو کل مرد و دیگر و بگذاشت بر ذمه خود بقیه از کتابت خود و بگذاشت قرضهای مردمان را بر ذمه خود و بگذاشت دختر خود را پس مشکل شد بر عامل که حکم درین مسئله پس نوشت بسوی عبد الملک بن مروان سوال میکرد او را ازین امر پس نوشت بسوی او عبد الملک بن مروان که ابتدا کن بقرضهای مردمان بعد از آن ادا کن آنچه باقی مانده است از کتابت او بعد از آن قسمت کن آنچه باقی ماند از مال او در میان دختر او و آزاد کننده او **مالك** انه بلغه ان سعيد بن المسيب سئل عن مكاتب

كان بين رجلين فاعتق احدهما نصيبه فمات المكاتب وترك مالا كثيرا فقال يؤدي الى الذي تمسك بكتابته الذي بقي له ثم يقتسمان ما بقي بالسوية سعید بن المسیب را سوال کرده شد از حال مکاتبی که مشترک بود در میان دو شخص پس آزاد کرد یکی از ایشان حصه خود را پس مرد آن مکاتب و بگذاشت مال بسیاری گفت سعید ادا کنند بسوی کسیکه محکم گرفته است کتابت او را آنچه باقی مانده است برای او و بعد از آن قسمت کنند آنرا که باقی مانده است آن دو شخص برابر

باب

المكاتب عبد ما بقي عليه شيء مکاتب بنده است تا وقتیکه باقی است بر وی چیزی **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان يقول المكاتب عبد ما بقي عليه من كتابته شيء عبد الله بن عمر میگفت مکاتب بنده است تا دام که باقیست بروی چیزی از کتابت او **مالك** انه بلغه ان عروة بن الزبير وسليمن بن يسار كانا يقولان المكاتب عبد ما بقي عليه من كتابته شيء عروه بن الزبیر و سلیمان بن یسار میگفتند مکاتب بنده است تا دام که باقی مانده است بروی از کتابت چیزی **قال** مالك وهو رائي گفت مالک همین است رای من

باب

اذا كاتب على نفسه وبنيه ثم مات يسعى بنوه بعده وقتی که مکاتبه کند بر نفس خود و اولاد خود و بعد از آن بمیرد باید که سعی کنند پسران او بعد از وی در ادای کتابت **مالك** انه بلغه ان عروة بن الزبير وسليمن بن يسار سئلا عن رجل كاتب على نفسه وعلى بنيه ثم مات هل

يسعى بنو المكاتب في كتابة ابيهم ام هم عبيد فقالا لا بل يسعون في كتابة ابيهم ولا يوضع عنهم لموت ابيهم شيء عروه بن الزبیر و سلیمان بن یسار را سوال کرده شد از حکم مردی که مکاتب کرد بر خود و بر فرزندان خود و بعد از آن بمرد آیا سعی کنند پسران آن مکاتب در کتابت پدر خویش یا ایشان غلامان اند غیر مکاتب پس هر دو گفتند بلکه سعی کنند در کتابت پدر خویش و ساقط کرده نشود از ایشان برای موت پدر ایشان چیزی

باب

حكم المدبر وهل يجوز بيعه باب در حکم مدبر و آیا جائز است فروختن او **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر دبر جاريتين له فكان يطأهما وهما مدبرتان عبد الله بن عمر مدبر ساخت دو کنیزک را از آن خود و پس وطی میکرد هر دو را و ایشان مدبر بودند **مالك** عن يحيى بن سعيد ان سعيد بن المسيب كان يقول اذا دبر الرجل جاريته فان له ان يطأها وليس له ان يبيعها ولا يهبها وولدها بمنزلتها سعيد بن المسیب میگفت وقتی که مدبر کند مردی کنیزک خود را پس هر آینه میرسد او را که وطی کند آن کنیزک را و نمیرسد او را

قلت قال الشافعي اذا مات قبل اداء النجوم فانه مات رقيقا سواء ترك وفاء او لم يترك كما لو تلف المبيع قبل القبض ينفسخ البيع وقال ابو حنيفة ان ترك وفاء بما بقي عليه من الكتابة كان حرا كان فيه فضل فالزيادة لاولاده ۸۰

الاحاديث ۳

قلت عليه اكثر اهل العلم ولا يريد من فيه شيئا واذا اصحاب حنيفة ... المصيب

کہ وطی کند بان کنیزک و نمیرسد او را کہ بفروشد آن کنیزک را و نہ آنکہ ببخشد او را و فرزندان آن کنیزک بمنزلہ او بند **مالك**

انه بلغه ان عمر بن عبد العزيز قضى فى المدبر اذا جرح ان لسيده ان يسلم ما يملك منه الى المجروح فيختدمه المجروح

ويقاصه بجراحته فى دية جرحه فان ادى قبل ان يهلك سيده رجع الى سيده عمر بن عبد العزيز حکم کرد در باب مدبر چون

کہ زخمی کند کسی را مدبر خداوند او را میرسد کہ تسلیم کند چیزی کہ مالک اوست از مدبر بسوی مجروح پس خادم خود سازد مدبر را

آن مجروح و عوض بگیرد از وی بعوض جراحت خود در دیہ زخم خود پس اگر ادا کرد پیش از آنکہ بمیرد خداوند او رجوع کند مدبر بسوی مالک

خود **کتاب** احكام الخلافة **باب** البيعة على اركان الاسلام وترك الكبائر وغير ذلك من احكام الشرع

باب در بیعت کردن بر بجا آوردن ارکان اسلام و ترک گناہان کبیرہ و غیر آن از احکام شرع **قال** الله تعالى يا ايها النبي اذا

جاءك المؤمنات يبايعنك على ان لا يشركن بالله شيئا ولا يسرقن ولا يزنين ولا يقتلن اولادهن ولا يأتين

ببهتان يفترينه بين ايديهن وارجلهن ولا يعصينك فى معروف فبايعهن واستغفر لهن الله ان الله غفور

رحيم میفرماید خدا تعالی ای پیغامبر وقتی کہ بیایند پیش تو زنان مسلمان کہ بیعت کنند با تو باین شرط کہ مقرر نکنند شریک با خدا

چیزی را و دزدی نکنند و زنا نکنند و نکشند اولاد خود را و پیش نیارند سخن دروغ کہ بربستہ باشند آن را در میان دستہای خویش و در میان

پایہای خویش یعنی فرزند کسی را بدیگری منسوب نکنند واللہ اعلم و بی فرمانی نکنند ترا در کار نیک پس بیعت قبول کن از ایشان

وطلب آمرزش کن برای ایشان ہر آئینہ خدا آمرزگار مہربان است **مالك** عن يحيى بن سعيد انه قال اخبرني عبادة

ابن الوليد بن عبادة بن الصامت عن ابيه عن جده قال بايعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم على السمع والطاعة

فى اليسر والعسر والمنشط والمكره وان لا ننازع الامر اهله وان نقول او نقوم بالحق حيثما كنا لا نخاف فى الله

لومة لائم عبادہ بن صامت گفت بیعت کردیم با رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بر سخن شنیدن و فرمان برداری کردن در حالت فراخی

و در حالت تنگی و وقت خوشی و حالت ناخوشی و بر آنکہ منازعت نکنیم در امر خلافت با اہل آن و آنکہ گوئیم یا قائم باشیم بحق ہر جا کہ باشیم نترسیم

در طاعت خدا تعالی از ملامت ملامت کنندہ **مالك** عن محمد بن المنكدر عن اميمة بنت رقيقة انها قالت

اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فى نسوة بايعنه على الاسلام فقلن يا رسول الله نبايعك على ان لا نشرك

بالله شيئا ولا نسرق ولا نزني ولا نقتل اولادنا ولا نأتي ببهتان نفتريه بين ايدينا وارجلنا ولا نعصيك

فى معروف قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما استطعتن واطقتن قال فقلن الله ورسوله ارحم بنا

من انفسنا هلم نبايعك يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انى لا اصافح النساء وانما

قولى لمائة امرأة كقولى لامرأة واحدة او مثل قولى لامرأة واحدة امیمہ آمد پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در میان زنان

فيه دليل على وجوب قبول احكام الخلفاء فيما وافق الشرع وفيه دليل على فضيلة امر الامة بالمعروف ونهيهم عن المنكر وفيه دليل على ان البيعة غير مقصورة على قبول الخلافة والذي يتعاهده مشائخ الصوفية له وجه فى الشرع

چند که اراده بیعت داشتند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفتند این زنان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم یا رسول الله بیعت
میکنیم با تو برین شرط که شریک مقرر نکنیم با خدا تعالی چیزی را و دزدی نکنیم و زنا نکنیم و نکشیم اولاد خود را و نیاریم بهتانی را که
افترا کنیم آنرا در میان دستهای و پاهای خود یعنی بغیر اصل باشد و به تکلف خود برباقد و نافرمانی تو نکنیم در هر کار نیک که فرمانی
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بگوئید معصیت نکنیم در آنچه توانائی داریم و طاقت داریم گفت راوی پس گفتند آن
زنان که خدا و رسول خدا مهربان تر است بر ما از ما بیار دست مبارک خود را تا بیعت کنیم ما با تو یا رسول الله یعنی مصافحه کنیم چنانکه
رسم بیعت رجال بود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آئینه من مصافحه نمیکنیم با زنان جز این نیست که گفتن من صد زن
را مانند گفتن من است یک زن را یا فرمود مثل گفتن من است یک زن را **باب** البیعة علی قبول الخلافة باب در صفت
بیعت کردن بر قبول پادشاهی پادشاه **مالك** عن عبد الله بن دینار ان عبد الله بن عمر قال کنا اذا بایعنا
رسول الله صلی الله علیه علی السمع والطاعة یقول لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما استطعتم عبد الله
بن عمر گفت بودیم ما وقتی که بیعت میکردیم با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سخن شنیدن و فرمان برداری کردن میفرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ما را عهد کنید در آنچه توانائی دارید **مالك** عن عبد الله بن دینار ان عبد الله بن عمر کتب الی
عبد الملك بن مروان یبایعه فکتب الیه بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد لعبد الله عبد الملك امیر المؤمنین
سلام علیك فانی احمد الیك الله الذی لا اله الا هو واقر لك بالسمع والطاعة علی سنة الله وسنة رسوله
فیما استطعت عبد الله بن عمر نوشت بسوی عبد الملك بن مروان بیعت میکرد با او پس نوشت بسوی او بسم الله الرحمن
الرحیم یعنی این کتابیست نوشته میشود بسوی بنده خدا که عبد الملك است امیر مسلمانان سلام بر تو باد هر آئینه من حمد خدا
تعالی میگویم بسوی تو آن خدای که هیچ معبود نیست بجز وی و اقرار میکنیم برای تو بسخن شنیدن و فرمان برداری کردن بر حکم خدا
و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم در آنچه توانائی دارم **باب** الخوف من القضاء وانه لا یتولاه الا عالم عادل
کافی باب در ترسیدن از قضا یعنی تحفظ باید کرد و احتیاط باید نمود تا نشود که جوری و ظلمی بوقوع آید و بیان آنکه متولی قضا نشود
مگر عالم بکتاب و سنت و طرق اجتهاد در عربیة و اقوال سلف اجماعا و اختلافا و متولی آن نشود مگر عادل کفایه کننده **مالك**
عن یحیی بن سعید ان ابا الدرداء کتب الی سلمان الفارسی ان هلم الی الارض المقدسة فکتب الیه سلمان
الفارسی ان الارض لا تقدس احدا وانما یقدس الانسان عمله وقد بلغنی انك جعلت طبیبا تداوی فان کنت
تبرئ فنعما لك وان کنت متطببا فاحذر ان تقتل انسانا فتدخل النار فکان ابو الدرداء اذا قضی بین اثنین
ثم ادبر عنه نظر الیهما فقال ارجعا الی اعیدا علی قضیتکما متطبب والله ابو الدرداء نامه نوشت بسوی سلمان فارسی که

قلت
اتفق السلف الصالح علی قبول احکام الخلفاء فیما استطاعوا ما لم یامروا بالمعصیة ولا یجوز عندهم الخروج علی الخلفاء بعد ما حصل الاتفاق علیهم ۱۲

قلت
معناه الحث علی التیقظ فی القضاء و تحری الصواب فیه و کراهیة ان یتعاطاه الا اهل العلم بنفسه ۱۲

بیا لسوی زمین پاک یعنی بلاد شام پس نوشت بسوی او سلمان فارسی هر آینه زمین پاک نمیکند هیچکس را و جز این نیست که پاک میکند آدمی

را عمل او و هر آینه خبر رسیده است بمن که ساخته شده است ترا طبیبی که دوا میکنی مردمان را یعنی قاضی مسلمین که خصومات ایشان را فیصل

میکنی پس اگر از امراض میکنی پس حالت نیک است ترا و اگر بتکلف طب میکنی پس بترس از آنکه بکشی آدمی را پس درآئی آتش دوزخ پس ابو

درداء بود وقتیکه حکم میکرد میان دو کس بعد از آن دو کس پشت بوی کرده روان میشدند نظر میکرد بسوی ایشان پس میگفت باز گردید

بسوی من دیگر بار ذکر کنید پیش من قضیه خود را بتکلف طب میکنم و الله **باب** تحریم علی الرعیة اعطاء الرشوة للحکام

لیتوسلوا بذلک الی الظلم و تحریم علی الحکام اخذها حرام است بر رعایا دادن رشوة حاکمان را تا تقرب کنند بسبب آن

بسوی ظلمی و حرام است بر حاکمین گرفتن آن رشوة **قال الله تعالی** و لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و تدلوا

بها الی الحکام لتاکلوا فریقا من اموال الناس بالاثم و انتم تعلمون یعنی بخورید خدای تعالی و مخورید اموال یکدیگر را در میان

بباطل یعنی بدزدی و غصب و مانند آن و میفکنید بالهای را بسوی حاکمان تا بخورید بآن از اموال مردمان بگناه حال آنکه شما میدانید

مالک باسناده ان عبد الله بن رواحة قال لیهود خیبر فاما ما عرضتم من الرشوة فانما هی سحت و

انا لا ناکلها عبد الله بن رواحه گفت یهود خیبر را اما آنچه پیش آوردید از رشوة پس جز این نیست که آن حرام است و نمیخوریم آن را

باب قضاء القاضی ینفذ ظاهرا لا باطنا قضای قاضی اثر میکند در ظاهر نه در باطن یعنی بآنچه حکم میکند عمل باید کرد

اگر آن حکم اگر در نفس الامر صواب است فبها و الا مال مقضی له را حلال نمیشود **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه عن زینب

بنت ابی سلمة عن ام سلمة زوج النبی صلعم ان رسول الله صلعم قال انما انا بشر و انکم تختصمون الی فلعل بعضکم

ان یکون الحن بحجته من بعض فاقضی له علی نحو ما اسمع منه فمن قضیت له بشیء من حق اخیه فلا یاخذ منه

شیئا فانما اقطع له قطعة من النار رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود جز این نیست که من آدمیم و هر آینه شما خصومت میکنید با

یکدیگر پیش من پس شاید بعض شما دانا تر باشد بحجت خود از دیگری پس حکم کنم برای او مثل آنچه شنیدم از وی پس هر که حکم کردم

برای او از چیزی بحق برادر او پس باید که نگیرد از آن چیزی پس جز این نیست که جدا میکنم برای او پاره از آتش **باب**

شرط الشاهد کونه مسلما حرا مکلفا عدلا ذا مروة لیست به تهمة شرط گواه آنست که مسلمان باشد و آزاد و عاقل

و بالغ و صاحب عدالة و صاحب مروة نباشد بروی هیچ تهمت یعنی قرینه که دلالت کند بر کذب **قال الله تعالی** و اشهدوا ذوی عدل منکم

ممن ترضون من الشهداء فرمود خدا تعالی پس گواه سازید یک مرد و دو زن را از جمله آنها که پسند میکنید شما از گواهان

وقال فی آیة حد القاذف و لا تقبلوا لهم شهادة ابدا الآیة و قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم

فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین **مالک** عن ربیعة بن ابی

قلت الجاء اللحن مفتوحة الفطنة یقال لحن بکسر الشی بکسرها و اللحن بفتحها فطنت و الحکاء لیسبقون اللحاء علمه و اتفق اهل العلم علی ان قضاء فی الدماء و الفضاء المطلقة و الاملاک لا ینفذ الا ظاهرا و اختلفوا فی العقود و الفسوخ فذهب ابو حنیفة الی انه ینفذ القضاء فیها ظاهرا و باطنا حتی لو شهد شاهدا زور ان فلانا طلق امرأته فقضی به القاضی وقعت الفرقة بینهما بقضائه و یجوز لکل من الشاهدین ان یتزوجها و قال الشافعی لا ینفذ باطنا و اما المسائل المختلف فیها مثل ان یقضی بحق الشفعة للجار ...

عبد الرحمن انه قال قدم على عمر بن الخطاب رجل من اهل العراق فقال لقد جئتك لامر ماله راس ولا ذنب

قال عمر ما هو قال شهادة الزور ظهرت من ارضنا فقال عمر اوقد كان ذلك قال نعم قال عمر والله لا يوسر رجل في

الاسلام بغير العدل آمد در پیش عمر بن الخطاب مردی از اہل عراق پس گفت ہر آئینہ آمدہ ام پیش تو برای کاری که نیست آنرا

سر نہ دم یعنی بی اصل و ناقص ست گفت عمر بن الخطاب چیست آن کار گفت گواہی دروغ ظاہر شدہ ست در زمین ما پس گفت

حضرت عمر آیا متحقق شد چنین گواہی گفت آری گفت حضرت عمر واللہ گرفتہ نشود و محبس کرده نشود در اسلام مردی بغیر گواہان

صاحب عدالت **مالك** انه بلغه ان عمر بن الخطاب قال لا يجوز شهادة خصم ولا ظنين حضرت عمر گفت که روا نیست

گواہی خصومت کنندہ و نہ گواہی شخص متہم یعنی کسیکه در دین خود متہم باشد یا بمضرت مشہود له و ضرر مشہود علیه متہم باشد مثل قرب

مشہود له و دشمن مشہود علیه **مالك** عن هشام بن عروة ان عبد الله بن الزبير كان يقضي بشهادة الصبيان فيما

بينهم من الجراح عبد الله بن الزبیر حکم میکرد بگواہی کودکان در آنچه واقع میشد در میان ایشان در دعوی جراحت **باب**

تقبل شهادة المحدود في القذف وغيره اذا ظهرت توبته قبول کرده شود شہادت کسیکه حد زده شد او را در قذف

یا در زنا یا غیر آن وقتیکه ظاہر شد توبه او **قال** الله تعالى ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا واولئك هم الفسقون الا

الذين تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان الله غفور رحيم و قبول مکنید گواہی ایشان را ہیچگاہ و این جماعه ایشانند فاسق مگر آنکه

توبه کردند بعد ازین و بصلاح آوردند کار خود را پس ہر آئینه خدا آمرزنده مہربانست **مالك** انه بلغه عن سليمن بن

يسار وغيره انهم سئلوا عن رجل جلد الحد اتجوز شهادته فقالوا نعم اذا ظهرت منه التوبة سليمن بن

یسار را و غیر او را سوال کرده شد از حکم مردی که زده شد او را حد آیا جایز ست گواہی او پس گفتند آری جایز ست وقتیکه

ظاہر شود از وی توبه **مالك** انه سمع ابن شهاب يسئل عن ذلك فقال مثل قال سليمن بن يسار مالک

شنید از ابن شہاب سوال کرده میشد ازین مسئله پس گفت مانند آنچه گفت سلیمان بن یسار **قال** مالك وذلك الامر

عندنا وذلك لقول الله تعالى والذين يرمون المحصنت الخ گفت مالک و ہمین ست حکم مقرر نزدیک ما و این

بسبب آنست که خدا تعالی فرموده والذين يرمون المحصنات **قال** مالك فالامر الذي لا اختلاف فيه عندنا

ان الذي يجلد الحد ثم تاب واصلح تجوز شهادته وهو احب ما سمعت الي في ذلك گفت مالک پس حکمی

که مقرر ست اختلاف نیست در آن نزدیک ما اینست که شخصی که زده شد او را حد بعد از آن توبه کرد و صلاح کاری پیش گرفت

جایز ست شہادت او و این قول بہترین چیزیست که شنیدم آنرا نزدیک من درین مسئله **باب** خير الشهداء والذي

يشهد قبل ان يسئل بہترین گواہان کسی ست که گواہی دہد پیش از آنکه سوال کرده شود او را **مالك** عن عبد الله

بن ابي بكر بن حزم عن ابيه عن عبد الله بن عمرو بن عثمان عن ابي عمرة الانصاري عن زيد بن خالد الجهني ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الا اخبركم بخير الشهداء الذي ياتي بشهادته قبل ان يسالها او يخبر بشهادته
قبل ان يسالها رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود آیا خبر نکنم شما را به بهترین گواهان بهترین گواهان کسی ست که بیارد
گواهی خود پیش از آنکه سوال کرده شود او را یعنی مدعی طلب نکند وی برای اظهار حق گواهی دهد بگواهی پیش از آنکه سوال کرده
شود او را **باب** شهود الزنا اربعة وشهود سائر الحقوق اثنان وشهود الاموال رجلان او رجل و
امراتان فان لم يتيسر قضى بيمين المدعي مع الشهيد الواحد گواهان زنا چهار کس اند وگواهان سائر حدود دو کس از رجال
وگواهان در اموال دو مرد ست یا یک مرد و دو زن پس اگر میسر نباید حکم کرده شود بسوگند مدعی با یک شاهد **قال**
الله تعالى في حد القذف لولا جاؤا عليه باربعة شهداء چرا نیاوردند برین چهار گواه فان لم ياتوا باربعة شهداء
فاولئك عند الله هم الكاذبون پس وقتی که نیاوردند چهار گواه را ایشان نزدیک خدا تعالی دروغگویان اند وقال في
الطلاق ونحوه واشهدوا ذوي عدل منكم وگواه گیرید دو خداوندان عدل از شما یعنی از مسلمانان وقال في الاموال
واستشهدوا شهيدين من رجالكم فان لم يكونا رجلين فرجل وامراتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل
احديهما فتذكر احديهما الاخرى وگواه گیرید دو کس را از مردان خود یعنی از اهل اسلام پس اگر میسر نشدند دو مرد پس کفایت
میکند یک مرد و دو زن از قسم آنانکه راضی میشوند از ایشان از گواهان یعنی عدول غیر متهم بسبب آنکه فراموش کند یکی از ایشان
پس یاد دهد زن دیگر **مالك** عن جعفر بن محمد عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قضى
باليمين مع الشاهد رسول الله صلى الله عليه وسلم حکم فرمود بیک سوگند با یک شاهد **مالك** عن ابي الزناد عن
الاعرج ان عمر بن عبد العزيز كتب الى عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب وهو عامل على الكوفة
ان اقض باليمين مع الشاهد عمر بن عبد العزیز نامه نوشت بسوی عبد الحمید و او عامل کوفه بود از طرف عمر بن عبد العزیز
که حکم کن بیک قسم و یک شاهد **مالك** انه بلغه ان ابا سلمة بن عبد الرحمن وسليمان بن يسار سئلا هل
يقضى باليمين مع الشاهد فقالا نعم ابو سلمه بن عبد الرحمن و سلیمن بن یسار را سوال کرده شد آیا حاکم بیک سوگند
با یک شاهد حکم کند پس گفتند آری حکم کند **قال** مالك مضت السنة في القضاء باليمين مع الشاهد الواحد يحلف صاحب
الحق مع الشاهد ويستحق حقه فان نكل او ابى ان يحلف احلف المطلوب فان حلف سقط عنه ذلك
الحق وان ابى ان يحلف ثبت عليه الحق لصاحبه **قال** مالك وانما يكون ذلك في الاموال خاصة ولا
يقع ذلك في شيء من الحدود ولا في النكاح ولا في الطلاق ولا في عتاقة ولا في سرقة ولا في فرية فان قال قائل

گذشت سنت سلف در قضا بسوگند با یک شاهد باین اسلوب که سوگند داده شود صاحب حق را یعنی مدعی را با شهادت شاهد
خود و مستحق حق خود شود پس اگر باز ایستاد یا بتصریح اباکرد از آنکه سوگند خورد سوگند داده شود مدعا علیه را پس اگر سوگند خورد
ساقط شد از وی آن حق و اگر اباکرد از آنکه سوگند خورد ثابت شد بروی برای آن صاحب حق گفت مالک و جز این نیست که
می باشد قضا بسوگند مدعی با شاهد واحد در اموال بخصوص و واقع نمیشود آن در چیزی از حدود و نه در نکاح و نه در طلاق و
در عتاق و نه در دزدی و نه در قذف **قال** مالک ومن الناس من یقول لا یکون الیمین مع الشاهد الواحد
ویحتج بقول الله تبارک وتعالی وقوله الحق فان لم یکونا رجلین فرجل وامراتان ممن ترضون من الشهداء
یقول فان لم یأت برجل وامراتین فلا شیء له ولا یحلف مع شاهده قال مالک رحمه الله فمن الحجة علی
من قال ذلک القول ان یقال له ارایت لو ان رجلا ادعی علی رجل مالا الیس یحلف المطلوب ما ذلک الحق
علیه فان حلف بطل ذلک عنه وان نکل عن الیمین حلف صاحب الحق ان حقه لحق وثبت حقه علی صاحبه فهذا ما
لا اختلاف فیه عند احد من الناس ولا ببلد من البلدان فبای شیء اخذ هذا او فی ای کتاب الله وجده فاذا
اقر بهذا فلیقر بالیمین مع الشاهد وان لم یکن ذلک فی کتاب الله وانه لیکفی من ذلک ما مضی من السنة
ولکن المرء قد یجب ان یعرف وجه الصواب وموقع الحجة ففی هذا بیان ان شاء الله تعالی گفت مالک
بعضی از مردمان کسی هست که میگوید درست نیست سوگند با یک شاهد و حجت می آرد قول خدا تعالی را و قول او تعالی خوست فان
لم یکونا رجلین الخ میگوید این شخص پس اگر نیاورد یک مرد و دو زن را پس نیست لازم چیزی از حق وی و سوگند نخورد با شاهد خود گفت مالک
پس از حجت است بر کسیکه گفت این قول را که گفته شود او را بدیدی اگر مردی دعوی کرد بر مردی مالی را آیا لازم نیست که قسم بخورد
مدعی علیه که نیست آن مال بر ذمه او پس اگر سوگند خورد باطل شد دعوی مدعی از ذمه او و اگر باز ایستاد از قسم خوردن سوگند خورد
صاحب مال که حق او البته ثابت است و ثابت شود حق او بر ذمه مدعی علیه پس این مسئله است که اختلاف نیست در آن نزد
هیچ یکی از مردمان و نه در هیچ بلدی از بلاد پس بکدام حجت اخذ کرد این قائل و در کدام کتاب خدا یافت این حکم را پس اگر اقرار
کرد باین حکم پس باید که اقرار کند بسوگند با شاهد اگرچه نیست این مذکور در کتاب الله و هر آئینه کفایت میکند ازین حکم آنچه گذشت
از سنت لیکن آدمی هر آئینه دوست میدارد که بشناسد صورت صواب را و محل حجت را پس درین مذکور بیانی است وافی انشاء
الله تعالی **باب** یمین الغموس حرام سوگند غموس حرام است **مالک** عن العلاء بن عبد الرحمن عن معبد
بن کعب السلمی عن اخیه عبد الله بن کعب بن مالک الانصاری عن ابی امامة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال من اقتطع حق امرء مسلم بیمینه حرم الله علیه الجنة واوجب له النار قالوا وان کان شیئا یسیرا یا ر

قلت وعلی هذا اهل العلم کافة مسئلة القضاء بالشاهد الواحد مع یمین المدعی فی الاموال خاصة قال الشافعی ومالک وقال ابو حنیفة لا یجوز

رسول الله قال وان كان قضيبا من اراك وان كان قضيبا من اراك وان كان قضيبا من اراك قالها
ثلث مرات رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر كه ببرد بناحق مال مسلمان را بسوگند خود حرام كند خدا تعالى بروى بهشت را و واجب
گرداند براى او دوزخ را اصحاب گفتند اگرچه آن چيز اندك باشد يا رسول الله فرمود اگرچه يك شاخ اراك باشد اگرچه يك شاخ
اراك باشد اگرچه يك شاخ اراك باشد فرمود اين كلمه را سه بار قلت عليه جمهور علما **باب** تغليظ اليمين فى الامور العظام بان يحلف
على منبر النبى صلى الله عليه وسلم سخت بودن سوگند در امور عظيمه بآنكه داده شود بر منبر آنحضرت صلى الله عليه وسلم **مالك**
عن هاشم بن عتبة بن ابى وقاص عن عبد الله بن نسطاس عن جابر بن عبد الله الانصارى ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال من حلف على منبرى آثما تبوأ مقعده من النار رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود
هر كه سوگند خورد بر منبر من بدروغ جاى خود گرفت در دوزخ **مالك** عن داود بن الحصين انه سمع ابا غطفان
المرى يقول اختصم زيد بن ثابت وابن مطيع فى دار كانت بينهما الى مروان بن الحكم وهو امير على المدينة
فقضى مروان على زيد بن ثابت باليمين على المنبر فقال زيد بن ثابت احلف له مكانى فقال مروان لا والله
الا عند مقاطع الحقوق قال فجعل زيد بن ثابت يحلف ان حقه لحق ويابى ان يحلف على المنبر قال
فجعل مروان بن الحكم يعجب من ذلك ابو غطفان مرى ميگفت كه خصومت كردند بايكديگر زيد بن ثابت وابن مطيع در
سراى كه مشترك بود ميان ايشان بسوى مروان بن الحكم او امير بود بر مدينه پس حكم كرد مروان بر زيد بن ثابت بسوگند
بر منبر آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس گفت زيد بن ثابت سوگند ميخورم براى او در مكانى كه استاده ام آنجا پس گفت مروان
نه قسم بخدا سوگند نديهم ترا مگر نزديك مكان فيصل شدن حقها پس شروع كرد زيد بن ثابت كه سوگند ميخورد كه حق او ثابت
و ابا ميكرد از آنكه سوگند خورد بر منبر پس شروع كرد مروان كه تعجب مينمود ازين ماجرا **باب** ترد اليمين على المدعى
اذا نكل المدعى عليه ولا استحلاف الا اذا كان بينهما مخالطة رد كرده شود سوگند بر مدعى وقتيكه باز ايستد مدعى
عليه از سوگند خوردن وقسم داده نشود مگر وقتى كه باشد درميان مدعى و مدعى عليه مخالطة ومعاملة **مالك** عن
جميل بن عبد الرحمن المؤذن انه كان يحضر عمر بن عبد العزيز وهو يقضى بين الناس فاذا جاء الرجل يدعى
على الرجل حقا نظر فان كانت بينهما مخالطة وملابسة احلف الذى ادعى عليه وان لم يكن شيء لم يحلفه
جميل بن عبد الرحمن مؤذن حاضر ميشد پيش عمر بن عبد العزيز حال آنكه او حكم ميكرد ميان مردمان پس وقتيكه مى آمد
شخصى پيش او دعوى ميكرد بر شخصى حقى را ميديد عمر بن عبد العزيز پس اگر مى بود ميان ايشان شركتى يا صحبتى سوگند ميداد
مدعى عليه را واگر نمى بود چيزى ازين قسم سوگند نميداد **قال مالك** وعلى ذلك الامر عندنا انه من ادعى على رجل

قلت عليه اهل العلم

قلت عليه الشافعى قال ابو حنيفة لا تغليظ فى اليمين

نظر فان کان بینہما مخالطۃ او ملابسۃ احلف المدعی علیہ فان حلف بطل ذلک الحق عنہ وان ابی ان یحلف ورد الیمین علی المدعی فحلف طالب الحق اخذ حقہ گفت مالک وبہ میں حکم است نزدیک ما ہر کہ دعوی کرد بر شخصی نظر کردہ شود اگر باشد میان ایشان شرکتی وصحبتی ومعاملہ و تقریبی سوگند دادہ شود مدعی علیہ را پس اگر سوگند خورد باطل شد آن حق از ذمہ او واگر قبول نکرد کہ سوگند خورد ورد کردہ شود سوگند را بر مدعی پس سوگند خورد طالب حق بگیرد حق خود را

باب انقلاب الدعوی وصیرورۃ المدعی علیہ مدعیا

باب در برگشتن دعوی و شدن مدعی علیہ مدعی قال اللہ تعالی یایہا الذین امنوا شہادۃ بینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیۃ اثنان ذوا عدل منکم او اخران من غیرکم ان انتم ضربتم فی الارض فاصابتکم مصیبۃ الموت تحبسونہما من بعد الصلوۃ فیقسمان باللہ ان ارتبتم لا نشتری بہ ثمنا ولو کان ذا قربی ولا نکتم شہادۃ اللہ انا اذا لمن الاثمین فان عثر علی انہما استحقا اثما فاخران یقومان مقامہما من الذین استحق علیہم الاولیان فیقسمان باللہ لشہادتنا احق من شہادتہما وما اعتدینا انا اذا لمن الظلمین ای مسلمانان نصاب شہادت در میان شما وقتی کہ حاضر شود مقدمات موت یکی از شما را در وقت وصیت دو کس اند صاحب عدالت از شما یا دو کس دیگر از غیر شما یعنی اہل ذمہ اگر شما مسافرت کردید در زمین پس رسید شما را مصیبت موت حبس کنید این دو گواہ را کہ از اہل ذمہ اند بعد از نماز پس قسم خورند بخدا اگر شک کردید کہ ما خرید نمیکنیم عوض خدا متاع دنیا را اگرچہ باشد مشہود لہ صاحب قرابت و پوشیدہ نمیداریم شہادت خدا را و ہر آینہ ما آنگاہ از گنہگاران باشیم پس اگر اطلاع واقع شد بر آنکہ ایشان ثابت کردند بر خود گناہ را پس دو کس دیگر بایستند صاحب قرابت قریبہ بجای ایشان از آن جماعہ کہ حق گرفتہ شد بر ضرر ایشان یعنی از ورثہ پس قسم بخورند بخدا کہ ہر آینہ گواہی ما درست تر است از گواہی ایشان و از حد تجاوز نکردہ ایم ہر آینہ ما آنگاہ از ستمکاران باشیم مترجم گوید رضی اللہ عنہ ازین آیت دو حکم معلوم میشود یکی آنکہ بر وصیت و مانند آن گواہ باید ساخت دو صاحب عدالت را از مسلمانان اگر دو مسلمان بدست نیایند دو کس از اہل ذمہ را گواہ توان گرفت و اگر در صدق این گواہان شکی واقع شود ایشان را قسم باید داد دیگر آنکہ اگر در شہادت بر کذب اطلاع واقع شود دو کس را از اقارب سوگند دہند چنانکہ در بعض مسائل بر یمین مدعی و یک شاہد اکتفا کردہ میشود

باب یجب اظہار الحق بالشہادۃ او الاقرار عند توجہ الدعوی

واجب است ظاہر کردن حق بگواہی یا باقرار وقت توجہ دعوی قال اللہ تعالی یایہا الذین امنوا کونوا قوامین بالقسط شہداء للہ ولو علی انفسکم او الوالدین والاقربین ان یکن غنیا او فقیرا فاللہ اولی بہما فلا تتبعوا الہوی ان تعدلوا وان تلوا او تعرضوا فان اللہ کان بما تعملون خبیرا ای مسلمانان باشید قائم بانصاف شہادت دہندگان باشید اظہار حق کنندگان برای خدا اگرچہ بر ضرر نفس خویش یا پدر و مادر و خویشاوندان باشد اگر آنکہ حق بر وی ثابت میشود

توانگر باشد یا فقیر بهر حال خدا مهربان ترست بر ایشان پس پیروی خواهش نفس مکنید اعراض کنان از عدل و اگر بیچانید
سخن را یا روی گردانید پس هر آئینه خدا هست بآنچه میکنید آگاه **قال** الله تعالی ولا تکتموا الشهادة ومن یکتمها فانه
اثم قلبه و پنهان مکنید گواهی را و هر که پنهان کند آنرا پس هر آئینه گنهگارست دل او **باب** تحریم قتل من اظهر الاسلام
والتزم ارکانه وان کان هناك ریب وظنون باب در حرام بودن قتل کسی که ظاهر کرد اسلام را و لازم گرفت ارکان
آنرا و اگر چه باشد آنجا شکی و گمانی **مالك** عن ابن شهاب عن عطاء بن یزید اللیثی عن عبید الله بن عدی
بن الخیار انه قال بینما رسول الله صلی الله علیه وسلم جالس بین ظهرانی الناس اذ جاءه رجل فساره فلم ندر
ما ساره به حتی جهر رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذا هو یستاذنه فی قتل رجل من المنافقین فقال
له رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الیس یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله قال الرجل بلی ولا
شهادة له قال الیس یصلی قال بلی ولا صلوة له قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اولئك الذین
نهانی الله عنهم عبید الله بن عدی بن خیار گفت در آن هنگام که آنحضرت صلعم نشسته بود در میان مردمان ناگاه آمد پیش او مردی پس سرگوشی
نمود با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس ندانستیم که چه سرگوشی کرد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه بلند گفت آنحضرت صلعم پس ناگاه آن مرد طلب اذن مینمود
از منافقان پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا نیست او که گواهی میدهد باینکه نیست معبودی مگر خدا و آنکه محمد پیغامبر خداست
گفت آن مرد آری گواهی میدهد و نیست شهادة او را یعنی نیست شهادت او معتبر فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا نیست که نماز میخواند
آری و نیست نماز او را یعنی نیست نماز او معتبر فرمود رسول الله صلعم این گروه آنانند که منع فرمود مرا خدا تعالی از قتل ایشان **باب** اذا هیئنا قتال
بین الطائفتین من المسلمین وجب بالکفایة ان یحضر من یقدر علی معرفة الظالم من المظلوم وعلی
کفه من الظلم فینهی الظالم فان انتهی فیها والا قاتله حتی یفئ الی امر الله و چون آماده شود قتال در میان
دو طایفه از مسلمانان واجبست بطریق کفایه که حاضر شود کسی که قادرست بر دانستن ظالم از مظلوم و بر باز داشتن ظالم
از ظلم یعنی کسیکه علم شرع دانسته است و قدرة قتال و منع دارد یک شخص باشد یا زیاده پس اگر صاحب قدرة حاضر شد گناه
از همه برخاست والا همه گناهگار شدند پس نهی کند ظالم را از ظلم پس اگر باز ماند ظالم از ظلم پس بحصلت پسندیده اخذ کرد
والا قتال کند با او تا آنکه باز گردد بسوی حکم خدا تعالی **قال** الله تعالی وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا
بینهما فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفئ الی امر الله فان فائت فاصلحوا بینهما
بالعدل واقسطوا ان الله یحب المقسطین انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم واتقوا الله
لعلکم ترحمون واگر دو گروه از مسلمانان قصد جنگ کردند با یکدیگر پس صلح کنید میان ایشان بانصاف یعنی فیصل

کنید نزاع را با نصاف و عدل کنید هر آئینه خدایتعالی دوست میدارد عدل کنندگان را جز این نیست که مسلمانان برادران یکدیگر اند پس صلح نمائید درمیان دو برادر خود و بترسید از خدا باشد که شما رحم کرده شوید

باب القتل عمد و خطأ فالعمد کبیرة وفیه القصاص سواء کان بالمحدد او بالمثقل الا ان یعفو اولیاء المقتول بغیر عوض او یختار و الدیة والخطاء فیه الدیة والکفارة قتل دو قسم است عمد و خطا پس قتل عمد گناه کبیره است یعنی قصد کند قتل او را بآنچه قتل میکند غالبا مثل شمشیر یا عصای کبیره و در وی قصاص واجب میشود برابر است که باشد آن قتل بآله تیز مثل نیزه و شمشیر یا آله گران مانند عصا و حجر کبیر مگر آنکه عفو کنند اولیای مقتول بغیر عوض یا اختیار کنند دیة را و قتل خطا واجب میشود در وی دیة و کفاره و معنی خطا آنست که قصد کشتن او نکرد مانند آنکه تیر انداخت بسوی شکاری یا نشانه پس خطا کرد و بآدمی رسید **قال** الله تعالی

وما کان لمومن ان یقتل مومنا الا خطأ ومن قتل مومنا خطأ فتحریر رقبة مومنة ودیة مسلمة الی اهله الا ان یصدقوا فان کان من قوم عدو لکم وهو مومن فتحریر رقبة مومنة وان کان من قوم بینکم وبینهم میثاق فدیة مسلمة الی اهله وتحریر رقبة مومنة فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین توبة من الله وکان الله علیما حکیما ومن یقتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما ولا

نیست هیچ مسلمان را که بکشد مسلمانی مگر بخطا و هر که بکشد مسلمانی را بخطا پس واجب است آزاد کردن برده مسلمان و واجب است دیة ادا کرده شده بسوی وارثان مقتول مگر آنکه عفو کنند پس اگر باشد مقتول از قومی که دشمن اند شما را و آن مقتول مسلمان است پس واجب است آزاد کردن برده مسلمان یعنی دیة لازم نیست از جهة حربی بودن اهل مقتول و اگر باشد مقتول از قومی که میان شما و میان ایشان عهد است یعنی و او مسلمان نیست پس واجب است دیة ادا کرده شده بسوی وارثان مقتول و واجب است آزاد کردن برده مسلمان پس هر که نیابد برده مسلمان را یعنی مالک رقبه مسلمان نباشد یا قدرة بر خریدن او نداشته باشد پس واجب است بروی روزه گرفتن دو ماه پی در پی رجوع بمهربانی فرمود خدایتعالی و هست خدا دانا با حکمت، هر که بکشد مسلمانی را بالقصد پس جزای او دوزخ است همیشه باشنده در آن و خشم گرفت بروی خدایتعالی و لعنت کرد او را و مهیا نمود برای او عذاب بزرگ را

باب القتل ینقسم باعتبار المقتولین الی اقسام ولکل قسم حکم یخصه اما فی القود واما فی الدیة واما فیهما جمیعا قتل الحر وقتل العبد وقتل الذکر وقتل الانثی وقتل المسلم وقتل الکافر وقتل الجنین ولا اعتبار لکون المقتول شریفا او وضیعا جمیلا او ذمیما صغیرا او کبیرا غنیا او فقیرا واذا وجب القود علی انسان فترک له شیء من الدم بان عفی احد الورثة صار موجبه الدیة للآخرین قتل منقسم میشود باعتبار مقتولان بسوی چند قسم و هر قسم را حکمی است که خاص است بآن قسم یا در قصاص یا در دیة یا در هر دو آن یکجا قتل آزاد و قتل

بنده و قتل مرد و قتل زن و قتل کافر و قتل طفلی که و شکم باشد و معتبر نیست بودن مقتول را شریف یا وضیع جمیل یا ذمیم صغیر یا کبیر مالدار یا فقیر و وقتی که وجب شد قصاص بر آدمی پس گذشته شد برای او چیزی از خون بها بآن جهت که عفو کرد یکی از ورثه حصه خود را میشود و وجب بروی دیه برای دیگران از ورثه مقتول **قال** الله تعالی یا ایها الذین امنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر والعبد بالعبد والانثی بالانثی فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف واداء الیه باحسان ذلک تخفیف من ربکم ورحمة فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب لعلکم تتقون ای مسلمانان وجب کرده شد بر شما اعتبار مماثلت و در میان کشتگان باینمعنی که کشتگان را اصناف اختیار کنند و هر صنفی را حکم جدا باشد و افراد هر صنفی با یکدیگر مساوی باشند در حکم آزاد در مقابله آزاد است و بنده در مقابله بنده و زن در مقابله زن پس هر صنفی را حکم جدا باشد که جمیع افراد آن صنف در آن مساوی الاقدام اند پس هر که عفو کرده شد او را چیزی از خون برادر او یعنی از خون مقتول پس بر عفو کننده است پی روی قاتل کردن بخوبی و بر قاتل است ادا کردن بدل الصلح بسوی عفو کننده باحسان مشروع کردن دیه سبک ساختن است از پروردگار شما و مهربانی است پس هر که تجاوز کند از حد یعنی قتل کند بعد از صلح پس او راست عذاب درد دهنده و شما راست در قصاص زندگانی ای خداوندان عقل بود که شما پرهیزگار شوید یعنی چون قصاص مشروع شد بسم قتل ناحق از میان برخیزد والله اعلم مترجم گوید اهل جاهلیه شریف را در مقابله وضیع میکشتند و در مقابله شریف چند کس از وضیع میکشتند خدا تعالی نازل فرمود که حکم الهی اعتبار مماثلت است در اجناس کشتگان باین معنی که احرار را حکم جداست که هر حر مثل حر دیگر است در آن حکم و عبید را حکم جداست که هر عبد مثل عبد دیگر است در آن حکم و زنان را حکم جداست و هر زن مثل زن دیگر است در آن حکم و انتیاز حکم زنان در باب دیت است در باب قود پس هر فردی از این اجناس مساوی است با فرد دیگر هر چند بعضی شریف باشند و بعضی وضیع بعضی جمیل و بعضی ذمیم و بعضی مالدار و بعضی فقیر و سنت زیاده کرده است دو جنس دیگر که مسلمان در مقابله مسلمان است و کافر در مقابله کافر است پس اگر بعضی ورثه عفو کنند یا از کشتن گذشته خونبها قبول نمایند ولی دم را باید که بحسن معامله طالبه کند نه بدرشتی و قاتل را باید که بخوشخوئی ادا نماید نه بدخوئی **قال** مالک احسن ما سمعت فی تاویل هذه الآیة قوله تعالی الحر بالحر والعبد بالعبد فهولاء الذکور والانثی بالانثی ان القصاص یکون بین الاناث کما یکون بین الذکور والمرءة الحرة تقتل بالمرءة الحرة کما یقتل الحر بالحر والامة تقتل بالامة کما یقتل العبد بالعبد والقصاص یکون بین النساء کما یکون بین الرجال والقصاص ایضا یکون بین الرجال والنساء وذلک ان الله تبارک وتعالی قال فی کتابه وکتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس والعین بالعین والانف بالانف و

الاذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص فذكر الله تبارك وتعالى ان النفس بالنفس فنفس المرأة الحرة بنفس الرجل الحر وجرحها بجرحه گفت مالک بهترین قولی که شنیدم آنرا و تفسیر این آیة الحر بالحر الآیة که قصاص واقع میشود میان زنان چنانکه واقع میشود میان مردان وزن آزاد کشته میشود بمقابله زن آزاد چنانکه مرد آزاد کشته میشود بمقابله مرد آزاد و کنیزک کشته میشود بمقابله کنیزک چنانکه کشته میشود بنده بمقابله بنده و قصاص می باشد درمیان زنان چنانکه می باشد میان مردان و قصاص واقع میشود نیز درمیان مردان و زنان و این بسبب آنست که خدا تعالی فرمود در کتاب خود وکتبنا علیهم فیها الآیة پس ذکر کرد خدا تعالی که نفس بمقابله نفس است پس نفس زن آزاد بمقابله نفس مرد آزاد میشود و زخم زن آزاد بمقابله زخم مرد آزاد می باشد **باب** اذا قتل بعصا کبیر قتل به و چون یکی بکشد بعصای بزرگ کشته شود بآن عصا **مالک** عن عمر بن الحسین مولی عائشة بنت قدامة ان عبد الملک بن مروان اقاد ولی رجل من رجل قتله بعصا فقتله ولیه بعصا عبد الملک بن مروان قاد رسانید وارث شخصی مقتول را بشخصی که کشته بود او را بعصا پس کشت وارث او بعصا **باب** لا یقتل مسلم بکافر کشته نشود هیچ مسلمی بمقابله کافری **قال** مالک الامر عندنا ان لا یقتل مسلم بکافر الا ان یقتله المسلم قتل غیلة فیقتل به گفت مالک حکمی که مقرر است نزدیک ما اینست که کشته نشود هیچ مسلمانی را بعوض کافری مگر آنکه بکشد او را مسلمان کشتن خفیه پس کشته شود او را بآن **باب** ان قتل جماعة رجلا قتلوا به اگر بکشند جماعتی یک شخص را کشته شوند بعوض او **مالک** عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب قتل نفرا خمسة او سبعة برجل واحد قتلوه قتل غیلة وقال عمر لو تمالأ علیه اهل صنعاء لقتلتهم عمر ابن الخطاب کشت جماعتی را پنج کس بودند یا هفت کس بعوض یک کس که کشته بودند او را بحیله خفیه و گفت عمر اگر جمع میشدند برین اهل صنعاء هر آینه میکشتم ایشان را همه یکجا **قال** مالک الامر عندنا ان یقتل فی العمد الرجال الاحرار بالرجل الحر الواحد والنساء بالمرأة کذلک والعبید بالعبد کذلک ایضا گفت مالک حکمی که مقرر است نزدیک ما اینست که کشته شوند در قتل عمد مردان آزاد را بیک شخص آزاد و زنان را کشته شوند بیک زن همچنین و غلامان را کشته شود بیک غلام همچنین **باب** لا قود علی المجنون والصبی والعاقلة یعقل عنهما قصاص نیست بر دیوانه و کودک و قبیله آنها عقل و دیت دهند عوض آنها **مالک** عن یحیی بن سعید ان مروان بن الحکم کتب الی معاویة بن ابی سفیان انه اتی بمجنون قتل رجلا فکتب الیه معاویة ان اعقله ولا تقد منه فانه لیس علی المجنون قود مروان بن الحکم نامه نوشت بسوی معاویة بن ابی سفیان که آورده شده است پیش او دیوانه را که کشته است مردی را پس نوشت بسوی او معاویه که عقل بگیر عوض او و قصاص مگیر از دیوانه پس هر آینه حال اینست که نیست

بر دیوانہ قصاص **قال** مالك الامر المجتمع عليه عندنا انه لا قود بين الصبيان وان عمدهم خطأ ما لم تجب عليهم

الحدود ويبلغوا الحلم وان قتل الصبي لا يكون الا خطأ گفت مالک حکمی که اجماع واقع شده ست بر آن نزدیک ما

اینست که قصاص نیست درمیان کودکان و اینست که عمد ایشان حکم خطا دارد تا وقتی که واجب نشده ست بر ایشان حدها و

نرسیده اند ببلوغ و اینست که قتل کودک نمیباشد مگر بخطا **باب** اذا قتل السکران قتل به و اگر بکشد مست کشته

میشود عوض آن **مالك** انه بلغه ان مروان بن الحکم کتب الى معاوية بن ابي سفيان يذكر انه اتي بسكران

قد قتل رجلا فكتب اليه معاوية ان اقتله به مروان بن الحکم نامه نوشت بسوی معاویه بن ابی سفیان ذکر

میکرد برائی او که آورده شده است پیش او مستی که کشته است شخصی را پس نوشت بسوی او معاویه که بکش مست را عوض او

باب القصاص في الاطراف باب در بیان حکم قصاص در اطراف **قال** الله تعالى وكتبنا عليهم فيها

ان النفس بالنفس والعين بالعين والانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص

فمن تصدق به فهو كفارة له ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظلمون و فرض ساختیم بر بنی اسرائیل در توریة

که نفس کشته شود بمقابله نفس و چشم کور کرده شود بمقابله چشم و بینی بریده شود بمقابله بینی و گوش بریده شود بمقابله گوش و دندان

کنده شود بمقابله دندان و زخمها خداوند حکم قصاص است یعنی اگر ممکن باشد مانند دست و پائی و ذکر پس هر که عفو کرد قصاص

را پس آن کفاره است او را و هر که حکم نکند بآنچه فرود آورده است خدا تعالی پس اینجماعه ایشانند ستمگاران **قال** مالك الامر

المجتمع عليه عندنا ان المامومة والجائفة ليس فيهما قود **قال** مالك قال ابن شهاب ليس في المامومة

قود گفت مالک حکمی که اجماع شده ست نزدیک ما اینست که مامومه و جائفه نیست در آن هر دو قصاص گفت مالک که

گفت ابن شهاب نیست در مامومه قصاص مامومه زخمی است که بام الدماغ برسد و جائفه زخمی که بجوف شکم برسد **باب**

الديات باب در بیان دیتها و شرح نامه آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در آن دیات صادر شده **مالك** عن عبد الله

بن ابي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم عن ابيه ان في الكتاب الذي كتبه رسول الله صلى الله عليه وسلم لعمرو بن

حزم في العقول ان في النفس مائة من الابل وفي الانف اذا اوعي جدعا مائة من الابل وفي المامومة

ثلث الدية وفي الجائفة مثلها وفي العين خمسون وفي اليد خمسون وفي الرجل خمسون وفي كل اصبع

مما هنالك عشر من الابل وفي السن خمس وفي الموضحة خمس در نامه که نوشت آنرا رسول الله صلی الله علیه وسلم

برای عمرو بن حزم در باب دیتها مسطور بود که در کشتن نفس صد راس است از شتران و در بینی وقتیکه تمام بریده شود صد

است از شتران و در زخمی که بام الدماغ برسد سیوم حصه دیت است و در زخمی که بجوف برسد مانند آنست یعنی سوم حصه دیت

چشم پنجاه رس است و در یک دست پنجاه رس است و در یک پای پنجاه رس است و در انگشتی از جمله آنچه در دست و پای است ده رس است از شتران و در دندان پنجه رس است و در زخمی که گوشت و پوست قطع کند و استخوان را برهنه سازد پنجه رس است

مالک انه بلغه ان فی کل زوج من الانسان الدیة کاملة وان فی اللسان الدیة کاملة فی الاذنین اذا ذهب سمعها الدیة کاملة اصطلمتا اولم تصطلما وفی ذکر الرجل الدیة کاملة وفی الانثیین الدیة کاملة خبر رسید بمالک در عضوی که دو دو باشد از بدن انسان دیة تمام واجب است و در زبان دیة تمام است و در گوش وقتیکه برود شنوائی این هر دو دیة تمام است بریده شوند یا نه و در ذکر مرد تمام دیة است و در خصیتین دیة تمام است

مالک انه بلغه ان فی ثدیی المراة الدیة کاملة خبر رسید بمالک که در دو پستان زن دیة تمام است

مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب انه کان یقول فی الشفتین الدیة کاملة فاذا قطعت السفلی ففیها ثلثا الدیة سعید بن المسیب میگفت که در دو لب دیة تمام است پس وقتیکه بریده شود لب زیرین پس در وی دو حصه سوم حصه دیة است

مالک عن داود بن حصین عن ابی غطفان بن طریف المری انه اخبره ان مروان بن الحکم بعثه الی عبد الله بن عباس یسئله ماذا فی الضرس فقال عبد الله بن عباس فیه خمس من الابل قال فردنی مروان بن الحکم الی ابن عباس فقال اتجعل مقدم الفم مثل الاضراس فقال ابن عباس لو لم تعتبر ذلک الا بالاصابع عقلها سواء مروان بن الحکم فرستاد ابو غطفان را بسوی عبد الله بن عباس سوال میکرد از وی چه چیز لازم میشود در دندان متصل خسارہ پس گفت عبد الله بن عباس در وی پنج راس است از شتران گفت ابو غطفان پس باز گردانید مرا مروان بن الحکم بسوی ابن عباس پس گفت آیا میکنی مقدم دهان را مانند دندانهای متصل رخساره پس گفت ابن عباس اگر قیاس نکنی ورا اگر با انگشتها نیز کفایت میکند ترا دیة آنها برابر است

مالک عن هشام بن عروة عن ابیه انه قال کان یسوی بین الاسنان فی العقل ولا یفضل بعضها علی بعض عروه برابر میکرد حکم در دندانها و دیة و زیادة نمیساخت بعض آنرا از بعض

مالک عن یحیی بن سعید انه سمع سلیمان بن یسار یذکر ان الموضحة فی الوجه مثل الموضحة فی الراس الا ان تعیب الوجه فیزاد فی عقلها ما بینها وبین نصف عقل الموضحة فی الراس فیکون فیها خمسة وسبعون دینارا سلیمان بن یسار ذکر میکرد که موضحه در روی مانند موضحه در سر است اگر عیبناک کند روی را پس زیاده کرده شود در دیة او مابین آن و مابین نصف دیة موضحه سر پس باشد در آن هفتاد و پنج دینار

قال مالک والامر عندنا ان مقدم الفم والاضراس والانیاب عقلها سواء وذلک ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی السن خمس من الابل والضرس سن من الاسنان لا یفضل بعضها علی بعض

۹۴

گفت مالک و حکم مقرر نزدیک ما آنست که آنچه مقدم است از دندان یعنی دندانهای پیش و دندانهای متصل خیاره و دندانهای
تیز پایست و این بسبب آنست که رسول صلعم فرموده در دندان پنج ابل است از شتران و دندان متصل خیاره دندانی است از
دندانهای زیاده کرده نشود بعضی از بعض قال مالك الامر عندنا انه ليس فيما دون الموضحة من الشجاج عقل
حتى تبلغ الموضحة وانما العقل في الموضحة فما فوقها وذلك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم انتهى
الى الموضحة في كتابه لعمرو بن حزم فجعل فيها خمسا من الابل ولم تقض الائمة عندنا في القديم ولا في الحديث
فيما دون الموضحة بعقل مسمى گفت مالک حکمی که مقرر است نزدیک ما اینست که واجب نیست در زخمی که کم باشد از
موضحه از جمله زخمهای سر هیچ دیه مقرر تا آنکه برسد بموضحه و جز این نیست که عقل در موضحه است یا در آنچه زیاده تر از موضحه باشد
و این بجهة آنست که رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید بسوی موضحه در کتاب خود برای عمرو بن حزم پس ساخت در آن پنج ابل
از شتران و حکم نکرده اماما ن نزدیک ما در زمان قدیم و نه در زمان جدید در مادون موضحه بدیه مقرر قال مالك الامر عندنا
ان المامومة والمنقلة والموضحة لا يكون الا في الوجه والراس فما كان في الجسد من ذلك فليس فيها الا
الاجتهاد گفت مالک حکمی که مقرر است نزدیک ما این است که مامومه و منقله و موضحه نمی باشد مگر در روی و سر و آنچه باشد
در سایر جسد ازین قسم پس نیست در آن مگر اجتهاد حاکم قال مالك الامر المجتمع عليه عندنا في الخطا انه لا يعقل
حتى يبرء المجروح ويصح وانه ان كسر عظما من الانسان يدا او رجلا او غير ذلك من الجسد خطأ فبرأ وصح
وعاد لهيئته فليس فيه عقل فان نقص او كان فيه عثل ففيه من عقله بحساب ما نقص قال مالك فان
كان ذلك العظم مما جاء فيه عن النبي صلى الله عليه وسلم عقل مسمى فبحساب ما فرض فيه النبي صلى
الله عليه وسلم عقل وما كان مما لم يات فيه عن النبي صلى الله عليه وسلم عقل مسمى ولم تمض فيه سنة
ولا عقل مسمى فانه يجتهد فيه گفت مالک حکمی که اتفاق واقع شده است بروی نزدیک ما در جراحت خطا که بدیه آن
حکم کرده نشود تا آنکه به شود مردی که زخم رسیده است باو و تندرست شود و حکم اینست که اگر بشکند استخوانی را از آدمی
دست را یا پای را یا غیر آنرا از بدن بطریق خطا پس به شد و صحت یافت و عود کرد بصورت نخستین خود پس نیست در آن
دیه پس اگر باشد در وی نقص یا باشد در وی کجی پس در وی از دیه او است بحساب آنچه ناقص باشد گفت مالک پس اگر باشد
آن استخوان از آنجمله که آمده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیه مقرر پس بحساب آنچه مقرر فرموده است آنحضرت صلی
الله علیه وسلم دیه واجب شود و آنچه باشد از آنجمله که نیامده است در وی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیه مقرر و نرفته است
در آن سنتی مقرر و نه دیه مشخص پس هر آینه حکم اینست که اجتهاد کرده شود در آن قال مالك الامر عندنا ان في المنقلة

خمس عشر فريضة گفت مالک حکم نزدیک ما انسیت که دیت منقله پانزده شتر است **قال** مالك والمنقله يطير فراشها

من العظم ولا تخرق الى الدماغ وهي تكون في الراس وفي الوجه **قال** مالك والمامومة ما خرق العظم

الى الدماغ ولا تكون مامومة الا في الراس وما يصل الى الدماغ اذا خرق العظم گفت مالک منقله زخمی ست

که بجا شود فراش او از استخوان وشکافد استخوان را بسوی دماغ ومنقله می باشد در سر ورو گفت مالک ومامومه زخمی

است که بشکافد استخوان را بسوی دماغ ونمی باشد مگر در سر ونمی باشد مامومه مگر آنچه برسد بسوی دماغ وقتی که بشکافد

استخوان را مترجم گوید از نامه آنحضرت صلی الله علیه وسلم واین آثار ظاهر شد که در بینی و دو چشم و دو گوش و در زبان و

دندانها و در رو ولب و دو دست و دو پای و در ذکر و خصیتین و در دو پستان و مانند آن تمام دیه لازم می آید **باب**

مقدار دية المسلم الحر وجنبها در بیان مقدار دیه مسلمان آزاد و جنس آن دیه **مالك** باسناده ان في الكتاب الذي كتبه رسول الله صلى الله عليه

وسلم لعمرو بن الحزم في العقول ان في النفس مائة من الابل در نامه که نوشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای عمرو

بن الحزم در باب عقول مقرر فرمود در نفس صد اسپ از شتر **مالك** انه بلغه ان عمر ابن الخطاب قوم الدية على

اهل القرى فجعلها على اهل الذهب الف دينار وعلى اهل الورق اثني عشر الف درهم عمر بن الخطاب

قیمت دیه مقرر فرمود بر اہل قری پس لازم ساخت بر اہل ذہب ہزار دینار و بر اہل نقره دوازده ہزار درہم **قال**

مالك فاهل الذهب اهل الشام واهل مصر واهل الورق اهل العراق گفت مالک پس اہل طلا اہل شام واہل مصر اند واہل

نقره اہل عراق اند **باب** تغليظ الدية وتخفيفها در حکم سخت گردانیدن دیه وتخفیف آن **مالك** عن

يحيى بن سعيد عن عمرو بن شعيب ان رجلا من بني مدلج يقال له قتادة حذف ابنه بسيف فاصاب

ساقه فنزى في جرحه فمات فقدم سراقة بن جعشم على عمر بن الخطاب فذكر ذلك له فقال له عمر اعدد

على ماء قديد عشرين ومائة بعير حتى اقدم عليك فلما قدم عليه عمر اخذ من تلك الابل ثلثين حقة

وثلثين جذعة واربعين خلفة ثم قال اين اخو المقتول قال ها انا ذا فقال خذها فان رسول الله عليه وسلم

قال ليس للقاتل شئ مردی از بنی مدلج که گفته میشد او را قتاده زخم زد بشمشیر پسر خود را پس رسید زخم بساق او پس

سرایت متحقق شد در جراحت او پس مرد پس آمد سراقه بن جعشم بر عمر بن الخطاب پس ذکر کرد این ماجرا پیش او پس گفت او را حضرت

عمر شمار کن بر آب قدید یکصد و بیست شتر تا آنکه بیایم بر تو پس وقتیکه آمد حضرت عمر برو ی گرفت از آن شتران سی حقه و سی

جذعه وچہل ماده شتر حامل بعد از آن گفت کجاست برادر مقتول گفت آگاه باش من برادر او یم پس گفت حضرت عمر بگیر

این شتران را ہر آئینه فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست قاتل را چیزی **مالك** ان ابن شهاب كان يقول

دية العمد اذا قبلت خمس وعشرون بنت مخاض وخمس وعشرون بنت لبون وخمس وعشرون حقة وخمس وعشرون جذعة ابن شهاب میگفت دیهٔ قتل عمد وقتیکه قبول

کرده شود بیست و پنج بنت مخاض است وبیست و پنج بنت لبون وبیست و پنج حقه وبیست و پنج جذعه **مالك** عن ابن شهاب وسليمن بن

يسار وربيعة بن ابي عبد الرحمن كانوا يقولون دية الخطأ عشرون بنت مخاض وعشرون بنت لبون وعشرون ابن لبون

ذكرا وعشرون حقة وعشرون جذعة ابن شهاب وسليمان بن يسار وربيعة بن ابي عبد الرحمن میگفتند که دیهٔ قتل خطا بیست بنت

مخاض است وبیست بنت لبون وبیست ابن لبون ذکر وبیست حقه وبیست جذعه **باب** تغليظ الدية اذا قتل في

البلد الحرام او في الشهر الحرام او قتل ذا رحم محرم در بیان سخت مقرر کردن دیه وقتیکه بکشد در بلد محترم یا در ماه

حرام یا بکشد صاحب قرابت محرمیت را **مالك** باسناده ان رجلا من بني مدلج حذف ابنه بسيف فقتله

فقدم سراقة بن جعشم على عمر بن الخطاب فذكر ذلك فقال له عمر اعدد على ماء قديد عشرين ومائة بعير

مختصر هر آئینه مردی از بنی مدلج زخم زد بشمشیر پسر خود را پس مرد پس آمد سراقه بن جعشم در پیش عمر بن الخطاب پس ذکر

کرد این ماجرایش او پس فرمود او را حضرت عمر شمار کن بر آب قدید یکصد وبیست شتر **مالك** انه بلغه ان سعيد بن

المسيب وسليمن بن يسار سئلا اتغلظ الدية .... في الشهر الحرام فقالا لا ولكن يزاد فيها للحرمة فقيل

لسعيد بن المسيب هل يزاد في الجراح كما يزاد في النفس قال نعم سعيد بن المسيب وسليمان بن يسار را سوال کرده شد آیا

تغلیظ کرده شود دیه را در ماه حرام پس گفتند نه ولکن زیاده کرده شود در شهر حرام برای حرمت این ماه پس گفته شد سعید

بن المسيب را آیا زیاده کرده شود در زخمها چنانچه زیاده کرده شود در نفس گفت آری **باب** دية الكتابي والمجوسي

من اهل الذمة وجراحاتهم در بیان دیهٔ کتابی ومجوسی که از اهل ذمه باشند ودیهٔ زخمهای ایشان **مالك** انه بلغه

ان عمر بن عبد العزيز قضى ان دية اليهودي والنصراني اذا قتل احدهما مثل نصف دية الحر المسلم عمر بن عبد العزيز

حکم کرد بر یهودی ونصرانی وقتی کشته شود یکی از آنها مانند نصف دیهٔ مسلمان آزاد است **مالك** عن يحيى بن

سعيد ان سليمن بن يسار كان يقول دية المجوسي ثمانمائة درهم قال مالك وهو الامر عندنا سلیمان بن یسار میگفت

دیهٔ مجوسی هشتصد درهم است گفت مالک همین است حکم نزدیک ما **قال مالك** وجراح اليهودي والنصراني و

المجوسي على حساب جراح المسلمين في دياتهم الموضحة نصف عشر ديته والمأمومة ثلث ديته والجائفة ثلث

ديته فعلى حساب ذلك جراحاتهم كلها گفت مالک زخم یهودی ونصرانی ومجوسی بر حساب زخم مسلمین است در

دیتهای ایشان در موضحه نصف عشر دیهٔ اوست ودر مأمومه سوم حصه دیهٔ اوست ودر جائفه سوم حصه دیهٔ اوست

پس بر همین حساب است زخمهای ایشان همه آن **باب** دية نفس المرأة وجراحاتها در بیان دیهٔ نفس زنان وزخمهای

ایشان **مالك** عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب كان يقول تعاقل المرأة الرجل الى ثلث الدية
اصبعها كاصبعه وسنها كسنه وموضحتها كموضحته ومنقلتها كمنقلته سعید بن مسیب میگفت مساوات میکند
زن با مرد تا سیوم حصه دیه انگشت زن مانند انگشت مرد است ودندان او مانند دندان مرد است وموضحه او مانند موضحه مرد است
ومنقله او مانند منقله مرد است **مالك** عن ابن شهاب وبلغه عن عروة بن الزبير انهما كانا يقولان مثل
قول سعيد بن المسيب في المرأة انها تعاقل الرجل الى ثلث دية الرجل فاذا بلغت ثلث دية الرجل كانت الى النصف
من دية الرجل ابن شهاب وعروه بن الزبیر میگفتند مانند قول سعید بن المسیب درباب زن که وی مساوات میکند
با مرد تا سیوم حصه دیه پس وقتیکه برسد سوم حصه دیه مرد را باشد بقدر نصف از دیه مرد **مالك** عن ربيعة بن
ابي عبد الرحمن انه قال سالت سعيد بن المسيب كم في اصبع المرأة فقال عشر من الابل فقلت كم في اصبعين فقال
عشرون من الابل فقلت كم في ثلث فقال ثلثون من الابل فقلت كم في اربع فقال عشرون من الابل فقلت
حين عظم جرحها واشتدت مصيبتها نقص عقلها فقال سعيد اعراقي انت فقلت بل عالم متثبت او جاهل
متعلم فقال سعيد هي السنة يا ابن اخي ربيعة بن ابي عبد الرحمن گفت سوال کردم سعید بن المسیب را که چه قدر دو اجب
میشود در یک انگشت زن پس گفت ده راس از شتران پس گفتم چه قدر واجب میشود در دو انگشت پس گفت بیست راس
از شتران پس گفتم چه قدر واجب میشود در سه انگشت گفت سی راس از شتران پس گفتم چه قدر واجب میشود در چهار
انگشت پس گفت بیست راس از شتران پس گفتم وقتی که بزرگ شد زخم او وسخت شد مصیبت او کم شد دیه او پس گفت
سعید ایا عراقی هستی تو یعنی صاحب رای هستی پس گفتم بلکه من عالم زیاده تحقیق کننده ام یا جاهل علم آموزنده ام
پس گفت سعید همین سنت است ای پسر برادر من **باب** دية العبيد وجراحاتهم دربیان دیه غلامان و
زخمهای ایشان **مالك** انه بلغه ان سعيد بن المسيب وسليمن بن يسار كانا يقولان في موضحة العبد
نصف عشر ثمنه سعید بن مسیب وسلیمان بن یسار میگفتند در موضحه غلام بیستم حصه قیمت اوست **مالك** انه بلغه
ان مروان بن الحكم كان يقضي في العبد يصاب بالجراح ان على من جرحه قدر ما نقص من ثمن العبد مروان
بن الحكم حکم میکرد درباب غلام که رسانیده شود او را جراحت بزخم ها بر کسیکه زخم زده است او را واجب است قدر
آنچه ناقص شده از قیمت غلام **قال مالك** والامر عندنا ان في موضحة العبد نصف عشر ثمنه وفي منقلته
العشر ونصف العشر من ثمنه وفي مامومته وجائفته في كل واحدة منهما ثلث ثمنه وفيما سوى هذه
الخصال الاربع مما يصاب به العبد ما نقص من ثمنه ينظر في ذلك بعد ما يصح العبد ويبرا كم بين قيمة

قوله مالك وقال لكن اهل العلم دية المرأة نصف دية الرجل ... دية اطراف المرأة وجراحاتها على النصف من دية الرجل و ... ١٣

قوله بكل اطراف العبد بعبر بقيمته نفسه حتى لو قطع يد ...

قضيتها الكمال قيمته على قياس قول سعيد بن المسيب وسليمن بن يسار وعليه الشافعي وذهب ابو حنيفة الى ان فيها ما نقص من قيمته ... كما قال مروان ... الاربع ... جراحات العبيد

العبد بعد ان اصابه الجرح وقيمته صحيحا قبل ان يصيبه هذا ثم يغرم الذي اصابه ما بين القيمتين گفت

مالک حکم نزدیک ما آنست که در موضحه غلام بستم حصه از قیمت اوست و در منقله او دهم حصه و بستم حصه از قیمت اوست

و در مامومه و جائفه او در هر یکی ازین دو سوم حصه قیمت اوست و در آنچه سوای این خصلتهای چهارگانه باشد از آنچه زخم

رسانیده میشود بآن غلام را واجب است آنچه ناقص شده باشد از قیمت او نظر کرده شود در حال غلام بعد از آنکه تندرست

شود و به شود چه قدر تفاوت است در میان قیمت غلام بعد از آنکه بوی زخم رسید و در قیمت او در آن حال که تندرست

بود پیش از آنکه رسید او را این زخم بعد از آن تاوان لازم کرده شود بر زخم زننده و تفاوتی که در میان دو قیمت باشد

باب

دیة الجنین در بیان دیه بچه که در شکم مادر باشد **مالك** عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف

عن ابی هريرة ان امرأتين من هذيل رمت احديهما الاخرى بحجر فطرحت جنينها فقضى فيه رسول الله

صلى الله عليه وسلم بغرة عبد او وليدة دو زن از قبیله هذیل با یکدیگر جنگ کردند انداخت یکی از آنها بسوی دیگر

سنگی پس افگند آن دیگر بچه شکم خود را پس حکم فرمود در وی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بغره که عبارت از غلام یا داه است

مالك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قضى في الجنين يقتل في بطن

امه بغرة عبد او وليدة فقال الذي قضى عليه كيف اغرم ما لا شرب ولا اكل ولا نطق ولا استهل ومثل

ذلك يطل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما هذا من اخوان الكهان رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم فرمود

در باب بچه شکم که کشته شود در شکم مادر خود بیک غره که مفسر است بغلام یا داه پس گفت شخصی که حکم فرموده بود بر وی یعنی

عاقله زننده چگونه تاوان کنم چیزی را که نوشیده است و نه خورده است و سخن نگفته است و در وقت تولد آواز بلند

نکرده است و مانند این می باشد هدر پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم جز این نیست که این گوینده از برادران

کاهنان است یعنی مشابه ایشان است در کلام مقفی و در رد شرع بقیاس والله اعلم **مالك** عن ربيعة بن ابي عبد

الرحمن انه كان يقول في الغرة تقوم خمسين دينارا او ستمائة درهم ودية المرأة الحرة المسلمة

خمسمائة دينار او ستة آلاف درهم ربیعه بن ابی عبد الرحمن میگفت در باب غره که قیمت او مقرر کرده شود پنجاه

دینار یا ششصد درم و دیه زن آزاد مسلمان پانصد دینار است یا شش هزار درم **قال مالك** فدية جنين الحرة

عشر ديتها والعشر خمسون دينارا او ستمائة درهم گفت مالک پس دیه بچه شکم زن آزاد دهم حصه دیه او است

و دهم حصه دیه زن آزاد پنجاه دینار یا ششصد درهم است **قال مالك** ولم اسمع احدا يخالف في ان الجنين لا تكون

فيه الغرة حتى يزائل بطن امه ويسقط من بطنها ميتا قال مالك وسمعت انه اذا خرج الجنين من بطن

امه حيا ثم مات ان فيه الدية كاملة گفت مالک نشنيده‌ام هيچکس را که خلاف کند درين مسئله که بچه شکم نمی باشد در وی غره تا وقتی که جدا شود از شکم مادر خود و بيفتد از شکم وی در آنحال که مرده است گفت مالک شنيده‌ام که حکم اينست وقتی که بر آيد بچه شکم از شکم مادر خود در ان حال که زنده است بعد از آن بمرد که ديه وی تمام است **باب القسامة** قسامة اينست که کشته شود شخصی و گواهان کشنده وی قايم نشوند پس اگر لوث ظاهر باشد پنجاه قسم داده شود مدعيان را و برای ايشان بديه حکم کرده شود و اگر لوث ظاهر نباشد بر مدعا عليهم را قسم داده شود پس اگر قسم خوردند بری شدند و اگر نکول کردند ديه بر ايشان لازم شود

مالك عن ابي ليلى بن عبد الله بن عبد الرحمن بن سهل عن سهل بن ابي حثمة انه اخبره رجال من كبراء قومه ان عبد الله بن سهل ومحيصة خرجا الى خيبر من جهد اصابهم فاتي محيصة واخبر ان عبد الله بن سهل قد قتل وطرح في فقير بئر او عين فاتى يهود فقال انتم والله قتلتموه فقالوا والله ما قتلناه فاقبل حتى قدم على قومه فذكر لهم ذلك ثم اقبل هو واخوه حويصة وهو اكبر منه وعبد الرحمن فذهب محيصة ليتكلم وهو الذي كان بخيبر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كبر كبر يريد السن فتكلم حويصة ثم تكلم محيصة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ان يدوا صاحبكم واما ان يؤذنوا بحرب فكتب اليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك فكتبوا انا والله ما قتلناه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لحويصة ومحيصة وعبد الرحمن تحلفون وتستحقون دم صاحبكم فقالوا لا قال افتحلف لكم يهود قالوا ليسوا بمسلمين فوداه رسول الله صلى الله عليه وسلم من عنده فبعث اليهم بمائة ناقة حتى ادخلت عليهم الدار فقال سهل لقد ركضتني منها ناقة حمراء قال مالك الفقير هو البئر

عبد الله بن سهل و محيصه بر آمدند بسوی خيبر بسبب سختی معيشت که رسيده بود بايشان پس آينده آمد بسوی محيصه پس خبر داد او را که عبد الله بن سهل کشته شده است و افکنده شده است در مغاکی در چاهی يا در چشمه پس محيصه آمد پيش يهود پس گفت شما والله کشتيد او را گفتند يهود والله ما نکشتيم او را پس روی آورد بمدينه تا آنکه آمد پيش قوم خود پس ذکر کرد اين ماجرا پيش ايشان بعد از آن روی آورد وی و برادر وی حويصه و آن حويصه بزرگتر بود از وی و نيز روی آورد عبد الرحمن برادر مقتول پس شروع کرد محيصه که سخن گويد و وی همان است که در خيبر بود پس فرمود او را رسول الله صلی الله عليه وسلم مقدم کن بزرگتر را مقدم کن بزرگتر را اراده فرمود تعظيم کسيکه کلان تر بود در عمر پس سخن گفت حويصه پس فرمود رسول الله صلی الله عليه وسلم يا اينست که يهود ديه دهند ازين يار شما که مقتول شده است يا اينست که خبردار کرده شود ايشان را بجنگ پس نامه نوشت آنحضرت صلی الله عليه وسلم بسوی يهود درين باب پس نوشتند آنها در جواب والله ما نکشتيم او را پس فرمود رسول الله صلی الله عليه وسلم

الغرة من كل شيء اقصده والمراد في الحديث النسمة من الرقيق ذكر كان او انثى قوله بطن اي حامل فالقت جنينا اي جنينا ميتا اذا جنى على المراة ما يجب عليه فيه غرة عبد او امة من اي نوع كان من الانواع سواء كان الجنين ذكرا او انثى وان سقط حيا ثم مات ففيه الدية كاملة وعليه اهل العلم قال الشافعي اذا علمت الغرة ففيه نصف عشر الدية وهي خمس من الابل قال ابو حنيفة عليه غرة او خمسمائة درهم او خمسون دينارا ١٢

100

حویصه و محیصه و عبد الرحمن را که سوگند خورید و برای خود ثابت کنید خون برادر خود را یعنی دیتهٔ او را پس انکار کردند گفتند
قسم نخوریم فرمود پس سوگند خورند یهود گفتند این فریق مسلمان نیستند قسم ایشان را چه اعتبار پس دیتهٔ آن مقتول داد رسول الله
صلی الله علیه وسلم از جانب خود یعنی برای تسلی دل ایشان پس فرستاد صد ماده شتر برای ایشان تا آنکه داخل کرده شد
آن ناقها را در سرای ایشان گفت سهل پس هر آینه لگد زد مرا از آن ناقها ناقهٔ سرخ گفت مالک فقیر چاه را گویند ص مالک

عن یحیی بن سعید عن بشیر بن یسار انه اخبره ان عبد الله بن سهل الانصاری و محیصة بن مسعود خرجا
الی خیبر فتفرقا فی حوائجهما فقتل عبد الله بن سهل فقدم محیصة فاتی هو واخوه حویصة و عبد الرحمن بن
سهل النبی صلی الله علیه وسلم فذهب عبد الرحمن یتکلم لمکانه من اخیه فقال له رسول الله صلی الله علیه
وسلم کبر کبر فتکلم محیصة وحویصة فذکرا شان عبد الله بن سهل فقال لهم رسول الله صلی الله علیه وسلم
یمینا وتستحقون دم صاحبکم او قاتلکم قالوا یا رسول الله لم نشهد ولم نحضر فقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم فتبرئکم یهود بخمسین یمینا فقالوا یا رسول الله کیف نقبل ایمان قوم کفار قال یحیی بن سعید فزعم
بشیر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وداه من عنده عبد الله بن سهل و محیصه برآمدند از مدینه بسوی خیبر پس
متفرق شدند در حوائج خود پس کشته شد عبد الله بن سهل پس آمد محیصه بمدینه پس رفت وی و برادر وی حویصه و عبد
الرحمن بن سهل پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس شروع کرد عبد الرحمن که سخن گوید بسبب قرب وی بنسبت برادر خود
پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم مقدم کن کلان سال را پس سخن گفتند محیصه و حویصه پس ذکر کردند حال عبد الله
بن سهل را پس فرمود ایشان را رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا سوگند میخورید بخدا پنجاه بار بدین قسم حق خود ثابت کنید
در آن دیتهٔ یار خود را یا فرمود در قاتل برادر خود گفتند یا رسول الله ندیده بودیم حاضر نشده بودیم پس فرمود رسول
الله صلی الله علیه وسلم بی تعلق شوند از شما یهود به پنجاه سوگند پس گفتند یا رسول الله چگونه قبول کنیم قسمهای قوم کفار پس
گفت بشیر که راوی این حدیث است که هر آینه رسول الله صلی الله علیه وسلم دیتهٔ او داد از نزدیک خود ص مالک

عن ابن شهاب عن عراك بن مالك و سليمن بن يسار ان رجلا من بنی سعد بن لیث اجری فرسا فوطئ علی
اصبع رجل من جهینة فنزی فیها فمات فقال عمر بن الخطاب للذین ادعی علیهم احلفون بالله خمسین یمینا
ما مات منها فابوا وتحرجوا فقال للآخرین احلفون انتم فابوا فقضی عمر بشطر الدیة علی السعدیین قال
مالك ولیس العمل علی هذا مردی از بنی سعد بن لیث روان کرد اسپ خود را پس پامال کرد انگشت مردی از قبیلهٔ جهینه
پس سرایت واقع شد در آن جراحت پس بمرد پس گفت عمر بن الخطاب مدعا علیهم را آیا سوگند خورید پنجاه سوگند که نه مرده است

ازین جہت پس قبول نکردند و احتراز نمودند پس گفت آن دیگر مردمان را سوگند بخورید شما پس ایشان نیز قبول نکردند پس
حکم کرد حضرت عمر بنصف دیہ بر سعدیان گفت مالک نیست عمل برین اثر **باب** العاقلة عصبة القاتل نسبا وہم
الذین یکونون علی حاشیة النسب او ولاء فهو المعتق وعصبته ولا یحمل الا الذکور البالغون الا غنیاء والمتوسطون
عاقلہ عصبۂ قاتل است از جہت نسب و ایشان جماعہ اند کہ باشند بر حاشیۂ نسب یا از جہت ولاء و ایشان معتق و عصبۂ معتق اند و بر نمیدارد
عقل را مگر مردان بالغ کہ توانگران باشند یا متوسطان **قال** مالك الامر الذی لا اختلاف فیه عندنا انه لیس علی
النساء والصبیان عقل یجب علیهم ان یعقلوا مع العاقلة فیما تعقله العاقلة عن الدیات وانما یجب العقل
علی من بلغ الحلم من الرجال قال مالك فی المراة یکون لها زوج وولد من غیر عصبتها ولا قومها فلیس علی
زوجها اذا کان من قبیلة اخری من عقل جنایتها شیء ولا علی ولدها اذا کانوا من غیر قومها ولا علی اخوتها من امها
من غیر عصبتها ولا قومها فهؤلاء احق بمیراثها والعصبة علیهم العقل منذ زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم الی الیوم وکذلك موالی المراة میراثهم
لولد المراة وان کانوا من غیر قبیلتها وعقل جنایة الموالی علی قبیلتها گفت مالک امریکہ ہیچ اختلاف نیست
در آن نزدیک ما اینست کہ واجب نیست بر زنان و بر کودکان ہیچ عقل کہ واجب باشد بر ایشان نیست و جب بر ایشان
کہ ضامن شوند با عاقلہ در جنایہ آنچہ ضامن میشوند عاقلہ از دیتہا و جز این نیست کہ واجب میشود عقل بر کسی کہ رسیدہ باشد
ببلوغ از مردان گفت مالک در باب زنی کہ باشد او را شوہر و فرزند از غیر عصبہ و قوم او پس نیست بر شوہر او وقتی
کہ باشد از قبیلۂ دیگر از دیۂ جنایۂ او چیزی و نیست بر فرزندان وی وقتیکہ باشند از غیر قوم او و نہ بر برادران اخیافی
او کہ از غیر عصبۂ او و قوم او باشند پس ایں جماعہ احق اند بمیراث آن زن و بر عصبہ واجب است عقل از زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم تا امروز و ہمچنین آزاد کردگان زن ولاء ایشان اولاد زن راست اگرچہ باشند از غیر قبیلۂ او و دیۂ جنایۂ آزاد کردگان
بر عصبۂ آن زن است **باب** ان لم یوجد للقاتل عصبة نسبا ولا ولاء لم یجب شیء اگر یافتہ نشود برای قاتل
عصبہ از روی نسب و نہ از روی ولاء واجب نمیشود چیزی بر ہیچکس **مالك** عن ابی الزناد عن سلیمن بن
یسار ان سائبة اعتقه بعض الحجاج فقتل ابن رجل من بنی عائذ فجاء العائذی ابو المقتول الی عمر ابن الخطاب
یطلب دیة ابنه فقال عمر لا دیة له فقال العائذی ارایت لو قتله ابنی قال عمر اذا تخرجون دیته فقال العائذی
هو اذا کالارقم ان یترك یلقم وان یقتل ینقم مردیکہ موالی او معلوم نبودند آزاد کردہ بود او را بعض حاجیان کشت
پسر شخصی از بنی عائذ پس آمد آن عائذی کہ پدر مقتول بود بسوی عمر بن الخطاب طلب میکرد دیۂ پسر خود را پس گفت حضرت عمر
دیۂ نیست او را پس گفت آن عائذی خبر دہ مرا اگر میکشت او را پسر من چہ حال بودی فرمود حضرت عمر آن ہنگام

قلت علیه الشافعی انه قال ان لم یکن للقاتل عصبة نسبا ولا ولاء فالدیة فی بیت المال لانه

١٠٣

صلی الله علیه وسلم قال انا ولی من لا ولی له
ابو حنیفة العاقلة اهل الدیوان ان کان القاتل منهم

عمه غلبنا حق امره فی عمه قال عروة فلذلك لا یرث قاتل من قتل مردی از انصار که گفته میشد او را احیحه بن الجلاح بود او را عمی خورد که وی خورد تر بود از احیحه و بود آن عم خورد نزد تغایبان خود پس گفت او را احیحه پس بگشت او را یعنی او دیة او شد پس گفتند تقابیان او بودیم اهل پروردن او و تدبیر متاع او تا آنکه راست شد بجوانی خود غالب آمد بر ما حق مردی در عم او یعنی عصبه متقاضی شدند دیة او را و ما را محروم گذشتند پس گفت عروه و برای همین حادثه حکم کرده شد که وارث نمیشود قاتل از کسی که کشته است او را مترجم گوید احیحه بضم همزه وفتحه حائین مهملتین ابن الجلاح بضم جیم وتخفیف لام مردیست جاهلی قدیم ادراک نکرده است زمان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و بود او را برادر اخیافی عبدالمطلب و وی از آن قبیله بود که بعد از آن انصار شد زیرا که انصاری اسم اسلامی است مر قبیله اوس وخزرج را الثم احکام الشیء والرم اصلاحه یعنی بودیم ما اهل تربیت و متولی اصلاح حال او علی عمه بالتشدید والتخفیف یعنی بر طول او و کمال قوی او معنی حدیث آنست که در جاهلیت وارث میشد قاتل کسی را که قتل میکرد پس ابطال این رسم نمود اسلام **باب** ما یرد

ان الزوج لا یقاد منه اذا اصاب امرأته بشیء الخ روایت کرده میشود که شوهر قصاص گرفته نشود از وی وقتیکه رساند زن خود را چیزی یعنی زخمها **مالك** انه سمع ابن شهاب یقول مضت السنة ان الرجل اذا اصاب امرأته بجرح ان علیه عقل ذلك الجرح ولا یقاد منه ابن شهاب گفت گذشت سنت بر همین حال که مرد وقتی که رساند زن خود را زخمی هر آینه بر وی واجب میشود ارش آن زخم و قصاص گرفته نشود از وی قال مالك فان اصاب الرجل امرأته ففقأ عینها او کسر یدها او قطع اصبعها او شبه ذلك متعمدا لذلك فانه یقاد منه واما الرجل یضرب امرأته بالحبل او بالسوط فیصیبها من ضربه ما لم یرده ولم یتعمد فانه یعقل ما اصاب منها علی هذا الوجه ولا یقاد منه گفت مالك وقتیکه قصد کرد مرد بسوی زن خود پس بکند چشم او را یا دست او را شکست یا برید انگشت او را یا مانند آن کاری کرد پس اینچنان کس قصاص گرفته شود از وی واما مرد که بزند زن خود را برسنی یا بتازیانه پس برساند بآن زن بسبب زدن خود از زدن آنرا که اراده نکرده و قصد نموده بود پس هر آینه دیت گرفته شود از مرد و قصاص گرفته نشود از وی بر این وجه **باب** العین القائمة العوراء تفقأ والید الشلاء تقطع بیان حکم چشم بی بصارت چون شکسته شود و دست شل چون بریده شود **مالك** عن یحیی بن سعید عن سلیمان بن یسار عن زید بن ثابت انه کان یقول فی العین القائمة اذا طفئت مائة دینار از زید بن ثابت گفت در چشم بی نور ایستاده در محل خود وقتیکه شکسته شود صد دینار واجب میشود مترجم گوید و این طریق اجتهاد بوده است از زید بن ثابت **قال** الامر عندنا ان فی العین القائمة العوراء اذا طفئت وفی الید الشلاء اذا قطعت انه لیس فی ذلك الا الاجتهاد ولیس فی ذلك عقل مسمی گفت مالك حکمی که مقرر است نزد ما نسبت که در چشم بی بصارت که ایستاده باشد در محل خود وقتیکه شکسته شود و در دست شل وقتیکه بریده شود که نیست در اینها مگر اجتهاد

یعنی انه من القبیلة التی صارت بعد انصارا لان الانصار اسم اسلامی للاوس والخزرج الثم احکام الشیء والرم اصلاحه یعنی کنا اهل تربیته والمتولین لاصلاح شانه علی عمه بالتشدید والتخفیف ای علی طوله وکمال قوته ومعنی الحدیث ان القاتل کان فی الجاهلیة یرث من قتله فابطله الاسلام

وقتیکه زخمی رسانیده شود بدندان پس سیاه شود پس در وی دیه اوست بکمال پس اگر زخمی دیگر افگنده شود آن دندان

را بعد از آنکه سیاه شده باشد پس در وی دیه دندان هست بکمال نیز **باب** ما یروی من القود فی کسر الفخذ

دربیان آنچه مرویست از قصاص در شکستن ران **مالك** انه بلغه ان ابا بكر محمد بن عمرو بن حزم اقاد من كسر

الفخذ ابو بکر بن محمد بن عمرو قصاص گرفت از شکستن ران **باب** اذا قتل رجل رجلا وقال وجدته مع امرأتی

کیف یقضی فیه وقتیکه بکشد مردی مردی را و گوید یافتم او را با زن خود چگونه حکم کرده شود در ان **مالك** عن

سهيل بن ابي صالح السمان عن ابيه عن ابي هريرة ان سعد بن عبادة قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم

ارأيت ان وجدت مع امرأتي رجلا امهله حتى اتي باربعة شهداء فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم سعد بن عبادة گفت

در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر ده مرا اگر بیابم با زن خود مردی را آیا بگذارم او را تا آنکه بیارم چهار گواه را پس

فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری یعنی بگذار تا حاضر سازی گواهان را **مالك** عن يحيى بن سعيد عن سعيد

بن المسيب ان رجلا من اهل الشام يقال له ابن خيبري وجد مع امرأته رجلا فقتله او قتلهما فاشكل على

معاوية بن ابي سفيان القضاء فيه فكتب الى ابي موسى الاشعري يسأل له علي بن ابي طالب عن ذلك فسأل ابو موسى عن ذلك علي بن ابي

طالب فقال له علي ان هذا الشيء ما هو بارضي عزمت عليك لتخبرني به فقال ابو موسى كتب الي معاوية بن ابي سفيان ان اسألك عن ذلك

فقال علي انا ابو الحسن ان لم يأت باربعة شهداء فليعط برمته مردی از اهل شام گفته میشد او را ابن خیبری یافت

با زن خود شخصی را پس کشت او را پس مشکل شد بر معاویه بن ابی سفیان حکم کردن در باب او پس نوشت بسوی ابو موسی

اشعری که سوال کند برای وی علی بن ابی طالب را ازین ماجرا پس سوال کرد ابو موسی ازین ماجرا علی ابن ابی طالب را پس گفت او را علی

بن ابی طالب هر آئینه این قضیه نیست که واقع نشده در زمین مملکت من قسم میدهم ترا که خبر دهی بحقیقت حال پس گفت ابو موسی نوشت

بسوی من معاویه بن ابی سفیان که سوال کنم ترا ازین ماجرا پس فرمود حضرت علی منم ابو الحسن اگر نیارد چهار گواه

باید که بدهد دیه او ستر جم گوید از مه رسنی که به بندند بآن اسیر را تا آنکه کشته شود یا تسلیم کرده شود بسوی اولیاء مقتول و مه

را گویند که در گردن شتران بندند مراد اینجا آنست که بدهد شتران دیه را والله اعلم **باب** ما جاء في من الدماء

بیان آنچه بقاید گذاشته میشود از خونها **مالك** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب وابي سلمة بن

عبد الرحمن عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال جرح العجماء جبار والبئر جبار والمعدن جبار

وفي الركاز الخمس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود زخم زدن جانوری زبان هدر است و افتادن در چاه هدر است و افتادن

معدن هدر است و در رکاز واجب میشود خمس حصه **باب** اذا اتلفت الماشية حائط قوم او زرعهم فان

كان ذلك ليلا ضمنه رب الماشية وانكان نهارا فلا وقتيكه ضائع كند مواشي باغ قومي يا زراعت قومي را پس اگر باشد اين
واقعه در شب ضامن شود صاحب مواشي و اگر باشد در روز پس نيست ضمان بر صاحب ماشيه **مالك** عن ابن شهاب عن حرام ابن
سعيد بن محيصة ان ناقة للبراء ابن عازب دخلت حائط رجل فافسدت فيه فقضى رسول الله صلى الله عليه
وسلم ان على اهل الحوائط حفظها بالنهار وان ما افسدت المواشي بالليل ضامن على اهلها ماده شتري از ان براء بن عازب
در آمد در باغ مردي پس تباه كاري كرد در وي پس حكم فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم كه بر اهل باغها لازم است نگاهباني
آن در روز و چيزيكه تباه كرده است مواشي در شب تا وان آن بر مالك اوست **باب** اذا اصاب بهيمة بجرح فعليه
ما نقص من ثمنها الا اذا كانت صائلة فدفعها وقتيكه برساند جانوري را زخمي پس واجبست بروي آنچه ناقص شود از قيمت
او مگر آنكه حمله كننده باشد پس دفع كند او را **قال مالك** الامر عندنا فيمن اصاب شيئا من البهائم ان على الذي
اصابها قدر ما نقص من ثمنها گفت مالك حكمي كه مقرر است نزديك ما در باب كسيكه زخم رسانيده است چيزي را از جانوران
كه واجبست بر كسيكه زخم رسانيده است او را قدر آنچه ناقص كرده است از بهاي او **قال يحيى** سمعت مالكا يقول
في الجمل يصول على الرجل فيخافه على نفسه فيقتله او يعقره فانه انكانت له بينة على انه اراده وصال عليه فلا
غرم عليه وان لم تقم له بينة الا مقالته فهو ضامن للجمل گفت يحيى شنيدم مالك را كه ميگفت در باب شتري كه حمله كند بر مردي
پس بترسد از وي بر نفس خود پس بكشد او را يا پي ببر كند او را پس حال اينست كه اگر باشد براي او گواهان بر آنكه آن شتر قصد
او كرده يا حمله بروي نموده بود پس تاوان نيست بروي اگر قائم نشد براي او گواهان مگر قول وي پس او ضامن است يعني تاوان
از وي گرفته شود **باب** ما يروى من تضعيف القيمة تعزيرا آنچه روايت كرده شد از دو چند گرفتن قيمت از جهت
تعزير **مالك** عن هشام ابن عروة عن ابيه عن يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب ان رقيقا لحاطب سرقوا
ناقة لرجل من مزينة فانتحروها فرفع ذلك الى عمر ابن الخطاب فامر عمر كثير بن الصلت ان يقطع ايديهم
ثم قال عمر اراك تجيعهم ثم قال عمر والله لاغرمنك غرما يشق عليك ثم قال للمزني كم ثمن ناقتك فقال المزني
كنت والله امنعها من اربع مائة درهم فقال عمر اعطه ثمانمائة درهم غلامي چند از آن حاطب دزديدند ماده شتري را
از آن مردي از قبيله مزينه پس نحر كردند او را پس رفع كرده شد اين قضيه بسوي عمر بن الخطاب پس امر كرد حضرت عمر كثير
بن الصلت را كه ببرد دست ايشان بعد از آن گفت حضرت عمر مي بينم ترا يعني حاطب را كه گرسنه ميداري غلامان را
بعد از ان فرمود والله كه تاواني لازم كنم بر تو كه دشوار باشد بر تو بعد از ان گفت آن مزني را چه قدر بود قيمت ماده
شتر تو گفت مزني والله منع ميدادم او را بچهار صد درهم پس فرمود حضرت عمر اي حاطب بده او را هشت صد درهم **قال يحيى**

سمعت مالکا یقول ولیس علی هذا العمل عندنا فی تضعیف القیمة ولکن مضی امر الناس عندنا علی انه انما یغرم الرجل

قیمة البعیر او الدابة یوم یاخذها یحیی شنید مالک را که میگفت نیست بر این عمل

نزدیک ما در دو چند گرفتن قیمت ولکن گذشت امر مردمان نزدیک ما برآنکه تاوان نکشد مرد قیمت شتر یا چارپای

مگر قیمت روزیکه بگیرد آن را باب لا یجوز حلب ماشیة الغیر بغیر اذنه جایز نیست دوشیدن ماشیهٔ غیر بدون اجازتِ او

مالک عن نافع عن ابن عمران رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یحتلبن احد ماشیة احد بغیر اذنه ایحب

احدکم ان یؤتی مشربته فتکسر خزانته فینتقل منه طعامه وانما تخزن لهم ضروع مواشیهم اطعماتهم فلا

یحتلبن احد ماشیة احد الا باذنه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود باید که ندوشد هیچکس ماشیهٔ دیگری را بغیر رخصت او

آیا دوست میدارد یکی از شما که دزدی کرده شود مشربهٔ او را پس شکسته شود خزانهٔ او پس نقل کرده شود

ازان طعام او را جز این نیست که نگاه میدارد برای مردمان پستانهای مواشی ایشان طعامهای ایشان

یعنی شیر را پس نباید که بدوشد هیچکس ماشیهٔ دیگری بی اذن او باب من ارتد عن الاسلام ان کان فی

منعة من قومه جمع الامام المسلمین فقاتلهم هرکه مرتد شود از مسلمانی اگر برای او لشکری و قوتی باشد

از قوم او جمع کند امام مسلمانان را و جنگ کند با ایشان قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم

عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکفرین یجاهدون

فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم ای مسلمانان هرکه

برگردد از جملهٔ شما از دین خود پس نزدیک است که بیارد خدا تعالی برای ایشان قومی را که

دوست دارد خدا ایشان را و دوست دارند ایشان خدا را مهربان اند بر مسلمانان درشت طبع اند

بر کافران جهاد کنند در راه خدا و نترسند از ملامت کردن ملامت کنندگان این است فضل خدا میدهد آنرا

بهرکه خواهد و خدا مهربان داناست انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون

الزکوة وهم راکعون ومن یتول الله ورسوله والذین امنوا فان حزب الله هم الغلبون جز این نیست که کارساز

شما خداست و رسول او و آنانکه مومنان اند برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را و حال آنکه ایشان خشوع

کنندگان اند و هرکه دوست دارد خدا را و رسول او را و آنانرا که ایمان آورده اند پس هرآئینه گروه خدا

ایشانند غالب باب من ارتد عن الاسلام قتل هرکه مرتد شود از اسلام کشته شود مالک عن

زید بن اسلم ان رسول الله صلعم قال من غیر دینه فاضربوا عنقه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هرکه بدل کند دین خود را

پس بزنید گردن او را **باب** يستتاب المرتد للشافان رجع فيها والا قتل توبه کرده شود از مرتد پس اگر رجوع

کرد بخصلت نیک اخذ کرده والا کشته شود **مالك** عن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله بن عبد القاري عن ابيه انه

قال قدم على عمر بن الخطاب رضي الله عنه رجل من قبل ابي موسى الاشعري فسأله عن الناس فاخبره ثم قال له عمر بن

الخطاب هل كان فيكم من مغربة خبر فقال نعم رجل كفر بعد اسلامه قال فما فعلتم به قال قربناه فضربنا عنقه فقال عمر

افلا حبستموه ثلثا واطعمتموه كل يوم رغيفا واستتبتموه لعله يتوب ويراجع امر الله ثم قال عمر اللهم اني لم احضر ولم آمر ولم ارض اذ بلغني آمد پیش عمر بن الخطاب

مردی از جانب ابو موسی اشعری پس سوال کرد او را از حال مردمان پس آگاه کرد خبر داد حضرت عمر را بعد از ان

گفت آری مردی کافر شده بعد از اسلام خود گفت عمر بن الخطاب پس چه کردید با او گفت نزدیک ساختیم او را

پس زدیم گردن او پس گفت حضرت عمر را حبس نکردید او را سه شب نه خورانیدید او را هر روز یک نان و طلب توبه

نکردید از وی شاید که وی توبه کند و رجوع نماید بفرمان خدا تعالی بعد از ان گفت حضرت عمر بار خدایا هر آئینه

من حاضر نشدم باین کار و امر نکردم و راضی نشدم وقتی که خبر رسید بمن **باب** حكم الخوارج والقدرية واشباههم

باب حکم خوارج و منکران قدر و مانند ایشان از روافض و غیر ایشان **مالك** عن يحيى بن سعيد عن محمد بن ابراهيم

بن الحارث التيمي عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي سعيد الخدري انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول

يخرج فيكم قوم تحقرون صلوتكم مع صلوتهم وصيامكم مع صيامهم واعمالكم مع اعمالهم يقرءون القرآن ولا يجاوز

حناجرهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية تنظر في النصل فلا ترى شيئا وتنظر في الريش فلا ترى شيئا

وتتمارى في الفوق ابو سعید خدری گفت شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرمود خواهند برآمد در میان

شما قومی که سبک و حقیر شمارید نماز خود در برابر نماز ایشان و صوم خود را با صوم ایشان و عملهای خود را در برابر عملهای

ایشان میخوانند قرآن را و حال آنکه تجاوز نمیکند از گلوهای ایشان یعنی بدلهای ایشان نمی رسد بیرون آیند

از دین چنانکه بیرون می آید تیر از شکار که بسوی تیر انداخته باشند نظر کنی در پیکان تیر یعنی چیزی را و نظر کنی در پر تیر نبینی چیزی را و نظر کنی

در میان تیر پس نبینی چیزی و شک میکنی در سوفار یعنی میکند و آن سر تیر است که در زه گیرد در وی

اثری از خون و سرگین و این کنایه است از دخول ایشان در اسلام باز خروج ایشان بوجهی که بیشک نمیکنند

در وی چیزی یعنی اثری از اسلام ندارند **مالك** عن عمه ابي سهيل بن مالك انه قال كنت اسير مع عمر بن

عبد العزيز فقال ما رأيك في هؤلاء القدرية فقلت رأيي ان تستتيبهم فان قبلوا والا عرضتهم على السيف فقال عمر بن عبد العزيز وذلك رأيي

ابو سهیل بن مالک گفت در راه میرفتم همراه عمر بن عبد العزیز پس گفت عمر ابن عبد العزیز چیست رأی تو درین فرقه

فرقه قدریه نیز گفتیم معتقد من در ایشان آنست که طلب توبه کنی از ایشان پس اگر قبول کردند فبها و الا پیش آری ایشان را بر شمشیر گفت عمر بن عبد العزیز و همین است معتقد من مترجم گوید این جماعه اند از خوارج که در زمان حضرت علی رضی الله عنه خروج کردند پس قتال کرد علی با ایشان تا آنکه مستاصل ساخت ایشان را

باب قتل الساحر وان السحر کبیرة در کشتن ساحر و آنکه سحر گناه کبیره است

قال الله تعالی وما کفر سلیمان ولکن الشیطین کفروا یعلمون الناس السحر الآیة و کافر نشد سلیمان ولکن شیطانان کافر شدند می آموختند مردمان را جادو

مالك عن محمد بن عبد الرحمن بن سعد بن زرارة انه بلغه ان حفصة زوج النبی صلی الله علیه وسلم قتلت جاریة لها سحرتها وقد کانت دبرتها فامرت بها فقتلت حضرت حفصه کشت کنیزکی را از آن خود که سحر کرده بود او را و حال آنکه مدبر ساخته بود او را پس امر کرد حضرت حفصه بکشتن وی پس کشته شد

قال مالك الساحر الذی یعمل السحر ولم یعمل له غیره هو مثل الذی قال الله تبارك وتعالی فی کتابه ولقد علموا لمن اشتریه ما له فی الآخرة من خلاق فاری ان یقتل اذا عمل ذلك هو نفسه گفت مالك ساحر که خود سحر کند و سحر کرده نباشد برای وی غیر او وی مانند کسی است که خدا تعالی در کتاب خود فرموده است ولقد علموا لمن اشتریه ما له فی الآخرة من خلاق پس می بینم که کشته شود وقتیکه کرده باشد بنفس خود

باب جزاء المحاربین باب در جزاء راه زنندگان و یعنی کنندگان بغیر تاویل

قال الله تعالی انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلك لهم خزی فی الدنیا ولهم فی الآخرة عذاب عظیم الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم جزا این نیست که جزای آنانکه جنگ میکنند با خدا و رسول و یعنی با جماعه مسلمین زیرا که جنگ ایشان جنگ با خدا و رسول است والله اعلم و سعی میکنند در زمین بفساد یعنی قطع طریق میکنند و متعرض حرمات مسلمین و دماء و اموال ایشان میشوند نیست که کشته شوند ایشان را یا بر دار کرده شوند یا بریده شوند دستهای ایشان و پایهای ایشان دست از یکجانب و پای از جانب دیگر یا زایل کرده شود ایشان را از زمین یعنی جلا وطن یا حبس این جزاء ایشان را رسوائی است در دنیا و ایشان را در آخرت باشد عذاب بزرگ مگر آنانکه توبه کردند پیش از آنکه دست یابید بر ایشان پس بدانید که خدا آمرزگار مهربان است یعنی حد ساقط است از ایشان سوای حقوق آدمیان

باب ترتیب هذه العقوبات علی مراتب الجرائم در بیان ترتیب این تعذیبات موافق مراتب گناهان

مالك عن ابی الزناد انه اخبره ان عاملا لعمر بن عبد العزیز اخذ ناسا فی حرابة ولم یقتلوا فاراد ان یقطع ایدیهم او یقتل فکتب الی عمر بن عبد العزیز فی ذلك فکتب الیه عمر بن عبد العزیز لو اخذت بایسر من ذلك گفت ابی الزناد عامل عمر بن العزیز گرفت مردمان چند را در حرابه یعنی در قطع طریق و ایشان نکشته بودند کسی را پس خواست عامل که ببرد یا بکشد

ببرد دستهای ایشان را مکشند پس نوشت بسوی عمر بن عبد العزیز درین باب پس نوشت عمر بن عبد العزیز بسوی او که اگر عمل میکردی
باسان تر ازین بهتر بودی یعنی چون ایشان کشته نشدند بهتر باید که ببریدن دست اکتفا کنی مترجم گوید رضی الله عنه که کلام او در اصل
رای تخییر است اما درین مسئله امام را شاکرد است لطریق سیئتا بالطریق وجوب که عقوبت بقدر جرم کند و حدیث عبد الله بن عباس
که درین باب امام شافعی روایت کرده است محمل آن همین است والله اعلم **باب** الزنا کبیرة زنا گناه کبیره است **قال الله**
تعالی لا تقربوا الزنا انه کان فاحشة وساء سبیلا فرمود خدای تعالی نزدیک مشوید بزنا بدرستیکه آن کار بیحیایی است و بدراه
است آن **باب** من اتی حدا من حدود الله تعالی ثم لم یطلع علیه الناس استحب له ان لا یبدی ذلک لهم و
یتوب فیما بینه وبین الله تعالی هر که عمل کند گناهی را که موجب حدیست از حدود خدای تعالی و وقف نشد بر آن مردمان مستحب
است او را که ظاهر نکند آن عمل را برای مردمان و توبه کند در میان خود و میان خدای تعالی **مالک** عن زید بن اسلم ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال یا ایها الناس قد آن لکم ان تنتهوا عن حدود الله من اصاب شیئا من هذه القاذورة
فلیستتر بستر الله فانه من یبد لنا صفحته نقم علیه کتاب الله مختصر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ای مردمان
وقت آن رسید شما را که باز مانید از معاصی خدای تعالی هر که برسد بچیزی ازین نجاسات پس باید که در آید بپرده خدای تعالی
پس هر آئینه حال نیست که هر که ظاهر کند برای ما جانب روی خود را قائم خواهیم کرد بر وی شریعت خدای تعالی را **مالک** عن یحیی
بن سعید عن سعید بن المسیب ان رجلا من اسلم جاء الی ابی بکر الصدیق فقال له ان الاخر زنی فقال له ابو بکر هل ذکرت
هذا لاحد غیری فقال لا فقال ابو بکر فتب الی الله واستتر بستر الله فان الله یقبل التوبة عن عباده فلم تقرره نفسه حتی
اتی عمر بن الخطاب فقال له مثل ما قال لابی بکر فقال له عمر مثل ما قال له ابو بکر فلم تقرره نفسه حتی جاء الی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقال له ان الاخر زنی قال سعید فاعرض عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث مرات کل ذلک یعرض
عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی اذا اکثر علیه بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم الی اهله فقال ایشتکی
ام به جنة فقالوا یا رسول الله والله انه لصحیح فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابکر ام ثیب قالوا بل ثیب یا رسول الله
فامر به رسول الله صلی الله علیه وسلم فرجم مردی از قبیله بنی اسلم آمد پیش ابو بکر الصدیق پس گفت او را این بعید از رحمت
زنا کرده است پس گفت او را ابو بکر آیا ذکر کرده این قصه را برای کسی بجز من گفت نکرده ام پس گفت او را حضرت ابو بکر توبه کن بسوی
خدا و در آ بپرده خدا پس هر آئینه پرده خدای تعالی قبول میکند توبه را از بندگان خود پس قرار نداد او را نفس او تا آنکه آمد پیش عمر
بن الخطاب پس گفت او را مانند آنچه گفته بود حضرت ابو بکر را پس گفت او را حضرت عمر مانند آنچه گفته بود ابو بکر صدیق گفت سعید بن المسیب پس قرار
نداد او را نفس او تا آنکه آمد پیش آنحضرت پس گفت بجناب وی صلی الله علیه وسلم هر آئینه این بعید از رحمت زنا کرده است گفت سعید بن المسیب

پس اعراض کرد از وی رسول الله صلی الله علیه وسلم سه بار هر بار اعراض میکرد از وی رسول الله صلی الله علیه وسلم
تا آنکه مبالغه تمام کرد در پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم آدم فرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی قبیله او
استفسار نمود او را آیا بیماری هست یا او مجنون است پس گفتند قبیله او یا رسول الله والله تندرست است پس فرمود
رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا بکر است یا ثیب گفتند بلکه ثیب است یا رسول الله پس امر فرمود در حق وی رسول الله
صلی الله علیه وسلم پس رجم نموده شد **مالك** عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب انه قال بلغني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
لرجل من اسلم يقال له هزال يا هزال لو سترته بردائك لكان خيرا لك قال يحيى بن سعيد فحدثت بهذا الحديث في مجلس فيه
يزيد بن نعيم بن هزال الاسلمي فقال يزيد هزال جدي وهذا الحديث حق سعيد بن المسيب گفت خبر رسید بمن که رسول الله صلی
الله علیه وسلم فرمود شخصی از قبیله بنی اسلم که گفته میشد او را هزال یا هزال اگر پوشیده میکردی او را یعنی ماعز اسلمی را
هر آئینه بهتر بودی ترا یعنی امر میکردی او را باخفا و حمل نمیکردی او را باظهار گفت یحیی بن سعید پس ذکر کردم
این حدیث را در مجلسی که در وی بود یزید بن نعیم بن هزال اسلمی پس گفت یزید که هزال جد من بود و این حدیث درست
است **باب** الزاني الحر البكر يجلد مائة بكتاب الله ويغرب بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم
زانی آزاد که بنکاح صحیح بشرط آن بزنی نرسیده باشد زده شود صد تازیانه بسبب نص کتاب الله و از وطن اخراج کرده شود
یکسال بسبب حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم قال الله تعالى الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة ولا تاخذكم
بهما رافة في دين الله ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر وليشهد عذابهما طائفة من المؤمنين زن زنا کننده و مرد زنا کننده پس بزنید هر یکی
ازین دو را صد تازیانه و باید که نگیرد شما را بسبب ایشان مهربانی در اجرای حکم الهی اگر ایمان آورده اید بخدا و روز آخر
و باید که حاضر شود بر عقوبت این هر دو جماعتی از مسلمانان **مالك** عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن
ابي هريرة وزيد بن خالد الجهني انهما اخبراه ان رجلين اختصما الى رسول الله صلعم فقال احدهما اقض بيننا بكتاب الله وقال
الآخر وهو افقههما اجل يا رسول الله فاقض بيننا بكتاب الله وائذن لي ان اتكلم قال تكلم فقال ان ابني كان عسيفا على هذا
فزنى بامرأته فاخبروني ان على ابني الرجم فافتديت منه بمائة شاة وبجارية لي ثم اني سالت اهل العلم فاخبروني ان ما على ابني
جلد مائة وتغريب عام واخبروني انما الرجم على امرأته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما والذي نفسي بيده لاقضين
بينكما بكتاب الله اما غنمك وجاريتك فرد عليك وجلد ابنه مائة وغربه عاما وامر انيس الاسلمي ان ياتي امرأة الآخر
فان اعترفت رجمها قال فاعترفت فرجمها هر آئینه دو کس خصومت کردند نزد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم گفت یکی از ایشان یا رسول الله حکم کن میان ما بشریعت خدا تعالی و گفت دیگر و وی

ها فانه قيل نهي عن تعطيل الحدود وقيل نهي عن تخفيف الضرب بحيث لا يحصل الم معتد به قوله تعالى وليشهد عذابهما طائفة من

و وی دانا ترین دو کس بود آری یا رسول اللہ حکم فرما در میان ما بشریعت خدا تعالی و دستوری ده مرا که سخن گویم با تو

پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سخن بگو پس گفت آنمرد هر آئینه پسر من مزدور بود پیش این شخص پس زنا کرد با زن اوپس

خبر داد ندمرا بعض مردم که لازم است بر پسر من سنگسار کردن پس عوض او دادم صد گوسفند و یک کنیزکی

که بود از آن من بعد از آن هر آئینه سوال کردم اهل علم را ازین مسئله پس خبر دادند مرا که بر پسر من واجب است زدن صد تازیانه

و بیرون کردن از وطن یکسال و خبر دادند مرا که رجم بر زن این شخص واجب است پس فرمود آنحضرت صلعم آگاه شو قسم بآنخدای

که نفس من بدست اوست البته حکم کنم میان شما بشریعت خدا تعالی اما رمه تو و کنیزک تو باز گردانیده شده است بر تو و بر فرزند

پسر او را صد تازیانه و بی وطن ساخت او را یکسال و حکم فرمود انیس اسلمی را که برود بسوی زن این شخص دیگر پس اگر اعتراف

کند زن رجم کند او را پس اقرار کرد پس رجم کرد او را قال مالک العسیف الاجیر گفت مالک معنی عسیف اجیرست مالک

عن نافع ان صفية بنت ابی عبید اخبرته ان ابا بکر الصدیق اتی برجل قد وقع علی جارية بكر فاحبلها ثم اعترف علی

نفسه بالزنا ولم يكن احصن فامر به ابو بکر فجلد الحد ثم نفی الی فدك آورده شد شخصی پیش ابو بکر الصدیق رضی اللہ عنہ

که افتاده بود در زنی نوجوان شوهر نادیده پس حامل ساخت او را بعد از آن اقرار کرد بر خود بزنا و محصن نبود پس امر کرد در حق او

ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ پس زده شد حد بعد از آن اخراج کرد او را بسوی فدک باب یجلد بسوط قد رکب

به و لان حد زده شود بتازیانه که سوار شده باشند بآن و نرم شده باشد مالک عن زید بن اسلم ان رجلا

اعترف علی نفسه بالزنا علی عهد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فدعا له رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بسوط

فاتی بسوط مکسور فقال فوق هذا فاتی بسوط جدید لم تقطع ثمرته فقال دون هذا فاتی بسوط قد رکب

به و لان فامر به رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فجلد مختصر هر آئینه مردی اعتراف کرد بر نفس خود بزنا در عهد رسول

اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس طلب کرد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم برای او تازیانه پس آورده شد تازیانه شکسته پس فرمود

قوی تر ازین باید پس آورده شد تازیانه نو که بریده نشده بود گره او فرمود کمتر ازین باید پس آورده شد تازیانه که سوار

شده بودند بآن و نرم شده بود پس امر فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در حق او پس حد زده شد باب الزانی

المحصن یرجم زانی محصن را رجم کرده شود مالک باسناده عن عمر رضی اللہ عنہ انه قال الرجم فی کتاب

اللہ تعالی حق علی من زنا من الرجال والنساء اذا احصن حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمود رجم در کتاب خدا تعالی

ثابتست بر کسیکه زنا کند از مردان و زنان وقتیکه محصن باشد مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن

المسیب ان عمر بن الخطاب قال ایاکم ان تهلکوا عن آیة الرجم ان یقول قائل لا نجد حدین فی کتاب اللہ

فقد رجم رسول الله صلی الله علیه وسلم ورجمنا والذی نفسی بیده لولا ان یقول الناس زاد عمر بن الخطاب فی کتاب

الله لکتبتها الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة فانا قد قرأناها عمر ابن الخطاب فرمود دور دارید خود را از انکه هلاک

شوید اعراض کرده از آیة رجم بسبب انکه بگوید گوینده هر آینه نمی یابیم دو حد در کتاب خدا تعالی پس هر آینه رجم کرده است

رسول الله صلی الله علیه وسلم و رجم کردیم ما قسم بذاتی که نفس ما در دست اوست اگر خوف آن نبودی که گویند مردمان که زیاده

کرد عمر بن الخطاب در کتاب خدا تعالی البته می نوشتم آن آیت را در مصحف الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة شیب

وشیبة وقتی که زنا میکنند پس سنگسار کنید ایشان را البته پس هر آینه ما خوانده ایم آنرا **قال** یحیی سمعت مالکا یقول قوله الشیخ

والشیخة یعنی الثیب والثیبة فارجموهما البتة گفت یحیی شنیدم مالک که مراد از شیخ و شیخة شیب و شیبه است **باب**

الاحصان ما ذا احصان که شرط رجم است چه چیز است **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب انه قال

المحصنات من النساء هن اولات الازواج ویرجع ذلک الی ان الله حرم الزنا سعید بن المسیب گفت محصنات از زنان

خداوندان شوهران اند رجوع میکند نهی از نکاح محصنات باین اصل که خدا تعالی حرام کرده است زنا را **مالک** عن ابن

شهاب وبلغه عن القاسم بن محمد انهما کانا یقولان اذا نکح الحر الامة فمسها فقد احصنته قال مالک از ابن شهاب روایت

کرد و نیز خبر رسید بمالک از قاسم بن محمد که ایشان هر دو میگفتند وقتیکه نکاح کند مرد آزاد کنیزک را پس دست رسانید یعنی

جماع کرد او را پس نکاح کنیزک او را محصن میسازد **باب** الحامل یؤخر رجمها الی ان تضع تاخیر کرده شود رجم زن حامل

تا آنکه بنهد بار شکم خود را **مالک** عن یعقوب بن زید بن طلحة عن ابیه زید بن طلحة عن عبد الله بن ابی ملیکة

انه اخبره ان امرأة جاءت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخبرته انها زنت وهی حامل فقال لها رسول

الله صلی الله علیه وسلم اذهبی حتی تضعی فلما وضعت جاءته فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذهبی حتی

ترضعیه فلما ارضعته جاءته فقال اذهبی فاستودعیه قال فاستودعته ثم جاءت فامر بها فرجمت

زنی آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس خبر داد آنجناب را که وی زنا کرده است حال آنکه حامل بود پس فرمود او را رسول الله صلی

الله علیه وسلم برو تا آنکه بنهی بار شکم خود را پس وقتیکه بنهاد بار شکم را آمد بحضور مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت

صلی الله علیه وسلم برو تا آنکه شیر دهی او را پس وقتیکه مدة شیر بآخر رسانید آمد بجناب او صلی الله علیه وسلم پس فرمود برو بسپار

فرزند را بکسی پس بدست کسی سپرد او را بعد ازان آمد پس امر فرمود در حق وی پس سنگسار کرده شد او را **باب** رجم اهل الذمة

باب در حکم رجم کافر که از اهل ذمه باشد **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال جاءت الیهود الی رسول الله

صلی الله علیه وسلم فذکروا له ان رجلا منهم وامرأة زنیا فقال لهم رسول الله صلی الله علیه وسلم ما تجدون فی

۱۱۴

التوريته في شان الرجم فقالوا نفضحهم ويجلدون فقال عبد الله بن سلام كذبتم ان فيها الرجم فاتوا بالتورية

فنشروها فوضع احدهم يده على اية الرجم ثم قرا ما قبلها وما بعدها فقال عبد الله بن سلام ارفع يدك فرفع يده

فاذا فيها اية الرجم فقالوا صدق يا محمد ان فيها اية الرجم فامر بهما رسول الله صلى الله عليه وسلم فرجما فقال

عبد الله بن عمر فرايت الرجل يحنا على المراة ويقيها الحجارة قال مالك معنى يحنا يكب عليها حتى تقع الحجارة عليه

آمدند یهود بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس ذکر کردند در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مردی و زنی از جمله یهود زنا

کرده اند پس فرمود ایشان را رسول الله صلی الله علیه وسلم چه چیز می یابید در باب رجم در توریته پس گفتند رسوا میکنیم زانیان را و

تازیانه زده میشود ایشان را پس گفت عبد الله بن سلام دروغ گفتید هر آینه در توریته رجم مذکور است پس آوردند توریته را آن را

کشادند آن را پس نهاد شخصی از ایشان دست خود را بر آیت رجم بعد از آن خواند آنچه پیش از آیه رجم بود پس گفت عبد الله بن

سلام بردار دست خود را پس برداشت دست خود را پس ناگهان ظاهر شد در وی آیه رجم پس گفتند یهود درست گفت عبد الله بن سلام هر آینه در توریته

هست آیه رجم پس امر فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در باب آن زن و مرد پس رجم کرده شد ایشان را پس گفت عبد الله

بن عمر پس دیدم آن مرد را که خم میشد بر آن زن نگاه میداشت او را از سنگها گفت مالک معنی یحنی آنست که سرنگون می افتاد

بر آن زن تا بیفتد سنگ بر وی **باب** حد العبيد والاماء در بیان حد غلامان و کنیزکان **قال** الله تعالى فاذا

احصن فان اتين بفاحشة فعليهن نصف ما على المحصنات من العذاب پس وقتیکه خداوندان شوهر شدند کنیزکان

پس اگر بعمل آرند زنا را پس واجبست بر ایشان نصف آنچه واجبست بر زنان آزاد از عقوبت یعنی پنجاه تازیانه باید زد **مالك**

عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابي هريرة وزيد بن خالد الجهني ان رسول الله صلى

الله عليه وسلم سئل عن الامة اذا زنت ولم تحصن فقال ان زنت فاجلدوها ثم ان زنت فاجلدوها ثم ان زنت فاجلدوها ثم بيعوها

ولو بضفير رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال کرده شد از حال کنیزک وقتیکه زنا بکند و صاحب شوهر نشده است پس فرمود اگر

زنا کند پس تازیانه بزنید بعد از آن اگر بار دیگر زنا کند پس تازیانه بزنید بعد از آن اگر بار دیگر زنا کند پس تازیانه بزنید او را بعد از آن بفروشید او را

اگرچه بیک رسن باشد **قال** ابن شهاب لا ادري بعد الثالثة او الرابعة گفت ابن شهاب نمیدانم که بیع را ذکر فرمود

در مره سوم یا در چهارم مترجم گوید رقم تخصیص سوال با مه غیر محصنه از جهت آنست که در قرآن عظیم حال محصنه مذکور است

پس اشتباه افتاد که حال غیر محصنه چه خواهد بود اگر قید احصان اتفاقی است محصنه و غیر محصنه را یک حکم باشد والا تفرقه کنند پس

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان فرمود که قید اتفاقی است **مالك** عن يحيى بن سعيد ان سليمن بن يسار اخبره ان

عبد الله بن عياش بن ابي ربيعة المخزومي قال امرني عمر ابن الخطاب في فتية من القريش فجلدنا ولائد من ولائد

الامارة خمسين خمسين فی الزنا عبد الله بن عیاش گفت امر کرد مرا عمر بن الخطاب در جوانان چند از جمله قریش پس تازیانه

زدیم کنیزکان چند را از کنیزکان بیت المال پنجاه پنجاه تازیانه در حد زنا **قال** مالک الذی ادرکت علیه اهل علم

ببلدنا انه لا نفی علی العبید اذا زنوا گفت مالک حکمی که یافتم بر آن اهل علم را در شهر خود آنست که جلا وطن کردن لازم نیست

بر غلامان وقتیکه زنا کنند **باب** یثبت الزنا بالاقرار او باربعة شهداء ثابت میشود زنا باقرار و یا بچهار گواه **قال**

الله تعالی واللاتی یاتین الفاحشة من نساءکم فاستشهدوا علیهن اربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن فی

البیوت حتی یتوفهن الموت او یجعل الله لهن سبیلا و آنانکه بعمل می آرند زنا از زنان شما پس گواهی طلبید بر ایشان

از چهار کس از جماعهٔ خویش یعنی مردان مسلمان پس اگر گواهی داوند بر ایشان پس نگاه دارید یعنی حبس کنید ایشان را در خانهای

تا آنکه قبض ارواح ایشان کند ملک الموت یا مقرر سازد خدای تعالی برای ایشان راهی یعنی طریقه حد ایشان و در آخر راهی معین شد

و آن جلد و رجم ثابت **مالک** عن ابن شهاب انه اخبره ان رجلا اعترف علی نفسه بالزنا علی عهد رسول

الله صلی الله علیه وسلم وشهد علی نفسه اربع مرات فامر به رسول الله صلی الله علیه وسلم فرجم قال ابن شهاب فمن

اجل ذلک یوخذ الرجل باعترافه علی نفسه ابن شهاب خبر داد مالک را که مردی اقرار کرد بر نفس خود بارتکاب زنا در عهد رسول

الله صلی الله علیه وسلم و گواهی داد بر خود چهار بار پس امر کرد او را رسول الله صلی الله علیه وسلم پس رجم کرده شد گفت ابن شهاب

پس بسبب همین حدیث اخذ کرده میشود مرد بسبب اعتراف بر نفس خود **مالک** عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد

الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس قال سمعت عمر بن الخطاب یقول الرجم فی کتاب الله عز وجل حق

علی من زنا من الرجال والنساء اذا احصن اذا قامت علیه البینة او کان الحبل او الاعتراف عبد الله بن عباس گفت شنیدم

حضرت عمر را که میگفت رجم در کتاب خدای تعالی یعنی در شریعت او حق است بر هر که زنا کند از مردان و زنان وقتی که محصن باشد

وقتیکه قائم شوند بروی گواهان یا باشد حمل یا اقرار **مالک** عن یحیی بن سعید عن سلیمان بن یسار عن ابی

واقد اللیثی ان عمر بن الخطاب اتاه رجل وهو بالشام فذکر له انه وجد مع امراته رجلا فبعث عمر بن الخطاب ابا

واقد اللیثی الی امراته یسالها عن ذلک فاتاها وعندها نسوة حولها فذکر لها الذی قال زوجها لعمر بن

الخطاب واخبرها انها لا توخذ بقوله وجعل یلقنها اشباه ذلک لتنزع فابت ان تنزع وتمت علی الاعتراف

فامر بها عمر فرجمت ابو واقد لیثی روایت کرد که هر آینه عمر بن الخطاب آمد پیش او مردی حالانکه او در شام بود پس ذکر کرد

پیش او که وی یافته است با زن خود مردی را پس فرستاد عمر بن الخطاب ابو واقد لیثی را بسوی زن او تا سوال کند آن زن

را ازین ماجرا پس آمد پیش آن زن و نزدیک وی زنان چند نشسته بودند گرد او پس ذکر کرد آنچه شوهر او گفته بود پیش عمر

فائدہ: علی هذا الاصل الرجم بعد اربع مرات في نفسه او في مجالس مختلفة عند ابي حنيفة واحمد رحمهما الله ... وبعض الفقهاء ... في اربع مجالس ... الشافعي ... من المعترف ... حتى يقام عليه الحد ... يقيم عليه ...

بن الخطاب وخبر داد او را که وی با خود نیست بقول شوهر او و شروع کرد که تلقین میکرد او را امثال این خبر تا باز گردد از اعتراف پس قبول نکرد که باز گردد و قائم ماند با قرار پس امر کرد حضرت عمر در باب او پس رجم کرده شد او را **مالك** باسناده ان رجلا من اسلم جاء الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال له ان الاخر زنی فاعرض عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث مرات کل ذلك یعرض عنه رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی اذا اکثر علیه بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم الی اهله فقال ایشتکی ام به جنة فقالوا یا رسول الله انه لصحیح فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابکر ام ثیب فقالوا بل ثیب یا رسول الله فامر به رسول الله صلی الله علیه وسلم فرجم شخصی مردی از بنی اسلم آمد بسوی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس عرض کرد بجناب وی صلی الله علیه وسلم هر آئینه این بعید از رحمت زنا کرده است پس اعراض فرمود از وی آنحضرت صلی الله علیه وسلم سه بار هر بار اعراض مینمود از وی رسول الله صلی الله علیه وسلم تا آنکه مبالغه تمام کرد در پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرستاد آدمی را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی قبیله او آیا مریض است یا با وی جنون است پس گفتند قبیله او یا رسول الله تندرست است پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا بکر است یا ثیب گفتند بلکه ثیب است یا رسول الله پس امر فرمود در حق وی صلی الله علیه وسلم پس رجم کرده شد

باب مايدرء فيه الحد ... ومالايدرء

چه چیز است که دفع کرده میشود در وی حد را و چه چیز است که دفع نمیشود در وی حد **مالك** عن نافع ان عبدا كان يقوم على رقيق الخمس وانه استكره جارية من ذلك الرقيق فوقع بها فجلده عمر بن الخطاب ونفاه ولم يجلد الوليدة لانه استكرهها غلامی خبر داری بندی خمس میکرد و هر آئینه او اکراه کرد کنیزکی را از آن بندی پس زنا کرده بوی پس تازیانه زد غلام را عمر بن الخطاب و جلای وطن کرد او را و تازیانه نزد آن کنیزک بسبب آنکه اکراه کرده بود او را **مالك** عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن ان عمر ابن الخطاب قال الرجل خرج بجارية لامرأته معه في سفر فاصابها فغارت امرأته فذكرت ذلك لعمر بن الخطاب فسأله عن ذلك فقال وهبتها لي فقال عمر لتاتيني بالبينة او لارمينك بالحجارة قال فاعترفت امرأته انها وهبتها له مردی برآورد کنیزکی از آن زن خود با خود در سفر پس رسید او را یعنی جماع کرد بوی پس غیرت نمود زن او پس ذکر کرد این ماجرا پیش عمر بن الخطاب پس سوال نمود عمر بن الخطاب او را ازین قضیه پس گفت آن مرد بخشیده بود آن زن آن کنیزک برای من پس فرمود حضرت عمر والله که یا بیاری گواهان را یا سنگسار کنم ترا گفت راوی پس اعتراف کرد زن او هر آئینه او بخشیده بود آن کنیزک را بوی **مالك** باسناده ان عمر بن الخطاب قال في متعة هذا المتعة ولو كنت تقدمت فيها لرجمت عمر بن الخطاب فرمود در متعه این نکاح متعه است و اگر پیش ازین حکم میکردم درین باب هر آئینه سنگسار میکردم **مالك** ان حسن ما سمع في الامة يقع بها الرجل وله فيها شرك انه لايقام عليها الحد وانه يلحق به الولد

في التفتيش فقال ... ولذلك ... في بعض طرق الحديث ... جنة وفي بعض ... لعلك قبلت او غمزت او نظرت قال لا يا رسول الله قال انكحتها ... قال نعم ... الحبل ... قول عمر ... الان الحبلى مالك ... اذا لم يكن لها زوج ترجم وان لم تعترف ولم تقم على زناها بينة ويتجه على قول الكرخي ان معنى التقسيم ان الاعتراف يكون من غير ظهور ابتداء من غير ... او يكون هناك حبل يريب الناس فيفتشون لاجله حتى تعترف او تقوم بينة

وتقام عليه الجارية حين حملت فيعطى شركاءه حصصهم من الثمن وتكون الجارية له قال مالك وعلى هذا الامر عندنا بهترين خبری که شنید مالک درباب کنیزکی که واقع شود بروی مردی واورا باشد در آن کنیزک شرکت آنست که قائم کرده نشود بروی حد وآنکه لاحق کرده شود بوی ولد را وقیمت کرده میشود بروی آن کنیزک وقتیکه حمل گرفت پس بدهد شرکا خود را حصهای ایشان از بهای کنیزک و باشد کنیزک از آن او گفت مالک و برهمین است حکم نزدیک ما **باب** اذا اكرهت المرأة على الزنا وجب عليه الحد وصداق تلك المرأة وقتیکه اکراه کرد زنی را بر زنا واجب میشود بروی حد و مهر آن زن **مالك** عن ابن شهاب ان عبد الملك بن مروان قضى في امرأة اصيبت مستكرهة بصداقها على من فعل ذلك بها عبد الملك حکم کرد درباب زنی که زنا کرده شد بادی باکراه بمهر او برکسیکه کرد این کار را با او **باب** ان جاءت بولد لستة اشهر منذ نكحت فليس عليها حد اگر آورد زنی فرزند بعد شش ماه از ابتدای آنکه نکاح کرده بود پس نیست بروی حد **مالك** انه بلغه ان عثمان بن عفان اتى بامرأة قد ولدت في ستة اشهر فامر بها ان ترجم فقال له علي بن ابي طالب ليس ذلك عليها ان الله تعالى وتبارك يقول في كتابه وحمله وفصاله ثلثون شهرا وقال والوالدات يرضعن اولادهن حولين كاملين لمن اراد ان يتم الرضاعة فالحمل يكون ستة اشهر فلا رجم عليها فبعث عثمان في اثرها فوجدها قد رجمت آورده شد زنی در پیش حضرت عثمان که زاده بود در شش ماه بعد از ابتدای نکاح پس امر کرد در حق وی که رجم کرده شود پس گفت او را علی ابن ابی طالب نیست واجب بروی حد هرآینه خدا تعالی میفرماید در کتاب خود وحمله وفصاله ثلثون شهرا و فرمود والوالدات يرضعن اولادهن حولين كاملين پس حمل میشود شش ماه پس رجم واجب نیست بروی پس آدم فرستاد عثمان بن عفان عقب آن زن پس یافت او را که رجم کرده شده بود **باب** حد اللوطة باب در حکم لواطة **قال** الله تعالى في قصة قوم لوط ائنكم لتاتون الرجال وتقطعون السبيل **قال** واللذان ياتيانها منكم فآذوهما فان تابا واصلحا فاعرضوا عنهما ان الله كان توابا حكيما و آن دو مرد که میکنند کار بیحیائی از جمله شما پس ایذا دهید ایشان را یعنی بزدن دره و نعال و بدشنام دادن و ملامت کردن پس اگر توبه کردند و نیکوکاری نمودند یعنی پیش از امضای تعزیر پس اعراض کنید از ایشان هرآینه هست خدا توبه قبول کننده با حکمت مترجم گوید مفسران درین آیه اختلاف کردند جمعی بر زنا حمل کردند و منسوخ گفتند و اقوی آنست که در لواطة نازل شده بدلیل تذکیر واللذان وضمیر منكم وتقديم آيه زنا زنان عنقریب والله اعلم **مالك** انه سأل ابن شهاب عن الذي يعمل عمل قوم لوط فقال ابن شهاب عليه الرجم احصن او لم يحصن مالک سوال کرد ابن شهاب را از حکم کسیکه عمل کند عمل قوم لوط پس گفت ابن شهاب بروی رجم است محصن باشد یا غیر محصن **باب** السرقة كبيرة و

حدها قطع الید دزدی گناہ کبیرہ ہست وحد آن بریدن دست ہست قال اللہ تعالی والسارق والسارقۃ
فاقطعوا ایدیہما جزاء بما کسبا نکالا من اللہ واللہ عزیز حکیم دمرد وزن دزد پس ببرید دست ایشان بجزای
آنچہ کردند عقوبتہ مقرر کردہ شدہ از جانب خدا وخدا غالب با حکمت ہست فمن تاب من بعد ظلمہ واصلح فان اللہ یتوب
علیہ ان اللہ غفور رحیم پس ہر کہ توبہ کند بعد از آنکہ ستم کردہ باشد ونیکوکاری نماید پس ہر آئینہ خدا تعالی رجوع برحمت کند بروی
وہر آئینہ خدا تعالی آمرزگار مہربان ہست باب لا قطع الا فی سرقۃ ما تبلغ قیمتہ ربع دینار بریدن دست نیست دزد
را مگر در دزدی کہ برسد قیمت آن بربع دینار مالک عن یحیی بن سعید عن عمرۃ بنت عبد الرحمن عن عائشۃ
زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہا قالت ما طال علی وما نسیت القطع فی ربع دینار فصاعدا حضرت عائشہ
گفت زمان دراز نگذشتہ بر من وفراموش نکردہ ام قطع ید باشد در چہارم حصہ دینار یا زیادہ از آن مالک عن
یحیی بن سعید انہ قال اخبرنی ابو بکر ابن محمد بن عمرو بن حزم انہ اخذ نبطیا قد سرق خواتم من حدید فحبسہ لیقطع
یدہ فارسلت الیہ عمرۃ بنت عبد الرحمن مولاۃ لہا یقال لہا امیۃ قال ابو بکر فجاءتنی وانا بین ظہرانی الناس فقالت
تقول لک خالتک عمرۃ یا ابن اختی اخذت نبطیا فی شیء یسیر ذکر لی فاردت قطع یدہ فقلت نعم قالت فان عمرۃ
تقول لک لا قطع الا فی ربع دینار فصاعدا قال ابو بکر فارسلت النبطی ابو بکر بن محمد بن عمرو بن حزم گرفت یک نبطی
را کہ دزدیدہ بود انگشتریہا چند از قسم آہن پس بزندان کرد او را تا ببرد دست او پس فرستاد پیش او عمرہ زنی آزاد کردہ
خود را گفت ابو بکر پس آمد آن زن پیش من ومن درمیان مردمان نشستہ بودم پس گفت میگوید ترا خالہ تو عمرہ کہ
ای پسر خواہر من گرفتہ نبطی را در چیز قلیل کہ ذکر کردہ شد پیش من قدر او پس قصد کردی بریدن دست او گفتم آری گفت
پس ہر آئینہ عمرہ میگوید ترا قطع نیست مگر در چہارم حصہ دینار یا زیادہ از آن گفت ابو بکر پس بگذاشتم آن نبطی را مالک
عن عبد اللہ بن ابی بکر بن عمرو بن حزم عن عمرۃ بنت عبد الرحمن انہا قالت خرجت عائشۃ زوج النبی
صلی اللہ علیہ وسلم الی مکۃ ومعہا مولاتان لہا ومعہا غلام لبنی عبد اللہ بن ابی بکر الصدیق فبعث
مع المولاتین ببرد مراجل قد خیط علیہ خرقۃ خضراء قالت فاخذ الغلام البرد ففتق عنہ فاستخرجہ وجعل
مکانہ لبدا وفروۃ وخاط علیہ فلما قدم المولاتان المدینۃ دفعتا ذلک الی اہلہ فلما فتقوا عنہ وجدوا فیہ
اللبد ولم یجدوا البرد فکلموا المولاتین فکلمتا عائشۃ او کتبتا الیہا واتہمتا العبد فسئل العبد عن ذلک
فاعترف فامرت بہ عائشۃ زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقطعت یدہ .... وقالت عائشۃ
القطع فی ربع دینار فصاعدا برآمد حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا بسوی مکہ وہمراہ او دو زن آزاد کردہ او بودند

لا قطع فی ثلاث ... اتفق علیہ المسلمون ان ... فی التفاصیل ... اختلاف ۱۲

وہمراہ او غلامی بود از ان اولاد عبد اللہ بن ابی بکر الصدیق پس فرستادہ شد ہمراہ آن دو زن از مکہ بمدینہ چادری مخطط کہ دوختہ شدہ بود بران خرقہ سبزی پس گرفت آن غلام چادر را پس بشگافت خرقہ را از بالای آن پس برآورد اورا و نہاد بجای وی نمدی و پوستینی و دوخت بالای آن پس وقتی کہ آمدند آن دو زن بمدینہ دادند آن چادر را بخداوندان آن پس وقتیکہ شگافتند از بالای آن چادر را یافتند در آن جامہ پارہ نمد را و نیافتند چادر را پس سخن گفتند با آن دو زن پس سخن گفتند آن زنان با حضرت عائشہ یا نامہ نوشتند بسوی وی و تہمت نہادند بر آن غلام پس سوال کردہ شد غلام را ازین ماجرا پس اقرار نمود پس امر فرمود حضرت عائشہ درباب وی پس بریدہ شد دست او و گفت حضرت عائشہ رض بریدن دست در چہارم حصہ دینار است یا زیادہ ازان **مالک** نافع عن عبد اللہ بن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قطع فی مجن ثمنہ ثلثۃ دراہم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم برید دست دزدی در دزدی سپری کہ قیمت آن سہ درہم بود **مالک** عن عبد اللہ بن ابی بکر عن ابیہ عن عمرۃ بنت عبد الرحمن ان سارقا سرق فی زمان عثمان بن عفان اترجۃ فامر بہا عثمان ان تقوم فقومت بثلثۃ دراہم من صرف اثنی عشر درہما بدینار فقطع عثمان یدہ دزدی دزدید در زمان حضرت عثمان اترج یعنی لیموی شیرین پس فرمود حضرت عثمان بمقرر کردن قیمت آن پس قیمت کردہ شد بسہ درہم بحساب صرف دوازدہ درہم بیک دینار پس قطع کرد حضرت عثمان دست اورا

باب لا قطع الا فی سرقۃ من مال محرز قطع نیست مگر در دزدی کہ از مال نگاہبانی کردہ شدہ باشد

مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن یحیی بن حبان ان عبدا سرق ودیا من حائط رجل فغرسہ فی حائط سیدہ فخرج صاحب الوادی یلتمس ودیہ فوجدہ فاستعدی علی العبد مروان بن الحکم فسجن مروان بن الحکم العبد اراد قطع یدہ فانطلق سید العبد الی رافع بن خدیج فسالہ عن ذلک فاخبرہ انہ سمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لا قطع فی ثمر ولا کثر والکثر الجمار فقال الرجل فان مروان بن الحکم اخذ غلاما لی وہو یرید قطعہ وانا احب ان تمشی معی الیہ فتخبرہ بالذی سمعت من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فمشی معہ رافع الی مروان بن الحکم فقال اخذت غلاما لہذا فقال نعم قال فما انت صانع بہ قال اردت قطع یدہ فقال لہ رافع سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لا قطع فی ثمر ولا کثر فامر مروان بالعبد فارسل غلامی بدزدید بچہ خرما از بستان مردی پس بنشاند او را در بوستان خداوند خود پس برآمد صاحب بچہ خرما بن طلب میکرد بچہ خرمابن خود را پس یافت او را پس فریاد کرد بر آن غلام پیش مروان بن حکم پس بزندان در آورد مروان آن غلام را و قصد کرد کہ ببرد دست او را پس رفت صاحب آن غلام پیش رافع بن خدیج پس سوال کرد او را

فانہ یدل علی ان العبرۃ بالذہب ومن اجل ذلک ردت قیمۃ الدراہم الیہ بعدما قومت الاترجۃ بالدراہم ویوضح ذلک ایضا وقوع اثنی عشر الف درہم موضع الف دینار فی الدیۃ وقال ابو حنیفۃ لا تقطع فی اقل من عشرۃ دراہم ۱۲

ازین مسئله پس خبر داد رافع که وی شنیده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود قطع نیست در دزدی میوه یعنی میوهٔ
معلق بدرخت ونه در پیه خرما پس گفت انو هر اینه مروان بن الحکم گرفته است غلامی را از ان من میخواهد بریدن دست او
ومن دوست میدارم که بروی همراه من بسوی مروان پس خبر دهی او را بانچه شنیده از رسول الله صلی الله علیه وسلم پس رفت
همراه او رافع بن خدیج بسوی مروان پس گفت گرفته غلام این شخص را پس گفت آری گفت پس چه چیز میخواهی که کنی با او گفت
میخواهم بریدن دست او پس گفت او را رافع شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که میفرمود قطع نیست در میوه ونه در پیه
خرما پس حکم کرد مروان در باب آن غلام پس گذاشته شد **مالك** عن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی الحسین
المکی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا قطع فی ثمر المعلق ولا فی حریسة جبل فاذا آواه المراح او الجرین فالقطع
فیما بلغ ثمن المجن رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قطع نیست در ثمر آویخته شده بر درخت ونه در بزی که دزدیده
شد او را از کوهی پس وقتی که جای دهد بز را خانه که وقت شام انجا می آرند یا جای دهد ثمر را جای توده کردن ثمر پس واجب است
بریدن دست در آنچه برسد بقیمت سپر وان در عصر آنحضرت صلعم سه درهم بود **باب** اذا نبش سد الرداء ونام او ادام
الغنم فی البیت او آوی الثمر الی الجرین فذلك حرز دفتیکه تکیه کند صاحب ردا بر ردای خود و بخواب رود یا آورد وقت
شام مواشی را در خانه یا آورد میوه را در جایی که توده کنند پس آن حرزست **مالك** عن ابن شهاب عن صفوان بن
عبد الله بن صفوان ان صفوان بن امیة قیل له انه من لم یهاجر هلك فقدم صفوان بن امیة المدینة فنام فی
المسجد وتوسد رداءه فجاء سارق فاخذ رداءه فاخذ صفوان السارق فجاء به الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فامر به رسول الله صلی الله علیه وسلم ان تقطع یده فقال له صفوان انی لم ارد هذا یا رسول الله هو علیه صدقة
فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم فهلا قبل ان تاتینی به گفته شد بصفوان بن امیه که هر که هجرت نکرده است
هلاک شد یعنی نجات نیافت پس آمد صفوان بمدینه پس بخواب رفت در مسجد و تکیه زده بر چادر خود پس آمد دزدی و گرفت
چادر او را پس گرفت صفوان دزد را پس آورد او را پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس امر فرمود رسول الله صلی
الله علیه وسلم که قطع کرده شود دست او را پس گفت صفوان بآنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آینه من قصد نکرده بودم بریدن
دست او را یا رسول الله صلی الله علیه وسلم آن چادر بروی صدقه است پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم پس
چرا صدقه کردی پیش از انکه بیاری او را پیش من **مالك** باسناده عن النبی صلی الله علیه وسلم فاذا
اواه المراح او الجرین فالقطع فیما بلغ ثمن المجن آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود پس چون جای دهد بز را خانه که وقت
شام انجا می آرند یا جای دهد ثمر را جای توده کردن پس واجب است بریدن دست در آنچه برسد بقیمت سپر که سه درهم بود

ازین حدیث معلوم شد که نفع نمیکند عفو یعنی ساقط نمیکند عفو کردن مسروق منه حد را وقتیکه برساند دزد را پیش سلطان

باب لا تقطع یلعن لا یحب منه المتاع بریده نشود دست کسیکه پوشیده میشود و ازوی متاع یعنی ازوی احتیاط کنند بجهت مخالطت با او

مالك عن ابن شهاب عن السائب بن یزید ان عبد الله بن عمرو الحضرمی جاء بغلام له الی عمر بن الخطاب فقال له اقطع ید غلامی هذا فانه سرق فقال له عمر ماذا سرق قال سرق مراٰة لامراتی ثمنها ستون درهما فقال عمر ارسله فلیس علیه قطع خادمکم سرق متاعکم عبد الله بن عمرو حضرمی آورد غلامی را از آن خود بسوی عمر بن الخطاب پس گفت قطع کن دست این غلام مرا پس هر آئینه دزدی کرده است او پس فرمود او را حضرت عمر چه چیز دزدیده است گفت دزدیده است آئینه زن من که قیمت آن شصت درهم بود پس گفت حضرت عمر بگذار او را پس نیست بروی قطع خادم شما دزدیده است متاع شما را

باب لا تقطع ید مختلس بریده نشود دست شخصی که برباید متاع کسی را بنوعی از جلدی و چستی بحضور مردمان

مالك عن ابن شهاب ان مروان بن الحکم اتی بانسان قد اختلس متاعا فاراد قطع یده فارسل الی زید بن ثابت یسأله عن ذلک فقال زید بن ثابت لیس فی الخلسة قطع پیش مروان بن الحکم آورده شد مردی که ربوده بود متاعی را پس قصد کرد مروان بریدن دست او را پس آدمی فرستاد بسوی زید بن ثابت سوال میکرد ازین ماجرا پس گفت زید بن ثابت نیست در ربودن قطع یعنی بریدن دست درین صورت واجب نیست

قال مالك الامر المجتمع علیه عندنا انه لیس فی الخلسة قطع بلغ ثمنها ما یقطع فیه اولم یبلغ قال مالك فی الذی یستعیر العاریة فیجحدها لیس علیه قطع وانما مثل ذلک مثل رجل کان له علی رجل دین فجحده ذلک الرجل فلیس علیه فیما جحده قطع گفت مالک امریکه اتفاق واقع شده است بران نزدیک ما آنست که نیست در ربودن قطع برسد قیمت آن بحدیکه بروی لازم است قطع یا نرسد گفت مالک در حق کسیکه عاریت بگیرد چیزی را پس انکار کند آنرا نیست بروی قطع جز این نیست که مثل آن شخص مثل مردیست که باشد او را بر مردی قرض پس انکار کرد آنرا و پس نیست بروی در آنچه انکار کرده است آنرا بریدن دست

باب قطع ید العبد اذا سرق وان کان ابقا بریده شود دست غلام وقتیکه دزدی کند اگرچه باشد گریزنده

مالك عن نافع ان عبدا لعبد الله بن عمر سرق وهو ابق فارسل به عبد الله بن عمر الی سعید بن العاص وهو امیر المدینة لیقطع یده فابی سعید ان یقطع یده قال ولا تقطع ید الابق اذا سرق فقال له عبد الله بن عمر فی ای کتاب الله وجدت هذا ثم امر به عبد الله بن عمر فقطعت یده غلامی از آن عبد الله بن عمر دزدی کرد حال آنکه گریخته بود پس فرستاد عبد الله بن عمر او را بسوی سعید بن العاص و او امیر مدینه بود تا ببرد دست او را پس قبول نکرد سعید که ببرد دست او را گفت

بریده میشود دست بنده گریخته وقتیکه دزدی کند پس گفت او را عبد الله بن عمر در کدام کتاب الله تعالی یافتهٔ این حکم را

ازان حکم کرد و رجوع او عبد الله بن عمر پس بریده شد دست او **مالك** عن زریق بن حکیم انه اخبره انه اخذ

عبدا ابقا قد سرق قال فاشکل علی امره قال فکتبت فیه الی عمر بن عبد العزیز اساله عن ذلك وهو الوالی یومئذ

واخبرته انی کنت اسمع ان العبد اذا سرق وهو ابق لم تقطع یده قال فکتب الی عمر بن عبد العزیز نقیض کتابی یقول

کتبت الی انك کنت تسمع ان العبد الابق اذا سرق لم تقطع یده وان الله تبارك وتعالی یقول فی کتابه والسارق

والسارقة فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا نکالا من الله والله عزیز حکیم فان بلغت سرقته ربع دینار

فصاعدا فاقطع یده زریق بن حکیم گرفت غلام گریخته را که دزدی کرده بود گفت زریق پس مشتبه شد بر من حال او

پس نامه نوشتم در باب او بسوی عمر بن عبد العزیز سوال کردم او را ازین ماجرا و بود حاکم آن روز خبر دادم او را که من میشنیدم

که غلام وقتیکه دزدی کند حال آنکه او گریخته است بریده نمیشود دست او پس نوشت بسوی من عمر بن عبد العزیز خلاف

نامه من گفت در نامه خود نوشته بودی بسوئی من که تو میشنیدی که غلام گریخته وقتیکه دزدی کند بریده نمیشود دست

او و هر آئینه خدا تعالی میفرماید در کتاب خود والسارق والسارقة الآیة پس اگر برسد دزدی او بچهارم حصه دینار

یا زیاده پس قطع کن دست او را **مالك** انه بلغه ان القاسم بن محمد وسالم بن عبد الله وعروة بن الزبیر

کانوا یقولون اذا سرق العبد الابق ما یجب فیه القطع قطع قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله و عروه بن

الزبیر میگفتند وقتیکه دزدی کند غلام گریخته قدریکه واجب میشود دران بریدن دست بریده شود دست او

باب السارق یسرق بعد قطع یده الیمنی ورجله الیسری فتقطع یده الیسری دزدیکه دزدی کند

بعد بریدن دست راست و پای چپ پس بریده میشود دست چپ او را **مالك** عن عبد الرحمن بن القاسم

عن ابیه ان رجلا من اهل الیمن اقطع الید والرجل قدم فنزل علی ابی بکر الصدیق فشکی الیه ان عامل الیمن

قد ظلمه فکان یصلی من اللیل فیقول ابو بکر وابیك ما لیلك بلیل سارق ثم انهم فقدوا عقدا لاسماء

بنت عمیس امراة ابی بکر الصدیق فجعل الرجل یطوف معهم ویقول اللهم علیك بمن بیت اهل هذا

البیت الصالح فوجدوا الحلی عند صائغ فزعم ان الاقطع جاءه به فاعترف به الاقطع او شهد علیه فامر ابو بکر

فقطعت یده الیسری فقال ابو بکر والله لدعاءه علی نفسه اشد عندی علیه من سرقته مردی از اهل

یمن که بریده شده بود دست و پای او آمد بمدینه پس فرود آمد نزدیک ابو بکر صدیق شکایت کرد پیش حضرت ابو بکر

الصدیق که عامل یمن ظلم کرده است بروی یعنی بتهمت دزدی بغیر حق دست و پائی او بریده است پس آن مرد

دست و پا بریده نماز تهجد میکرد در شب پس گفت حضرت ابوبکر قسم بپدر تو نیست شب تو شب دزد بعد ازان اہل بیت

ابوبکر الصدیق نیافتند قلاده اسماء بنت عمیس زن ابوبکر الصدیق را و در تجسس آن افتادند پس شروع کرد آن مرد دست

و پای بریده که میگشت همراه اہل خانه و میگفت بار خدایا ہلاک کن کسی را که در شب دزدی کرد ازین اہل بیت صالح پس

یافتند آن زیور را نزد زرگری پس گفت این زرگر که آن دست و پا بریده آورده است آنرا پس اقرار کرد آن دست و

پا بریده بدزدی خود یا گواہی داده شد بروی پس امر فرمود حضرت صدیق پس بریده شد دست چپ او پس گفت ابو

بکر قسم بخدا ہر آئینه دعا بد او بر ذات خود سخت تر است نزدیک من از دزدی او **باب** بحرام الشفاعة

السارق اذا بلغ امره السلطان ان لا تقطع یده حرام است شفاعت کردن برای دزدی وقتیکه برسد امر او بسلطان

تا بریده شود دست او **مالك** عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن ان الزبیر بن العوام لقی رجلا قد اخذ سارقا

وهو یرید ان یذهب به الی السلطان فشفع له الزبیر لیرسله فقال لا حتی ابلغ به الی السلطان فقال الزبیر اذا

بلغت به الی السلطان فلعن الله الشافع والمشفع له زبیر بن عوام ملاقات کرد با مردی که گرفته بود دزدی را و او

میخواست که ببرد او را پیش پادشاه پس شفاعت کرد برای او حضرت زبیر تا بگذارد او را پس گفت آن مرد نمیگذارم تا آنکه

برسانم او را پیش پادشاه پس گفت حضرت زبیر وقتی که برسانی او را پیش سلطان پس لعنت کناد خدا تعالی شفاعت

کننده را و شفاعت قبول کننده را **باب** رمی المحصنات بالزنا کبیرة نسبت کردن زن عفیفه را بزنا گناه

کبیره است **قال** الله تعالی ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المومنات لعنوا فی الدنیا والاخرة ولهم

عذاب عظیم ہر آئینه آنانکه نسبت بزنا کنند زنان پاک دامنان را از بدکاری بیخبران را ایمان آرندگان را لعنت

کرده شدند در دنیا و در آخرت و ایشانراست عذاب بزرگ **باب** اذا رمی محصنة او محصنا بالزنا ولم

یقر المقذوف ولم یات القاذف باربعة شہداء وکان القاذف حرا مکلفا جلد ثمانین جلدة وقتیکه

نسبت کند زن عفیفه را یا مرد عفیف را بزنا و اقرار نکرد آن مقذوف و نیاورد قاذف چہار گواه را بر زنا و

باشد قاذف حر مکلف یعنی بالغ حد زده شود او را ہشتاد تازیانه **قال** الله والذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا

باربعة شہداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شہادة ابدا واولئك هم الفاسقون الا الذین

تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان الله غفور رحیم و آنانکه نسبت زنا میکنند زنان عفیفه را بعد ازان نیاورند

چہار گواه بر آن گواه زنا پس بزنید ایشان را ہشتاد تازیانه و قبول نکنید از ایشان گواہی در ہیچ چیز و این جماعه ایشان

اند فاسقان مگر آنانکه توبه کردند بعد ازین و بصلاح آوردند عمل خود را پس ہر آئینه خدا آمرزگار مہربان است **باب**

فان کان عبدا جلد اربعین ان کان حرا جلد ثمانین علی القاذف فان کان بالزنا محصنا بحر المقذوف من رمی انسانا المسلمون اتفق علی ذلك وعلیه اہل العلم

فان کان المقذوف غیر محصن یعزر قاذفه التعزیر وکذا لا حد فی النسبة الی غیر الزنا انما فیه التعزیر وشرائط الاحصان خمسة الاسلام والعقل والبلوغ والحریة والعفة من الزنا حتی ان من زنی فی اول بلوغه مرة ثم تاب وحسنت حالته وامتد عمره فقذفه قاذف لا حد علیه وعلیه اہل العلم ۱۲

اذا قذف العبد محصنا جلد اربعين جلدة وقتيكه نسبت بزنا كند غلام محصني را حد زده شود او را چهل تازيانه

مالك عن ابي الزناد انه قال جلد عمر بن عبد العزيز عبدا في فرية ثمانين قال ابو الزناد فسالت عبد الله

بن عامر بن ربيعة عن ذلك فقال ادركت عمر بن الخطاب وعثمان ابن عفان والخلفاء هلم جرا فما رايت احدا

جلد عبدا في فرية اكثر من اربعين حد زد عمر بن عبد العزيز غلامي را بابت قذف هشتاد تازيانه گفت ابو الزناد پس

سوال کردم عبد الله بن عامر را ازين ماجرا پس گفت ديدم عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان وساير خلفا را که پيش

گذشتند پس نديدم هيچ يک را که زده باشد غلامی را بابت قذف زياده از چهل تازيانه **باب** اذا عفي المقذوف

لم يجلد القاذف واذا قذف ابواه وقد هلكا فله المطالبة بالحد وقتيكه بخشد مقذوف قاذف را حد زده نشود

قاذف را وقتيکه قذف کند پدر و مادر وی را او هر آينه آنها فوت شده باشند پس او را ميرسد که طلب حد نمايد **مالك** عن زريق

بن الحكيم ان رجلا يقال له مصباح استعان ابنا له فكانه استبطاء فلما جاءه قال له يا زان قال زريق

فاستعداني عليه فلما اردت ان اجلده قال ابنه لئن جلدته لابوءن على نفسي بالزنا فلما قال ذلك اشكل علي

امره فكتبت فيه الى عمر بن عبد العزيز وهو الوالي يومئذ اذكر له ذلك فكتب الي عمر ان اجز عفوه قال زريق

وكتبت الى عمر بن عبد العزيز ايضا ارايت رجلا افتري عليه او على ابويه وقد هلكا او احدهما قال

فكتب الي عمر ان عفى فاجز عفوه في نفسه وان افتري على ابويه وقد هلكا او احدهما فخذ له بكتاب

الله الا ان يريد سترا مرد يکه گفته ميشد او را مصباح اعانه طلب کرد از پسر خود يعنی در برداشتن بار يا مانند آن

پس گويا که آن پسر درنگ کرد از قبول کردن گفته او پس وقتيکه آمد پيش وی گفت او را ای زانی گفت زريق آن

پسر فرياد کرد پيش من بر وی پس وقتيکه قصد کردم که حد زنم او را گفت پسر او اگر تازيانه زدی او را اقرار کنم بر

نفس خود بزنا پس وقتيکه گفت پسر آن سخن مشتبه شد بر من حال حکم او پس نامه نوشتم درين باب بسوی عمر بن عبد العزيز

و او والی مدينه بود آنروز پس نوشت بسوی من عمر بن عبد العزيز که جايز دار عفو او را گفت زريق و نوشتم بسوی عمر بن عبد

العزيز اين مسئله نيز که آيا ديدی مردی را که قذف کرده شد او را يا مادر و پدر او را و آن هر دو مرده باشند يا يکی از

ايشان مرده باشد پس نوشت بسوی من عمر بن عبد العزيز اگر عفو کند جايز دار عفو او را در حق نفس او و اگر

قذف کند والدين او را هر دو هلاک شده باشند يا يکی از ايشان هلاک شده باشد پس بگير حق او موافق کتاب

الله مگر آنکه خواهد آن پسر استيفار حق تا پوشيده دارد حال والدين را **باب** اذا قذف جماعة جلد حدا

واحدا وقتيکه قذف کند جماعتی را زده شود يکحد **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه انه قال في رجل

125

فی رجل قذف جماعة انه لیس علیه الا حد واحد عروه گفت در بارهٔ شخصی که قذف کرد قومی را همه یکجا که واجب نیست بروی

مگر یک حد **باب** التعریض و حکم تعریض **مالك** عن ابی الرجال محمد بن عبد الرحمن بن حارثة بن النعمان الانصاری ثم من بنی

النجار عن امه عمرة بنت عبد الرحمن ان رجلین استبا فی زمان عمر بن الخطاب فقال احدهما للاخر والله ما ابی

بزان ولا امی بزانية فاستشار فی ذلك عمر بن الخطاب فقال قائل مدح اباه وامه وقال اخرون قد كان لابيه

وامه مدح غير هذا نرى ان نجلده الحد فجلده عمر بن الخطاب ثمانين دو مرد بایکدیگر دشنام دادند در زمان

عمر بن الخطاب پس گفت یکی از ایشان آن دیگر را والله نبود پدر من زانی و نه مادر من زانیه پس مشوره طلب کرد درین باب

عمر بن الخطاب پس گفت گوینده ستایش کرده است پدر و مادر خود را و گفتند دیگران هر آئینه بود پدر و مادر او را ستایش

بجز این کلمه می بینیم که بزنی او را حد پس زد او را عمر بن الخطاب حد هشتاد تازیانه **باب** شرب الخمر کبیرة نوشیدن

شراب گناه کبیره است **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من شرب

الخمر فی الدنیا ثم لم یتب منها حرمها فی الاخرة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که نوشید خمر را در دنیا بعد ازان

توبه نکرد از خمر محروم داشته خواهد شد از وی روز قیامت **باب** الخمر ما ذا خمر چیست **مالك** عن ابن

شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت سئل رسول الله

صلی الله علیه وسلم عن البتع فقال کل شراب اسکر فهو حرام رسول الله صلی الله علیه وسلم را سوال کرده شد از بتع

یعنی شراب شهد پس فرمود هر شرابی که مست میکند پس آن حرام است **مالك** عن زید بن اسلم عن عطاء بن

یسار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل عن الغبیراء فقال لا خیر فیها ونهی عنها رسول الله صلی الله علیه

وسلم سوال کرده شد از غبیرا پس فرمود هیچ خیر نیست در وی و منع فرمود ازان **قال** مالك فسالت زید بن

اسلم عن الغبیراء فقال هی السکرکة قال مالك والسنة عندنا ان کل من شرب شرابا مسکرا فسکر او لم یسکر

فقد وجب علیه الحد گفت مالك پرسیدم زید بن اسلم را از غبیرا پس گفت آن سکرکه است گفت مالك حکمی که

مقرر است نزدیک ما آنست که هر که نوشید شرابی مست کننده پس مست شود یا نشود پس هر آئینه واجب است بر

وی حد زدن **باب** حد شرب الخمر ان یجلد ثمانین جلدة حد نوشیدن خمر آنست که زده شود هشتاد تازیانه

مالك عن ثور بن زید الدیلی ان عمر بن الخطاب استشار فی الخمر یشربها الرجل فقال له علی نری

ان تجلده ثمانین فانه اذا شرب سکر واذا سکر هذی واذا هذی افتری او کما قال فجلد عمر فی الخمر ثمانین

عمر بن الخطاب مشوره طلب فرمود از صحابه در باب خمر که نوشد آن را مردی پس گفت او را علی بن ابی طالب می بینم

کہ نبز فی اورا ہشتاد تازیانہ پس ہر آئینہ نوشندہ شراب وقتی کہ بنوشد شراب رمست شود وچون مست شود سخن بیہودہ

گوید وچون سخن بیہودہ گوید قذف کند یا گفت حضرت علی کلامی مانند این پس حد زد او را حضرت عمر در باب خمر

ہشتاد تازیانہ مالک عن ابن شہاب عن السائب بن یزید انہ اخبرہ ان عمر بن الخطاب خرج علیہم فقال انی

وجدت من فلان ریح الشراب فزعم انہ شرب الطلاء وانا سائل عما شرب فان کان یسکر جلدتہ الحد

فجلدہ عمر ابن الخطاب الحد تاما سائب بن یزید خبر داد ابن شہاب را کہ عمر بن الخطاب برآمد بر ایشان پس گفت ہر آئینہ من یافتم

از فلان بوی شراب پس فرمود کہ ہر آئینہ وی خوردہ طلا را یعنی شراب مطبوخ از شیرہ انگور ومن سوال خواہم کرد مردمان را از حقیقت آنچہ

نوشیدہ است پس اگر باشد مست کنندہ بزنم او را حد پس زد او را عمر بن الخطاب حد بتمام وکمال باب حد العبید

اذا شربوا الخمر باب در حد غلامان وقتی کہ بنوشند شراب را مالک عن ابن شہاب انہ سئل عن حد

العبد فی الخمر فقال بلغنی ان علیہ نصف الحد فی الخمر وان عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان وعبد اللہ بن عمر

قد جلدوا عبیدہم نصف حد الحر فی الخمر ابن شہاب را سوال کردہ شد از حد غلام در باب خمر پس گفت خبر رسید

بمن کہ عمر ابن الخطاب وعثمان بن عفان وعبد اللہ بن عمر زدند غلامان خود را نصف حد آزاد در باب خمر باب

لا یجوز للامام ان یعفو عن حد جایز نیست بادشاہ را کہ عفو کند از حد مالک عن یحیی بن سعید

انہ سمع سعید ابن المسیب یقول ما من شیء الا یحب اللہ ان یعفی عنہ ما لم یکن حدا سعید ابن المسیب گفت

نیست ہیچ چیز الا دوست میدارد خدا تعالی کہ در گذرانیدہ شود از وی مادام کہ نباشد حدی باب من

فروض الکفایۃ التفقہ فی الدین بحیث یصلح للتذکیر واحیاء علوم الدین ومن فروض الکفایۃ الدعوۃ

الی الخیر وتعلیم القرآن والسنۃ والقیام بالقضاء والافتاء واقامۃ الحج والامر بالمعروف والنہی عن

المنکر از فروض بالکفایہ است فقیہ شدن در علوم دین بوجہی کہ لائق پند دادن وزندہ گردانیدن علوم دینی

گردد واز فروض بالکفایہ است خواندن مردمان را بسوی خیر وآموختن قرآن وسنت وقیام نمودن بقضا

وفتوی واقامۃ حج واامر کردن بکار پسندیدہ ومنع نمودن از کار ناپسندیدہ قال اللہ تعالی وما کان

المؤمنون لینفروا کافۃ فلولا نفر من کل فرقۃ منہم طائفۃ لیتفقہوا فی الدین ولینذروا قومہم اذا رجعوا

الیہم لعلہم یحذرون مستعد نیستند مسلمانان کہ از وطن خود برآیند برای طلب علوم دینیہ ہمہ یکجا یعنی میسر نیست

کہ ہمہ تحصیل علوم کنند ولہذا فرض بالکفایہ ساختہ شد واللہ اعلم پس چرا بیرون نیامدند از ہر قبیلہ مسلمین جماعتی

تا آنہا حاصل کنند علوم دین وتا بترسانند قوم خود را وقتی کہ رجوع کنند بسوی ایشان بو کہ ایشان

١٢

قلت علیہ اہل العلم

قلت علیہ اہل العلم

تنبیه مترجم گوید رضی الله عنه جمع از مفسرین در تفسیر این آیت ذکر کرده اند که پس چرا از وطن بیرون نیایند برای غزو تا دانش حاصل کنند در وطن باقی ماندگان و تا بترسانند در وطن باقی ماندگان قوم خود را یعنی آنانکه بغزو رفتند وقتی که باز گردند بسوی ایشان و بعد این توجیه و ابا کردن عبارت آنرا مخفی نیست پس وجه همان ست که ما ذکر کردیم والله اعلم قال

الله تعالی ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر واولئک هم المفلحون و باید که باشند از جمله شما قومی که بخوانند مردمان را بسوی احکام مسلمانی و امر کنند بکار پسندیده و منع کنند از کار ناپسندیده و ایشان اند رستگاران فقال الله تعالی ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن بخوان ایشان را بسوی راه پروردگار خود بتعلیم علم و به پند دادن بوجه نیک و جدال کن با ایشان بخصلتی که آن نیک است **باب** اذا کان

الکفار مستقرین ببلادهم فالجهاد فرض کفایة ان قام به بعضهم سقط الحرج عن الباقین واذا قصدوا بلادنا واستنفر الامام المسلمین وجب علی الاعیان ولا وجوب علی الاعمی والمریض والاعرج ومن فی معناهم وقتی که باشند کافران مستقر در شهرهای خود یعنی مسلمانان را نرنجانید پس جهاد فرض بالکفایه است اگر قائم شوند بآن بعض مسلمانان ساقط شود گناه از باقی ماندگان و وقتی که قصد کنند کافران بلاد ما را و طلب بر آمدن کند بادشاه از مسلمانان واجب شود جهاد بر اعیان و وجوب نیست بر نابینا و بر مریض و نه بر کسی لنگ باشد و نه بر کسی که در معنی اینها باشد فقال الله تعالی وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله لله فان انتهوا فان الله بما تعملون بصیر و جنگ کنید با کافران تا فتنه نباشد در عالم یعنی شرک نباشد و دین همه آن برای خدا پس اگر باز مانند پس هر آئینه خدا تعالی بانچه میکنید بیناست مدلول این آیت وجوب جهاد است تا فتنه در عالم و دین خلاف دین اسلام نماند و همه اهل زمین مسلمان شوند فقال الله تعالی لا یستوی القاعدون من

المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة وکلا وعد الله الحسنی وفضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما درجات منه ومغفرة ورحمة وکان الله غفورا رحیما برابر نیستند نشستگان از مسلمانان که غیر صاحب عذر باشند و مجاهدان در راه خدا تعالی بمالهای خویش و ذاتهای خویش بزرگی داده است خدا تعالی مجاهدان را بااموال خویش و جانهای خویش بر نشستگان در درجه و هر یکی را ازین فریق وعده داده است خدای تعالی حالت نیک یعنی بهشت و فضل داده است خدا تعالی مجاهدان را بر نشستگان اجر بزرگ که عبارت از درجات بهشت است و از آمرزش و مهربانی و هست خدا تعالی آمرزنده مهربان مترجم گوید این آیت مفسر آیت سابق است و دلالت میکند بر آنکه امر برای وجوب بالکفایه است زیرا که قاعدون غیر اولی الضرر را وعده نیک فرمود و عقوبت به تخفیف نمود پس از مجموع آیتین وجوب جهاد بالکفایه ثابت شد والله اعلم قال الله تعالی

علی هذا اهل العلم وفی الانوار ولا یتم ما هو فرض کفایة الا علی من جمع خمسة شروط التکلیف والعقل والذکورة والقدرة علی الانقطاع بان یکون له کفایة

یاایها الذین امنوا مالکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة فما متاع

الحیوة الدنیا فی الاخرة الا قلیل الا تنفروا یعذبکم عذابا الیما ویستبدل قوما غیرکم ولا تضروه شیئا والله علی کل

شیء قدیر ای مسلمانان چیست شمارا وقتیکه گفته میشود شمارا بیرون آئید از وطن بقصد جهاد در راه خدا تعالی گران میشوید

و ترک سفر مینمائید مایل شده بسوی زمین آیا راضی شدید بزندگانی دنیا عوض آخرت پس نیست بهرهٔ دنیا در برابر آخرت مگر اندکی

اگر بیرون نیائید عذاب کند خدا تعالی شمارا عذاب درد دهنده و بیارد قوم دیگر را عوض شما ضرر نرسانید خدارا چیزی بترک

نصرت دین او و خدا بر هر چیز توانا است مترجم گوید رضی الله عنه ازین آیت فهمیده شد که نزدیک استنفار جهاد فرض

علی الاعیان میشود و استنفار را چون منقح کنیم حاصل شود حالتی که مقتضای استنفار شده است از قصد کفار بلاد مارا و قیام حرب

درمیان جیوش مسلمین و کافرین و عدم کفایه از آن مسلمانان و آنچه بدان ماند **قال الله تعالی** لیس علی الاعمی

حرج ولا علی الاعرج حرج ولا علی المریض حرج ومن یطع الله ورسوله یدخله جنت تجری من تحتها الانهر ومن یتول

یعذبه عذابا الیما نیست بر نابینا گناهی و نه بر لنگ گناهی و نه بر بیمار گناهی یعنی از قعود از جهاد و هر که فرمان بردار خدا و

رسول او کند در آرد او را خدا تعالی به بهشتها که میرود زیر آن جویها و هر که اعراض نمود یعنی از فرمان برداری خدا و رسول

او عذاب میکند او را عذاب درد دهنده **و قال الله تعالی** لیس علی الضعفاء ولا علی المرضی ولا علی الذین لا یجدون

ما ینفقون حرج اذا نصحوا لله ورسوله نیست بر ناتوانان و نه بر بیماران و نه بر آنانکه نمی یابند آنچه خرج کنند هیچ گناه چون نیک

خواهی کنند با خدا و رسول او **باب** الامر بالرمی ورباط الخیل وتعاهدها وفضل اعانة الغزاة باب در بیان امر بتیر انداختن

و امر بمهیا داشتن اسپان و خبر گرفتن آن برای غزا و فضیلت یاری نمودن غازیان **و قال الله تعالی** واعدوا لهم ما استطعتم

من قوة ومن رباط الخیل ترهبون به عدو الله وعدوکم واخرین من دونهم لا تعلمونهم الله یعلمهم وما تنفقوا من شیء

فی سبیل الله یوف الیکم وانتم لا تظلمون و آماده سازید ای مسلمانان برای غزای کافران آنچه توانید از آنچه توانائی حرب بدان

حاصل شود مثل تیر و کمان و نیزه و شمشیر و زره و از آماده داشتن اسپان ترسانید بآن آماده داشتن دشمن خدا را و دشمن خود را

و قومی دیگر را غیر ایشان شما نمیدانید ایشان را و خدا میداند ایشان را یعنی اهل نفاق والله اعلم و آنچه خرج کنید از هر چه باشد

در راه خدا تمام داده شود بشما و شما ستم کرده نشوید **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی

الله علیه وسلم قال الخیل فی نواصیها الخیر الی یوم القیامة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود در اسپان بسته شده است

در موی پیشانی اینها خیر تا روز قیامت یعنی غنیمت و غلبه بر کفار باز بسته با آماده داشتن اسپان است **مالک** عن یحیی بن

سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رئی وهو یمسح وجه فرسه بردائه فسئل عن ذلک فقال انی عوتبت

اللیلة فی الخیل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را دیدند درین حالہ کہ مسح میفرمود روی اسپ خود را بجادر مبارک خود پس سوال کرده
شد زین ماجرا پس فرمود ہر آئینہ مر اعتاب کرده شد امشب در باب اسپان **باب** استحباب المسابقة علی الخیل و بیان استحباب یکدیگر سبقت
کرده سوار شدن بر اسپان **مالك** عن نافع عن عبد اللہ ابن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سابق بین الخیل التی قد اضمرت
من الحفیاء وکان امدها ثنیة الوداع وسابق بین الخیل التی لم تضمر من الثنیة الی مسجد بنی زریق وان عبد اللہ بن عمر کان ممن سابق
بها رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حکم فرمود بر مسابقت درمیان اسپانی کہ تضمیر کرده شده بود آنہارا از ابتدای حفیاء و
غایت او ثنیة الوداع بود و حکم فرمود بر مسابقت درمیان اسپانی کہ تضمیر کرده نشد آنہارا از ثنیة الوداع تا مسجد
بنی زریق و عبد اللہ بن عمر بود از الجماعہ کہ مسابقت کردند بآن **باب** اخذ المال علی المسابقة واذا دخل محلل
بین شارطین فلیس بمیسر در بیان گرفتن مال بر مسابقت و وقتی کہ داخل شود شخصی سیوم کہ حلال کننده باشد
درمیان دو شرط کننده پس آن مسابقت و آن شرط قمار نیست **مالك** عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب انه
یقول لیس برهان الخیل بأس اذا دخل فیها محلل فان سبق اخذ السبق وان سبق لم یکن علیه شیء سعید بن المسیب
میگفت نیست در شرط کردن بر دو انیدن اسپان هیچ باک وقتی کہ داخل شود درمیان دو شرط کننده محلل پس اگر سبقت
کند آن محلل گیرد شرط را و اگر کسی بروی سبقت کند پس هیچ چیز واجب نیست بروی **باب** اذا حمل شیئا
فی سبیل اللہ وسلمه الی رجل متی یثبت له الملك وقتی کہ مقرر کند چیزی در راه خدای تعالی و سپرد آن را بشخصی
کدام وقت ثابت میشود برای آن شخص ملک آن چیز **مالك** عن نافع عن عبد اللہ بن عمر انه کان اذا اعطی
شیئا فی سبیل اللہ یقول لصاحبه اذا بلغت به وادی القری فشأنك به عبد اللہ بن عمر وقتی کہ میداد چیزی در راه
خدا میگفت صاحب او را وقتی کہ برسی همراه او بوادی قری پس بکن با آن چیز هر چہ خواهی **مالك** عن یحیی
بن سعید ان سعید بن المسیب کان یقول اذا اعطی الرجل الشیء فی الغزو فبلغ به رأس مغزاته فهو له سعید بن المسیب
میگفت وقتیکه بدهد مردی چیزی را در راه خدا پس رسید همراه آن چیز بسر حدی جای غزا پس آن چیز آن شخص راست **باب**
لا یسافر بالقرآن الی ارض العدو مسافرت کرده نشود همراه قرآن بسوی زمین دشمن **مالك** عن نافع عن ابن عمر
انه قال نهی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یسافر بالقرآن الی ارض العدو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم منع
فرمود کہ مسافرت کرده شود همراه قرآن بسوی زمین عدو **قال** مالك وانما ذلك مخافة ان یناله العدو
گفت مالک و جز این نیست کہ این حکم بجهت آنست کہ بگیرد آن را دشمن **باب** النهی عن موالاة الکفار
بما یؤدی الی غلبة الکفار وهزیمة المسلمین باب منع از دوستی کفار بچیزی کہ برساند بسوی غلبۂ کفار و هزیمت مسلمانان **قال**

الله تعالی لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة الآیة دوست مگیرید ای مسلمانان دشمنان مرا

و دشمنان خود را می افگنید بسوی ایشان پیغام بسبب دوستی تم فسر فقال لا ینهیکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوا

کم من دیارکم ان تبروهم وتقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین انما ینهیکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین

واخرجوکم من دیارکم وظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم ومن یتولهم فاولئک هم الظلمون منع نمیکند خدا تعالی شما

را از مواصلت آنانکه جنگ نکردند با شما در مقدمهٔ دین و بیرون نکردند شما را از خانهای شما منع نمیکند از آنکه احسان کنید

با ایشان و انصاف نمائید در حق ایشان هر آینه خداتعالی دوست میدارد انصاف کنندگان را جز این نیست که منع میفرماید شما را

خدا تعالی از مواصلت آنانکه جنگ کردند با شما در مقدمهٔ دین و بیرون کردند شما را از خانهای شما و معاونت دیگران

در برآوردن شما منع میکند از آنکه دوستی دارید با ایشان و هرکه دوستی دارد با ایشان پس آنجماعه ایشانند ستمگاران **باب**

یجب ثبات المسلمین یوم الزحف فی مقابلة ضعفهم من الکفار والفرار حینئذ کبیرة واجبست ثابت ماندن مسلمانان

روز جنگ با کافران در مقابله دو چند ایشان از کافران و گریختن درین حالت گناه کبیره است قال الله تعالی یا ایها

الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا

الی فئة فقد باء بغضب من الله ومأویه جهنم وبئس المصیر ای مسلمانان وقتیکه ملاقات کنید با کافران جمع شده

برای کارزار پس مگردانید بسوی ایشان پشت خود را یعنی فرار مکنید و هرکه بگرداند از ایشان پشت آنروز مگر بازگشته

جنگی یعنی حیله کند برای جنگ با آنکه فرار کند تا عدو در عقب او افتد و از جماعت خود تنها شود آنگاه کارزار نماید یا فرار

کند تا عدو از حصن برآمده بمیدان رسد آنگاه کارزار میسر شود و علی هذا القیاس یا بهم برآمده بسوی جمعی فرار کند تا ملحق شود بجماعتی

از مسلمانان و با ایشان جمع شده کارزار نماید پس هرکه فرار کند در غیر این صورتها پس هر آینه رجوع کرد بخشمی از جانب خدا

و جای او دوزخ است و بد جایست دوزخ قال الله تعالی یا ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال ان یکن منکم عشرون

صابرون یغلبوا مائتین وان منکم مائة یغلبوا الفا من الذین کفروا بانهم قوم لا یفقهون ای پیغمبر رغبت بده

مسلمانان را بر جنگ کافران اگر باشند از شما بیست کس صبر کننده غالب شوند بر دو صد کس و اگر باشند از شما صد کس غالب

شوند بر هزار کس از کافران بسبب آنکه ایشان قومی هستند که نمی فهمند الان خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفا فان

یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین وان یکن منکم الف یغلبوا الفین باذن الله والله مع الصابرین اکنون سبک

ساخت خدا تعالی از سر شما و دانست که در میان شما ضعفی هست پس اگر باشند از شما صد کس صبر کننده غالب شوند

بر دو صد کس و اگر باشند از شما هزار کس غالب شوند بر دو هزار کس بفرمان خدا تعالی و خدا با صابران است مترجم گوید اینجا

خبر بمعنی امر است و آیت اول دال است بر وجوب ثبات مسلمین در مقابله ده چندان بعد از ان منسوخ شد و آیه دیگر نازل گشت و آن دلالت میکند بر وجوب ثبات مسلمین در مقابله دو چندان و این تخصیص سنت آیه فلا تولوهم الادبار والله اعلم

باب النهي عن قتل النساء والولدان باب منع از قتل زنان و کودکان **مالك** عن نافع ان رسول الله صلى الله عليه وسلم رای فی بعض مغازيه امرءة مقتولة فانكر ذلك ونهى عن قتل النساء والصبيان رسول الله صلی الله علیه وسلم دید در بعضی غزوات زنی را کشته شده بود پس نا پسند داشت آنرا و منع فرمود از کشتن زنان و کودکان **باب** النهي عن قتل النساء والصبيان في حال التبييت منع از کشتن زنان و کودکان در حال شبخون کردن **مالك** عن ابن شهاب عن ابن الكعب بن مالك انه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم الذين قتلوا ابن ابي حقيق عن قتل النساء والولدان قال فكان رجل منهم يقول برحت بنا امرءة ابن ابي الحقيق بالصياح فارفع عليها السيف ثم اذكر نهي رسول الله فاكف ولولا ذلك لاسترحنا منها منع فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم آنانرا که کشتند ابن ابی الحقیق را از کشتن زنان و کودکان پس گفت مردی از آنانکه حاضر بودند در کشتن او تصدیع بسیار رسید ما را زن ابن ابی الحقیق بفریاد و فغان پس برمیداشتیم شمشیر بروی باز یاد میکردیم منع فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس باز میداشتیم دست خود را و اگر نبودی این منع راحت میافتیم از تصدیع آن زن یعنی میکشتیم و از تصدیع او فارغ البال میشدیم **باب** النهي عن الغلول والغدر والمثلة وقتل الرهبان والهرمى وقطع الشجر المثمر وعقر الدواب الا لمصلحة لا تحصل بذلك وستحباب وصية الامام بمثل ذلك الجيوش والامراء در باب منع از خیانت کردن در غنیمت و شکستن عهد و گوش و بینی بریدن کسی کشتن و گوشه نشینان و پیران و بریدن درخت میوه دار و پی کردن چهار پایان مگر برای مصلحتی که حاصل نمیشود مگر باین چیزها و در مستحب بودن وصیت بادشاه بمثل این امور لشکر خود را و امرای خود را **مالك** انه بلغه ان عمر بن عبد العزيز كتب الى عامل من عماله انه بلغنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا بعث سرية يقول لهم اغزوا باسم الله في سبيل الله تقاتلون من كفر بالله لا تغلوا ولا تغدروا ولا تمثلوا ولا تقتلوا وليدا ولا امراة وقل ذلك لجيوشك وسراياك ان شاء الله السلام عليك عمر بن عبد العزیز نامه نوشت بسوی عاملی از عاملان خود که خبر رسیده است بما که رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه میفرستاد لشکری میفرمود ایشان را جنگ کنید بنام خدا تعالی در راه خدا جنگ کنید با هر که کافر باشد بخدا غلول نکنید و عهد تشکنید و مثله نکنید و مکشید کودک را و نه زن را و نوشت عمر بن عبد العزیز بعامل خود که بگو این سخن لشکرهای بزرگ خود را و لشکرهای کوچک خود را ان شاء الله تعالی و سلام بر تو باد **مالك** عن يحيى بن سعيد ان ابا بكر الصديق بعث جيوشا الى الشام فخرج يمشي مع يزيد بن ابي سفيان وكان امير ربع من تلك الارباع فزعموا ان يزيد قال

قوله على هذا اهل العلم انه لا تقتل نساء اهل الحرب وصبيانهم الا ان يقاتلوا فيدفعوا بالقتل ١٢

قوله تحديث ابن عباس عن الصعب بن جثامة انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يسئل عن اهل الدار من المشركين يبيتون فيصاب من نسائهم وذراريهم فقال هم منهم فقال الشافعي النهي عن قتل نسائهم وصبيانهم انما هو في حال التميز والتفرد واما البيات فيجوز ان كان فيه اصابة نسائهم وذراريهم ١٢

لابی بکر اما ان ترکب واما ان انزل فقال ابو بکر ما انت بنازل وما انا براکب انی احتسب خطای هذه فی سبیل الله قال

انک ستجد قوما زعموا انهم حبسوا انفسهم فی سبیل الله فذرهم وما زعموا انهم حبسوا انفسهم له وستجد قوما

فحصوا عن اوساط رؤسهم من الشعر فاضرب ما فحصوا عنه بالسیف وانی موصیک بعشر لا تقتلن امراة ولا صبیا

ولا کبیرا هرما ولا تقطعن شجرا مثمرا ولا تخربن عامرا ولا تعقرن شاة ولا بعیرا الا لاکله ولا تحرقن نخلا ولا تغرقنه

ولا تغلل ولا تجبن حضرت ابو بکر صدیق فرستاد لشکرها را بسوی شام پس بر آمد از مدینه بمشایعت راه میرفت با یزید بن ابی

سفیان و یزید بن ابی سفیان امیر یک جمع بود از جماعتهای آن لشکر پس زعم کردند راویان که یزید بن ابی سفیان گفت

ابو بکر صدیق را یا انیست که تو سوار شوی یا اینست که من فرود آیم از جا نور پس گفت حضرت ابو بکر نیستی تو فرود آینده

و نیستم من سوار شونده هر آئینه من شمار کرده ام این گامهای خود را در راه خدا تعالی بعد از آن فرمود حضرت ابو بکر صدیق

او را هر آئینه تو خواهی یافت قومی را که گمان میکنند که باز داشته اند خود ها را در راه خدا تعالی پس بگذار ایشان را با زعم ایشان

که ایشان باز داشته اند خود ها را در راه خدا تعالی یعنی راهبان و گوشه نشینان را که نرهم خود پس برای خدا تعالی گوشه نشینی اختیار

کرده اند بیا یگذشت و خواهی یافت قومی را که موی سر دور کرده اند از میانه سرهای خود پس بزن آنرا که بستره کرده اند از وی

بشمشیر یعنی مجوس که حلق سر در ان عصر خصلت مجوس بود و هر آئینه وصیت کننده ام ترا بده کلمه که هرگز مکش زن را و نه

کودک را و نه پیر کلان سال و پیر شده را و قطع مکن درخت میوه دار را و خراب مکن آبادان را و پی مزن نر را و نه شتر را

مگر برای خوردن و مسوزان خرمابنان را و غرق مساز آنها را و غلول مکن و نا مردی مکن **باب** تحریم الغلول والتشدید

فیه و یستثنی من ذلک الطعام یصاب بارض الحرب بیان حرام بودن غلول یعنی گرفتن مال از بیت المال بخیانت

والتشدید در ان و جدا کرده میشود از ین حرمت طعامی که یافته شود در ارض حرب **قال نعم** وما کان لنبی ان یغل ومن

یغلل یات بما غل یوم القیامة و هرگز خیانت از نبی نمی آید و هر که خیانت کند خواهد آورد آن چیز را که خیانت کرده است روز

قیامت یعنی بر سر برداشته **مالك** عن عبد ربه بن سعید عن عمرو بن شعیب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حین

صدر من حنین وهو یرید الجعرانة سأله الناس حتی دنت به ناقته من شجرة فتشبکت بردائه حتی نزعته عن ظهره

فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ردوا علی ردائی اتخافون ان لا اقسم بینکم ما افاء الله علیکم والذی نفسی

بیده لو افاء الله علیکم مثل سمر تهامة نعما لقسمته علیکم ثم لا تجدون فی بخیلا ولا جبانا ولا کذابا فلما نزل رسول

الله صلی الله علیه وسلم قام فی الناس فقال ادوا الخائط والمخیط فان الغلول عار ونار وشنار علی اهله یوم القیامة

قال ثم تناول من الارض وبرة بعیر او شیئا ثم قال والذی نفسی بیده ما لی مما افاء الله علیکم ولا مثل هذه الا الخمس

مردود علیکم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقتی کہ بازگشت از حنین حالانکہ ارادہ میکرد جعرانہ را سوال نمودند از وی
صلی اللہ علیہ وسلم مردمان تا آنکہ نزدیک شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ناقہ آنحضرت از درخت پس درآویخت
شاخہای درخت بردای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تا آنکہ بربود شاخہای آن درخت چادر از پشت مبارک او
صلی اللہ علیہ وسلم پس فرمود آنحضرت بازگردانید بمن چادر مرا آیا میترسید کہ قسمت نکنم درمیان آنچہ بازگردانیدہ است خدای تعالی
بر شما قسم بذات پاکی کہ نفس من در دست اوست اگر بازگرداند خدای تعالی بر شما مثل درختان مغیلان کہ در سرزمین تہامہ است
ازجا بایان قسمت کنم آن را درمیان شما بعد از آن نیابید مرا بخیل و نہ بزدل و نہ دروغگوی پس وقتیکہ فرود آمد آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم از سواری برای خطبہ ستاد درمیان مردمان پس فرمود ادا کنید سوزن را و رشتہ کہ بدان
دوختہ شود پس بدرستیکہ غلول ننگ است آتش است و عیب است بر اہل آن در روز قیامت گفت راوی بعد از آن
گرفت پارہ از پشم شتری یا از ان بزی پس فرمود قسم بآن ذات پاک کہ نفس من در دست اوست نیست مرا از آنچہ
خدای تعالی بازگردانیدہ است بر شما و نہ مانند این پشم مگر خمس و خمس بازگردانیدہ شدہ است بر شما یعنی برای حوائج شما
نگاہ داشتہ ام و بران صرف میشود **مالک** عن ثور بن زید الدیلی عن ابی الغیث مولی ابن مطیع عن
ابی ہریرۃ انہ قال خرجنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عام حنین فلم نغنم ذہبا ولا ورقا الا الاموال و
الثیاب والمتاع قال فاہدی رفاعۃ بن زید لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غلاما اسود یقال لہ مدعم فوجہ رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی وادی القری حتی اذا کنا بوادی القری بینما مدعم یحط رحل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اذ جاءہ سہم عائر فاصابہ فقتلہ فقال الناس ہنیئا لہ الجنۃ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلا والذی نفسی
بیدہ ان الشملۃ التی اخذ یوم حنین من المغانم لم تصبہا المقاسم لتشتعل علیہ نارا فلما سمع الناس ذلک جاء رجل
بشراک او شراکین الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شراک او شراکان من نار ابو ہریرہ گفت
برآمدیم ہمراہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سال خیبر پس غنیمت بدست نیاوردیم طلای و نہ نقرہ مگر باغہا و جامہا و متاع را
گفت ابو ہریرہ پس ہدیہ گذرانید رفاعہ بن زید برای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم غلامی سیاہی کہ گفتہ میشد او را مدعم
پس متوجہ شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بسوی وادی قری تا آنکہ رسیدیم بوادی قری در آنجا مدعم فرود می آورد پالان شتر آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کہ ناگاہ آمد او را تیری کہ اندازندہ آن معلوم نشد پس کشت مدعم را پس گفتند مردمان گوارا باد او را جنت پس فرمود
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چنین نیست کہ شما میگوئید قسم بذاتی کہ نفس من در دست قدرت اوست ہر آئینہ گلیمی کہ گرفتہ
بود روز حنین از غنائم کہ ہنوز نرسیدہ بود آن در قسمت یعنی پیش از قسمت تصرف نمودہ بود ہر آئینہ می افروزد بروی آتش شدہ پس وقتیکہ شنیدند

هر دمان این سخن را آورد مردی یک دوال نعلی یا دو دوال بسوی آنحضرت صلعم پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم یک شراک یا دو شراک از نار است یعنی قلیل و کثیر غلول موجب آتش است قال مالك لا اری باسا ان یاکل المسلمون اذا دخلوا ارض العدو من طعامهم ما وجدوا من ذلك كله قبل ان تقع فی المقاسم **قال** مالك وانا اری الابل والبقر والغنم بمنزلة الطعام یاكل منه المسلمون اذا دخلوا ارض العدو كما یاكلون من الطعام قال مالك ولو ان ذلك لا یوكل حتی یحضر الناس المقاسم ویقسم بینهم اضر ذلك بالجیوش قال فلا اری باسا بما اكل من ذلك كله علی وجه المعروف والحاجة الیه ولا اری ان یدخر احد من ذلك شیئا یرجع به الی اهله گفت مالک نمی بینم هیچ باک بآنکه بخورند مسلمانان وقتیکه داخل شوند در زمین دشمن از طعامهای ایشان چیزیرا که یافتند از آن طعامها همه آن پیش از آنکه واقع شود در قسمت گفت مالک ومن می بینم شتر و بقر و غنم را بمنزله طعام که بخورند مسلمانان از آن وقتیکه داخل شوند زمین عدو را چنانچه میخورند از طعام گفت مالک اگرچه این چیز ناخورده شوند تا وقتیکه حاضر شوند مردمان مقاسم را وقسمت کرده شود درمیان ایشان ضرر رساننده است آن لشکر ها را گفت پس نمی بینم باکی بچیزیکه خورده شود از آن طعام تا همه آن بر خصلت پسندیده واحتیاج ایشان بسوی آن ونمی بینم که ذخیره سازد کسی از آن طعامها چیزیرا تا ببرد آنرا بسوی اهل خود یعنی جایز نیست ذخیره آن وبردن بخانه خود بعکس این والله اعلم **باب** ادب الغازی اذا خرج فی الغزو دربیان ادب غازی وقتیکه برآید در جنگ

مالك عن یحیی بن سعید عن معاذ بن جبل انه قال الغزو غزوان فغزو تنفق فیه الكریمة ویباسر فیه الشریك ویطاع فیه ذو الامر ویجتنب فیه الفساد فذلك الغزو خیر كله وغزو لا تنفق فیه الكریمة ولا یباسر فیه الشریك ولا یطاع فیه ذو الامر ولا یجتنب فیه الفساد فذلك الغزو لا یرجع صاحبه كفافا معاذ بن جبل گفت غزا دو قسم است پس یک قسم غزا این است که خرج کرده میشود دران متاع نفیس وبخوشخوی صحبت داشته شود با شریک وفرمانبرداری کرده میشود صاحب امر را واحتراز کرده میشود از فساد پس این غزو خیر است همه آن وقسم دیگر از غزا این است که خرج کرده نمیشود دران متاع نفیس وبخوشخوی صحبت داشته نمیشود با شریک وفرمان برداری کرده نمیشود صاحب امر را دران واحتراز کرده نمیشود دران از فساد پس این غزا رجوع نمیکند صاحب آن غزا ونفع بسر برابر یعنی برابر نمیشود در ثواب و اثم او بلکه اثم غالب میباشد **باب** الامان والتشدید علی من امن علی اعطاه ثم قتله دربیان آنکه امان دادن وتشدید بر کسی که امن داد کافر را بعد از آن بکشت او را

مالك باسناده عن ام هانی انها قالت قلت یا رسول الله زعم ابن امی علی بن ابی طالب انه قاتل رجلا اجرته فلان بن هبیرة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم قد اجرنا من اجرت یا ام هانی ام هانی گفت گفتم گمان کرده است

قوله علیه اهل العلم وجمهور منه ما اصاب من الطعام من قبل ان یخمس ۱۲

قوله علی هذا اهل العلم ۱۲

فيه بيان ان امان المرأة نافذ

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یا رسول اللہ گفت پسر مادر من علی ابن ابی طالب کہ ہر آئینہ او کشندہ مردیست کہ امان دادہ من
او را کہ فلان پسر ہبیرہ باشد پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہر آئینہ امان دادیم با کسی را کہ امان دادی تو یا ام ہانی

مالک عن رجل من اهل الكوفة ان عمر بن الخطاب كتب الى عامل جيش كان بعثه انه بلغني ان رجالا منكم يطلبون العلج حتى اذا
اسند في الجبل وامتنع قال رجل مترس يقول لا تخف فاذا ادركه قتله والذي نفسي بيده لا اعلم مكان احد فعل ذلك
الا ضربت عنقه عمر بن الخطاب نوشت بسوی عامل لشکری کہ فرستادہ بود او را کہ خبر رسیدہ است بمن کہ مردان چند از
شما طلب میکنند کافر بزرگ را تا وقتی کہ پناہ گرفت در کوہ و خود را ایمن ساخت از تعرض شما میگوید شخصی از شما مترس پس وقتیکہ
یافت او را میکشد او را قسم بذات پاکی کہ نفس من در دست وست ندانم بودن کسی کہ کردہ باشد این کار مگر آنکہ بزنم
گردن او را **قال** مالك ليس هذا الحديث بالمجتمع عليه وليس عليه العمل گفت مالک این حدیث مجتمع علیہ نیست یعنی نزدیک
جمہور حکم قتل نیست بقتل مستامن مترجم گوید احتمال دارد کہ این قول بنابر تہدید و تخویف از عمر بن الخطاب صادر شدہ باشد

بغیر قصد قتل **باب** خمس الغنم لله ولرسوله ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل پنجم حصہ غنیمت خدا را است
و رسول او را و صاحب قرابت را یعنی ہاشمیان و مطلبیان را کہ اہل قرابت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم و یتیمان را و مسکینان را
و مسافران را **قال** الله واعلموا انما غنمتم من شئ فان لله خمسه وللرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن
السبيل ان كنتم امنتم بالله وما انزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان والله على كل شئ قدير و بدانید کہ آنچہ غنیمت
یافتید از ہر چہ باشد پس خدا راست پنجم حصہ آن و پیغمبر را و صاحب قرابت را بنسبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ بنو ہاشم و بنو مطلب
و یتیمان و مسکینان را و مسافران راست اگر ایمان آوردید بخدا و بآنچہ فرود آوردیم بر بندہ خود در روز فرقان یعنی روز بدر
کہ فرق در میان حق و باطل متحقق شد روزیکہ بہم آمدند دو گروہ یعنی مسلمانان و کافران باین امر عمل کنید و خدا بر ہر چیز توانا

ست **باب** اربعة اخماس المغنم لمن شهد الوقعة من الغزاة للراجل سهم وللفارس ثلثة اسهم چہار حصہ از غنیمت برای
کسی است کہ حاضر شد در وقعہ از غزوہ پیادہ را یک سہم است و سوار را سہ سہم **مالك** بلغه ان عمر بن عبد العزيز كان يقول
للفرس سهمان والراجل سهم گفت مالک خبر رسید بمن کہ عمر بن العزیز میگفت اسپ را دو سہم است و مرد را یک سہم است **باب**
يسوى بين الاقسام بالقيمة برابر کردہ شود در میان قسمہا بقیمت **مالك** عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد بن المسيب
يقول كان الناس في الغزو اذا اقتسموا غنائمهم يعدلون البعير بعشر شياه سعید بن المسیب میگفت کہ بودند مردمان در غزو
وقتیکہ قسمت میکردند غنیمت ہای خود را برابر میکردند یک شتر را بدہ بز **باب** اذا وجد في الغنيمة قبل القسمة مال المسلم
قد استولى عليه الكفار ردّ على صاحبه وقتیکہ یافتہ شود در غنیمت پیش از قسمت مالی از آن مسلمانی کہ غالب شدہ بودند بر آن

برآن کافران رو کرده شود بقضا او بغیر قسمت **مالک** انه بلغه ان عبد العبد الله بن عمر ابق وان فرسا له عار فا

صابهما المشرکون ثم غنمهما المسلمون فردا علی عبد الله بن عمر وذلك قبل ان یصیبهما المقاسم غلامی از ان عبد الله بن

عمر بگریخت و اسپی از آن وی بگاه سپاهان لاحق شد پس بدست آوردند آن هر دو را مشرکان بعد از ان و غنیمت گرفتند

آنها را مسلمانان پس رد کرده شد آنها را بر عبد الله بن عمر این پیش از ان بود که واقع شود در وی قسمتها **باب السلب**

للقاتل سلب مقتول کشنده او راست زیاده از حصه او **مالک** عن یحیی بن سعید عن عمر بن کثیر بن افلح عن

ابی محمد مولی ابی قتادة بن ربعی انه قال خرجنا مع رسول الله صلعم عام حنین فلما التقینا کانت للمسلمین جولة

قال فرایت رجلا من المشرکین قد علا رجلا من المسلمین قال فاستدرت له حتی اتیته من ورائه فضربته

بالسیف علی حبل عاتقه فاقبل علی فضمنی ضمة وجدت منها ریح الموت ثم ادرکه الموت فارسلنی قال فلقیت عمر بن

الخطاب فقلت له ما بال الناس فقال امر الله ثم ان الناس رجعوا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قتل قتیلا

له علیه بینة فله سلبه قال فقمت ثم قلت من یشهد لی ثم جلست ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من

قتل قتیلا له علیه بینة فله سلبه قال فقمت ثم قلت من یشهد لی ثم جلست ثم قال ذلك فی الثالثة فقمت

فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما لك یا ابا قتادة فقصصت علیه القصة فقال رجل من القوم صدق یا رسول

الله وسلب ذلك القتیل عندی فارضه منی یا رسول الله فقال ابو بکر لا ها الله اذا لا یعمد الی اسد من اسد الله

یقاتل عن الله و رسوله فیعطیك سلبه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم صدق فاعطه ایاه فاعطانیه فبعت

الدرع فابتعت به مخرفا فی بنی سلمة فانه لاول مال تاثلته فی الاسلام ابو قتاده گفت برآمدیم همراه رسول الله

صلی الله علیه وسلم سال حنین و قتیکه ملاقات کردیم با کافران واقعه شد مسلمین را نوعی از هزیمت گفت پس دیدم شخصی

از کافران که غالب آمده است بر مردی از مسلمانان پس گردیدم برای او تا آنکه آمدم نزدیک او از پس پشت او پس

زدیم او را بشمشیر بر رگ گردن او پس روی آورد بر من پس تنگ گرفت مرا تنگ گرفتنی که یافتم از ان بوی مرگ

بعد از ان رسید او را موت پس بگذاشت مرا پس ملاقات کردم با عمر بن الخطاب پس گفتم او را چیست حال مردمان را

گفت حضرت عمر تقدیر الهی بعد از ان مردمان رجوع کردند بمقابله کافران پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم

هر کشته است کشته شده که برای او بر کشتن آن مقتول گواهی هست پس او راست سلب او گفت ابو قتاده پس ایستادم بعد از

آن گفتم که گواهی دهد برای من بعد از ان نشستم بعد از ان فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که کشته است کشته شده

را که برای او بر کشتن آن مقتول گواهی هست پس او راست سلب او یعنی سلاح و لباس و مانند آن گفت ابو قتاده پس ایستادم

منه التمس اصل مال و
اعجبه له اصل مال جمیع
علیه الثانی واوان القاتل
سلب القتیل ام الامام
وان لم یکن لا یخمس الشیخ
نادی فیه لا یخمس القتیل
ان یکون الا اذا قتله
مقبلا وقتله مدبرا
بحیث لا یکون الفتح
فقال ابو حنیفة یستحقه
وقال ابو حنیفة امام
اذا نقل الامام مال القتیل
فاما اذا لم یکن فلا
سبق الذی یستحقه
ولو ان الحدیث علی
ان النبی صلی الله علیه
وسلم کان نفل قبل
القتال و اعاد الکلمة
بعد القتال لیاخذ
القاتلون سلب
المقتولین ۱۲

پس ایستادم بعد از ان گفتم که گواهی دهد برای من بعد از ان نشستم بعد از ان فرمود همین سخن را بار سیوم پس ایستادم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
چیست حال تو ای ابو قتاده پس بیان نمودم در پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن قصه را پس گفت شخصی از ان قوم راست گفت یا رسول الله
وسلب آن کشته نزدیک من است پس راضی کن یا رسول الله ابو قتاده را از من پس گفت ابو بکر قسم بخدا قصد نکند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی شیری
از شیران خدا تعالی که جنگ میکند از جانب خدا تعالی و رسول وی پس بدهد ترا سلبی که حق اوست پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم راست
گفت ابو بکر پس بده آن سلب ابو قتاده را پس داد مرا پس فروختم زره را پس خرید کردم آن مال بوستانی در محله بنی سلمه
پس هر آئینه آن بستان اول مالی بود که سرمایه گرفتم آن را در عهد اسلام باب ما جاء في السلب سلب چه چیز است مالك عن
ابن شهاب عن القاسم بن محمد انه قال سمعت رجلا يسال عبد الله بن عباس عن الانفال فقال ابن عباس الفرس
من النفل والسلب من النفل قال ثم عاد المسئلة فقال ابن عباس ذلك ايضا قال الرجل الانفال التي قال الله تعالى تبارك
وتعالى في كتابه ما هي قال القاسم فلم يزل يساله حتى كاد يحرجه فقال ابن عباس اتدرون ما مثل هذا مثل صبيغ الذي ضربه
عمر بن الخطاب قاسم بن محمد گفت شنیدم شخصی را که سوال میکرد عبد الله بن عباس را از انفال یعنی نفالی که در قرآن عظیم
آمده چیست گفت ابن عباس اسپ از نفل است و سلب از نفل است گفت قاسم بعد از ان عود کرد آن شخص و سوال نمود
پس گفت ابن عباس همین جواب دیگر بار نیز بعد از ان گفت آن مرد انفالی که مذکور کرد حقتعالی در کتاب خود چیست گفت
قاسم پس همیشه سوال میکرد ابن عباس را تا آنکه نزدیک بود که تصدیع دهد او را پس گفت ابن عباس آیا میدانید چیست
صفت این شخص صفت او مانند صبیغ است که زده بود او را عمر بن الخطاب باب اذا ادى الامام بعض الجيش
قد تحمل عناء في الحرب نفلهم بما شاء ثم يجعلهم اسوة الجماعة في سهمان الغنيمة وكذلك اذا شرط شيأ لمن دل طريق و
جاسوس وقوله بما اشترط وقتیکه دید امام بعض لشکریان خود را که هر آئینه تحمل رنجی نمودند در جنگ زیاده دهد ایشان را آنچه
میخواهد بعد از ان میگرداند ایشان را برابر جماعت در حصه‌های غنیمت و همچنین وقتیکه شرط کند چیزی برای کسیکه راه نماید را
و جاسوس تمام دهد او را چیزی که شرط کرده است مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
بعث سرية فيها عبد الله بن عمر قبل نجد فغنموا ابلا كثيرة وكان سهمانهم اثني عشر بعيرا او احد عشر بعيرا ونفلوا
بعيرا بعيرا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستاد لشکری خورد را که در ان بود عبد الله بن عمر بجانب نجد پس غنیمت یافتند
شتران بسیار را و بود حصه‌های ایشان دوازده دوازده شتر یا یازده یازده شتر و عطا کرده شد آن لشکر را یک یک
شتر باب يعطى الانفال من الخمس داده میشود نفل از پنجم حصه مالك عن ابي الزناد عن سعيد بن المسيب
انه قال كان الناس يعطون النفل من الخمس سعيد بن المسيب گفت که مردمان را میدادند نفل از خمس باب ما افاء الله

قوله قلت عليه الشافعية ان السلب الذي يستحقه القاتل كل ما يكون على المقتول من ثوب وسلاح ومنطقة وفرسه التي هو راكبه وممسكه ١٢

قوله قلت عليه الشافعية ١٢

١٣٨

قوله قلت عليه الشافعي ان النفل من خمس الخمس سهم النبي صلى الله عليه وسلم وهذا معنى قوله صلى الله عليه وسلم ما لي مما افاء الله عليكم الا الخمس والخمس مردود عليكم

من الكفار بلا ايجاف خيل ولا ركاب فهو للاصناف الخمسة وللمهاجرين والانصار والذين اتبعوهم باحسان من
اهل السوابق فيما بقي فلمصالح المسلمين باب و بيان آنچه بازگردانيده است از كفار بغير دويدن اسپان و شتران پس
آن مقسوم است براى اصناف خمسه و براى مهاجران و انصار و آنانكه پيروى ايشان كردند به نيكوئى از اهل سوابق پس
آنچه باقى ماند پس آن براى مصالح مسلمانان است قال الله تعالى ما افاء الله على رسوله منهم فما اوجفتم عليه من خيل
ولا ركاب ولكن الله يسلط رسله على من يشاء والله على كل شيء قدير ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فلله و
للرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل كيلا يكون دولة بين الاغنياء منكم وما آتاكم الرسول فخذوه و
ما نهيكم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شديد العقاب للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم واموالهم يبتغون
فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله ورسوله اولئك هم الصادقون والذين تبوؤا الدار والايمان من قبلهم يحبون
من هاجر اليهم ولا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة ومن يوق
شح نفسه فاولئك هم المفلحون والذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان
ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين امنوا ربنا انك رؤف رحيم وآنچه بازگردانيده است خداى تعالى بر پيغمبر خود از اموال كافران
پس نرانيديد بجهت تحصيل آن اسپان و شتران ولكن خدا غالب ميكند پيغامبران خود را بر هر كه خواهد و خدا بر هر چيز توانا است
مترجم گويد و اين تمهيد است براى آنكه فى بر حسب حكم الهى صرف بايد كرد و در ميان قبائل منتشر نشود بر وفق
جاهليت آنچه بازگردانيد خداى تعالى بر رسول خود از اهل ديه ها پس آن خدا است و پيغامبر را و صاحب قرابت را نسبت
پيغامبر يعني بنو هاشم و بنو مطلب و يتيمان و بينوايان و مسافران را تصريح كرده شد باسما اين فرق تا نشود آن فى بدست
بدست گردانيده در ميان توانگران از شما يعنى تا نشود كه توانگران با هم اصطلاح كنند باخذ آن و ديگران را ندهند چنانكه در جاهليت
ميكردند و هر چه بدهد شما را پيغامبر بگيريد و آنچه نهى كند شما را از وى پيغامبر از آن باز مانيد و بترسيد از خدا هر آئينه خداى
سخت عقوبت است آنچه بازگردانيد خداى تعالى بر رسول خود از اهل ديهها فقيران مهاجران راست كه برآورده شده اند
از خانه هاى خود و مالهاى خود ميطلبند نعمت را از خداى تعالى و خوشنودى او و نصرت ميدهند خدا و رسول و را ايشانند راست
گويان و آنانراست كه جاى گرفتند در دار اسلام يعنى مدينه مكرمه و قدم محكم زدند در اسلام پيش از آمدن مهاجران
يعنى انصار راست دوست ميدارند كسى را كه هجرت كرد بسوى ايشان و نمى يابند در سينه هاى خود هيچ حسد از آنچه داده شود
مهاجران را و ترجيح ميدهند بر ذاتهاى خود ديگران را اگرچه باشد ايشانرا احتياج و هر كه نگاه داشته شد از حرص نفس خود
پس ايشانند رستگاران و آنانراست كه آمدند بعد از مهاجرين و انصار ميگويند اى پروردگار ما بيامرز ما را و آن برادران ما را

که سبقت کردند بر ما با ایمان و مپیدا مکن در دل ما کینه نسبت مسلمانان ای پروردگار ما تو مهربان بخشاینده مترجم گوید
نخست اضافه فرمود اموال را به پیغامبر صلی الله علیه وسلم بعد ازان بیان مصارف آن فرمود و تحقیق مقام آن
است که این اضافه اضافه تصرف است نه اضافه ملک و درین مسئله مناظره واقع شد در میان حضرت عمر و در میان
حضرت علی و حضرت عباس حضرت علی و حضرت عباس این اضافه را اضافه ملک میفهمیدند و دعوی میراث کردند تا
آنکه حضرت عمر اثبات نمود که اضافه تصرف است نه اضافه ملک و در صحیحین مذکور است در مناظره ایشان که حضرت عمر
رضی الله عنه این آیت خواند ما افاء الله علی رسوله منهم بعد ازان گفت فکانت هذه خاصة لرسول الله صلی الله علیه
وسلم و درین کلمه اثبات اضافه مینماید اعم ازانکه اضافه تصرف باشد یا اضافه ملک بعد ازان گفت فوالله ما احتازها
دونکم ولا استاثر بها علیکم قد اعطاکموها وبثها فیکم حتی بقی منها هذا المال فکان رسول الله صلی الله علیه وسلم
ینفق علی اهله نفقة سنتهم من هذا المال ثم یاخذ ما بقی فیجعله مجعل مال الله فعمل رسول الله صلی الله علیه وسلم
بذلک حیوته انشدکم بالله هل تعلمون ذلک قالوا نعم ثم قال لعلی وعباس انشدکما الله هل تعلمان ذلک قالا نعم
و درین مقاله اثبات میکند که اضافه تصرف بود نه اضافه ملک ترجمه این مقاله این است پس والله پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم
خود نیاورد آن دیه ها را جدا از شما و خود را بآن دیه ها اختیار ننمود بر شما هر آینه عطا کرد شما را آن دیه ها و منتشر
کرد آنها را در میان شما یعنی قری خیبر و فدک و غیر آن هر یکی را مصرفی معین فرمود بعضی را قسمت فرمود بر غزاة و بعضی
را برای مصالح مسلمین خالصه گذشت و همچنین همه را مصرفی معین فرمود تا آنکه باقی ماند ازان دیه ها این مال یعنی باقی ماند قریه
بنی نضیر و آن را مصرفی معین نشد پس رسول الله صلی الله علیه وسلم خرچ میکرد بر اهل خود خرچی یکسال ازین مال بعد ازان
میگرفت باقیمانده را پس خرچ آن مینمود در جای مال الله پس عمل کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم باین دستور
در حیات خود سوال میکنم شما را ای قوم بخدا آیا میدانید این ماجرا را گفتند آری بعد ازان گفت حضرت علی و
حضرت عباس را سوال میکنم شما را بخدا آیا میدانید این ماجرا را گفتند آری مترجم گوید مذهب حضرت عمر و جمهور صحابه
درین آیه آنست که للفقراء والذین تبوؤ الدار والذین جاؤا همه مربوط است بما افاء الله علی رسوله و مراد ازین فرقها
سه گانه اهل سوابق اند در اسلام از مهاجران و انصار و آنانکه ایشان را در ملت اسلامیه نفعی است از جهة قتال یا اشاعه
علوم دین و امر معروف و نهی منکر یا اخذ جزیه و خراج و وضع آن در محل آن پس همه ایشان را در فی حقی است و
امام اجتهاد کند در تقدیم و ترجیح اسبق فالاسبق در اثبات و اعطا بر همین دستور بود عمل حضرت عمر رضی الله
تعالی عنه و تصریح ذوی الحاجات بجهة آنست که اغنیا اهل جاهلیت تداول میکردند فی را در میان خویش و فقیران را

پیغمبری نمیداند پس حق سبحانه تعالی تصریح فرمود باسم ذوی الحاجات تا عادهٔ جاهلیت نفی فرماید و تصریح باسم رسول
و ذوی القربی بجهت آنست که بمنزلهٔ مستثنا باشد از میان اغنیا در و سا گویا میفرماید که اغنیا تداول نکنند با یکدیگر الا آنکه
پیغامبر و ذوی القرابة او با وجود غنا استحقاق آن دارند از جهت فضیلتی که خدا تعالی ایشان را بآن مخصوص گردانیده
است و غرض ازین تصریح آن نیست که غیر ایشان را حقی نیست یا هر یکی از ایشان از خمس الفئ خمس خمس الفئ باید داد
و همین است مذهب جمهور اهل حدیث و فقه والله اعلم **باب** اخذ الجزیة من اهل الکتاب باب در گرفتن جزیه
از اهل کتاب **قال الله** قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر ولا یحرمون ما حرم الله و رسوله
ولا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون کارزار کنید با آنانکه ایمان نمی
آرند بخدا و بروز آخر و حرام نمیدانند و اعتقاد حرام نمیکنند چیزی را که خدا و رسول حرام ساخته است و متدین نمیشوند بدین حق که مسلمانیست
از آنانکه کتاب داده شده است ایشان را یعنی یهود و نصاری تا آنکه بدهند جزیه بدست خویش و حالانکه ایشان ذلیل باشند تابع
ولاة اهل اسلام و اقتدار و محل سلطنت ایشان **باب** اخذ الجزیة من المجوس گرفتن جزیه از مجوس **مالک** عن ابن شهاب قال بلغنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اخذ الجزیة من مجوس البحرین وان عمر بن الخطاب اخذها من مجوس فارس وان عثمان بن عفان اخذها من البربر ابن شهاب
گفت خبر رسیده بمن که رسول الله صلی الله علیه وسلم جزیه گرفت از مجوس بحرین و عمر بن الخطاب گرفت جزیه از مجوس
فارس و عثمان بن عفان گرفت جزیه را از بربر که قومی از سودان هستند **مالک** عن جعفر بن محمد بن علی عن ابیه
ان عمر بن الخطاب ذکر المجوس فقال ما ادری کیف اصنع فی امرهم فقال عبد الرحمن بن عوف اشهد لسمعت رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول سنوا بهم سنة اهل الکتاب عمر بن الخطاب ذکر کرد مجوس را پس گفت نمیدانم که چه کار
کنم در باب ایشان پس گفت عبد الرحمن بن عوف که گواهی میدهم که هر آئینه من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و
سلم که میفرمود کار کنید در حق مجوس بر حسب دستور اهل کتاب **باب** لا جزیة علی نساء اهل کتاب ولا
علی صبیانهم جزیه واجب نیست بر زنان اهل کتاب و نه بر کودکان ایشان **قال** مالک مضت السنة ان لا
جزیة علی نساء اهل الکتاب ولا علی صبیانهم وان الجزیة لا تؤخذ الا من الرجال الذین قد بلغوا الحلم گفت مالک
گذشت طریقهٔ مسلوک صحابه و تابعین بدینمنوال که جزیه نیست بر زنان اهل کتاب و نه بر کودکان ایشان و بدین
منوال که جزیه گرفته نمیشود مگر از مردان که رسیده اند ببلوغ **باب** القدر الذی ضربه عمر رضی الله تعالی عنه
علی اهل الذمة در بیان مقداریکه معین کرده آنرا عمر بن الخطاب بر اهل ذمه **مالک** عن نافع عن اسلم مولی عمر
بن الخطاب ان عمر بن الخطاب ضرب الجزیة علی اهل الذهب اربعة دنانیر وعلی اهل الورق اربعین درهما مع ذلک

ارزاق المسلمین وضیافة ثلثة ایام عمر بن الخطاب مقرر کرد جزیه بر اہل ذہب یعنی اہل شام چہار دینار در ہر سال و مقرر
کرد بر اہل نقرہ یعنی بر اہل عراق چہل درہم با وجود این قوت مسلمانان و ضیافت سہ روز یعنی با وجود گرفتن این مقدار
از طلا و نقرہ تعین کرد کہ مسلمانان را کہ خلیفہ بجہة حوائج باطراف و اقالیم میفرستد ضیافت میکنند و ایشان را و
دواب ایشانرا قوت بدہند **باب** ما یوخذ من تجارات اہل الذمة چہ چیز گرفتہ شود از سوداگریہا اہل ذمہ **مالک**
باسنادہ عن عمر بن عبد العزیز ومن مر بک من اہل الذمة فخذ مما یدیرون بہ من التجارات من کل عشرین دینارا
دینارا فما نقص فبحساب ذلک حتی یبلغ عشرة دنانیر فان نقصت ثلث دینار فدعہا ولا تاخذ منہا شیئا واکتب
لہم بما تاخذ منہم کتابا الی مثلہ من الحول عمر بن عبد العزیز برای عامل خود نوشت کہ ہر کہ بگذرد بر تو از اہل ذمہ پس بگیر از
آنچہ میگردانند بآن از تجارت از ہر بیست دینار یک دینار پس آنچہ ناقص شود بگیر بحساب آن تا آنکہ برسد بدہ دینار پس
اگر کم باشد سیوم حصہ دینار پس بگذار آن را و مگیر از آن چیزی را و بنویس برای ایشان آنچہ گرفتہ از ایشان نامہ تا مثل
آن از سال **باب** سقوط الجزیة عن الذمی اذا اسلم در بیان ساقط شدن جزیہ از ذمی وقتیکہ اسلام آرد
مالک انہ بلغہ عمر بن عبد العزیز کتب الی عمالہ ان یضعوا الجزیة عمن اسلم من اہل الجزیة.........
حین یسلمون عمر بن عبد العزیز نوشت بسوی عاملان خود کہ ساقط کنند جزیہ را از ہر کہ مسلمان شود از اہل جزیہ وقتیکہ مسلمان
شوند **باب** اخراج الیہود والنصاری من جزیرة العرب در بیان برآوردن یہود و نصاری از جزیرہ عرب
مالک عن اسمعیل بن ابی الحکیم انہ سمع عمر بن عبد العزیز یقول کان من آخر ما تکلم بہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم انہ قال قاتل اللہ الیہود والنصاری اتخذوا قبور انبیائہم مساجد لا یبقین دینان بارض العرب عمر بن عبد
العزیز میگفت کہ بود آخر آنچہ تکلم فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این کلمہ کہ گفت لعنت کناد خدا تعالی یہود
و نصاری را کہ مسجد گرفتند قبور پیغامبران خود را باقی نماند در زمین عرب دو دین **مالک** عن ابن شہاب
ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یجتمع دینان فی جزیرة العرب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود جمع نمیشوند دو
دین در جزیرہ عرب **قال** مالک قال ابن شہاب ففحص عن ذلک عمر بن الخطاب حتی اتاہ الثلج والیقین بان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یجتمع دینان فی جزیرة العرب فاجلا یہود خیبر قال مالک وقد اجلی عمر بن
الخطاب یہود نجران وفدک فاما یہود خیبر فخرجوا منہا لیس لہم من الثمر ولا من الارض شیء واما یہود فدک فکان
لہم نصف الثمر ونصف الارض لان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان صالحہم علی نصف الثمر ونصف
الارض فاقام لہم عمر بن الخطاب نصف الثمر ونصف الارض قیمة من ذہب وورق وابل وحبال واقتاب ثم اعطاہم

القیمۃ واجلاہم منہا گفت مالک گفت ابن شہاب پس تفحص کرد حضرت عمر ازین قصہ تا آنکہ آمد او را تسکین ویقین کہ
ہر آئینہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود جمع نشوند دو دین در جزیرہ عرب پس جلای وطن ساخت یہود خیبر را
گفت مالک و ہر آئینہ جلا وطن کرد عمر بن الخطاب یہود نجران و فدک را اما یہود خیبر پس آمدند از خیبر با ین طور
کہ نیست برای ایشان از میوہ و نہ از زمین چیزی و اما یہود فدک پس بود برای ایشان مقرر نصف ثمر و نصف زمین
زیرا کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلح کردہ بود با ایشان بر نصف ثمر و نصف زمین پس قائم ساخت برای ایشان
عمر بن الخطاب نصف ثمر و نصف زمین از روی قیمت از زر و نقرہ و شتران و رسنہا و پالانہا بعد از ان داد
ایشان را قیمت آن و جلای وطن ساخت ایشان را از زمین **باب** لا یدخل المسجد الحرام کافر باید کہ داخل
نشود در مسجد حرام ہیچ کافری **قال اللہ** یا ایہا الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد
عامہم ہذا وان خفتم عیلۃ فسوف یغنیکم اللہ من فضلہ ان شاء ان اللہ علیم حکیم ای مسلمانان جز این نیست کہ
مشرکان پلید اند پس باید کہ نزدیک نشوند بمسجد حرام بعد ازین سال و اگر بترسید از درویشی یعنی بسبب انقطاع
سوداگران واللہ علیم پس توانگر خواہد ساخت شما را خدا از فضل خود اگر خواہد ہر آئینہ خدا دانا و درست کار ست
باب لا یدخل ذمی مسجدا من مساجد المسلمین الا باذن مسلم باید کہ داخل نشود ذمی ہیچ مسجد را از مسجدہای
مسلمانان مگر آنکہ اذن دہد مسلمان **قال اللہ** ومن اظلم ممن منع مساجد اللہ ان یذکر فیہا اسمہ وسعی فی
خرابہا اولئک ما کان لہم ان یدخلوہا الا خائفین و کیست ستم گار تر از آنکہ منع کرد مسجدہای خدا را از آنکہ یاد کردہ
شود نام خدا در وی و کوشش کرد در ویرانی آنہا این گروہ نمیسزد ایشان را کہ در آیند بمسجد مگر ہراسان **باب**
یخیر الامام فی الرجال من الاسری بین اربع القتل والمن والفداء والاسترقاق مختار ست امام در مردان از
اسیران درمیان چہار چیز یا قتل کند یا منت نہد و سر بدہد یا فدا بگیرد یا غلام کند **قال اللہ** فاذا لقیتم الذین
کفروا فضرب الرقاب حتی اذا اثخنتموہم فشدوا الوثاق فاما منا بعد واما فداء حتی تضع الحرب اوزارہا پس
وقتیکہ ملاقات کنید با کافران یعنی مصاف کنید پس بزنید گردنہا را تا وقتی کہ خونریزی بسیار کردید در ایشان
پس محکم کنید قید را پس یا احسان خلاص کردن بعد ازین یا مالی بعوض گرفتن تا آنکہ بنہد جنگ سلاح خود را یعنی
جنگ موقوف شود و محتاج بسلاح نماند **باب** ایجاب المہادنۃ مع ملوک الکفار وقبائلہم اذا اجتہد الامام
وذووا الرای من المسلمین فرأوا نفع المسلمین فی ذلک ولم یخافوا من الکفار مکیدۃ جائز ست صلح کردن با بادشاہان
کافران وقبائل ایشان وقتی کہ اجتہاد کند امام و خداوندان رای از مسلمانان پس دید انسد نفع مسلمانان در صلح کردن

وشر رسند از کافران که حیله ومکر میکنند قال الله فما لکم فی المنافقین فئتین والله ارکسهم بما کسبوا اتریدون
ان تهدوا من اضل الله ومن یضلل الله فلن تجد له سبیلا ودوا لو تکفرون کما کفروا فتکونون سواء فلا تتخذوا
منهم اولیاء حتی یهاجروا فی سبیل الله فان تولوا فخذوهم واقتلوهم حیث وجدتموهم ولا تتخذوا منهم ولیا
ولا نصیرا الا الذین یصلون الی قوم بینکم وبینهم میثاق او جاءوکم حصرت صدورهم ان یقاتلوکم او یقاتلوا
قومهم ولو شاء الله لسلطهم علیکم فلقاتلوکم فان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم والقوا الیکم السلم فما جعل الله لکم
علیهم سبیلا ستجدون آخرین یریدون ان یأمنوکم ویأمنوا قومهم کلما ردوا الی الفتنة ارکسوا فیها فان
لم یعتزلوکم ویلقوا الیکم السلم ویکفوا ایدیهم فخذوهم واقتلوهم حیث ثقفتموهم واولئکم جعلنا لکم علیهم
سلطانا مبینا پس چیست شمارا ای مسلمانان در باب چاپلوسی کنندگان از کفار دو فرقه شدید حال آنکه نگونسار
افگند ایشانرا خدا تعالی بسبب آنچه کردند آیا میخواهید که راه یاب شمارید کسی را که گمراه کرد اورا خدا تعالی وهر که
گمراه کرد اورا خدا تعالی پس نیابی اورا راهی مراد از منافقان درین آیه آن جماعه اند از کفار که با مسلمانان عهد
کنند و کیده نمایند و اطلاق نفاق بر فعل ایشان بحسب لغت است و معنی مالکم فی المنافقین فئتین انکار است
بر قلة احتیاط ایشان و اجتهاد ملکی بالیست که در قتل این مردم همه متفق شدند که ترک مهادنه ایشان تمنی
کردند این چاپلوسی کنندگان که شما نیز کافر شوید چنانکه ایشان کافر شدند پس باشید شما و ایشان همه برابر پس دوست
مگیرید از جمله ایشان تا آنکه هجرت کنند در راه خدا یعنی مسلمان شوند و هجرت کنند قید هجرت احترازی نیست
بلکه اتفاقی است پس اگر باز گشتند از اسلام بگیرید ایشانرا یعنی اسیر کنید و بکشید ایشانرا هر جا که یابید ایشانرا
و دوست مگیرید از جمله ایشان و یاری دهنده مگیرید از جمله ایشان مگر آنانرا که نزدیک میشوند بسوی قومی که
درمیان شما و درمیان ایشان عهد باشد یا بیایند پیش شما حال آنکه تنگ شده باشد سینهای ایشان از آن که
جنگ کنند با شما یا جنگ کنند با قوم خود و اگر خواستی خدا غالب گردانیدی ایشانرا بر شما پس قتال میکردند با شما
پس اگر یکسو شوند از جنگ شما پس جنگ نکنند با شما و بیندازند بسوی شما صلح را پس نگردانیده است خدای تعالی
شمارا بر ایشان راهی یعنی جنگ را مباح نساخته است با ایشان حاصل آیه آن است که اگر مسلمان نشوند ایشان را
میباید کشت و اسیر کرد مگر در دو صورت یکی آنکه پیوند و نسبتی داشته باشند با معاهدانی که سابق از ایشان وفا بعهد دیده شده است
پس بسبب پیوند با آن معاهدان ظن وفا و عدم کیده حاصل شود دیگر آنکه از قتال گرفته خاطر شده باشند بسبب عدم
جرأة یا عدم سامان قتال یا کشته شدن اقارب و دوستان و محزون شدن بسبب آن پس واسطه میشود که درمیان

بالهنا انا اردنا كذا او كذا فان خرج نعم فعلوا وان خرج لا لم يفعلوا ذلك حتى لا ثم عادوا الى القداح ثانية واذا اجالوا على نسب فان خرج

خوف نکنید بیست و بعد تنقیح مناط حاصل میشود که بشرط صحت مهادنه معرفت نفع بیست دران و عدم خوف نکنید
بسبب آن بهر طریق که باشد از طرق اجتهاد و ذکر صورتهای مذکوره بنابر ضرب مثل است والله اعلم خواهید یافت
دیگر انرا از کفار که میخواهند که ایمن شوند از شما و ایمن شوند از قوم خود هر گاه باز گردانیده میشوند بسوی فتنه نگونسار
افگنده میشوند دران یعنی هر بار که قتال میان مسلمین و کفار مهیا شود نقض میکنند و با مسلمانان جنگ مینمایند
پس اگر یکسو نشوند از جنگ شما و نه افگنند بسوی شما صلح را و باز ندارند دستهای خویش از شما پس بگیرید ایشان را
و بکشید ایشان را هر جا که یابید ایشان را و ایشان را ساختیم برای شما حجت ظاهر **باب** من سال الامام ان یجیره
حتی یسمع القرآن و یجج الاسلام اجاره هر که از کافران سوال کند امام را که امن دهد او را تا که بشنود قرآن را و
حجتهای دین اسلام را امن دهد او را **قال الله** وان احد من المشركين استجارك فاجره حتى يسمع كلام الله ثم
ابلغه مامنه ذلك بانهم قوم لا يعلمون و اگر شخصی از مشرکان پناه طلبد از تو پس پناه بده او را تا آنکه بشنود قرآن بعد
از ان برسان او را بموضع امن او این امر بجهت آنست که آن مشرکان قومی هستند که نمیدانند **كتاب الاحكام**
المتعلقة بالطعام والشراب واللباس وغير ذلك مما يحتاج اليه الانسان في معيشته این کتابیست متعلق باحکام
طعام و شراب و لباس و غیر آن از آنچه محتاج است بطرف آن آدمی در معاش خود **باب** حرم الله تعالى اكل الميتة وما في معناها
مما لم يوجد فيه شرط الذبح الا ان يضطر اليه والدم المسفوح ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به وما ذبح على النصب والاستقسام بالازلام
حرام ساخته است خدا تعالی خوردن مردار را و آنچه در معنی مردار است از آنچه یافته نشود در وی شروط ذبح را مگر اضطرار واقع شود
بسوی آن یعنی در مخمصه خوردن مردار جائز است و حرام ساخته است خون مسفوح و گوشت خوک و آنچه نام غیر خدا بوقت ذبح او خوانده شود
و حرام ساخته است آنچه ذبح کرده شود بر نشانهای معبود باطل یعنی بر صنم و قبر و حرام فرموده است طلب کردن معرفت
قسمت خود به تیرهائی **قال الله تعالى** حرمت عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردية
والنطيحة وما اكل السبع الا ما ذكيتم وما ذبح على النصب وان تستقسموا بالازلام ذلكم فسق اليوم يئس الذين كفروا من دينكم فلا
تخشوهم واخشون اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا فمن اضطر في مخمصة غير متجانف
لاثم فان الله غفور رحيم حرام کرده شد بر شما خود مرده و خون مسفوح و گوشت خوک و آنچه آواز بلند کرده شد بنام غیر خدا تعالی نزد ذبح او
و آنچه مرده باشد بخفه کردن حلق و آنچه مرده باشد بزدن عصا و سنگ و آنچه مرده باشد بافتادن از بلندی بپستی و آنچه مرده باشد بشاخ زدن و آنچه خورده باشد آنرا درنده
مگر آنچه ذبح کنند بعضی ازین اقسام در حال قیام روح و الله اعلم و آنچه ذبح کرده شد بر بتان حرام کرده شد طلب معرفت قسمت خود به تیرهائی فال این کارها فسق است
امروز ناامید شدند کافران از دین شما پس مترسید از کافران و بترسید از من امروز کامل کردم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما
نعمت خود را و پسند کردم برائی شما دین اسلام را که دین شما باشد پس هر که لاچار شد در گرسنگی یعنی لاچار باشد بخوردن
ازین محرمات در ان حال که مائل نبود بسوی گناه پس هر آئینه خدا تعالی آمرزنده مهربانست مترجم گوید ازین آیت

معلوم شد که حرمت گوشت حیوان بدو جهت میشود یکی بنا یافتن شرط ذبح چنانچه در موقوذه و ما اهل لغیر الله گفته شد دیگر
معنی در نوع حیوان مثل خنزیر والله اعلم **باب** ما فری الاوداج وانهر الدم جاز به الذبح وان کان بحجر ا
او خشبا چیزیکه ببرد رگهای گردن و روان کند خون را جائزست باو ذبح اگرچه سنگ باشد یا چوب **مالک** عن زید بن
اسلم عن عطاء بن یسار ان رجلا من الانصار من بنی حارثة کان یرعی لقحة له باحد فاصابها الموت فذکاها بشظاظ فسئل رسول الله
صلی الله علیه وسلم عن ذلک فقال لیس بها باس فکلوها مردی از انصار از قبیله بنی حارثه میچرانید ناقه شیر دار را از آن خود در کوه
احد پس رسید بآن ناقه موت یعنی مقدمات موت پس ذبح کرد آنرا بچوبی تیز پس سوال کرده شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
ازین ماجرا پس فرمود نیست در آن ناقه هیچ باک پس بخورید آن را **مالک** عن نافع عن رجل من الانصار عن معاذ بن
سعد او سعد بن معاذ ان جاریة لکعب بن مالک کانت ترعی غنما لها بسلع فاصیبت شاة منها فادرکتها فذکتها بحجر فسئل
رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ذلک فقال لا باس بها فکلوها کنیزکی از آن کعب بن مالک بود میچرانید رمه را از آن خود در
کوه سلع پس رسید مصیبتی به بزی از آن رمه پس دریافت او را در آنحالت پس ذبح کرد آنرا بسنگی پس سوال کرده شد آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم ازین ماجرا پس فرمود هیچ باک نیست در آن پس بخورید او را **مالک** انه بلغه ان عبد الله بن عباس
کان یقول ما فری الاوداج فکلوه عبد الله بن عباس گفت هرچه ببرد رگهای گردن را پس بخورید ذبیحه آن را **مالک** عن یحیی بن سعید
عن سعید بن المسیب انه کان یقول ما ذبح به اذا بضع فلا باس به اذا اضطررت الیه سعید بن المسیب گفت آنچه ذبح کرده شود بوی و
قطع کرده شد پس هیچ باک نیست در آن وقتیکه لاچار شوی یعنی بکار روی **باب** ما اذا ترك التسمیة هل یحل المذبوح وقتیکه ترک کند
نام خدا تعالی نزدیک ذبح آیا حلال است آن مذبوح قال الله تعالی ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه وانه لفسق مخورید از آنچه ذکر
کرده نشد نام خدا تعالی بروی و هر آئینه خوردن آن فسق است **مالک** عن یحیی بن سعید ان عبد الله بن عیاش بن ابی ربیعة
المخزومی امر غلاما له ان یذبح ذبیحة فلما اراد ان یذبحها قال له سم الله فقال له الغلام قد سمیت فقال له سم الله ویحك فقال له قد
سمیت الله فقال له عبد الله بن عیاش والله لا اطعمها ابدا عبد الله بن عیاش امر کرد غلامی را از آن خود که ذبح کند ذبیحه را پس وقتیکه
قصد کرد ذبح او را گفت آن غلام را نام خدا یاد کن پس گفت غلام هر آئینه یاد کردم پس گفت او را نام خدا یاد کن وای باد بر
تو پس گفت او هر آئینه یاد کردم خدا تعالی را پس گفت عبد الله بن عیاش قسم خدا هرگز نخواهم خورد این را هیچگاه **مالک**
عن هشام بن عروة عن ابیه انه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم فقیل له یا رسول الله ان ناسا من اهل البادیة یاتوننا بلحمان
ولا ندری هل سموا الله علیها ام لا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم سموا الله علیها ثم کلوها سوال کرده شد از آنحضرت صلی
الله علیه وسلم پس عرض نموده شد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا رسول الله هر آئینه جماعتی از اهل بادیه می آرند پیش ما گوشتها را

مستقرة بل كانت فی حرکة المذبوح ای کان حرکتها حرکة الحیوان الذی ذبح حرم اکلها ولو مرضت شاة وصارت الی ادنی الرمق و

وشنیدایم که آنہا نام خدا تعالی یاد کردند بر آن یا نکردند پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شما نام خدا تعالی یاد کنید بر آن گوشت

تا وبخورید **باب** تحل ذبیحة اهل الکتاب ذبیحہ اہل کتاب حلال ست **قال اللہ** وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم

طعام اہل کتاب یعنی ذبیحہ آنہا حلال ست برای شما وطعام شما یعنی ذبیحہا حلال ست اہل کتاب را **باب** فی ذبائح نصاری العرب در بیان

ذبیحہای نصاری عرب **مالک** عن ثور بن زید الدیلی عن عبد اللہ بن عباس انه سئل عن ذبائح نصاری العرب فقال لا باس بها

وتلی هذه الآیة ومن یتولهم منکم فانه منهم عبد اللہ بن عباس سوال کردہ شد از ذبائح نصاری عرب پس گفت ہیچ باک نیست با آن

وتلاوت کرد این آیہ را ومن یتولهم منکم فانه منهم یعنی ہر کہ دوست دارد ایشانرا از شما پس ہر آئینہ او از جملہ آنہا ست مترجم گوید

غرض سائل این بود کہ آنانکہ داخل شدند در نصرانیت پیش از تحریف وآنانکہ داخل شدند در وی بعد از تحریف برابر اند یا نہ پس

عبد اللہ بن عباس جواب داد کہ برابر اند **باب** تحل اکیلة السبع والمتردیة والموقوذة والنطیحة والمنخنقة اذا ادرکت

فیها حیوة مستقرة فذبحت حلال ست پس خوردہ حیوان درندہ وبزی کہ از بالا پستی افتادہ شد یا عصا زدہ شد یا شاخ زدہ

شدہ یا خفہ کردہ شدہ وقتی کہ یافتہ شود در وی حیات وحرکت میکند پس ذبح کردہ شود واز خون او جاری شود **مالک** عن

یحیی بن سعید عن ابی مرة مولی عقیل بن ابی طالب انه سال ابا هریرة عن شاة ذبحت فتحرک بعضها فامره ان یاکلها ثم سال زید

بن ثابت فقال ان المیتة لتتحرک ونهاه عن ذلک ابو مرہ سوال کرد ابو ہریرہ را از بزی کہ ذبح کردہ شد پس حرکت کرد بعض او پس

امر کرد او را ابو ہریرہ بخوردن آن بعد از آن سوال کرد زید بن ثابت را پس گفت زید بن ثابت ہر آئینہ مردار گاہی حرکت میکند

ومنع کرد از خوردن آن **باب** ذکوة الجنین ذکاة امه ذبح بچہ کہ در شکم مادر خود ست ہمان ذبح مادر او ست یعنی حاجت

ذبح جدا نیست **مالک** عن نافع عن عبد اللہ بن عمر انه کان یقول اذا نحرت الناقة فذکاة ما فی بطنها ذکاتها اذا کان

قد تم خلقه ونبت شعره فاذا خرج من بطن امه ذبح حتی یخرج الدم من جوفه عبد اللہ بن عمر میگفت چون ذبح کردہ شود ناقہ پس

ذبح آنچہ در شکم اوست ہمان ذبح اوست وقتیکہ کامل شدہ باشد خلقت او و روئیدہ باشد موی او پس وقتی کہ برآید از شکم مادر خود

ذبح کردہ شود تا آنکہ برآید خون از شکم او **مالک** عن یزید بن عبد اللہ بن قسیط اللیثی عن سعید بن المسیب انه کان یقول ذکاة

ما فی بطن الذبیحة فی ذکاة امه اذا کان قد تم خلقه ونبت شعره سعید بن المسیب میگفت ذبح چیزی کہ در شکم ذبیحہ ست داخل است

در ذبح مادر او وقتی کہ کامل شدہ باشد خلقت او و روئیدہ باشد موی او مترجم گوید ہمین ست مختار شافعی وموافق کردہ است

او را محمد بن الحسن وابو حنیفہ جائز نداشت مگر آنچہ برآید از شکم مادر زندہ پس ذبح کردہ شود او را **باب** یحل الانتفاع بجلود

المیتة اذا دبغت حلال ست نفع گرفتن بہ پوست مردار وقتی کہ دباغت دادہ شود **مالک** عن ابن شهاب عن عبید اللہ

بن عبد اللہ بن عتبة بن مسعود عن عبد اللہ بن عباس انه قال مر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بشاة میتة کان اعطاها

مولاة لميمونة زوج النبي صلى الله عليه وسلم فقال الا انتفعتم بجلدها فقالوا يا رسول الله انها ميتة فقال انما حرم عليكم
اكلها گذر فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر بزی مرده که داده بود آنرا مولاۃ میمونه پس فرمود آیا نفع نگرفتید شما به پوست
او پس گفتند یا رسول الله هر آئینه وی مرده است پس فرمود جز این نیست که حرام کرده شد بر شما خوردن آن **مالك**

عن زيد بن اسلم عن ابن وعلة المصري عن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا دبغ الاهاب فقد
طهر رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود وقتی که دباغت داده شود چرم را پس هر آئینه پاک شد **مالك** عن يزيد بن عبد الله

بن قسيط الليثي عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان عن امه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم امر ان يستمتع بجلود الميتة اذا دبغت آنحضرت صلى الله عليه وسلم امر فرمود که نفع گرفته شود به پوستهای مردار وقتی که
دباغت داده شود آنرا **باب** المضطر يشبع ويتزود من الميتة مضطر سیر خورد و توشه گیرد از میته **قال** مالك ان احسن
ما سمع في الرجل يضطر الى الميتة انه يأكل منها حتى يشبع ويتزود منها فاذا وجد عنها غنى طرحها مالک گفت بهترین اقوالی که شنیده
شد از در باب مردی که مضطر شود و کسب بخوردن میته کند وی بخورد از آن تا آنکه سیر شود و توشه گیرد از آن پس اگر یافت غنی از
آن بیندازد آنرا **باب** الفارة تموت في السمن در بیان حکم موشی که بمیرد در روغن **مالك** عن ابن شهاب عن عبيد الله

بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس عن ميمونة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
سئل عن الفارة تقع في السمن قال انزعوها وما حولها فاطرحوه رسول الله صلى الله عليه وسلم سوال کرده شد از موشی که بیفتد در
روغن فرمود که برآرید آن موش را و چیزیکه گرد او باشد پس بیندازید آنرا مترجم گوید که معنی این آنست که وقتیکه جامد باشد حکم او
برآوردن موش است از آن و آنچه نزدیک وی است و باقی پاک است و اگر مائع باشد پس تمام آن حکم نجاست دارد و جائز نیست
خوردن آن باتفاق و بیع آن نیز جائز نیست و پیش شافعی و ابو حنیفه تجویز بیع آن نمود والله اعلم **باب** تحل بهيمة الانعام

وهي الازواج الثمانية المذكورة في القرآن وكذا ما يشبهها من الوحش كالظبي ويحل ايضا حمار الوحش حلال است جانوران
مواشی و آن هشت قسم است که مذکور است در قرآن یعنی شتر و گاو و گوسفند و بز و همچنین چیزیکه مشابه آنها باشد از جانوران
وحشی مانند آهو و نیز حلال است گورخر **قال** تعالى ثمانية ازواج من الضان اثنين ومن المعز اثنين قل الذكرين حرم ام الانثيين
اما اشتملت عليه ارحام الانثيين نبئوني بعلم ان كنتم صادقين ومن الابل اثنين ومن البقر اثنين قل الذكرين حرم
ام الانثيين اما اشتملت عليه ارحام الانثيين ام كنتم شهداء اذ وصاكم الله بهذا فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا ليضل
الناس بغير علم ان الله لا يهدي القوم الظالمين هشت قسم آفرید از گوسفندان دو قسم و از بز دو قسم یعنی نر و ماده از
هر یک والله اعلم بگو آیا این هر دو نر حرام کرده است خدا تعالی یا این دو ماده را یا آنرا که مشتمل شده است بر وی رحمهای این

قلت ومعناه عند اهل العلم
قلت وعليه اهل العلم
قلت وعليه اهل العلم
ومعناه عندهم اذا كان جامدا فان كان مائعا ينجس كله فلا يجوز اكله بالاتفاق ويجوز بيعه ابو حنيفة ويحرمه الشافعي

این دو ماده خبر دسید مرا بدانش یعنی نقل صحیح بیارید از کتب الٰهیه اگر هستید راست گویی و پیدا کرد از شتر دو قسم و از
گاو دو قسم بگو آیا حرام کرده است خدا یا این دو ماده یا آنرا اشتمل شده است بروی رحمهای این دو ماده آیا حاضر بودید وقتیکه حکم
کرد شما را خدا تعالی باین پس کیست ستمگار تر از کسیکه بندد بر خدا دروغ را تا گمراه کنند مردمان را بغیر دانش هر آئینه خدا راه ننماید
قوم ستمگار را از او قال الله تعالی احلت لکم بهیمة الانعام الا ما یتلی علیکم حلال کرده شد برای شما جانوران
مواشی مگر آنچه تلاوت کرده شود بر شما یعنی بیته و آنچه در معنی اوست **مالک** فی قصة البهزی باسناده ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم امر ابابکر فقسم لحم الحمار الوحشی بین الرفاق مختصر رسول الله صلی الله علیه وسلم امر فرمود
ابابکر صدیق را پس قسمت کرد گوشت گورخر را درمیان رفیقان **مالک** باسناده ان زبیر بن العوام کان یتزود
صفیف الظباء مختصر زبیر بن عوام توشه ساخت گوشت خشک آهوان را **باب** تحریم اکل کل ذی ناب من
السباع حرام است خوردن هر صاحب دندان تیز از درندها **مالک** عن ابن شهاب عن ابی ادریس الخولانی
عن ابی ثعلبة الخشنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن اکل کل ذی ناب من السباع رسول الله صلی
الله علیه وسلم نهی فرمود از خوردن هر صاحب دندان تیز یعنی درنده **مالک** عن اسمعیل بن ابی الحکیم عن
عبیدة بن ابی سفیان الحضرمی عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اکل کل ذی ناب
من السباع حرام رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود خوردن هر صاحب دندان تیز حرام است مترجم گوید مراد از ذی ناب
آنست که بدندان خود حمله کند بر مردمان و جانوران ایشان مانند گرگ و شیر و سگ و فهد و گربه و مانند آن و همچنین
حرام است خوردن هر پرنده که صاحب چنگل باشد **باب** تحریم لحوم الحمر الانسیة حرام است خوردن گوشتهای
خر خانگی **مالک** عن ابن شهاب عن عبد الله والحسن ابنی محمد بن علی عن ابیهما عن علی ابن ابی طالب
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن اکل لحوم الحمر الانسیة مختصر رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی فرمود
از خوردن گوشت خران خانگی **باب** حکم الخیل والبغال در باب حکم اسپان و استران **قال مالک**
ان احسن ما سمع فی الخیل والبغال والحمیر انها لا تاکل لان الله تبارک و تعالی قال والخیل والبغال و
الحمیر لترکبوها وزینة گفت مالک بهترین اقوالی که شنیده شد در باب اسپان و استران و خران اینست که
خورده نشود آنها را زیرا که خدا تبارک و تعالی فرمود والخیل والبغال آه یعنی آفریدیم اسپان را و استران را و خران را تا
سوار شوید بر آن و برای آرایش و قال تبارک و تعالی فی الانعام لترکبوا منها و منها تاکلون و فرمود خدا
تعالی در باب جانوران مواشی تا سوار شوید بعض آنها را و بعض از آن میخورید و قال تبارک و تعالی لیذکروا اسم

قلت اتفق المسلمون علی ذلک

قلت م ع البا ابلی بندی تا لی الناس یعدونها به علی الناس واصعف الام مثل الذئب والاسد والکلب والفهد والنمر وعلی هذا اهل العلم الا ان الشافعی ذهب الی اباحة الضبع والثعلب وقال ابو حنیفة

149

هما حرامان کسائر السباع وفی روایة مسلم عن ابن عباس نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن اکل ذی ناب من السباع وعن اکل ذی مخلب من الطیر وعلی هذا اهل العلم ۱۲

الله على ما رزقهم من بهيمة الانعام فكلوا منها واطعموا القانع والمعتر فرمود خداى تعالى تا ياد كنند نام خداى تعالى
برآنچه رزق داده ايشان را از جانوران مواشى پس بخوريد از آنها و بخورانيد فقير را و زائر را قال مالك فذكر الله
الخيل والبغال والحمير للركوب والزينة وذكر الانعام للركوب والاكل گفت مالك پس ذكر كرد خداى تعالى
اسپان واشتران وخران را براى سوارى و زينت و ذكر كرد انعام را براى سوارى و خوردن مترجم گويد بهمين قائل است ابو
حنيفه وتعقب كرد او را شافعى در گوشتهاى اسپان بحديث جابر انه صلى الله عليه وسلم اذن فى لحوم الخيل و بحديث اسماء
ذبحنا على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فرسا ونحن بالمدينة فاكلناه **باب** حل الضب حلال است خوردن
سوسمار **مالك** عن ابن شهاب عن ابى امامة بن سهل بن حنيف عن عبد الله بن عباس عن خالد بن الوليد
بن المغيرة انه دخل مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بيت ميمونة زوج النبى صلى الله عليه وسلم فاتى بضب محنوذ فاهوى اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم
بيده فقال بعض النسوة اللاتى فى بيت ميمونة اخبروا رسول الله صلى الله عليه وسلم بما يريد ان ياكل منه فقيل هو ضب يا رسول الله فرفع
رسول الله صلى الله عليه وسلم يده فقلت احرام هو يا رسول الله فقال لا ولكنه لم يكن بارض قومى فاجدنى
اعافه قال خالد فاجتررته فاكلته ورسول الله صلى الله عليه وسلم ينظر داخل شد خالد بن وليد همراه آنحضرت صلى الله عليه
وسلم در خانه ميمونه پس حاضر كرده شد سوسمار بريان پس مائل فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم بسوى آن دست مبارك
خود را پس گفتند بعضى زنان كه بودند در خانه حضرت ميمونه كه خبر دهيد آنحضرت را صلى الله عليه وسلم بآنچه ميخواهد كه تناول
فرمايد از آن پس گفته شد كه اين سوسمار است يا رسول الله پس برداشت آنحضرت صلى الله عليه وسلم دست خود را پس گفت
خالد كه گفتم آيا حرام است اين يا رسول الله فرمود نى وليكن نبود وى در زمين قوم من پس مى يابم خود را كه ناپسند ميدارم
آنرا گفت خالد پس كشيدم آنرا بجانب خود و بخوردم آنرا و رسول الله صلى الله عليه وسلم ميديد **مالك** عن عبد الله
بن دينار عن عبد الله بن عمر ان رجلا نادى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ما ترى
فى الضب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لست باكله ولا بمحرمه شخصى ندا كرد آنحضرت را صلى الله عليه
وسلم پس گفت يا رسول الله چه حكم مى بينى در باب سوسمار يعنى چه فرمائى پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم نيستم خورنده آن
و نه حكم كننده بحرمت آن **باب** حل الجراد **مالك** عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه
قال سئل عمر بن الخطاب عن الجراد فقال وددت ان عندى قفعة فاكل منه سوال كرده شد عمر بن الخطاب را از ملخ
پس گفت آرزو دارم كه باشد نزديك من زنبيلى پس بخورم آنرا **باب** حل الطيبات وتحريم الخبائث حلال
است طيبات وحرام است ناپاكيزه **قال** الله تعالى ويحل لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبائث حلال ميسازد [illegible]

برای ایشان پاکیزه ها را و حرام میکند بر ایشان ناپاکیزه ها را انتهی ترجمه گویند شافعی گفته که آنچه وارد نشده در باب وی حکم تحریم
و نه حکم تحلیل و نیز امری وارد نشد بقتل آن و نه منع از قتل آن پس رجوع باید کرد بسوی عرب از باشندگان شهرها و دیهها اگر ایشان
آنرا پاکیزه دانستند یا نامیده اند بنام حیوانی حلال پس وی حلال است و اگر زبون دانستند و حکم بخباثت آن کردند یا نامیده اند بنام
حیوانی حرام پس آن حرام است اما چیزیکه امر کرد شرع بکشتن آن یا نهی فرمود از کشتن آن پس آن حلال نیست چنانچه آنحضرت صلی
الله علیه وسلم فرمود خمس تقتلن فی الحل والحرم و امر فرمود بقتل او زاغ و نهی فرمود از قتل چهار قسم از دواب مور چه و نحل و صرد

وهدهد والله اعلم **باب** حیوانات البحر در حکم حیوانات دریا قال الله تعالی احل لکم صید البحر و طعامه متاعا
لکم وللسیارة حلال کرده شد برای شما شکار دریا آنچه بغیر شکار کردن بدست آید یا ماهی مرده تا منفعت باشد برای
شما و برای قافله **مالک** باسناده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی البحر هو الطهور ماؤه الحل میتته
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود در حق دریا که پاک است آب او و حلال است مرده او **مالک** عن وهب
بن کیسان عن جابر بن عبد الله انه قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم بعثا قبل الساحل فامر علیهم ابا
عبیدة بن الجراح وهم ثلثمائة قال وانا فیهم قال فخرجنا حتی اذا کنا ببعض الطریق فنی الزاد فامر ابو عبیدة
بن الجراح بازواد ذلک الجیش فجمع ذلک کله فکان مزودی تمر قال فکان یقوتنا کل یوم قلیلا قلیلا حتی فنی
ولم تصبنا الا تمرة تمرة فقلت وما تغنی تمرة فقال لقد وجدنا فقدها حیث فنیت ثم انتهینا الی البحر فاذا
حوت مثل الظرب فاکل منه ذلک الجیش ثمان عشرة لیلة ثم امر ابو عبیدة بضلعین من اضلاعه فنصبتا
ثم امر براحلة فرحلت فمرت تحتهما ولم تصبهما قال مالک الظرب الجبیل فرستاد رسول الله صلی الله علیه وسلم
لشکری را بجانب کناره دریا و امیر ساخت بر ایشان ابو عبیدة بن الجراح را و ایشان سیصد کس بودند گفت جابر و من
میان ایشان بودم پس برآمدیم تا چون رسیدیم ببعض راه فانی شد توشه پس امر کرد ابو عبیده بتوشه های آن لشکر یعنی توشه های جمله
ایشان پس جمع کرد آنرا همه آن پس شد دو انبان خرما پس قوت میداد ما را هر روز اندک اندک تا آنکه فانی شد و نرسید ما را مگر
یک یک تمره و هب گفت و چه کفایت میکرد شما را یک تمره گفت یافتیم الم نیافتن آن وقتیکه نماند بعد ازان رسیدیم بسوی
دریا ناگاه ماهی هست مانند کوه خرد پس خوردند ازان ماهی لشکر هژده شب بعد ازان امر کرد ابو عبیده بایستاده کردن دو
استخوان پهلوی از استخوانهای پهلوی او پس ایستاده کرده شد آنها را بعد ازان امر کرد بشتر سواری پس پالان بسته شد بر وی
پس بگذشت زیر آن و نرسید آن شتر باستخوان پهلو یعنی بسبب بلندی او گفت مالک ظرب کوه خرد را گویند **مالک**
لا باس باکل الحیتان یصیدها المجوسی لان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی البحر هو الطهور ماؤه الحل میتته واذا اکل ذلک

میتا تصنعه من صاده گفت مالک هیچ باک نیست در خوردن ماهی ها که شکار کنند آن را مجوس زیرا که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرموده البحر هو الطهور ماءه الحل میتته یعنی دریا پاک ست آب او و حلال ست مرده او و وقتی که خورده میشود این را حلال
انکه مرده ست پس ضرر نمیکند او را هر که شکار کرده باشد او را **باب** حل ما لفظ البحر وما حصر حلال ست آنچه بر اندازد

آن را دریا یا مرد بسبب سردی هوا **مالك** عن نافع ان عبد الرحمن بن ابي هريرة سال عبد الله بن عمر عما لفظ البحر فنهاه عن

اكله ذلك قال نافع ثم انقلب عبد الله فدعا بالمصحف فقرأ احل لكم صيد البحر وطعامه متاعا لكم وللسيارة قال نافع فارسلني عبد

الله بن عمر الى عبد الرحمن بن ابي هريرة انه لا باس باكله عبد الرحمن بن ابي هريره سوال کرد عبد الله بن عمر را از چیزیکه بر انداخت آن را
دریا پس منع کرد او را از خوردن او آنرا گفت نافع بعد ازان بازگشت عبد الله بن عمر پس طلب کرد مصحف را پس خواند
این آیه را احل لكم صيد البحر وطعامه متاعا لكم یعنی طعام عام ست خواه شکار کرده باشید یا نه گفت نافع پس فرستاد مرا عبد الله
بن عمر بسوی عبد الرحمن بن ابي هريره باین پیغام که هیچ باک نیست بخوردن آن **مالك** عن زيد بن اسلم عن سعد

الجاري مولى عمر بن الخطاب انه قال سالت عبد الله بن عمر عن الحيتان تقتل بعضها بعضا او يموت صردا فقال ليس

بها باس قال سعد ثم سالت عبد الله بن عمرو بن العاص فقال مثل ذلك سعد جاري سوال کرد عبد الله بن عمر را از حکم
ماهی ها که بکشد بعض آنها بعض را یا بمیرد بسبب سرما پس گفت نیست در آن هیچ باک گفت سعد بعد از آن سوال کردم عبد الله بن
عمرو بن العاص را این گفت مانند آن **مالك** عن ابي الزناد عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة وزيد بن ثابت

انهما كانا لا يريان بما لفظ البحر باسا ابو هريره و زيد بن ثابت نمیدیدند آنچه بر انداخته باشد آنرا دریا هیچ باک **مالك**

عن ابي الزناد عن ابي سلمة بن عبد الرحمن ان ناسا من اهل الجار قدموا على مروان بن الحكم فسالوه عما لفظ البحر فقال

ليس به باس وقال اذهبوا الى زيد بن ثابت وابي هريرة فاسالوهما ثم ائتوني فاخبروني ماذا يقولان فاتوهما فسالوهما

فقالا لا باس به فاتوا مروان فاخبروه فقال مروان قد قلت لكم جماعتی از اہل جار و جار موضعی است بر لب دریای شور
آمدند پس سوال کردند مروان بن حکم را از آنچه بر انداخته باشد دریا پس گفت هیچ باک نیست بآن و گفت مروان بروید پیش
زید بن ثابت و ابو هریره پس سوال کنید ایشان را بعد ازان بیائید پیش من پس خبر دهید مرا که چه چیز میگویند پس آمدند
پیش هر دو پس سوال کردند از ایشان پس هر دو گفتند هیچ باک نیست بآن پس آمدند پیش مروان پس خبر دادند او را
پس گفت مروان هر آئینه گفته بودم شما را یعنی آنچه ایشان گفتند **باب** حل ما اصطاد بكلب اذا ذكر اسم الله عند

ارساله وكان الكلب معلما حلال است چیزیکه شکار کرد سگ خود وقتیکه یاد کنند نام خدا تعالی را نزدیک فرستادن
او و باشد سگ آموخته شده قال الله تعالى يسالونك ماذا احل لهم قل احل لكم الطيبات وما علمتم من الجوارح

مکلبین تعلموهن مما علمکم الله فکلوا مما امسکن علیکم واذکروا اسم الله علیه واتقوا الله ان الله سریع الحساب سوال

میکنند ترا که چه چیز حلال کرده شد برای ایشان بگو حلال کرده شد برای شما آنچه مردان پاکیزه هستند و حلال کرده شد

شکار جانوری که تعلیم کرده باشید او را از جانوران درنده مثل سگ یا یوز یا باز و صقر در آنحال که میفرستید آنها را بر

شکار می آموزید آنها را از آنچه خدا تعالی تعلیم کرده است شما را پس بخورید چیزیکه نگاه داشته اند برای شما و یاد کنید نام خدا

تعالی را نزدیک رها کردن او و بترسید از خدا هر آینه خدا زود حساب کننده است **مالک** انه سمع اهل العلم یقولون

فی البازی والعقاب والصقر وما اشبه ذلك انه اذا کان معلما یفقه کما تفقه الکلاب المعلمة فلا باس باکل ما قتلن مما صاد اذا ذکر اسم الله

علی ارسالها مالک شنید از اهل علم که میگفتند در باب باز و عقاب و صقر و آنچه مانند آنست وقتی که آموخته شده باشد بفهمد چنانکه

می فهمند سگان معلم پس هیچ باک نیست بخوردن آنچه کشته باشند از آنچه شکار کردند وقتیکه یاد کرده شد نام خدا تعالی

نزدیک ارسال او **وقال** مالك الامر المجتمع علیه عندنا ان المسلم اذا ارسل کلب المجوسی الضاری فصاد او قتل انه اذا کان معلما فا

ذالك الصید حلال لا باس به وان لم یذکه المسلم وانما مثل ذلك مثل المسلم یذبح بشفرة المجوسی او یرمی بقوسه او بنبله فیقتل

بها فصیده ذلك وذبیحته حلال لا باس باکله قال مالك اذا ارسل المجوسی کلب المسلم الضاری علی صید فاخذه فانه لا یؤکل ذلك الصید

الا ان یذکی وانما مثل ذلك مثل قوس المسلم ونبله یاخذها المجوسی فیرمی بها الصید فیقتله وبمنزلة شفرة المسلم یذبح بها المجوسی

فلا یحل اکل شیء من ذلك گفت مالک حکمی که اتفاق واقع شده است بران نزدیک ما آنست که مسلمان وقتیکه رها کند سگ

مجوسی که ضاری باشد پس شکار کرد یا کشت شکار را وقتیکه باشد معلم پس خوردن آن شکار حلال است هیچ باک نیست بآن

اگرچه ذبح نکرده است او را مسلمان و جز این نیست که صفت این مانند صفت مسلمانیست که ذبح کند بکارد مجوسی یا تیر اندازد

بکمان او یا بتیر او پس بکشد بآن شکار را پس شکار او و ذبیحه او حلال است هیچ باک نیست بخوردن آن گفت مالک

که بفرستد مجوسی سگ ضاری مسلم را بر شکار خود پس گرفت آن شکار را هر آئینه خورده نشود آن شکار مگر آنکه ذبح کرده شود

و او را و جز این نیست که صفت او مانند صفت کمان مسلم است و صفت تیر مسلم که بگیرد آنرا مجوسی پس اندازد بآن پس بکشد

آن شکار را و بمنزله کارد مسلمان است که ذبح کند بآن مجوسی پس حلال نیست خوردن چیزی ازان **باب** ما جاء فیما لا یؤکل

مما اکل منه الکلب المعلم آیا خورده شود چیزیکه خورده است ازان سگ معلم **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه کان

یقول فی الکلب المعلم کل ما امسك علیك ان قتل او لم یقتل عبد الله بن عمر میگفت در باب سگ معلم بخور آنچه نگاه

داشته است بر تو اگر کشته باشد یا نکشته باشد **مالک** عمن سمع نافعا یقول قال عبد الله بن عمر وان اکل وان

لم یاکل مالک روایت کرد از کسیکه شنید از نافع که میگفت درین حدیث گفت عبد الله بن عمر و اگرچه خورده باشد یا نخورده

باشد مالک انه بلغه عن سعد بن ابی وقاص انه سئل عن الکلب المعلم اذا قتل الصید فقال سعد کل وان
لم تبق الا بضعة واحدة سعد بن ابی وقاص سوال کرده شد از سگ معلم وقتیکه بکشد شکار را پس گفت سعد بخور و اگرچه
باقی نگذارد مگر یک گوشت پاره مترجم گوید قول قدیم شافعی و مذهب امام مالک همین ست بعد ازان تعقب کرد آنرا
شافعی بحدیث عدی بن حاتم عن النبی صلی الله علیه وسلم فان اکل فلا تاکل فانما امسک علی نفسه و همین ست مذهب ابو
حنیفه رحمة الله **باب** لا یحل ما اعان علی قتله ماء او کلب غیر معلم او غاب عنه و ترک تفحصه حتی بات حلال
نیست آنچه اعانت کرده باشد بر کشتن او آب یعنی تیر رسیده در آب افتاد یا سگ غیر معلم مدد کرده باشد یا غایب شده باشد
از نظر صیاد و وی ترک کرد تجسس او تا آنکه شب گذرانید مالک انه سمع اهل العلم یقولون اذا اصاب الرجل الصید
فاعانه علیه غیره من ماء او کلب غیر معلم لم یوکل ذلک الصید الا ان یکون سهم الرامی قد قتله او بلغ مقاتل
الصید حتی لا یشک احد فی انه هو قتله وانه لا یکون للصید حیوة بعده مالک شنید از اهل علم که میگفتند وقتیکه زخم
رساند مردی شکار را پس مدد کرد بر وی غیر وی از آب یا سگ غیر معلم خورده نشود آن شکار را یعنی حلال نیست خوردن
آن مگر آنکه تیر این تیر انداز همان کشته باشد یا رسیده باشد بکشتن گاه شکار تا آنکه شک نکند هیچکس که همون همون کشته است او را
و شک نکند کسی باشد شکار را زندگی بعد ازین زخم رسیدن قال مالک لا باس باکل الصید وان غاب عنک مصرعه
اذا وجدت به اثرا من کلبک او کان به سهمک ما لم یبت فاذا بات فانه یکره اکله گفت مالک هیچ باک نیست بخوردن اگرچه
غایب شده باشد از تو جای افتادن او وقتیکه می یابی تو او را اثری از سگ معلم خود یا باشد درو تیر تو تا وقتی که شب نگذشته
باشد پس وقتی که یک شب گذشت پس مکروه ست خوردن آن **باب** اذا وجد الصید حیا تعین الذبح وقتیکه بیابد
شکار را زنده لازم ست که ذبح کرده شود و قال مالک احسن ما سمعت فی الذی یخلص الصید من مخالب البازی
او من فی الکلب ثم یتربص به فیموت انه لا یحل اکله گفت مالک بهترین قوالی که شنیدم از در باب کسی که خلاص میکند
شکار را از چنگ باز یا از دهان سگ بعد ازان درنگ کند در ذبح او پس بمیرد که حلال نیست خوردن او **باب**
یحل ما اصطاده بالمحدد وان قتل اذا ذکر اسم الله علیه ولا یحل ما اصطاده بغیر المحدد حتی یجده حیا فیذبح
حلال ست آنچه شکار کند با آلتی که تیز باشد مانند نیزه و تیر اگرچه قتل کند وقتیکه یاد کرده باشد نام خدا تعالی و حلال نیست
آنچه شکار کرده باشد با آلتی که تیز نباشد مانند غلوله و گز تا آنکه زنده دریابد او را و ذبح کند قال مالک قال الله تعالی
یا ایها الذین آمنوا لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم ورماحکم قال فکل شیء ینال الانسان بیده او برمحه
او بشیء من سلاحه فانفذه و بلغ مقاتله فهو صید کما قال الله تعالی گفت مالک فرموده ست خدا تعالی ای مسلمانان

قلت هو مذهب مالک والقول القدیم للشافعی ثم تعقبه الشافعی بحدیث عدی بن حاتم عن النبی صلی الله علیه وسلم فان اکل فلا تاکل فانما امسک علی نفسه وهو مذهب ابی حنیفة ۱۲ منه

قلت علی هذا اهل العلم فی الجملة ۱۲ منه

قلت اهل العلم علیه

امتحان میکند خدا تعالی شما را بچیزی از شکار که خواهد رسید آن دستهای شما و نیزه‌های شما گفت مالک پس هر چیز که برسد با و آدمی بدست خود یا بنیزه خود یا بچیزی از سلاح خود پس بگذراند آنرا و رد وی و برساند بجای که از ضرب انجامی میرود پس او صید است

چنانچه حق تعالی فرمود **مالک** عن نافع انه قال رمیت طائرین بحجر وانا بالجرف فاصبتهما فاما احدهما فمات فطرحه عبد الله بن عمر

واما الآخر فذهب عبد الله بن عمر یذکیه بقدوم فمات قبل ان یذکیه فطرحه عبد الله ایضا نافع گفت انداختم بسوی دو مرغ

سنگی حالانکه من در جرف بودم پس زخم رسانیدم بآنها اما یکی از ان دو پس بمرد پس بر تافت او را عبد الله بن عمر و اما آن دیگر

پس شروع کرد عبد الله بن عمر که ذبح کند او را بتیشه پس بمرد پیش از ان که ذبح کند پس بر تافت او را نیز **مالک** انه

بلغه ان القاسم بن محمد کان یکره ما قتلت المعراض والبندقة قاسم بن محمد مکروه میدانست آنچه کشته شود بگز یا بغلوله **قال**

مالک ولا اری باسا بما اصاب المعراض اذا خسق وبلغ المقاتل ان یوکل گفت مالک نمی بینم هیچ باک با آنچه بکشد او را گز اگر بدرد

بدن او را و برسد بکشتنگاه او باین که خورده شود **باب** لا یقتل الانسی بالرمی واشباهه نکشد جانور خانگی را به تیر انداختن

و مانند آن **مالک** انه بلغه ان سعید بن المسیب کان یکره ان یقتل الانسی بما یقتل به الصید من الرمی واشباهه

سعید بن المسیب مکروه میدانست که کشته شود جانوران خانگی را بآنچه کشته میشود بآن شکار را از تیر انداختن و مانند آن **باب** التسمیة علی

الاکل ان یسمی الله تعالی ویاکل مما یلیه سنت در خوردن آنست که ذکر کند نام خدا تعالی و بخورد از جانبی که نزدیک او باشد

مالک عن ابی نعیم وهب بن کیسان قال اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بطعام ومعه ربیبه عمر بن ابی سلمة فقال

له رسول الله صلی الله علیه وسلم سم الله وکل مما یلیک آورده شد در پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم طعام و با آنحضرت

صلی الله علیه وسلم ربیب او بود عمر بن ابی سلمه پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم یاد کن نام خدا را و بخور از

جانبی که نزدیک تو باشد مترجم گوید امام نووی گفته که بهتر است گفتن بسم الله الرحمن الرحیم و اگر بسم الله بگوید ادای

سنت میشود **باب** لا یاکل بشماله ولا یشرب بشماله نخورد بدست چپ خود و آب ننوشد بدست چپ خود **مالک**

عن ابن شهاب عن ابی بکر بن عبید الله بن عبد الله بن عمر عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا

اکل احدکم فلیاکل بیمینه ولیشرب بیمینه فان الشیطان یاکل بشماله ویشرب بشماله رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وقتی که بخورد

یکی از شما پس باید که بخورد بدست راست خود و باید که آب نوشد بدست راست خود پس هر آینه شیطان میخورد بدست چپ خود

و مینوشد بدست چپ خود **مالک** عن ابی الزبیر المکی عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی ان یاکل الرجل

بشماله مختصر رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی فرمود از آنکه بخورد مرد بدست چپ خود **باب** یحمد الله تعالی اذا

فرغ من الاکل حمد بگوید خدا تعالی را وقتی که فارغ شود از خوردن **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه انه کان

هذا مخصوص بما یتوحش و ... فاذا امکن ذبحه فلا ... الصید ... عن رافع بن خدیج ... فند بعیر ... ففعل بهم ... فاصاب سهم فحبسه الله تعالی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لهذه البهائم اوابد کاوابد الوحش فما ند علیکم فاصنعوا به هکذا ...

155

لا یوتی ابدا بطعام او شراب حتی الدواء فیطعمه و یشربه حتی یقول الحمد لله الذی هدینا واطعمنا وسقینا ونعمنا

الله اکبر اللهم الفتنا نعمتک بکل شر فاصبحنا منها وامسینا بکل خیر نسالک تمامها وشکرها لا خیر الا خیرک ولا

اله غیرک اله الصلحین ورب العلمین الحمد لله ولا اله الا الله ما شاء الله لا قوة الا بالله اللهم بارک لنا

فیما رزقتنا وقنا عذاب النار آورده میشد پیش عروه هیچگاه طعامی یا آشامیدنی تا آنکه دوا هم پس میخورد آنرا

یا می نوشید آنرا تا آنکه میگفت حمد آنخدا را که راه راست نمود ما را و طعام داد ما را و نوشانید ما را و نعمت داد ما را خدا بزرگ

است بار خدایا مالوف شد ما با نعمت تو با وجود هر بدی که با ماست پس صبح کردیم و شام کردیم بنعمت تو از هر خیر سوال

میکنیم ترا تمام آن و شکر آن نیست خیر مگر خیر تو نیست هیچ معبود سوائی تو ای اله صالحان وای پروردگار عالمیان حمد خدا

راست و نیست هیچ معبود غیر او واقع همان است که خدا خواسته است نیست توانائی گر با او بار خدایا برکت ده

ما را در آنچه روزی دادی ما را و نگاه دار ما را از عذاب آتش دوزخ ❀ ❀ ❀ ❀

باب من اخلاق النبوة اجابة دعوة الخیاط و نحوه تواضعا لله

تعالی از اخلاق نبوة است قبول کردن دعوة خیاط و مانند او بجهة تواضع برای خدای تعالی مالک عن اسحق بن ابی طلحة

انه سمع انس بن مالک یقول ان خیاطا دعی رسول الله صلی الله علیه وسلم لطعام صنعه له قال انس فذهبت مع رسول

الله صلی الله علیه وسلم الی ذلک فقرب الیه خبزا من شعیر ومرقا فیه دباء قال انس فرأیت رسول الله صلی الله علیه

وسلم یتتبع الدباء من حول القصعة فلم ازل احب الدباء بعد ذلک الیوم درزی بخواند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم

برای طعامیکه مهیا کرده برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت انس پس رفتم همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی آن

طعام پس نزدیک ساخت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم نان جو و شوربائی که در وی کدو بود و گفت انس پس دیدم رسول

الله صلی الله علیه وسلم را می جست کدو را از حوالی پیاله پس همیشه هستم که دوست میدارم کدو را بعد از آن روز باب

قول النبی صلی الله علیه وسلم المومن یاکل فی معا واحد باب در بیان قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مومن میخورد در

یک روده مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یاکل المسلم

فی معا واحد والکافر فی سبعة امعاء رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود میخورد مسلمان در یک روده و میخورد کافر در هفت

روده مالک عن سهیل بن ابی صالح عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ضافه ضیف کافر فامر

له رسول الله صلی الله علیه وسلم بشاة فحلبت فشرب حلابها ثم اخری فشربه ثم اخری فشربه حتی شرب حلاب

سبع شیاه ثم انه اصبح فاسلم فامر له رسول الله صلی الله علیه وسلم بشاة فحلبت فلم یستتمها فقال

قوله علیه اهل العلم و حمل الحمد اذا رفعت المائدة ویدل علی ذلک احادیث کثیرة فقوله حتی یقول معناه لا یوتی الا ان یقول فی آخره ویحتمل ان یکون عروة یقول اذا وتر ... شیء من الطعام ... ۱۵۶ ... جمیلا لله تعالی فی آخره ...

انهم الغلبون وفي قوله صلى الله عليه وسلم ان البر تزيد في العمر وان الكافر تنزع روحه نزعا شديدا ۱۲ تفسير هذا ما قال عمر

رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤمن يشرب في معا واحد والكافر في سبعة امعاء مهمانى فرود آمد نزديک آنحضرت صلى الله عليه وسلم مهمانى كافر پس امر كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم او را بشير بزى پس دوشيده شد پس خورد دوشيده او را بعد از ان فرمود شير ديگر پس نوشيد او را بعد از ان بشير بزى ديگر تا آنكه نوشيد دوشيده هفت بز را بعد از ان بصبح درآمد پس اسلام آورد پس امر كرد برای او رسول الله صلى الله عليه وسلم بشير بزى پس دوشيده شد پس تمام نكرد دوشيده او را پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم مسلمان مينوشد در يک روده و كافر مينوشد در هفت روده **باب** قول النبي صلى الله عليه وسلم طعام الاثنين يكفي الثلاثة در بيان قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه طعام دو كس كفايت ميكند سه كس را **مالك** عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طعام الاثنين كافي الثلثة وطعام الثلثة كافي الاربعة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود طعام دو كس كفايت ميكند سه كس را وطعام سه كس كفايت ميكند چهار كس را **باب** الوصية للتجوز في المأكل وترك الاعتياد باللحم ونحوه من ملاذ الاطعمة در وصيت ميانه روى در خوردن و ترک عادت كردن بخوردن گوشت و مانند آن از لذت طعامها **مالك** عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب قال اياكم واللحم فان له ضراوة كضراوة الخمر عمر بن الخطاب فرمود دور داريد خود را از خوردن گوشت پس هر آينه گوشت را تاثيرى هست در نفوس مانند شراب **مالك** عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب ادرك جابر بن عبد الله ومعه حمال لحم فقال ما هذا فقال يا امير المؤمنين قرمنا الى اللحم فاشتريت بدرهم لحما فقال عمر اما يريد احدكم ان يطوي بطنه عن جاره او ابن عمه اين تذهب عنك هذه الاية اذهبتم طيباتكم في حيوتكم الدنيا واستمتعتم بها عمر بن الخطاب يافت جابر بن عبد الله را و همراه او يک بار گوشت بود پس گفت چيست اين گفت جابر اى امير المؤمنين مشتاق شديم بسوى گوشت پس خريد كردم بيک درهم گوشت را پس فرمود حضرت عمر چه اراده ميكند يكى از شما درين كه چاند شكم خود را يعنى اعراض كند از همسايه خود و پسر عم خود كجا ميرود از خاطر تو اين آيه اذهبتم طيباتكم آه يعنى خرج كرديد نعمتهاى خود را در زندگانى دنيا و بهره مند شديد بآن **مالك** انه بلغه ان عيسى بن مريم عليه السلام كان يقول يا بني اسرائيل عليكم بالماء القراح والبقل البري وخبز الشعير واياكم وخبز البر فانكم لن تقوموا بشكره هر آينه حضرت عيسى عليه السلام ميفرمود اى بنى اسرائيل لازم گيريد آب خالص و تره صحرائى و نان جو را و دور داريد خود را از نان گندم پس هر آينه شما قائم نميتوانيد شد بشكر آن **باب** الامر باكرام الضيف در حكم تعظيم مهمان **مالك** عن سعيد بن ابي سعيد عن ابي شريح الكعبي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كان يؤمن بالله واليوم الاخر فليكرم ضيفه جائزته يوما وليلة وضيافته ثلثة ايام فما كان بعد ذلك فهو صدقة ولا يحل له ان يثوي عنده حتى يحرجه مختصر رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر كه

ایمان آورده باشد بخدا تعالی و بروز قیامت پس باید که گرامی دارد مهمان خود را عطیه او قوت یک شبانه روز ست و
ضیافة او سه روز ست پس آنچه باشد بعد از ین پس آن صدقه است و حلال نیست مهمان را که سکونت کند نزدیک او تا آنکه
در مشقت افگند او را انتهی ترجمه گویند معنی جائزه آنست که تکلیف کند در مهمانداری مهمان روز اول بقدر وسعت خویش و در روز
دویم و سیوم حاضر کند بیش مهمان بموجب عادة خود و زیاده از ان تکلیف نکند و بعد از روز سیوم صدقه است یعنی اگر
خواهد بکند و اگر خواهد ترک نماید و معنی یثوی اقامت است و معنی یحرجه آنکه تنگدل سازد مهمان دار را والله اعلم باب
حرم الله تعالی الخمر والمیسر حرام ساخته است خدا تعالی خمر را و قمار را قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا انما الخمر والمیسر
والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون انما الشیطان یرید ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء
فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون ای مسلمانان جز این نیست که خمر و قمار و بتان و تیرهای
فال نجس است از کردار شیطان است پس احتراز کنید از وی بود که شما رستگار شوید و جز این نیست که میخواهد شیطان که بیفگند میان
شما دشمنی و ناخوشی بسبب خمر و قمار و باز دارد شما را از یاد کردن خدا و از نماز پس آیا شما باز مانده اید یعنی پس باز مانید لفظ
استفهام بمعنی امر است **باب** لما حرمت الخمر فهمت الصحابة منها حرمة الفضیخ وقتیکه حرام شد خمر فهمیدند از ان صحابه
حرمت فضیخ را **مالک** عن اسحق بن عبدالله بن ابی طلحة عن انس بن مالک انه قال کنت اسقی ابا عبیدة بن
الجراح وابا طلحة الانصاری وابی بن کعب شرابا من فضیخ و تمر فقال فجاءهم آت فقال ان الخمر قد حرمت فقال ابو طلحة
یا انس قم الی هذه الجرار فاکسرها فقال فقمت الی مهراس لنا فضربتها باسفله حتی تکسرت گفت انس بن مالک می
نوشانیدم ابو عبیده بن الجراح و ابو طلحه و ابی بن کعب را شرابی از فضیخ خرما پس آمد بدیشان آینده پس گفت هر آئینه خمر
حرام کرده شد پس فرمود ابو طلحه ای انس برخیز بجانب آن سبوها پس بشکن آنرا پس برخاستم بسوی هاونگی از ان خویش پس زدم
آن سبوها را بجانب زیرین او تا آنکه ریزه ریزه شد **باب** اباحة المثلث وهو مالا یکون مسکرا مباح است خوردن مثلث
و آن چیزیست که مسکر نباشد **مالک** عن داود بن الحصین عن واقد بن عمرو بن سعد بن معاذ انه اخبره عن
محمود بن لبید الانصاری ان عمر بن الخطاب حین قدم الشام شکی الیه اهل الشام وباء الارض وثقلها وقالوا
لا یصلحنا الا هذا الشراب فقال عمر اشربوا العسل فقالوا لا یصلحنا العسل فقال رجل من اهل الارض هل
لک ان تجعل لنا من هذا الشراب شیئا لا یسکر قال نعم فطبخوه حتی ذهب منه الثلثان وبقی الثلث
فاتوا به عمر فادخل فیه عمر اصبعه ثم رفع یده فتبعها یتمطط فقال هذا الطلاء هذا مثل طلاء الابل فامرهم
عمر ان یشربوه فقال له عبادة بن الصامت احللتها والله فقال عمر کلا والله اللهم انی لا احل لهم شیئا حرمته

قوله عليه اهل العلم ... فاختلف فيه اهل العلم فقال ... النخعي ... منه مسكر ... والمعتمد ... وبه قال مالك واحمد وقال الكوفيون هو حرام اذا كان مسكرا و ... المسكر والمعنى فيه الاسكار وانما خص ذكره لانه كان من عادتهم اتخاذ النبيذ منهما قال المنذري انما جاءت الكراهة ان ينبذا جميعا لان احدهما يشد صاحبه ۱۲

عليهم ولا احرم عليهم شيئا احللته لهم عمر بن الخطاب وقتيكه قدوم فرمود بشام شكايت كردند اهل شام بحضور او ناموافقت هواى آن سرزمين وگرانى آنجا را وگفتند درست نيگردانه ما را مگر اين شراب يعنى شراب شيره انگور پس گفت حضرت عمر بنوشيد شهد را گفتند موافقت نيكند ما را شهد پس گفت مردى از ساكنان آن زمين آيا رغبت هست ترا در آنكه بياريم براى عمرو مان از اين شراب چيزيكه مست نكند ايشان را فرمود آرى پس پختند شيره انگور را تا آنكه بسوخت دو سيوم حصه از آن و باقى ماند يكحصه پس حاضر كردند آن را پيش حضرت عمر پس درآورد حضرت عمر در وى انگشت خود را بعد از آن برداشت دست خود را پس تابع دست او شد از وى تار لزوجت وغلظ پس گفت اين طلاست مانند طلاى شتران پس امر فرمود ايشان را حضرت عمر كه بنوشند آن را پس گفت او را عبادة بن الصامت آيا حلال ساختى اين را براى ايشان پس فرمود حضرت عمر نى قسم بخدا بار خدايا من حلال نميكنم براى ايشان چيزيكه حرام كرده باشى بر ايشان وحرام نميكنم بر ايشان چيزيكه حلال كرده باشى براى ايشان

باب الخليطين ودر حكم خليطين يعنى جمع درميان بسر و رطب وتمر و زبيب مالك عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى ان ينبذ البسر والرطب جميعا والتمر والزبيب جميعا رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى كرد از آنكه در آب انداخته شود غوره خرما وخرماى پخته يكجا وخرماى خشك ومويز خشك يكجا مالك عن الثقة عنده عن بكير بن عبد الله بن الاشج عن عبد الرحمن بن الحباب الانصارى عن ابى قتادة الانصارى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى ان يشرب التمر والزبيب جميعا والزهو والرطب جميعا رسول الله صلى الله عليه وسلم منع كرد از آنكه نوشيده شود خرماى خشك ومويز خشك يكجا وغوره خرما وخرماى پخته هم يكجا قال مالك وهو الامر الذى لم يزل عليه اهل العلم ببلدنا انه يكره ذلك لنهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عنه گفت مالك همين است مسئله كه هميشه بر آن اهل علم در شهر ما كه مكروه است نبيذ مذكور بسبب نهى آنحضرت صلى الله عليه وسلم از آن

باب النهى عن الانتباذ فى الدباء والمزفت وما جاء فى الرخصة فى ذلك باب در منع از نبيذ انداختن در كدو وآوند روغنى ودر بيان آنچه آمده است از رخصت در آن

مالك عن نافع عن عبد الله عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خطب الناس فى بعض مغازيه قال عبد الله بن عمر فاقبلت نحوه فانصرف قبل ان ابلغه فسالت ماذا قال فقيل لى نهى ان ينبذ فى الدباء والمزفت عبد الله بن عمر گفت كه رسول الله صلى الله عليه وسلم خطبه فرمود مردمان را در بعض غزوات خود وگفت عبد الله بن عمر پس متوجه شدم بجانب آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس فارغ شدند پيش از آنكه برسم من نزديك وى پس پرسيدم از مردمان كه چه فرمود پس گفته شد مرا كه نهى فرمود از آنكه نبيذ انداخته شود در كدو ومزفت يعنى آوندى كه روغن زفت بر آن استعمال كرده باشد

مالك عن العلاء بن عبد الرحمن بن يعقوب عن ابيه عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى ان ينبذ فى الدباء والمزفت ابو هريره روايت كرد كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم نهى فرمود از آنكه نبيذ انداخته شود در كدو ومزفت مالك عن الثقة عنده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نهيتكم عن الانتباذ

فانتبذ وانّ كل مسكر حرام رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده منع کرده بودم شما را از نبیذ اندختن یعنی در آوندها پس حالا نبیذ اندازید

و هر مسکر حرام است **باب** تحریم الشراب فی آنیة الفضة حرام است خوردن آب در آوند نقره **مالك** عن نافع عن زيد بن

عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق عن ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم قال الذی یشرب فی آنیة الفضة انما یجرجر فی بطنه

نار جهنم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود کسیکه بنوشد در آوند نقره جز این نیست که میکند در شکم خود آتش دوزخ را **باب**

کراهیة التنفس فی الاناء والنفخ فی الشراب کراهت دم زدن در آوند و پف کردن در اشامیدنی **مالك** عن ایوب

ابی حبیب مولی سعد بن ابی وقاص عن ابی المثنی الجهنی انه قال كنت عند مروان بن الحكم فدخل عليه ابو سعيد الخدری و

قال له مروان بن الحكم اسمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم انه نهی عن النفخ فی الشراب فقال له ابو سعيد الخدری

نعم فقال له رجل یا رسول الله انی لا اروی من نفس واحد فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم فابن القدح عن فیك

ثم تنفس قال فانی اری القذاة فیه قال فاهرقها ابو مثنی جهنی گفت نشسته بودم من نزدیک مروان بن الحکم پس داخل شد

بر وی ابو سعید الخدری گفت او را مروان آیا شنیدی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نهی فرمود از پف زدن در اشامیدنی

پس گفت او را ابو سعید آری پس گفت پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردی یا رسول الله هر آئینه من سیراب نمیشوم از یکدم آب خوردن

پس گفت او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم دور کن پیاله را از دهان خود بعد ازان دم بزن گفت پس هر آئینه من میبینم خاشاک را در

اشامیدنی گفت پس بریز آنرا **باب** الرخصة فی الشراب قائما باب در رخصت آب خوردن ایستاده شده **مالك** انه

بلغه ان عمر بن الخطاب وعلی بن ابی طالب وعثمان بن عفان كانوا يشربون قياما خبر رسید بمالک که عمر بن الخطاب و علی بن ابی طالب و عثمان بن

عفان مینوشیدند ایستاده شده **مالك** عن ابن شهاب ان عائشة ام المؤمنين وسعد بن ابی وقاص كانا لا يريان بشرب الانسان وهو

قائم باسا حضرت عائشه و سعد بن ابی وقاص نمیدیدند در آب خوردن آدمی در حال ایستاده بودن هیچ باک **مالك** عن ابی جعفر

القاری انه قال رأيت عبد الله بن عمر يشرب قائما ابو جعفر قاری گفت دیدم عبد الله بن عمر را که مینوشید ایستاده **مالك** عن عامر

بن عبد الله بن الزبير عن ابيه انه كان يشرب قائما عبد الله بن الزبیر مینوشید ایستاده **باب** یستحب البداية بالایمن فالایمن و

ان كان فی الجانب الایسر افضل من الایمن مستحب است شروع کردن بکسی که بر دست راست باشد بعد ازان بشخص دیگر که بعد وی بر دست

راست باشد و اگرچه در جانب چپ بهتر از کسی که در دست راست باشد **مالك** عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان رسول الله

صلی الله علیه وسلم اتی بلبن قد شیب بماء وعن يمينه اعرابی وعن يساره ابو بكر الصديق فشرب ثم اعطى الاعرابی وقال الايمن فالايمن آورده

شد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم شیر که مخلوط کرده شده بود با آب و در جانب راست آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعرابی بود

و در جانب چپ ابو بکر صدیق بود پس نوشید آنرا بعد ازان داد باعرابی پس فرمود حق کسی راست که بر جانب راست باشد بعد

ازان شخصی دیگر که بر جانب راست پهلوی شخص اول باشد **مالک** عن ابی حازم بن دینار عن سهل بن سعد

الانصاری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اتی بشراب فشرب منه وعن یمینه غلام وعن یساره الاشیاخ

فقال للغلام اتاذن لی ان اعطی هؤلاء فقال لا والله یا رسول الله لا اوثر بنصیبی منک احدا قال فتله رسول الله صلی

الله علیه وسلم فی یده آورده شده پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم آشامیدنی پس نوشید از آن و بر جانب راست

آنحضرت صلی الله علیه وسلم نوجوانی بود و بر جانب چپ وی صلی الله علیه وسلم کلان سالان بودند پس فرمود آنحضرت

صلی الله علیه وسلم آن نوجوان را آیا اذن میدهی مرا که بدهم این کلان سالان را گفت نی بخدا قسم یا رسول الله

بذل نکنم حصه خود را از تبرک تو هیچکس را پس بنهاد بشدة آن آوند را رسول الله صلی الله علیه وسلم در دست او **باب**

الامر باغلاق الباب وایکاء السقاء وتخمیر الاناء واطفاء المصباح عند ارادة النوم باب حکم فرمودن آنحضرت

صلی الله علیه وسلم به بند کردن دروازه و بستن دهان مشک و پوشیدن آوند و کشتن چراغ وقت اراده خواب **مالک**

عن ابی الزبیر المکی عن جابر ابن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اغلقوا الباب واوکوا السقاء

واکفؤا الاناء او خمروا الاناء واطفؤا المصباح فان الشیطان لا یفتح غلقا ولا یحل وکاء ولا یکشف اناء وان الفویسقة

تضرم علی الناس بیوتهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود باز گردانید دروازها را و بند کنید دهان مشک را و سر

نگون کنید آوند را یا پوشید آوند را و کشید چراغ را پس هر آئینه شیطان نمیکشاید دروازه باز گردانیده را و نمیکشاید

بند دهان مشک را و پرده بر نمیدارد از آوند و فویسقه یعنی موش میسوزاند بر مردمان خانه های ایشان را **باب**

تحریم لبس الحریر علی الرجال حرام است پوشیدن جامه ابریشمی بر مردمان **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن

الخطاب رای حلة سیراء عند باب المسجد فقال یا رسول الله لو اشتریت هذه الحلة فلبستها یوم الجمعة و

للوفد اذا قدموا علیک فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما یلبس هذه من لا خلاق له فی الآخرة ثم جاء

رسول الله صلی الله علیه وسلم منها حلل فاعطی عمر بن الخطاب منها حلة فقال عمر یا رسول الله کسوتنیها و

قد قلت فی حلة عطارد ما قلت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لم اکسکها لتلبسها فکساها عمر اخا له

مشرکا بمکة عمر بن الخطاب دید و چادر را نار و ندار مخطط از ابریشم نزد یک دروازه مسجد یعنی فروخته میشد پس گفت

یا رسول الله اگر خرید فرمائی این حله را پس بپوشی آنرا روز جمعه و برای ملاقات ایلچیان وقتی که آیند بحضور تو بهتر باشد

پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم جز این نیست که می پوشد این را کسی که نیست او را نصیبه در آخرت بعد از آن

آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم از آن قسم حلها پس داد حضرت عمر را از آنجمله یک حله پس گفت عمر بن الخطاب یا

قوله الا عن قولہ ... [illegible]

١٦١

قوله ... [illegible]

بخیزد از آن زن فرمود پس فرود انداز دیگر را یع زیاده نکند بران **باب** یکره ان تخرج المراة فی ثوب رقیق یصف ما

حرام است آنکه برآید زن در جامه باریک که ظاهر کند چیزی را که زیر اوست **مالک** عن مسلم بن ابی مریم عن ابی صالح عن ابی هریرة

انه قال نساء کاسیات عاریات مائلات ممیلات لا یدخلن الجنة ولا یجدن ریحها وریحها توجد من مسیرة خمسمائة سنة ابوہریرہ

گفت بعضی زنان هستند پوشنده و تن برهنه اند که روند دوست و دار که میگردانند بکرشمه داخل نشوند به بهشت و نیابند بوی آن و

بوی بهشت یافته میشود از راه پانصد سال **مالک** عن علقمة بن ابی علقمة عن امه انها قالت دخلت حفصة ابنة عبد

الرحمن علی عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم وعلی حفصة خمار رقیق فشقته عائشة وکستها خمارا کثیفا داخل شد حفصه دختر عبد

الرحمن بر حضرت عائشه در بر حفصه دوپتی باریک بود پس بدرید آن را حضرت عائشه و پوشانید او را دوپتی کلان **باب** النهی

عن اشتمال الصماء والاحتباء فی ثوب واحد باب در نهی از اشتمال صما و طریق حبا در یک جامه **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج

عن ابی هریرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن لبستین وعن بیعتین عن الملامسة وعن المنابذة وعن ان یحتبی الرجل فی

ثوب واحد لیس علی فرجه منه شیء وعن ان یشتمل الرجل بالثوب الواحد علی احد شقیه نهی فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم

از دو طریق جامه پوشیدن و دو طریق فروختن اما طریق فروختن ملامسه و منابذه است و دو طریق جامه پوشیدن آنست که جادر

بر کمر و دو ساق خود بپیچد مرد در یک جامه یک ازار دارد و همان ازار را بر کمر و ساق خود بپیچد پس بر فرج او از آن جامه چیزی

و آنکه بپوشد مرد یک جامه همه کی از دو جانب بدن یعنی همه بدن خود را بپیچد و درگلو گره زند یا در گردن مضبوط نماید

بعد از آن یک جانب جامه بردارد و بر کتف اندازد که در این صورت انکشاف عورت لازم می آید **مالک** عن

ابی الزبیر المکی عن جابر بن عبد الله السلمی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی ان یاکل الرجل بشماله او یمشی فی نعل واحد وان

یشتمل الصماء وان یحتبی فی ثوب واحد کاشفا عن فرجه رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی فرمود از آنکه بخورد مرد بدست چپ

خود یا راه برود در نعل واحد و از آنکه اشتمال صما اختیار کند و احتبا کند در جامه واحد حالا آنکه کشف کننده است از فرج خود

باب استحباب ان یری اثر نعمة الله تعالی علی الرجل واستحباب ترقیع الثیاب والبذاذة باب مستحب است که دیده شود نعمت خدا

بر مرد و مستحب است رقعه دوختن بر ثیاب و مستحب است بذاذه در لباس **مالک** عن زید بن اسلم عن جابر بن عبد الله الانصاری

انه قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزوة بنی انمار قال جابر فبینا انا نازل تحت شجرة اذا رسول الله صلی الله علیه

وسلم قال فقلت یا رسول الله هلم الی الظل قال فنزل رسول الله صلی الله علیه وسلم فقمت الی غرارة لنا فالتمست فیها فوجدت فیها

جرو قثاء فکسرته ثم قربته الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من این لکم هذا قال فقلت

بچه خورد باشد از خیار و بچه سنگ و شیر را نیز گویند ۱۲

خرجنا به یا رسول الله من المدینة قال جابر وعندنا صاحب لنا نجهزه یذهب یرعی ظهرنا قال فجهزته ثم ادبر یذهب فی

۱۲۳

الظهر وعليه بردان له قد خلقا قال فنظر رسول الله صلى الله عليه وسلم اليه فقال اما له ثوبان غير هذين فقلت بلى يا رسول

الله له ثوبان في العيبة كسوته اياهما قال فادعه فمره فليلبسهما قال فدعوته فلبسهما ثم ولى يذهب فقال رسول الله صلى الله

عليه وسلم ماله ضرب الله عنقه اليس هذا خيرا قال فسمعه الرجل فقال يا رسول الله في سبيل الله فقال رسول الله في سبيل

الله قال فقتل الرجل في سبيل الله جابر بن عبد الله انصاری گفت برآمدیم باہمراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غزوهٔ

بنی انمار پس در آنوقت که من فرود آمده بودم زیر درختی ناگاه دیدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفتم یا رسول الله بیا

بسوی سایه پس فرود آمد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ایستادم بسوی خرجینی از آن خود پس تفحص کردم در آن

پس یافتم کوچک و نکی از خیار پس شکستم آنرا بعد از آن نزدیک ساختم آنرا بجانب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود

آنحضرت صلی الله علیه وسلم از کجا آمد این خیار بدست شما پس گفتیم برآورده بودیم آنرا یا رسول الله از مدینه گفت جابر و

نزدیک ما یاری بود از آن ما سامان او میساختیم تا برده بچرانیدن سواری ما پس سامان او کردیم بعد از آن پشت بجانب ما کرده

میرفت درمیان جانوران و بروی دو چادر بود از آن او که کهنه شده بودند گفت پس نظر کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم

بسوی وی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا نیست این شخص را دو جامه غیر ازین دو چادر کهنه پس گفتم آری یا رسول

الله با او هست دو جامه در صندوقچه پوشانیدم او را این هر دو پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخوان او را پس بفرما

او را که بپوشد آن هر دو را پس خواندم او را پس پوشید آن دو جامه بعد از آن پشت بجانب ما کرده میرفت پس فرمود

رسول الله صلعم چیست این شخص را گردن او زند خدا تعالی آیا نیست این بهتر پس شنید آن مرد این کلمه را پس گفت یا رسول

الله در راه خدا باشد این قتل فرمود در راه خدا گفت جابر پس کشته شد آن مرد در راه خدا **مالك** عن ايوب بن ابي

تميمة السختياني عن ابن سيرين قال قال عمر بن الخطاب اذا اوسع الله عليكم فاوسعوا على انفسكم جمع رجل عليه ثيابه ابن

سیرین گفت که فرمود عمر بن الخطاب وقتیکه فراخ کند خدا تعالی روزی را بر شما پس شما هم بفراخی خرج کنید بر ذات

خود باید که جمع کند شخصی از شما بر خود جامهای خود را **مالك** عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة انه قال قال انس بن مالك

رايت عمر ابن الخطاب وهو يومئذ امير المؤمنين وقد رقع بين كتفيه برقع ثلث لبّد بعضها فوق بعض انس بن مالك گفت دیدم

عمر بن الخطاب را او آنروز امیر المؤمنین بود و بر دوخته بود درمیان کتفین خود وصله پاره برهم دوخته بعض آنرا بر بعض

مترجم گوید وجه جمع درمیان این احادیث احتمال دو حالهٔ متغایره است اگر اختیار لباس فرسوده و رکیک بنا بر بخل است

یا برای ریاست نامردم او را قانع گمان کنند پس این ممنوع است البته و اگر برای غرضی باشند که بدون آن حاصل

نشود یا برای تعلیم صفت قناعت و زهد مردم باشد یا علاج نفس خود از رذیله عجب و کبر باشد پس این مستحسن و

قوله في الاخر انه يكره لبس الثياب الخلقة يعني في ... من قول وجه الجمع بين الاحاديث ان تحمل على حالتين متغايرتين فانكار اختيار الثياب الرثة والخلقة لبخل او ليرى الناس انه رجل قانع فذلك ... منهي عنه وان كان من حاجة او لتعليم الناس سنة القناعة والزهد او لعلاج نفسه من العجب والكبر فذلك امر مرغوب

و مرغوب ست والله اعلم **باب** لبس البیض من الثیاب استعمال لباس سفید از جامها **مالك** انه بلغه ان عمر بن

الخطاب قال انی لاحب ان انظر الی القاری ابیض الثیاب عمر بن خطاب فرمود هر آئینه من دوست دارم که نظر کنم بسوی خواننده

قرآن که سفید باشد جامه او **باب** الثیاب المصبغة و ذکر جامهای رنگین **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان

یلبس الثوب المصبوغ بالمشق والمصبوغ بالزعفران عبد الله بن عمر میپوشید جامه رنگین بمشق و جامه رنگین بزعفران **قال**

مالك فی الملاحف المعصفرة للرجال فی البیوت لا اعلم شیئا من ذلك حراما وغیر ذلك من اللباس احب الی گفت مالك

در باب لحفهای معصفر برای مردان در خانهای خود نمیدانم چیزی را از ان حرام و غیر آن از لباس بهتر ست نزدیک من

حاصل این کلام قول بکراهت معصفر ست نه بتحریم مترجم گوید تعجب کرده شد این را بحدیث عبد الله بن عمرو

که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دید بروی چادری رنگین بعصفر پس بطریق انکار فرمود ما هذه الریطة علیك پس فهمید

عبد الله بن عمرو ناپسندیدن آنرا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت آمدم بخانه و ایشان تنوری گرم میکردند

پس انداختم آنجا در را در ان تنور بعد از آن آمدم بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خبر کردم از ین ماجرا پس فرمود

چرا نپوشانیدی آنرا بعض اهل خود زیرا که هیچ باک نیست بآن در حق زنان و امام شافعی باسناد خود از انس بن مالك روایت

کرده ست ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی ان یتزعفر الرجل لهذا اکثر از اهل علم حکم بتحریم مزعفر و معصفر در حق

مردان نموده اند و جائز داشته اند در حق زنان و مکروه نیست لباس مصبوغ بمشق و نحو آن در حق مردان و نه در حق زنان

والله اعلم **باب** یحرم تزیین البیوت بالثیاب المصورة وافتراشها ولبسها حرام ست زینت خانها بجامهای نقش

دار و فرش کردن و پوشیدن آن **مالك** عن نافع عن القاسم بن محمد عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها

اشترت نمرقة فیها تصاویر فلما رآها رسول الله صلی الله علیه وسلم قام علی الباب فلم یدخل فعرفت الکراهیة فی وجهه

وقالت یا رسول الله اتوب الی الله و رسوله فماذا اذنبت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما بال هذه النمرقة

قالت اشتریتها لك تقعد علیها وتوسدها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اهل هذه الصور یعذبون یوم

القیامة یقال لهم احیوا ما خلقتم ثم قال ان البیت الذی فیه هذه الصور لا تدخله الملائكة حضرت عائشه خرید کرد فرشی

را که در ان تصویرها بود و ابن قصه که دید آنرا رسول الله صلی الله علیه وسلم ایستاده ماند بر دروازه و داخل نشد پس حضرت عائشه

شناخت ناخوشی در روی مبارك آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله توبه میکنم بسوی خدا و رسول او

چه گناه کردم پس فرمود آنحضرت صلعم چیست حال این فرش گفت خرید کردم آن را برای تو تا نشینی بران و

وساده سازی آن را پس فرمود آنحضرت صلعم هر آئینه اهل این صورتها را عذاب کرده شود و روز قیامت گفته شود

الشان را زنده کنید آنچه صورت آن ساختید بعد از آن فرمود هر آئینه خانه که در وی صورتها باشد داخل نمیشوند در وی فرشتگان

مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة ان رافع بن اسحق مولی الشفاء اخبره انه قال دخلت انا وعبد الله بن ابی طلحة

علی ابی سعید الخدری نعوده فقال لنا ابو سعید اخبرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الملائکة لا تدخل بیتا فیه تماثیل

او تصاویر شك اسحق لا یدری ایتهما قال ابو سعید رافع گفت داخل شدیم من و عبد الله بن ابی طلحه بر ابو سعید خدری بجهت

پرسیدن او میکردیم پس گفت ما را ابو سعید که خبر داده ما را رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرشتگان داخل نمیشوند بخانه که در وی

تماثیل باشد یا گفت تصاویر باشد شک کرد اسحاق که کدام یک ازین دو کلمه گفت ابو سعید **مالک** عن ابی النضر عن عبید

الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود انه دخل علی ابی طلحة الانصاری یعوده قال فوجد عنده سهل بن حنیف فدعا ابو طلحة انسانا

لینزع نمطا من تحته فقال له سهل بن حنیف لم تنزعه قال لان فیه تصاویر وقد قال فیها رسول الله صلی الله علیه وسلم

ما قد علمت فقال سهل الم یقل رسول الله صلی الله علیه وسلم الا ما کان رقما فی ثوب قال بلی ولکنه اطیب لنفسی عبید الله

بن عبد الله داخل شد بر ابی طلحه انصاری بجهت پرسیدن او میکرد گفت یافتم نزدیک او سهل بن حنیف را پس بخواند ابو طلحه

شخصی را تا بکشد از زیر او فراشی را پس کشید از زیر او ابو طلحه فراشی را پس گفت او را سهل بن حنیف چرا میکشی این فراش را

گفت برای آنکه در وی صورتها است و هر آئینه فرموده است رسول الله صلی الله علیه وسلم آنچه تو دانستی پس گفت سهل بن

حنیف آیا نگفته است آنحضرت صلی الله علیه وسلم صورتی که علامت باشد معلوم باشد در جامه گفت آری ولکن برداشتن

اینجامه خوشتر است مرا **باب** خمس من الفطرة پنج چیز از سنت انبیاء است یعنی سنتی است که مجتمع اند انبیا بران **مالک**

عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابیه عن ابی هریرة قال خمس من الفطرة تقلیم الاظفار وقص الشارب ونتف الابط وحلق العانة والاختتان

ابو هریره گفت پنج خصلت از فطرت است بریدن ناخنها و پست کردن بروت و کندن موی بغل و ستردن موی زهار

و ختنه کردن مترجم گوید این خصلتها همه سنت است مگر ختنه که اختلاف دارند علما در وجوب آن اکثر قائل اند بوجوب و

نزد حسن بصری برای مردان سنت است و برای زنان طهارت و در قص شارب و سائر خصال گفته اند که از چهل روز زیاده

توقف نکند در ترک آن **باب** الامر بقص الشارب واعفاء اللحی وکراهة نتف الشیب و امر به پست کردن بروت

و زیاده گذاشتن ریش و کراهت کندن موی سفید **مالک** عن ابی بکر بن نافع عن ابیه نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله

صلی الله علیه وسلم امر باحفاء الشوارب واعفاء اللحی رسول الله صلی الله علیه وسلم امر فرمود به پست کردن بروتها و زیاده

گذاشتن ریشها **مالک** عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب یقول کان ابراهیم علیه السلام اول الناس ضیف

الضیف واول الناس اختتن واول الناس قص الشارب واول الناس رای الشیب فقال یا رب ما هذا فقال الله تبارک وتعالی

کلها سنن الا الختان فقد اختلف اهل العلم فی وجوبه فقال کثیر منهم انه واجب وقال الحسن هو للرجال سنة وللنساء طهرة

وفاتی یا ابراهیم فقال رب زدنی وقاراً حضرت ابراهیم علیه السلام نخستین مردانست که میزبانی کرد مهمان را و نخستین مرد است که ختنه کرد و نخستین مرد است که لب کرد و بریدت خود را و نخستین مرد است که دید موی سفید را پس گفت ای پروردگار این چیست این فرمود خدا تعالی این وقار و بردباریست ای ابراهیم پس گفت ای پروردگار زیاده کن مرا در وقار **باب**

النهی عن وصل الشعر و بیان منع کردن از پیوند نمودن زن موی خود را بموی دیگر **مالک** عن ابن شهاب عن حمید

بن عبد الرحمن بن عوف انه سمع معاویة بن ابی سفیان عام حج وهو علی المنبر وتناول قصة کانت فی ید حرسی یقول یا اهل

المدینة این علماؤکم سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهی عن مثل هذا ویقول انما هلکت بنو اسرائیل حین اتخذ هذه نساؤهم

حمید بن عبد الرحمن بن عوف شنید از معاویه بن ابی سفیان در آن سال که حج کرد و او ایستاده بود بر منبر حال آنکه بدست خود

گرفت حصه از موی که بدست پیاده بود میگفت ای اهل مدینه کجا اند علمای شما شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نهی

میفرمود از مثل این و میگفت هلاک نشدند بنو اسرائیل مگر وقتیکه ساختند زنان ایشان این چنین وصلها را **باب** یستحب ان

یرجل شعر الراس ویکره ان یدعه ثائراً مستحب است که شانه کند موی سر خود را و مکروه است که بگذارد آن را پریشان شده

مالک عن زید بن اسلم ان عطاء بن یسار اخبره قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المسجد فدخل رجل ثائر الراس واللحیة

فاشار الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم بیده ان اخرج کانه یعنی اصلاح شعر راسه ولحیته ففعل الرجل ثم رجع فقال رسول

الله صلی الله علیه وسلم الیس هذا خیرا من ان یاتی احدکم ثائر الراس کانه شیطان رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته بود

در مسجد پس داخل شد مردی پریشان موی سر و ریش پس اشاره فرمود بسوی او رسول الله صلی الله علیه وسلم بدست خود که

بیرون شو از مجلس گویا اراده می فرمود درست کردن موی سر و ریش او را پس چنان کرد آنمرد و بعد از آن باز آمد پس فرمود

رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا نیست این بهتر از آنکه بیاید یکی از شما پریشان موی سر شده گویا وی شیطانست **باب**

هل یدهن جمته کل یوم آیا روغن بمالد موی سر را که رسیده باشد بر شکمین هر روز **مالک** عن یحیی بن سعید ان

ابا قتادة الانصاری قال لرسول الله صلی الله علیه وسلم ان لی جمة افارجلها فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم و

اکرمها فکان ابو قتادة ربما دهنها فی الیوم مرتین لما قال له رسول الله صلی الله علیه وسلم واکرمها ابو قتادة انصاری گفت

در جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آئینه مرا جمه هست آیا شانه کنم آن را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری و گرامی

دار آن را بعد از آن ابو قتاده گاهی روغن میمالید در جمه خود دو بار روز بسبب فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم

او را اگرامی دار آن را **باب** یستحب الفرق مستحب است وحصه ساختن موی یکی را بر کتف راست گذارد و یکی را بر کتف

چپ **مالک** عن زیاد بن سعد عن ابن شهاب انه سمعه یقول سدل رسول الله صلی الله علیه وسلم ناصیته

ماشاء الله ثم فرق بعد ابن شهاب میگفت هر و بر اسدل کردیعنی فرو گذاشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم موی پیشانی خود را

تا وقتیکه خواسته بود خدا تعالی بعد از ان فرق کرد یعنی دو حصه فرمود یکی بجانب راست و یکی بجانب چپ **باب**

جواز خضاب الشعر در بیان جواز خضاب موی **مالک** عن یحیی بن سعید قال اخبرنی محمد بن ابراهیم التیمی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان عبد

الرحمن بن الاسود بن عبد یغوث قال وکان جلیسا لهم وکان ابیض الراس واللحیة فغدا علیهم ذات یوم وقد حمرها فقال له

القوم هذا احسن فقال ان امی عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ارسلت الی البارحة جاریتها نخیلة فاقسمت علی

لاصبغن واخبرتنی ان ابا بکر الصدیق کان یصبغ ابو سلمه بن عبد الرحمن گفت که عبد الرحمن بن اسود همنشین ایشان بود و سفید

بود موی سر او وریش او پس روزی بوقت صبح آمد بر ایشان حال آنکه سرخ کرده بود سر و ریش خود را پس گفتند او را قوم

این بهتر است پس گفت مرا مادر من حضرت عائشه زوجه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرستاد دی شب بسوی من کنیزک

خود نخیله را پس قسم داد مرا که البته خضاب کنم و خبر داد مرا که حضرت ابو بکر صدیق خضاب مینمود **باب** النهی عن خاتم

الذهب للرجال در بیان منع از انگشتری طلا برای مردان **مالک** عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر ان رسول

الله صلی الله علیه وسلم کان یلبس خاتما من ذهب ثم قام رسول الله صلی الله علیه وسلم فنبذه فقال لا البسه ابدا فنبذ

الناس خواتیمهم رسول الله صلی الله علیه وسلم میپوشید انگشتری طلا بعد از ان برخاست آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بینداخت

آنرا و فرمود نمیپوشم این را هرگز پس بینداختند مردمان انگشتریها خود را مترجم گوید زیور طلا حرام است مطلقا بر مردان

و رخصت داده شد زنان را در زیور زر روا زیرا و بیهقی روایت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن لبس الذهب الا مقطعا

خطابی تفسیر کرده است مقطع را بچیزی اندک مانند خاتم و مکروه داشته است از ان آنچه عادت اهل اسراف است و زینت

اهل خیلا و تکبر است و تعبیر کرده است چیزی اندک را آنچه واجب نمیشود دران زکوة و نزد فقیر ظاهر آنست که مقطع عبارت

از چیزیست مانند خاتم یا چیزیکه در ریسمان کشیده شود و اما آنچه مثل زنجیر طلا و طوق و خلخال و سوار و قرط باشد پس

آن جائز نیست و هر آئینه درین پنج قسم احادیث نهی وارد شده است والله اعلم **باب** رخص للرجال فی خاتم فضة

رخصت داده شده است مردان را در انگشترین از نقره **مالک** عن صدقة بن یسار قال سالت سعید ابن المسیب عن لبس

الخاتم فقال البسه واخبر الناس انی افتیتک بذلک صدقة بن یسار گفت سوال کردم سعید بن المسیب را از پوشیدن انگشتری

یعنی انگشترین نقره پس گفت بپوش آنرا و خبر ده مردمانرا که من فتوی دادم ترا این **باب** یجوز للانسان دخول المسجد

و هو متنعل جائز است انسان را دخول شدن در مسجد در مانند آن حال آنکه او نعلین پوشیده باشد **مالک**

عن عمه ابی سهیل بن مالک عن ابیه عن کعب الاحبار ان رجلا نزع نعلیه فقال لم خلعت نعلیك لعلك تاولت هذه الایة فاخلع

فاباحه لذی سلطان فاثر الحجاب الیه لختم الکتب وبعضهم علله بالتوسعة لیکون مذکرا لنعم الجنة فاباحه لذی سلطان

نعليك انك بالواد المقدس طوى ثم قال كعب تدرى ما كانتا نعلا موسى قال مالك لا ادرى ما اجابه به الرجل فقال كعب كانتا

من جلد حمار ميت ابو سهيل از پدر خود مالك وى از كعب روايت كرد كه مردى برآورد نعلين خود را پس گفت كعب احبار

براى چه افگندى نعلين خود را شايد تو تاويل كردى اين آيت را فاخلع نعليك الخ بعد ازان گفت كعب آيا ميدانى

چه چيز بود نعلين حضرت موسى گفت مالك نميدانم چه چيز بود كه جواب داد او را آنمرد پس گفت كعب بودند آن دو نعل

از پوست خر مرده حاصل كلام آنكه وقتى كه نجس باشند يا باشد بروى نجاستى پس خشك شده باشد پس آنرا ماليده دور

كرد تا آنكه زايل شد بعد ازان مانع دخول در مسجد نيست **باب** تسن البداية باليمنى اذا انتعل وباليسرى اذا انزع

سنت است شروع كردن بپاى راست وقتيكه نعل در پا كنند و وقتيكه برآرد شروع از پاى چپ نمايد **مالك** عن ابى

الزناد عن الاعرج عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا انتعل احدكم فليبدء بيمينه فاذا انزع فليبدء بشماله

ولتكن اليمنى اولهما تنعل واخرهما تنزع رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون نعل در پا كند يكى از شما بايد كه شروع كند بپاى

راست خود و چون برآرد نعل را پس بايد كه شروع كند بپاى چپ خود بايد كه باشد پاى راست اول اين هر دو پاى وقت

نعل پوشيدن و آخر اين هر دو وقت برآوردن **باب** لا يمشى فى نعل واحدة راه نرود در يك نعل **مالك**

عن ابى الزناد عن الاعرج عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يمشين احدكم فى نعل واحدة لينعلهما جميعا

او ليحفهما جميعا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود راه نرود يكى از شما در يكپاى نعل بايد كه در نعل كند هر دو پا را همه

يكجا ابرهنه كند هر دو پا را همه يكجا **باب** يحرم اللعب بالنرد وما فى معناه حرام است بازى كردن نرد و آنچه

در معنى او باشد **مالك** عن موسى بن ميسرة عن سعيد بن ابى هند عن ابو موسى الاشعرى ان رسول الله صلى الله

عليه وسلم قال من لعب بالنرد فقد عصى الله ورسوله رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر كه بازى كند به نرد پس نافرمانى

كرد خدا و رسول او را **مالك** عن علقمة بن ابى علقمة عن امه عن عائشة زوج النبى صلى الله عليه وسلم انه بلغها

ان اهل بيت فى دارها كانوا سكانا فيها وعندهم نرد فارسلت اليهم لئن لم تخرجوها لاخرجنكم من دارى وانكرت

ذلك عليهم خبر رسيد بحضرت عائشه كه اهل خانه از ساكنان سراى او كه ساكن بودند در آن سراى نزد يك ايشان

نرد هست پس آدم فرستاد بسوى ايشان كه والله اگر بيرون نكنيد اين نرد را البته برآرم شما را از سراى خود و

انكار كرد بافتن نرد را بر ايشان **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان اذا وجد احدا من اهله يلعب بالنرد

ضربه وكسرها عبد الله بن عمر وقتيكه مى يافت كسى را از اهل خانه خود كه بازى ميكرد نرد را ميزد او را و ريزه ريزه ميكرد

نرد را **قال** يحيى وسمعت مالكا يقول لا خير فى الشطرنج وكرهها وسمعته يكره اللعب بها وبغيرها من الباطل ويتلو

قلت

على هذا اهل العلم الا ان المستحب عندهم نعل الاختبار لسمن بجنسه او طاهرا عليها فيه فتحها اختيارا فيها

قلت

على هذا اهل العلم وهو من باب الآداب ١٢

قلت

على هذا اهل العلم وهو من باب الآداب ١٢

هذه الآية فماذا بعد الحق الا الضلال گفت یحیی شنیدم مالک را که میگفت هیچ خیر نیست در شطرنج و ناپسند داشت آنرا و شنیدم
از مالک که ناپسند می‌داشت بازی کردن بشطرنج و غیر آن از باطل و تلاوت میکرد این آیة فماذا بعد الحق الا الضلال یعنی
نیست بعد از حق مگر گمراهی مترجم گوید بازی نرد حرام است باتفاق علما و بازی شطرنج و بازی کبوتران نزد شافعی
مکروه است بکراهت تنزیهی مگر آنکه قمار بازد و آن پس حرام است و حرام گفتند جماعه مانند نرد

باب تحريم اقتناء الكلب الا للصيد و حراسة حرام است نگاهداشتن سگ مگر برای شکار یا نگاهبانی خانه و زراعت و مواشی

مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اقتنى كلبا الا كلبا ضاريا او كلب ماشية نقص من عمله
كل يوم قيراطان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که نگاهدارد سگی مگر سگی شکاری یا سگ مواشی ناقص کرده میشود هر
روز از عمل او دو قیراط **مالک** عن يزيد بن خصيفة ان السائب بن يزيد اخبره انه سمع سفيان بن زهير وهو رجل من
شنوءة من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يحدث ناسا معه عند باب المسجد فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول من اقتنى كلبا لا يغني عنه زرعا ولا ضرعا نقص من عمله كل يوم قيراط قال انت سمعت هذا من رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال اي ورب هذا المسجد سائب بن یزید شنید از سفیان بن زهیر و او مردی بود از قبیله شنوه از اصحاب
آنحضرت صلی الله علیه وسلم سخن میگفت با جماعه که با او بودند نزدیک دروازه مسجد پس گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که میفرمود هر که نگاهدارد سگی که نفع نمیدهد در زراعت و یا در مواشی ناقص کرده میشود از عمل او هر روز
یک قیراط گفت سائب آیا تو شنیدی این را از آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت آری قسم بپروردگار این مسجد

باب ما جاء في قتل الكلاب حکمی که در بیان قتل سگها آمد

مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم امر بقتل الكلاب رسول الله صلی الله علیه وسلم امر فرمود بکشتن سگها مترجم گوید این حکم در اول اسلام
بود از جهت غموض بلوا بنگاهداشتن سگان و ترک نمیکردند نگاهداشتن آنها مگر بحکم قتل بعد از ان منسوخ شد بقول
انها امة من الامم و وجوب فرمود در ولغ سگ هفت بار شستن را یعنی آوندی که دهان سگ در وی رسید
او را هفت بار باید شست

باب النهي عن تغيير خلق الله در بیان منع فرمودن از تغییر دادن خلقت خدا تعالی

قال الله تعالى ان يدعون من دونه الا اناثا وان يدعون الا شيطانا مريدا لعنه الله وقال لاتخذن من عبادك نصيبا
مفروضا ولاضلنهم ولامنينهم ولآمرنهم فليبتكن آذان الانعام ولآمرنهم فليغيرن خلق الله فرمود خدای تعالی
پرستند یعنی مشرکان بجز خدای تعالی مگر بتانی که بنام دختران مسمی کرده اند و نمی پرستند مگر شیطان دور رفته از رحمت
کرد او را خدا و گفت شیطان البته بگیرم از بندگان تو حصه که در علم ازلی متعین شده گمراه کنم ایشان را و البته

در آرزوی باطل افکنم ایشان را والبته بفرمایم ایشان را تا بشگافند گوش چهارپایان والبته بفرمایم ایشان را تا تغییر دهند
آفرینش خدا را یعنی مانند خصی کردن وسوزن زدن بر بدن تا سرخ یا کبود کنند والله اعلم **مالک** عن نافع عن عبد الله
بن عمر انه کان یکره الاخصاء ویقول فیه نماء الخلق عبد الله بن عمر مکروه میداشت خصی کردن حیوان را ومیگفت در ترک خصی
کردن زیادة خلق است مترجم گوید تشبه مردان بزنان وتشبه زنان بمردان ومثله کردن ووشم وخصاء وبریدن گوش چهارپایان
داخل است درین حکم وجهانیدن خر بر اسپ ماده تا نتیجه دهد استر را همین هم حکم دارد والله اعلم

باب ما جاء فی قتل الحیات در بیان آنچه در کشتن ماران وارد شد

مالک عن نافع عن ابی لبابة ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم نهی عن قتل الحیات التی فی البیوت رسول الله صلی الله علیه وسلم منع فرمود از کشتن آن ماران که در خانها می
باشند وایذا نمیرسانند **مالک** عن نافع عن سائبة مولاة لعائشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن قتل الحیات
التی فی البیوت الا ذا الطفیتین والابتر فانهما یخطفان البصر ویطرحان ما فی بطون النساء رسول الله صلی الله علیه وسلم
نهی فرمود از کشتن آن ماران که در خانها باشند مگر ماری که دو خط بر پشت خود دارد مانند دو برگ مقل وماردم بریده یعنی کوتاه
دم پس هر آئینه این دو قسم از ماران دور میکنند بصارت نظر کننده بآنها ومی افگنند آنچه در شکم زنان باشند یعنی بچها که در
شکم زنان حامله باشند **مالک** عن صیفی مولی ابن افلح عن ابی السائب مولی هشام بن زهرة انه قال دخلت علی ابی سعید الخدری
فوجدته یصلی فجلست انتظره حتی قضی صلوته فسمعت تحریکا تحت سریر فی بیته فاذا حیة فقمت لاقتلها فاشار الی ابو سعید
ان اجلس فلما انصرف اشار الی بیت فی الدار فقال اتری هذا البیت قلت نعم فقال انه قد کان فیه فتی حدیث عهد بعرس فخرج
مع رسول الله صلی الله علیه وسلم الی الخندق فبینا هو به اذ اتاه الفتی یستاذنه فقال یا رسول الله ائذن
لی احدث باهلی عهدا فاذن له رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال خذ علیک سلاحک فانی اخشی علیک بنی قریظة فانطلق
الفتی الی اهله فوجد امرأته قائمة بین البابین فاهوی الیها بالرمح لیطعنها وادرکته غیرة فقالت لا تعجل حتی تدخل وتنظر
ما فی بیتک فدخل فاذا هو بحیة منطویة علی فراشه فرکز فیها رمحه ثم خرج بها فنصبه فی الدار فاضطربت الحیة فی رأس الرمح
وخر الفتی میتا فما یدری ایهما کان اسرع موتا الفتی ام الحیة فذکر ذلک لرسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان بالمدینة
جنا قد اسلموا فاذا رأیتم منهم شیئا فآذنوه ثلثة ایام فان بدا لکم بعد ذلک فاقتلوه فانما هو شیطان سائب گفت داخل شدم
بر ابو سعید خدری پس یافتم او را در حال نماز پس نشستم انتظار او میکشیدم تا آنکه تمام کرد نماز خود را پس شنیدم در اثنای انتظار
جنبشی زیر سریری که در خانه او بود پس ناگاه دیدم که ماری هست پس برخاستم تا بکشم او را پس اشاره کرد ابو سعید
خدری بسوی من که بنشین پس نشستم پس وقتی که بازگشت یعنی فارغ شد از نماز خود اشارت کرد بجانب خانه از آن

۱۷۱

وقطع الآذان من الانعام

وهو مفهوم من النهی ۱۲

سرای پس گفت آیا می بینی این خانه را گفتم آری گفت هر آئینه حال این ست که بود جوانی در بخانه نزدیک بود بحال او

بطوی پس برآمد همراه آنحضرت صلعم بجانب خندق پس دران هنگام که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خندق بود ناگاه

آمد آنجوان پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم طلب دستوری میکرد وگفت یا رسول الله دستوری ده مرا که تازه کنم برابل خود

ملاقات خود را پس دستوری داد او را رسول الله صلی الله علیه وسلم و فرمود بگیر با خود سلاح خود را پس هر آئینه من میترسم

بر تو از بنی قریظه که متعرض تو شوند پس روان شد آنجوان بطرف اہل خود پس یافت زن خود را استاده درمیان دو

دروازه یعنی میان دروازه اندرون و بیرون پس مایل کرد آنجوان بجانب زن خود نیزه را تا بزند بنیزه او را و رسید

بخاطر او غیرتی پس گفت زن شتابی مکن تا آنکه درآئی بخانه و به بینی چیزی را که در خانه تست پس درآمد پس ناگاه دید در بر روی

ماریست در پیچیده بر بالین او پس خلانید در وی نیزه خود را بعد ازان برآورد او را پس برافراشت نیزه را او رسرای

پس جنبش کرد مار بر سر نیزه و بیفتاد جوان مرده شده پس دانسته نمیشد که کدام یک ازین دو زود تر بود در مرگ آیا مار یا آن

جوان زود تر مرد یا آن مار پس عرض نموده شد این ماجرا بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود هر آئینه در مدینه

جنیان هستند که ایمان آورده اند پس چون به بینید از ایشان چیزی را خبردار کنید او را سه روز پس اگر ظاهر شدید پیش شما

بعد ازان پس بکشید او را پس جز این نیست که او شیطانی است **مالک** عن ابن شهاب ان عمر ابن الخطاب امر بقتل

الحیات فی الحرم عمر بن الخطاب امر کرد بکشتن ماران در حرم مترجم گوید ظاهر انست که منع از کشتن ماران خانگی در اول اسلام بود

که مسلمانان چون نمیدانستند قباحت در ترسانیدن مسلمانان پس بعد ازان منسوخ شد **باب** جواز معالجة المرض

بالدواء جائز ہست علاج مرض بدوا **مالک** عن زید بن اسلم ان رجلا فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم

اصابه جرح فاحتقن الجرح الدم وان الرجل دعا رجلین من بنی انمار فنظرا الیه فزعم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال

لهما ایکما اطب فقالا او فی الطب خیر یا رسول الله فزعم زید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انزل الدواء الذی انزل

الادواء زید بن اسلم گفت هر آئینه مردی را در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم جراحتی رسید پس بند شد خون در جراحت

و این مرد طلب کرد دو کس را از بنی انمار یعنی دو طبیب را پس دیدند بجانب او گفت زید بن اسلم که آنحضرت صلی الله علیه

وسلم فرمود ایشانرا که کدام یک از شما دانا ترست بعلم طب پس گفتند آن دو شخص آیا در علم طب خیریست یا رسول

الله پس گفت زید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود فرود آورده است دوا را کسی که فرود آورده است

بیماریها را یعنی منافی توکل نیست و فرار از قدر لازم نمی آید مترجم گوید همین ہست اتفاق مسلمانان که هیچ باک نیست

بمعالجه امراض بدوا و اختلاف کرده اند در تداوی بچیزی که نجس باشد و اکثری جائز داشتند دوا کردن بآن مگر خمر که آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم در باب خمر فرمود انہا لیست بدواء ولکنہا داء ورخصت داد در شرب بول شتران چنانچہ جماعہ عرینیہ را

تجویز فرمود ونزدیک بعضی جائز نیست تداوی بخبیث مطلقا از جہت نہی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از دوا خبیث

ومراد بآن خبیث نجاست است وبعضی دیگر مراد داشتند خبیث از جہت طعم وسم را **باب** الترغیب فی الحجامۃ

باب در تجویز خون کشانیدن **مالک** انہ بلغہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان کان دواء یبلغ الداء فان

الحجامۃ تبلغہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ اگر در عالم دواء ہست کہ میرسد بمرض یعنی دفع آن میکند پس حجامت

خون کشانیدن دفع آن میکند **باب** یجوز العلاج بالکی عند الضرورۃ جائز ہست معالجہ کردن بداغ دادن

وقت ضرورت **مالک** عن نافع ان عبد اللہ بن عمر اکتوی من اللقوۃ ورقی من العقرب عبد اللہ بن عمر داغ خورد بسبب

لقوہ وافسون کرد بسبب نیش کژدم **مالک** عن یحیی بن سعید قال بلغنی ان سعد بن زرارۃ اکتوی فی زمان

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من الذبحۃ فمات سعد بن زرارہ داغ خورد در زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

بسبب ذبحہ پس مرد ومترجم گوید ذبحہ دردی ہست کہ در حلق پیدا میشود بسبب خون یا قرحہ کہ ظاہر شود در رگ گلو وبند میشود گلو

بسبب آن قرحہ ومنقطع میشود نفس **باب** اذا وقع الوباء بارض فلا تدخلہا ولا تخرج منہا وقتی کہ واقع شود وبا در زمینی

پس باید کہ در نیائی در آنجا وباید کہ بیرون نیائی از آنجا **مالک** عن ابن شہاب عن عبد الحمید بن عبد الرحمن بن زید بن الخطاب

عن عبد اللہ بن عبد اللہ بن الحارث بن نوفل عن عبد اللہ بن عباس ان عمر ابن الخطاب خرج الی الشام حتی اذا کان بسرغ لقیہ امراء الاجناد

ابو عبیدۃ بن الجراح واصحابہ فاخبروہ ان الوباء قد وقع بالشام قال ابن عباس قال عمر ابن الخطاب ادع لی المہاجرین الاولین فدعاہم

فاستشارہم واخبرہم ان الوباء قد وقع بالشام فاختلفوا فقال بعضہم قد خرجت لامر ولا نری ان ترجع عنہ وقال بعضہم

معک بقیۃ الناس واصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ولا نری ان تقدمہم علی ہذا الوباء فقال ارتفعوا عنی ثم قال ادع

لی الانصار فدعوتہم فاستشارہم فسلکوا سبیل المہاجرین واختلفوا کاختلافہم فقال ارتفعوا عنی ثم قال ادع لی من کان

ہہنا من مشیخۃ قریش من مہاجرۃ الفتح فدعوتہم فلم یختلف علیہ منہم رجلان فقالوا نری ان ترجع بالناس ولا تقدمہم علی ہذا

الوباء فنادی عمر ابن الخطاب انی مصبح علی ظہر فاصبحوا علیہ فقال ابو عبیدۃ افرارا من قدر اللہ فقال عمر لو غیرک قالہا یا ابا عبیدۃ

نعم نفر من قدر اللہ الی قدر اللہ ارأیت لو کانت لک ابل فہبطت وادیا لہ عدوتان احدہما مخصبۃ والاخری جدبۃ الیس

ان رعیت الخصبۃ رعیتہا بقدر اللہ وان رعیت الجدبۃ رعیتہا بقدر اللہ قال فجاء عبد الرحمن بن عوف وکان غائبا فی بعض حاجتہ

فقال ان عندی من ہذا علما سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول اذا سمعتم بہ بارض فلا تقدموا علیہ واذا وقع

بارض وانتم بہا فلا تخرجوا فرارا منہ قال فحمد اللہ عمر ثم انصرف عمر بن الخطاب برآمد بجانب شام تا چون رسید بموضعی کہ

فائدہ ۱ وعلی ہذا عمل المسلمین ۱۲

۱۷۳

فائدہ ۲ وعلی ہذا اہل العلم الذبحۃ بفتح الباء وقد تسکن وجع فی الحلق من الدم وقیل قرحۃ تظہر فیہ فینسد معہا وینقطع النفس ۱۲

ست بسرغ ملاقات کردند با وی سرداران لشکر یا کہ ابوعبیدہ بن الجراح و یاران او بودند پس این سرداران خبر دادند
عمر بن الخطاب را کہ وبا واقع شدہ ست بسرزمین شام گفت ابن عباس پس فرمود عمر بن الخطاب بخوان برای من مہاجران
اولین را پس پیش خود خواند ایشان وطلب مشورہ کرد از ایشان و خبر داد ایشان را کہ وبا واقع شدہ ست بسرزمین شام پس
اختلاف کردند مہاجران با یکدیگر پس گفتند بعض ایشان ہر آئینہ برآمدہ برای کاری و صلاح نمی بینیم کہ باز گردی و اعراض کردہ
از ان کار و گفتند بعض ایشان کہ با تو باقی ماندگان اند از مردمان و با تو یاران آنحضرت اند صلی اللہ علیہ وسلم و نیک نمی بینیم
کہ داخل کنی ایشان را برین وبا پس گفت عمر بن الخطاب برخیزید از من بعد ازان فرمود بخوان برای من انصار را پس خواندم
ایشان را پس طلب مشورہ کرد از ایشان پس رفتند براہ مہاجران و اختلاف کردند با یکدیگر مانند اختلاف مہاجران پس
فرمود برخیزید از پیش من بعد ازان گفت بخوان برای من ہر کہ اینجا باشد از کلان سالان قریش از جمعی کہ ہجرت کردند نزدیک
فتح مکہ پس خواندم ایشان را پس مختلف نشدند از ایشان دو کس گفتند بعمر بن الخطاب پس گفتند می بینیم مصلحت کہ باز گردی
با مردمان و داخل نکنی ایشان را بر وبا پس ندا کرد حضرت عمر کہ من داخل شوندہ ام در وقت صبح سوار شدہ بر دابہ خود پس شما
نیز داخل شوید در وقت صبح سوار شدہ بر دواب خود پس گفت ابوعبیدہ کہ باز میگردی بجہت گریز از تقدیر خدا تعالی پس
گفت حضرت عمر آرزو کردم کہ کاش این کلمہ غیر تو کسی میگفت یعنی مناسب علم تو نیست کہ این کلمہ بگوئی ای ابوعبیدہ آری
میگریزیم از تقدیر خدا تعالی بجانب تقدیر او آیا دیدی اگر باشد ترا جمعی از شتران پس فرود آئی میدانی کہ دو کرانہ باشد او را
یکی سرسبز و دیگری خشک بی گیاہ آیا نیست کہ اگر بچرانی کرانہ سرسبز را چرانیدہ باشی بتقدیر خدا تعالی و اگر بچرانی کرانہ خشک بے
گیاہ را چرانیدہ باشی بتقدیر خدا تعالی گفت ابن عباس پس آمد عبدالرحمن بن عوف و او غائب بود بجہت بعض حاجت خود پس
گفت نزدیک من علمی ہست ازین باب شنیدم از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ میفرمود چون بشنوید وبا را کہ واقع شدہ
بزمینی پس داخل نشوید بر وی و چون واقع شود وبا بزمینی کہ شما در انجا باشید پس بیرون نیائید بجہت گریز از وبا گفت ابن عباس
پس حمد گفت خدا تعالی را عمر بن الخطاب بعد ازان باز گشت **مالک** عن محمد بن المنکدر وعن سالم ابی النضر مولی
عمر بن عبید اللہ عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابیہ انہ سمعہ یسال اسامۃ بن زید ما سمعت من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فی الطاعون فقال اسامۃ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الطاعون رجز ارسل علی طائفۃ من بنی اسرائیل او علی من کان قبلکم
اذا سمعتم بہ بارض فلا تدخلوا علیہ واذا وقع بارض وانتم بہا فلا تخرجوا فرارا منہ قال یحیی وسمعت مالکا یقول قال ابو النضر
لا یخرجکم الا فرارا منہ سعد بن ابی وقاص سوال کرد اسامۃ بن زید را چہ شنیدی از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در باب طاعون
و آن دانہ ایست کہ بر می آید در بغل و ران آدمی پس ہلاک میکند او را واللہ اعلم پس گفت اسامہ کہ فرمود رسول اللہ صلی

الله علیه وسلم طاعون عذابی ست که گماشته شد بر جمعی از بنی اسرائیل یا گفت بر گروهی از آنانکه بودند پیش از شما چون بشنوید از آن
که واقع شده است در زمینی پس درمیائید بر وی و وقتیکه واقع شود در زمینی و شما آنجا باشید پس برمیائید بجهت گریختن از آن
گفت یحیی و شنیدم مالک را که میگفت که گفت ابو النضر نه برآرد شما را مگر گریختن از آن **مالک** عن ابن شهاب عن
عبد الله بن عامر بن ربیعة ان عمر بن الخطاب خرج الى الشام فلما جاء سرغ بلغه ان الوبا قد وقع بالشام فاخبره عبد الرحمن بن عوف
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا سمعتم به بارض فلا تقدموا عليه واذا وقع بارض وانتم بها فلا تخرجوا فرارا منه
فرجع عمر بن الخطاب من سرغ عمر بن الخطاب برآمد بجانب شام پس وقتیکه رسید بسرغ خبر رسید او که وبا واقع شده است در
شام پس خبر داد او را عبد الرحمن بن عوف که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وچون بشنوید وبا را که واقع شده است در زمینی
پس داخل نشوید بر وی وچون واقع شود در زمینی و شما آنجا باشید پس برمیائید بجهت گریختن از وبا پس رجوع کرد عمر بن الخطاب
از سرغ **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان عمر بن الخطاب انما رجع بالناس عن حديث عبد الرحمن بن عوف
سالم بن عبد الله گفت که عمر بن الخطاب رجوع نکرد با مردمان مگر از جهت حدیث عبد الرحمن بن عوف **مالک** انه بلغه
ان عمر بن الخطاب قال لبيت بركبة احب الي من عشرة ابيات بالشام قال مالك يريد لطول الاعمار والبقاء ولشدة
الوباء بالشام مالک گفت خبر رسید بمن که عمر بن الخطاب فرمود یک خانه در رکبه دوست تر است نزدیک من از ده خانه
که در شام باشد و رکبه موضعی است در حجاز گفت مالک اراده میکند حضرت عمر بجهت طول عمرها و طول بقا یعنی در حجاز
بجهت شدت وبا در شام **باب** ما جاء من تبريد الحمى بالماء باب در بیان آنچه از تبرید تب آب وارد شده **مالک**
عن هشام بن عروة عن فاطمة بنت المنذر ان اسماء بنت ابي بكر الصديق كانت اذا اتيت بالمرأة وقد حمت تدعو لها اخذت الماء
فصبته بينها وبين جيبها وقالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يامرنا ان نبردها بالماء اسماء بنت ابي بكر الصديق
وقتیکه آورده میشد پیش او زنی را که تب رسیده بودی باو تا دعا خواند بروی میگرفت آب پس میریخت آنرا میان او و میان
گریبان او و میگفت هر آینه رسول الله صلی الله علیه وسلم امر میفرمود که سرد کنیم تب را با آب **مالک** عن هشام
بن عروة عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الحمى من فيح جهنم فابردوها بالماء رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرمود آنکه تب از جوش دوزخ است پس سرد کنید او را با آب مترجم گوید ظاهر است که این حکم برای کسی است که از شهر
گرم باشد و رسیده باشد او را تپ یوم و غسل با آب نفع میدهد آن را یا آنکه نیست این حکم در طور طب بلکه امری است که مفوض
است معرفت حقیقت آن بسوی شارع والله اعلم **باب** جواز الاسترقاء من المشتكي في العين وبيان ان العين
حق باب در جواز افسون خواندن بجهت بیماری چشم زخم و بیان آنکه چشم زخم حق است **مالک** عن حمید بن

قیس المکی انه قال دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم بابنی جعفر بن ابی طالب فقال لحاضنتهما مالی اراهما ضارعین فقالت

حاضنتهما یا رسول الله انهما تسرع الیهما العین ولم یمنعنا ان نسترقی لهما الا انا لا ندری ما یوافقک من ذلک فقال

رسول الله صلی الله علیه وسلم استرقوا لهما فانه لو سبق شیء القدر لسبقته العین آورده شده بحضور آنحضرت صلی الله

علیه وسلم دو پسر جعفر بن ابی طالب را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزنی که در کنار گرفته بود ایشان را چیست مرا

که می بینم ایشان را نزار و ضعیف پس گفت در کنار گیرنده ایشان یا رسول الله زود اثر میکند بر ایشان چشم زخم و منع کرد

ما را از آنکه افسون خوانیم برای ایشان مگر آنکه نمیدانم که چه چیز موافق طبع شریف تو می افتد از افسونها پس فرمود

رسول الله صلی الله علیه وسلم افسون خوانید برای ایشان پس هر آینه حال اینست که اگر پیشدستی میکرد چیزی بر تقدیر

الهی هر آینه پیشدستی کردی بروی چشم زخم **مالک** عن یحیی بن سعید عن سلیمان بن یسار عن عروة بن الزبیر حدثه

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل بیت ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم وفی البیت صبی یبکی فذکروا

ان به العین قال عروة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا تسترقون له من العین رسول الله صلی الله علیه وسلم

داخل شد بخانه ام سلمه و در آنجا کودکی بود که میگریست پس ذکر کردند مردم خانه پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آن

کودک را چشم زخم رسیده است پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا افسون نمیخوانید برای او از جهت چشم زخم

مالک عن یحیی بن سعید عن عمرة بنت عبد الرحمن ان ابا بکر الصدیق دخل علی عائشة وهی تشتکی ویهودیة

ترقیها فقال ابو بکر ارقیها بکتاب الله حضرت ابو بکر صدیق در آمد بر حضرت عائشه و او بیمار بود و یهودیه افسون میخواند بر وی

پس فرمود ابو بکر صدیق افسون خوان بکتاب خدا تعالی **باب** الرقیة من الاوجاع در بیان افسون از جهت

دردها **مالک** عن یزید بن خصیفة ان عمرو بن عبد الله بن کعب السلمی اخبره ان نافع بن جبیر بن مطعم اخبره عن عثمان

بن ابی العاص انه اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال عثمان وبی وجع قد کاد یهلکنی قال فقال رسول الله صلی الله

علیه وسلم امسحه بیمینک سبع مرات وقل اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد قال فقلت ذلک فاذهب الله ما

کان بی فلم ازل امر بها اهلی وغیرهم عثمان بن ابی العاص آمد بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت عثمان مرا دردی

بود نزدیک بهلاک ساخته بود مرا پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم مسح کن آن درد را بدست راست خود

هفت بار و بگو اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد گفت پس خواندم آنرا پس دور ساخت خدا تعالی آنچه با من بود

یعنی درد پس همیشه امر میکردم باین اهل خود را و غیر ایشان را **باب** الرقیة من العین وغیرها افسون خواندن

بجهت تب وغیر آن **مالک** عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اشتکی یقرا علی نفسه بالمعوذات وینفث قالت فلما اشتد وجعه
کنت انا اقرا علیه وامسح علیه بیمینه رجاء برکتها حضرت عایشه روایت نمود که رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی
که بیمار میشد میخواند بر نفس خود معوذات را یعنی قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و دم میکرد
گفت حضرت عایشه پس وقتیکه سخت شد مرض آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخواندم من بروی و مسح میکردم بروی
دست راست او را بجهت امید برکت دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم **باب** الرقیة من عفاریت الجن در
افسون خواندن از عفاریت جن **مالك** عن یحیی بن سعید انه قال اسری برسول الله صلی الله علیه و
سلم فرای عفریتا من الجن یطلبه بشعلة من نار کلما التفت رسول الله صلی الله علیه وسلم راه فقال له جبرئیل
افلا اعلمك کلمات تقولهن اذا انت قلتهن طفئت شعلته وخر لفیه فقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم بلی فقال جبرئیل قل اعوذ بوجه الله الکریم وبکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر من
شر ما ینزل من السماء ومن شر ما یعرج فیها ومن شر ما ذرا فی الارض ومن شر ما یخرج منها ومن فتن اللیل والنهار
ومن طوارق اللیل الا طارقا یطرق بخیر یا رحمن برده شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در شب معراج پس دید
دیوی را از جنیان میجست که ضرر رساند بآنحضرت صلی الله علیه وسلم بشعله از آتش هرگاه التفات میفرمود آنحضرت
میدید او را پس گفت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم جبرئیل علیه السلام آیا نیاموزم ترا کلماتی که بخوانی
آن کلمات را وقتی که بخوانی آنکلمات را فرو میرود شعله آتش او فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری پس فرمود
جبرئیل قل اعوذ بوجه الله الکریم الخ یعنی پناه میگیرم بذات خدا اکرم کننده و بکلمات خدا که کامل اند آن کلماتی که نگذرد
از آنها هیچ نیک و هیچ بد از شر آنچه فرود می آید از آسمان و از شر آنچه بالا میرود در آن و از شر آنچه پیدا کرده است در
زمین و از شر آنچه برمی آید از زمین و از فتنهای شب و روز و پیش آینده های شب مگر پیش آینده که پیش آید بنیکی
ای بسیار بخشایش مهربان **باب** الوضوء من العین وصبت غسالته علی المعین در باب امر کردن بغسل
چشم زخم از وی رسیده باشد و ریختن آب غسل او بر کسیکه چشم زخم واقع شود بر وی **مالك** عن محمد بن ابی
امامة بن سهل بن حنیف انه سمع اباه یقول اغتسل ابی سهل بن حنیف بالخرار فنزع جبة کانت علیه و
عامر بن ربیعة ینظر قال وکان سهل رجلا ابیض حسن الجلد قال فقال له عامر بن ربیعة ما رایت کالیوم ولا
جلد عذراء فوعك سهل مکانه واشتد وعکه فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخبر ان سهلا وعك
وانه غیر رائح معك یا رسول الله واتاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخبره سهل بالذی کان من شان

۱۷۷

عامر فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم علام یقتل احدکم اخاه الا بزکت علیه ان العین حق توضأ له فتوضأ
له عامر فراح سهل مع رسول الله صلی الله علیه وسلم غسل کرد سهل بن حنیف بخرار و خرار بفتح خا معجمه و تشدید را
مهمله اول موضعی است قریب بجحفه پس از بر خود کشید جبه را که بروی بود و عامر بن ربیعه نظر میکرد بسوی او و بود
سهل مرد سفید رنگ نیک نرم پوست پس گفت او را عامر بن ربیعه ندیدم هیچ چیز را مانند آنچه دیدم
امروز و نه هیچ جلد دختر بکر را مانند این دیدم پس تپ گرفته شد سهل بر جای خود و یعنی همانجا و سخت شد گرمی تپ او
پس شخصی آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس خبر داد که سهل را تپ گرفته است و او وقت شام کوچ کننده
نیست همراه تو یا رسول الله و آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک سهل پس خبر داد او را سهل آن ماجرا که بود
از حال عامر پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم عامر را بر چه گناه میکشد یکی از شما برادر خود را چرا بارک الله نگفتی
بر وی هر آئینه چشم زخم واقعی است وضو کن برای او پس وضو کرد برای او عامر پس کوچ کرد وقت شام سهل
با آنحضرت صلی الله علیه وسلم **مالک** عن ابن شهاب عن ابی امامة بن سهل بن حنیف انه قال رای عامر
بن ربیعة سهل بن حنیف یغتسل فقال ما رایت کالیوم ولا جلد مخبأة فلبط بسهل فاتی رسول الله صلی
الله علیه وسلم فقیل یا رسول الله هل لک فی سهل بن حنیف والله ما یرفع راسه فقال هل تتهمون
به احدا قالوا نتهم عامر بن ربیعة قال فدعا رسول الله صلی الله علیه وسلم عامرا فتغیظ علیه وقال علام
یقتل احدکم اخاه الا برکت اغتسل له فغسل عامر وجهه ویدیه ومرفقیه ورکبتیه واطراف رجلیه
وداخلة ازاره فی قدح ثم صب علیه فراح سهل مع الناس لیس به باس دید عامر بن ربیعه سهل بن حنیف را
در آن حال که غسل میکرد پس گفت ندیدم چیزی مانند آنچه دیدم امروز و نه پوست هیچ دختر در پرده نشانیده
مانند آن دیدم پس افگنده شد سهل پس آمد کسی بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله آیا
ترا فکری هست در شان سهل بن حنیف والله بر نمیدارد سر خود را از بالین پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه
وسلم آیا تهمت میکنید کسی را بسبب او گفتند تهمت میکنیم عامر بن ربیعه را پس خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
عامر را پس خشم گرفت بروی و فرمود بر چه گناه میکشد یکی از شما برادر خود را چرا بارک الله نگفتی غسل کن برای
او پس شست عامر روی خود را و دو دست خود را و دو آرنج خود را و دو زانوی خود را و اطراف پایهای
خود را و اندرون ازار خود را در پیاله بعد از آن ریخت آن غساله را بر سهل پس وقت شام روان شد سهل
با مردمان و نبود با او هیچ مرض **باب الرقیة من العقرب** در باب افسون خواندن از نیش کژدم **مالک**

عن سهيل بن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة ان رجلا من اسلم قال ما نمت هذه الليلة فقال له رسول الله صلى
الله عليه وسلم من اي شيء فقال لدغتني عقرب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انك لو قلت حين
امسيت اعوذ بكلمات الله التامات من شر ما خلق لم يضرك مردی از قبیله اسلم گفت نخفتم من امشب پس
فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم بسبب کدام چیز پس گفت آمد و نیش زد مرا گژدم پس فرمود رسول الله
آگاه باش اگر میگفتی وقتی که داخل میشدی در شام این کلمات اعوذ بکلمات الله التامة ضرر نمیرسانید ترا **باب**
التعوذ من السحر افسون خواندن از سحر **مالك** عن سمي مولى ابي بكر عن القعقاع بن حكيم ان كعب الاحبار
قال لولا كلمات اقولهن لجعلتني اليهود حمارا فقيل له وما هن فقال اعوذ بوجه الله العظيم الذي
ليس شيء اعظم منه وبكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنى كلها ما
علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق وذرأ وبرأ کعب احبار گفت اگر نبودی کلماتی که میگویم من آنها را هر آینه
گردانیدی مرا یهود خر پس گفته شد او را و کدام اند آن کلمات پس گفت اعوذ بوجه الله العظیم الخ یعنی پناه میگیرم
بذات خدای بزرگ آنکه نیست هیچ چیز بزرگتر از وی و پناه میگیرم بکلمات خدا که کامل اند آنکه در نمیگذرد از آنها
هیچ نیکوکاری و نه هیچ بدکاری و پناه میگیرم بنامهای خدا تعالی که نیک اند همه آنها آنچه میدانم از ان اسما و آنچه
نمیدانم از شر چیزیکه آفرید و منتشر کرد آنرا **باب** ما يقول من يروع في منامه چه چیز بگوید کسیکه ترسانیده شود
در خواب خود **مالك** عن يحيى بن سعيد انه قال بلغني ان خالد بن الوليد قال لرسول الله صلى الله
عليه وسلم اني اروع في منامي فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم قل اعوذ بكلمات الله التامة من
غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشياطين وان يحضرون خالد بن الولید گفت در خدمت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آینه من ترسانیده میشوم در خواب خویش فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بگو اعوذ بکلمات الله التامة الخ یعنی پناه میگیرم بکلمات خدا تعالی که کامل است از غضب او و از عذاب او و از شر بندگان
او و از تاثیرات شیاطین و از آنکه حاضر شوند شیاطین بمن **باب** لا عدوى ولا هام ولا صفر ولا
يحل الممرض على المصح عدوی نیست و هام نیست و صفر نیست و فرود نیاید صاحب جانوران مریض بر پهلوی صاحب
جانوران تندرست **مالك** انه بلغه عن بكير بن عبد الله بن الاشج عن ابن عطية ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال لا عدوى ولا هام ولا صفر ولا يحل الممرض على المصح وليحلل المصح حيث
شاء فقالوا يا رسول الله وما ذاك قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه اذى رسول الله صلى الله عليه

فرمود نیست عدوی و نیست هام و نیست صفر یعنی لَا عَدْوٰی اینست که در جاهلیت گمان میکردند که بیماری انسان یا جانور صحیح را چون بمریض نزدیک سازند مرض او بصحیح میرسد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا نفی فرمود باین معنی که این از اسباب خفیه است و هیچ حکمی بر آن دایر نیست مثل قصاص وسبب هلاک وغیر آن معنی لا هام اینست طایری که بشب می پرد اهل جاهلیت از وی شگون بد میگرفتند و گمان میکردند که روح مقتول بصورت وی ممثل میشود و بنام او ندا میکند تا آنکه کین او بظهور آید و آنرا هامه میگفتند وجمع آن هام است پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم نفی آن فرمود و معنی لا صفر اینست که اهل جاهلیت گمان میکردند که در شکم آدمی ماری پیدا میشود که نزدیک گرسنگی ایذا میرساند و آنرا صفر میگفتند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم نفی آن فرمود و امر فرمود که فرود نیاید صاحب شتران مریض بقرب صاحب شتران تندرست و فرود آید صاحب شتران تندرست هر کجا که خواهد پس گفتند اصحاب یا رسول الله و چیست این حکم یعنی چیست این حکم فرمود این نوعی از اذیت است

مالك عن عبد الله بن ابی بکر بن حزم عن ابن ابی مُلَیْکَةَ ان عمر بن الخطاب مر بامراة مجذومة وهی تطوف فی البیت فقال لها یا امۃ الله لا تؤذی الناس لو جلست فی بیتك فجلست فمر بها رجل بعد ذلك فقال لها ان الذی کان نهاك قد مات فاخرجی فقالت ما کنت لاطیعه حیا واعصیه میتا عمر بن الخطاب گذشت بر زنی صاحب مرض جذام وحال آنکه وی طواف میکرد کعبه را پس گفت او را عمر بن الخطاب ای کنیزک خدا ایذا مده مردمان را آرزو کردم که در خانه نشینی تو یعنی بیرون نیائی پس نشست آن زن در خانه پس بگذشت بر وی مردی بعد از آن پس گفت آن زن را هر آئینه آنکس که ترا نهی کرده بود از بر آمدن هر آئینه مرد پس بر آ پس گفت آن زن نیستم من که فرمان برم او را حال آنکه زنده باشد و نافرمانی کنم او را حال آنکه او مرده است

باب ما یُتَّقٰی مِنَ الشُّؤْمِ

در بیان آنکه پرهیز کرده شود از گرفتن شگون بد

مالك عن ابی حازم بن دینار عن سهل بن سعد الساعدی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان کان ففی الفرس والمرءة والمسکن یعنی الشؤم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر باشد در اسپ و زن و خانه خواهد بود و مراد میدهست بد شگونی را

مالك عن ابن شهاب عن حمزة وسالم ابنی عبد الله بن عمر عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الشؤم فی الدار والمرءة والفرس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بد شگونی در خانه میباشد و در زن و در اسپ

مالك عن یحیی بن سعید انه قال جاءت امراة الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت یا رسول الله دار سکنّاها والعدد

كثير والمال وافر فقل العدد وذهب المال فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم دعوها ذميمة آمد
زنی بپیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله خانه هست که ساکن شدیم در آن خانه حال آنکه شمار
قبیله بسیار بود و مال وافر بود پس کم شد شمار و رفت مال پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بگذارید آن
خانه را بد خانه ایست او مترجم گوید نزد فقیر حاصل معنی این حدیث آنست که این چیزها از اسباب خفیه اند باید که
ترک کند وقتی که ببیند علامات آنرا بتجربه و امثال آن و پرهیز باید از آن والله اعلم **باب** الفال باب
در بیان فال گرفتن **مالك** عن يحيى بن سعيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال للقحة تحلب
من يحلب هذه فقام رجل فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اسمك فقال له الرجل مرة فقال
له رسول الله صلى الله عليه وسلم اجلس ثم قال من يحلب هذه فقام رجل فقال له رسول الله صلى الله
عليه وسلم ما اسمك فقال حرب فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اجلس ثم قال من يحلب هذه
فقام رجل فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اسمك فقال يعيش فقال له رسول الله صلى الله
عليه وسلم احلب رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود برای ماده شتر شیر دار که مهیا کرده بودند برای دوشیدن
که میدوشد این را پس برخاست مردی پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم که چیست نام تو پس
آمد و گفت نام من مره است پس گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم که بنشین بعد از آن فرمود که میدوشد این
را پس برخاست مردی پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم که چیست نام تو گفت حرب است
یعنی نام او پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم او را که بنشین بعد از آن باز فرمود که میدوشد این را پس
برخاست مردی دیگر پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم چیست نام تو پس گفت آمد و یعیش است
نام من پس امر فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم که بدوشد **باب** الرؤيا الصالحة جزء من ستة واربعين
جزءا من النبوة خواب نیک پاره ایست از چهل و شش پاره از پیغامبری **مالك** عن اسحق بن عبد الله
بن ابي طلحة الانصاري عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الرؤيا الحسنة من الرجل
الصالح جزء من ستة واربعين جزءا من النبوة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود خواب نیک از مرد صالح پاره
ایست از چهل و شش پاره از نبوة **مالك** عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة عن رسول الله صلى
الله عليه وسلم مثل ذلك بروایت ابوهریره آمده است از آنحضرت صلعم مانند آنچه گذشت **مالك** عن
اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن زفر بن صعصعة بن مالك عن ابيه عن ابي هريرة ان رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا انصرف من صلوٰۃ الغداۃ یقول ھل رای احد کم من اللیلۃ رؤیا ویقول
لیس یبقی بعدی من النبوۃ الا الرؤیا الصالحۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقتیکہ باز میگشت از نماز بامداد
میفرمود آیا دیدہ است کسی از شما امشب خوابی را و میفرمود باقی نخواہد ماند از پیغامبری بعد از من مگر خواب
نیک **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لن یبقی بعدی
من النبوۃ الا المبشرات فقالوا وما المبشرات یا رسول اللہ قال الرؤیا الصالحۃ یریھا الرجل الصالح
او تری لہ جزء من ستۃ واربعین جزء من النبوۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود باقی نخواہد ماند بعد از
من از خصال نبوت مگر مبشرات یعنی خوابہای بشارت دہندہ صاحب خود را بخیر آئندہ پس گفتند اصحاب وچیست مبشرات
یا رسول اللہ فرمود خواب نیک کہ بہ بیند آن را مرد صالح یا دیدہ شود برای او پارہ ایست از پارہای چہل و شش
گانی از نبوۃ **مالک** عن ھشام بن عروۃ عن ابیہ انہ کان یقول فی ھذہ الایۃ لھم البشری فی الحیوۃ
الدنیا وفی الاخرۃ قال ھی الرؤیا الصالحۃ یریھا الرجل او تری لہ عروہ میگفت در تفسیر این آیت لھم البشری
کہ آن خواب نیک است کہ بہ بیند آن را مرد یا دیدہ شود برای او **باب** اذا رای فی منامہ ما یکرہ فلینفث
ثلثا ولیتعوذ باللہ من الشیطان وقتی کہ بہ بیند در خواب آنچہ ناپسند میکند پس باید کہ تف کند سہ مرتبہ و پناہ بگیرد
بخدا از شیطان **مالک** عن یحیی بن سعید عن ابی سلمۃ بن عبد الرحمن انہ قال سمعت ابا قتادۃ
بن ربعی یقول سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول الرؤیا الصالحۃ من اللہ والحلم من الشیطان
فاذا رای احدکم الشیء یکرھہ فلینفث عن یسارہ ثلث مرات ولیتعوذ باللہ من شرھا فانہ لن تضرہ ان
شاء اللہ تعالی قال ابو سلمۃ ان کنت لاری الرؤیا ھی اثقل علی من الجبل فلما سمعت ھذہ الحدیث فما
کنت اُبالیھا ابو سلمہ بن عبد الرحمن گفت کہ شنیدم ابو قتادہ را کہ میگفت شنیدم از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
کہ فرمود خواب نیک از جانب خدا تعالی است و خواب پریشان از شیطان است پس وقتیکہ بہ بیند یکی از شما
چیزی را کہ ناپسند میکند آن را پس باید کہ تف کند بجانب چپ خود سہ بار و باید کہ پناہ گیرد بخدا تعالی پس ہر آئینہ
آن خواب ضرر نخواہد رسانید او را گفت ابو سلمہ مر آئینہ میدیدم خوابی کہ گران تر بود بر من از کوہ پس وقتیکہ
کہ شنیدم این حدیث را ہیچ پروا نکردم آن را **باب** یجب الاستیذان اذا دخل بیت غیرہ واجب است
طلب اذن نمودن وقتی کہ قصد در آمدن خانہ غیری کند قال اللہ تعالی یایھا الذین امنوا لا تدخلوا بیوتا غیر
بیوتکم حتی تستانسوا وتسلموا علی اھلھا ذلکم خیر لکم لعلکم تذکرون ای مسلمانان داخل نشوید بخانہ ہا غیر خانہای

یکون ذلک من مزاج الطبیعۃ کمن غلب علیہ الدم یری الفصد والرعاف والحمرۃ ومن غلب علیہ الصفراء یری النار والانبیاء

خود تا آنکه دستوری طلب کنید و سلام گوئید بر اہل آن خانہا این بہتر است برای شما تا باشد که شما پند پذیرید فان لم

تجدوا فیها احدًا فلا تدخلوها حتی یؤذن لکم وان قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو ازکی لکم والله بما تعملون

علیم لیس علیکم جناح ان تدخلوا بیوتًا غیر مسکونة فیها متاع لکم والله یعلم ما تبدون وما تکتمون

پس اگر نیابید در آنجا هیچکس را در میائید آنجا تا آنکه دستوری داده شود شما را و اگر گفته شود شما که باز گردید

باید که باز گردید آن پاک تر است شما را و خدا بآنچه میکنید دانا است نیست بر شما گناہی در آنکه در آئید بجاہاے که

مسکون کسی نیست در آنجا منفعتی باشد شما را یعنی رباط و وقف و خدا میداند آنچه آشکارا میکنید و آنچه پوشیده مے

دارید قال واذا بلغ الاطفال منکم الحلم فلیستاذنوا کما استاذن الذین من قبلهم و چون رسند کودکان

از شما بحد احتلام باید که دستوری طلب کنند چنانکه دستوری می طلبیدند آنانکه پیش از ایشان بودند **مالک** انه

بلغه انه یستحب اذا دخل البیت غیر المسکون یقال السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین مالک را رسید

از اہل علم که مستحب است وقتیکه داخل شود در خانہ غیر مسکون یعنی آنجا ساکن نباشد گفته شود السلام علینا وعلی

عباد الله الصالحین **باب** یستحب الاستیذان اذا دخل بیت نفسه او بیت واحد من محارمه

مستحب است دستوری طلب کردن وقتی که داخل شود در خانہ خود یا خانہ یکی از محرمان خود را **مالک** عن

صفوان بن سلیم عن عطاء بن یسار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سأله رجل فقال یا رسول الله

استاذن علی امی فقال نعم فقال الرجل انی معها فی البیت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم استاذن

علیها فقال الرجل انی خادمها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم استاذن علیها اتحب ان تریها

عریانة قال لا قال فاستاذن علیها سوال کرد مردی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله

آیا دستوری طلب کنم برمادر خود پس فرمود آری پس گفت آنمرد ہمراہ اینم من با او ساکنم در یک خانہ پس فرمود

رسول الله صلی الله علیه وسلم دستوری طلب کن بروی پس گفت آنمرد ہمراہ اینم من خدمت کننده اویم پس فرمود

آنحضرت صلی الله علیه وسلم دستوری طلب کن بروی آیا دوست میداری که به بینی او را برہنه گفت نمیخواہم

پس دستوری طلب کن بروی **باب** الاستیذان ثلث فان اذن دخل والا رجع دستوری خواستن

تا سه مرتبه است پس اگر اذن داده شود در آید بخانہ والا باز گردد **مالک** عن الثقة عنده عن بکیر بن عبد

الله بن الاشج عن بسر بن سعید عن ابی سعید الخدری عن ابی موسی الاشعری انه قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم الاستیذان ثلث فان اذن لک فادخل والا فارجع فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم

۱م قلت تستانسوا ای تستاذنوا وقراه ابن عباس قوله ستاذنوا وتسلموا التفسیر الاول و بیان ان صرفه و بیان ان هما او مستحب السلام حب مستحب السلام ان بیت فیقول السلام علیکم و اذا دخل هکذا علم النبی صلی الله علیه وسلم طلحة بن حنبل ۱۲

۲م قلت علیه اهل العلم ۱۲

صلى الله عليه وسلم كان اذا انصرف من صلوة الغداة يقول هل رأى احد كم من الليلة رؤيا ويقول

ليس يبقى بعدي من النبوة الا الرؤيا الصالحة رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتيكه باز ميگشت از نماز بامداد

ميفرمود آيا ديده است كسی از شما امشب خوابی را وميفرمود باقی نخواهد ماند از پيغامبری بعد از من مگر خواب

نيك **مالك** عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لن يبقى بعدي

من النبوة الا المبشرات فقالوا وما المبشرات يا رسول الله قال الرؤيا الصالحة يراها الرجل الصالح

او ترى له جزء من ستة واربعين جزء من النبوة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود باقی نخواهد ماند بعد از

من از خصال نبوت مگر مبشرات يعنی خوابهای بشارت دهنده صاحب خود را بخير آينده پس گفتند اصحاب چيست مبشرات

يا رسول الله فرمود خواب نيك كه به بيند آن را مرد صالح يا ديده شود برای او پاره ايست از پاره های چهل وشش

گانی از نبوة **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه انه كان يقول فی هذه الاية لهم البشرى فی الحيوة

الدنيا وفی الاخرة قال هی الرؤيا الصالحة يراها الرجل او ترى له عروه ميگفت در تفسير اين آيت لهم البشرى

كه آن خواب نيك است كه بيند آن را مرد يا ديده شود برای او **باب** اذا رأى فی منامه ما يكره فلينفث

ثلثا وليتعوذ بالله من الشيطان وقتی كه به بيند در خواب آنچه ناپسند ميكند پس بايد كه تف كند سه مرتبه وپناه بگيرد

بخدا از شيطان **مالك** عن يحيى بن سعيد عن ابی سلمة بن عبد الرحمن انه قال سمعت ابا قتادة

بن ربعی يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الرؤيا الصالحة من الله والحلم من الشيطان

فاذا رأى احدكم الشیء يكرهه فلينفث عن يساره ثلث مرات وليتعوذ بالله من شرها فانه لن تضره ان

شاء الله تعالى قال ابو سلمة ان كنت لارى الرؤيا هی اثقل علی من الجبل فلما سمعت هذا الحديث فما

كنت اباليها ابو سلمه بن عبد الرحمن گفت كه شنيدم ابو قتاده را كه ميگفت شنيدم از آنحضرت صلى الله عليه وسلم

كه فرمود خواب نيك از جانب خدا تعالی است وخواب پريشان از شيطان است پس وقتيكه به بيند يكی از شما

چيزی را كه ناپسند ميكند آن را پس بايد كه تف كند بجانب چپ خود سه بار وبايد كه پناه گيرد بخدا تعالی پس هر آينه

آن خواب ضرر نخواهد رسانيد او را گفت ابو سلمه هر آينه ميديدم خوابی كه گران تر بود بر من از كوه پس وقتی

كه شنيدم اين حديث را هيچ پروا نكردم آن را **باب** يجب الاستيذان اذا دخل بيت غيره واجب است

طلب اذن نمودن وقتی كه قصد در آمدن خانه غيری كنند قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تدخلوا بيوتا غير

بيوتكم حتى تستأنسوا وتسلموا علی اهلها ذلكم خير لكم لعلكم تذكرون ای مسلمانان داخل نشويد بخانه ها غير خانه های

... يكون ذلك من مزاج الطبيعة كمن غلب عليه الدم يرى الفصد والرعاف والحمرة ومن غلب عليه الصفراء يرى النار والاشياء

خود تا آنکه دستوری طلب کنید و سلام گوئید بر اہل آن خانہا این بہتر است برای شما تا باشد که شما پند پذیرید فان لم
تجدوا فیها احدًا فلا تدخلوها حتی یؤذن لکم وان قیل لکم ارجعوا فارجعوا ھو ازکی لکم واللہ بما تعملون
علیم لیس علیکم جناح ان تدخلوا بیوتًا غیر مسکونۃ فیہا متاع لکم واللہ یعلم ما تبدون وما تکتمون
پس اگر نیابید در آنجا ہیچکس را در میائید آنجا تا آنکه دستوری داده شود شما را و اگر گفته شود شما که باز گردید پس
باید که باز گردید این پاکتر است شما را و خدا بآنچه میکنید دانا است نیست بر شما گناہی در آنکه در آئید بجاہائے که
مسکون کسی نیست در آنجا منفعتے باشد شما را یعنی رباط و وقف و خدا میداند آنچه آشکار میکنید و آنچه پوشیده مے
دارید قال واذا بلغ الاطفال منکم الحلم فلیستاذنوا کما استاذن الذین من قبلہم و چون رسند کودکان
از شما بحد احتلام باید که دستوری طلب کنند چنانکه دستوری میطلبیدند آنانکه پیش از ایشان بودند **مالک** انه
بلغه انه یستحب اذا دخل البیت غیر المسکون یقال السلام علینا وعلی عباد اللہ الصالحین مالک را رسید
از اہل علم که مستحب است وقتیکه داخل شود در خانہ غیر مسکون یعنی آنجا ساکن نباشد گفته شود السلام علینا وعلی
عباد اللہ الصالحین **باب** یستحب الاستیذان اذا دخل بیت نفسہ او بیت واحد من محارمہ
مستحب است دستوری طلب کردن وقتی که داخل شود در خانہ خود یا خانہ یکی از محرمان خود را **مالک** عن
صفوان بن سلیم عن عطاء بن یسار ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سأله رجل فقال یا رسول اللہ
استاذن علی امی فقال نعم فقال الرجل انی معها فی البیت فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم استاذن
علیها فقال الرجل انی خادمها فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم استاذن علیها اتحب ان تریها
عریانة قال لا قال فاستاذن علیها سوال کرد مردی آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت یا رسول اللہ
آیا دستوری طلب کنم بر مادر خود پس فرمود آری پس گفت آنمرد ہر آئینه من با او ساکنم در یک خانه پس فرمود
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دستوری طلب کن بروی پس گفت آنمرد ہر آئینه من خدمت کننده اویم پس فرمود
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دستوری طلب کن بروی آیا دوست میداری که ببینی او را برہنه گفت نیخواہم
پس دستوری طلب کن بروی **باب** الاستیذان ثلث فان اذن دخل والا رجع دستوری خواستن
تا سه مرتبه است پس اگر اذن داده شود در آید بخانه والا باز گردد **مالک** عن الثقة عنده عن بکیر بن عبد
اللہ بن الاشج عن بسر بن سعید عن ابی سعید الخدری عن ابی موسی الاشعری انه قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم الاستیذان ثلث فان اذن لک فادخل والا فارجع فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

قلت نستانسوا ای تستاذنوا وقراه ابن عباس تستاذنوا کذا فی التفسیر والاستیذان وتسلموا علی اهلها ان تقولوا السلام علیکم ادخل هکذا ۱۲ علم النبی صلی اللہ علیہ وسلم کلدة بن حنبل ۱۲ **قلت** ویاتی ان صیغة السلام ان یقول السلام علیکم ... علیہ اهل العلم ۱۲

استیذان سہ بار است پس اگر اذن داده شود درآ وگرنہ باز گرد

مالك عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن غیر واحد من علمائهم ان ابا موسی الاشعری جاء یستاذن علی عمر بن الخطاب فاستاذن ثلثا ثم رجع فارسل عمر بن الخطاب فی اثره فقال ما لك لم تدخل فقال ابو موسی الاشعری سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الاستیذان ثلث فان اذن لك فادخل والا فارجع فقال عمر بن الخطاب ومن یعلم هذا لئن لم تاتنی بمن یعلم ذلك لافعلن بك كذا وكذا فخرج ابو موسی حتی جاء مجلسا فی المسجد یقال له مجلس الانصار فقال انی اخبرت عمر بن الخطاب انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الاستیذان ثلث فان اذن لك فادخل والا فارجع فقال لئن لم تاتنی بمن یعلم هذا لافعلن بك كذا وكذا فان سمع ذلك احد منكم فلیقم معی فقالوا لابی سعید الخدری قم معه وكان ابو سعید اصغرهم فقام معه فاخبر ذلك عمر ابن الخطاب فقال عمر لابی موسی اما انی لم اتهمك ولكنی خشیت ان یتقول الناس علی رسول الله صلی الله علیه وسلم

ابو موسی اشعری آمد دستوری طلب کرد بر عمر بن الخطاب پس دستوری خواست سہ بار بعد از ان بازگشت پس آدم فرستاد حضرت عمر بن الخطاب دنبال او پس گفت چیست ترا که داخل نشدی گفت ابو موسی شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که میگفت خواستن دستوری سہ بار است اگر اذن داده شود ترا درآ و الا باز گرد پس گفت عمر بن الخطاب وکیست که بداند این حدیث را قسم بخدا اگر نیاری پیش من کسیکه والسته باشد این حدیث را خواهم کرد ترا چنین و چنان پس برآمد ابو موسی تا آنکه آمد بمجلسی که در مسجد بود گفته میشد او را مجلس انصار پس گفت هر آئینه من خبر دادم عمر بن الخطاب را که من شنیده ام از رسول الله صلی الله علیه وسلم که میفرمود استیذان سہ بار است پس اگر اذن داده شد ترا فبها والا باز گرد پس گفت عمر بن الخطاب والله اگر نیاری پیش من کسی را که میداند این حدیث را خواهم کرد با تو چنین و چنان پس اگر شنیده باشد کسی از شما پس باید که برخیزد با من پس انصار گفتند ابو سعید خدری را برخیز با ابو موسی و بود ابو سعید خرد ترین ایشان پس برخاست با او پس خبر داد عمر بن الخطاب را پس گفت حضرت عمر ابو موسی را آگاه باش هر آئینه من تهمت ننهاده ام بر تو ولکن ترسیدم از آنکه دروغ بندند مردمان بر رسول الله صلی الله علیه وسلم

باب یجب رد السلام بمثل ما سلم علیه او افضل منه

واجب است جواب سلام باز دادن مانند صیغه که سلام داده شده است بان بر وی یا بهتر از ان قال الله تعالی واذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها ان الله کان علی کل شیء حسیبا وقتی که دعا خیر کرده شود شما را یعنی سلام گفته شود بر شما پس دعا خیر کنید بکلمه که وی بهتر است از ان کلمه اولی یا باز دهید همان

کلمه را هر آئینه خدا تعالی هست بر هر حرف حساب کننده یعنی اگر گوید سلام علیکم وجب میشود یکی ازین دو یا گوید السلام علیکم و رحمة الله این بهتر است یا گوید وعلیکم السلام واین جائز است متّرجم گوید ابتدا السلام سنت است وجواب سلام واجب وقتی که السلام علیکم جواب دهنده را می باید که وعلیکم السلام بگوید واگر السلام علیکم هم در جواب بگوید جائز است بنا بر قول صحیح واگر تنها وعلیک بگوید نیز ادا میشود ومستحب است مجیب را که بگوید وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته **باب** هل یزید المسلم علی قوله السلام علیکم آیا زیاده کند سلام دهنده بر السلام علیکم **مالک**

عن وهب بن کیسان عن محمد بن عمرو بن عطاء انه قال کنت جالسا عند عبد الله بن عباس فدخل علیه رجل من اهل الیمن فقال السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ثم زاد شیئا مع ذلک ایضا قال ابن عباس وهو یومئذ قد ذهب بصره من هذا قالوا هذا الیمانی الذی یغشاک فعرفوه ایاه قال فقال ابن عباس ان السلام انتهی الی البرکة محمد بن عمرو گفت نشسته بودیم نزدیک عبد الله بن عباس پس داخل شد بروی مردی از اهل یمن پس گفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته بعد از آن زیاده کرد چیزی را باین کلمات پس گفت ابن عباس ودوی آن روز رفته بود بصارت او کیست آن سلام کننده یاران گفتند آن یمنی است که حاضر میشود نزدیک تو پس تعریف کردند آن را بالشخص تا شناخت پس گفت ابن عباس هر آئینه سلام تمام شد نزدیک لفظ برکت **مالک** عن یحیی بن سعید ان رجلا سلم علی عبد الله بن عمر فقال السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته والغادیات والرائحات فقال له عبد الله بن عمر وعلیک الفا کانه کره ذلک مردی سلام گفت بر عبد الله بن عمر پس گفت باین صیغه السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته والغادیات والرائحات پس گفت او را عبد الله بن عمر وبر تو باد این هزار بار گویا که عبد الله بن عمر مکروه داشت این صیغه را ونا پسند دانست آن را **باب** یسلم الراکب علی الماشی واذا اجاب واحد من الجماعة اجزا عنهم باید که سلام دهد سوار بر پیاده ووقتی که جواب سلام داد یکی از جماعه کفایت میکند از همه **مالک** عن زید بن اسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یسلم الراکب علی الماشی واذا سلم واحد من القوم اجزا عنهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود سلام کند سوار بر پیاده ووقتیکه جواب سلام دهد از قوم یک شخص کفایت میکند همه را **باب** اذا سلم الیهودی کیف یجیبه وقتیکه سلام دهد یهودی چگونه جواب دهد او را **مالک** عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الیهود اذا سلم علیکم احدهم فانما یقول السام علیکم فقل علیک رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آئینه یهود وقتی که سلام میدهد بر شما کسی از ایشان پس جز این نیست که میگوید السام علیکم یعنی مرگ باد بر شما پس تو در جواب او بگو بر تو باد **با**

یستحب افشاء السلام علی من تعرف وعلی من لا تعرف مستحب است اظہار سلام بر ہر کہ بشناسی او را و بر ہر کہ نشناسی

مالک عن اسحاق بن عبد اللہ بن ابی طلحۃ ان الطفیل بن ابی بن کعب اخبرہ انہ کان یاتی عبد اللہ بن عمر فیغدو معہ الی السوق قال فاذا غدونا الی السوق لم یمر عبد اللہ بن عمر علی سقاط ولا علی صاحب بیعۃ ولا مسکین ولا احد الا سلم علیہ قال الطفیل فجئت عبد اللہ بن عمر یوما فاستتبعنی الی السوق فقلت لہ وما تصنع فی السوق وانت لا تقف علی البیع ولا تسال عن السلع ولا تسوم بہا ولا تجلس فی مجالس السوق قال واقول اجلس بنا ہہنا نتحدث قال فقال لی عبد اللہ بن عمر یا ابا بطن وکان الطفیل ذا بطن انما نغدو من اجل السلام نسلم علی من لقینا

طفیل پسر ابی بن کعب می آمد پیش عبد اللہ بن عمر پس وقت بامداد میرفت ہمراہ او بجانب بازار گفت طفیل پس وقتیکہ بگاہ میرفتیم بجانب بازار نمیگذشت عبد اللہ بن عمر بر سقط فروشی و نہ بر صاحب فروختن و نہ بر فقیری و نہ بر ہیچ یکی مگر کہ سلام میگفت بروی گفت طفیل پس آمدم پیش عبد اللہ بن عمر روزی پس طلب کرد از من کہ از پی او روم بجانب بازار پس گفتم او را چہ چیز میکنی در بازار یعنی چرا میروی و حال آنکہ تو ایستادہ نمیشوی بر فروختن و نہ سوال میکنی از متاعی و نہ نرخ آن مقرر میکنی و نمی نشینی در مجلسی از مجلسہای بازار گفت و من میگویم یعنی سبب آمد و رفت بازار بیان میکنم بنشین اینجا تا با یکدیگر سخن میگوییم پس گفت مرا عبد اللہ بن عمر ای صاحب شکم و بود طفیل صاحب شکم بزرگ جز این نیست کہ بگاہ میرویم از برای سلام تا سلام دہیم بر ہر کہ ملاقات کنیم با او

باب یستحب المصافحۃ والہدیۃ مستحب است مصافحہ کردن و ہدیہ فرستادن

مالک عن عطاء بن عبد اللہ الخراسانی انہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تصافحوا یذہب الغل وتہادوا وتحابوا وتذہب الشحناء گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم با یکدیگر مصافحہ کنید تا دور شود کینہ و با یکدیگر ہدیہ فرستید تا با یکدیگر محب شوید یعنی دوستی پیدا کنید تا دور شود دشمنی

باب یستحب للانسان اذا لقی اخاہ یقول کیف انت او کیف حالک ویستحب لہ ان یجیب فیقول احمد اللہ تعالی الیک مستحب است آدمی را وقتی کہ ملاقات کند با برادر خود و بگوید چگونہ تو یا چیست حال تو و مستحب است او را کہ جواب دہد پس بگوید شکر میگویم خدا تعالی را متوجہ شدہ بسوی تو

مالک عن اسحق بن عبد اللہ بن ابی طلحۃ عن انس بن مالک انہ سمع عمر بن الخطاب وسلم علیہ رجل فرد علیہ السلام ثم سال عمر الرجل کیف انت فقال احمد الیک اللہ تعالی فقال لک الذی اردت منک انس بن مالک شنید عمر بن الخطاب را و سلام داد بروی مردی پس رد کرد بروی جواب سلام بعد ازان پرسید حضرت عمر آنمرد را کہ چگونہ ہستی تو پس

١٨٩

گفت حمد میگوییم متوجه شده بسوی تو خدا ازین فرمود حضرت عمر نیست آنچه اراده میکردم از تو **باب** الامر

بتشمیت العاطس الحامد غیر المزکوم باب در حکم یرحمک الله گفتن بعطسه زننده که حمد گفته باشد و صاحب مرض

زکام نباشد **مالك** عن عبد الله بن ابی بکر عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان

عطس فشمته ثم ان عطس فشمته ثم ان عطس فشمته ثم ان عطس فقل انت مضنوك قال عبد الله

بن ابی بکر لا ادری ابعد الثالثة او الرابعة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر عطسه زند عطسه زننده پس

یرحمک الله بگو او را بعد از ان اگر باز عطسه زند پس یرحمک الله بگو او را بعد از ان اگر باز عطسه زند پس یرحمک الله

بگو او را بعد از ان اگر باز عطسه زند پس بگو تو صاحب زکامی گفت عبد الله نمیدانم آیا بعد سه مرتبه گفت یا بعد

چهار مرتبه مترجم گوید مستحب است عاطس را که بعد عطسه الحمد لله گوید و اگر الحمد لله رب العالمین گوید بهتر است

و سنت است یرحمک الله گفتن بر کسی که حمد عاطس را شنود و مستحب است نزد شافعی و اصحاب مالک و مختار اند

در وجوب تشمیت عاطس **باب** یستحب ان یجیب المتشمت مستحب است که عاطس جواب دهد یرحمک الله

گوینده را **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا عطس فقیل له یرحمك الله قال یرحمنا الله و

ایاکم و یغفر لنا ولکم عبد الله بن عمر وقتی که عطسه میزد و پس گفته میشد او را یرحمک الله میگفت یرحمنا الله و ایاکم

و یغفر لنا ولکم **باب** التاکید فی حفظ المنطق در بیان تاکید در نگاهبانی از سخن کردن **مالك**

عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی شریح الکعبی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کان

یؤمن بالله والیوم الاخر فلیقل خیرا او لیصمت مختصر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که ایمان

آرد بخدا تعالی و روز آخر پس باید که بگوید سخن نیک یا سکوت کند **مالك** عن محمد بن عمرو بن علقمة

عن ابیه عن بلال بن الحارث المزنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الرجل لیتکلم بالکلمة

من رضوان الله ما کان یظن ان تبلغ ما بلغت یکتب الله له بها رضوانه الی یوم یلقاه وان الرجل

لیتکلم بالکلمة من سخط الله ما کان یظن ان تبلغ ما بلغت یکتب الله له بها سخطه الی یوم یلقاه

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آئینه آدمی میگوید کلمه از باب رضامندی خدا تعالی گمان نمیکند که برسد

تا آنجا که رسید مینویسد خدا تعالی برای او بسبب آن کلمه رضامندی خود تا روزیکه ملاقات کند با خدا و هر آئینه مرد

میگوید سخنی از باب غضب خدا تعالی گمان نمی برد که برسد تا آنجا که رسید مینویسد خدا تعالی برای او بسبب آن

کلمه ناخوشنودی خود تا روزیکه ملاقات کند با خدای تعالی **مالك** عن عبد الله بن دینار عن ابی

صالح السمان انه اخبره ان اباهريرة قال ان الرجل ليتكلم بالكلمة ما يلقى لها بالاً يهوى بها في نار جهنم
وان الرجل ليتكلم بالكلمة ما يلقى لها بالاً يرفعه الله بها في الجنة گفت ابوهريره هر آئینه مرد بر زبان آرد کلمه
متوجه نمیکند بجانب او دل را یعنی عظم او بخاطر نمی آرد می افتد بسبب او در آتش دوزخ وهر آئینه مرد بر زبان می
آرد کلمه را که متوجه نکرده است بسوی او دل را بر میدارد خدا تعالی آن مرد را بسبب آن کلمه در بهشت **مالك**
عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من وقاه الله شر اثنين ولج
الجنة فقال رجل يا رسول الله الا تخبرنا فسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم عاد رسول الله صلى
الله عليه وسلم فقال مثل ذلك ايضا مثل مقالته الاولى فقال له الرجل الا تخبرنا يا رسول الله فسكت
رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل ذلك ايضا فقال الرجل
الا تخبرنا يا رسول الله ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل ذلك ايضا ثم ذهب الرجل يقول
مثل مقالته الاولى فاسكته رجل الى جنبه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من وقاه الله شر اثنين ولج
الجنة ما بين لحييه وما بين رجليه ما بين لحييه وما بين رجليه ما بين لحييه وما بين رجليه رسول الله
صلى الله عليه وسلم فرمود هر که او را نگاه داشت خدای تعالی از شر دو چیز در آید به بهشت پس گفت مردی یا رسول
الله آیا خبر نمیدهی ما را پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از ان باز فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مانند آن سخن نخستین پس گفت او را آنمرد آیا خبر نمیدهی ما را یا رسول الله پس خاموش شد بعد از ان فرمود آن
حضرت صلی الله علیه وسلم مانند آن سخن پس گفت آنمرد آیا خبر نمیدهی ما را یا رسول الله بعد از ان فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مانند آن سخن پس شروع کرد آنمرد که بگوید سخن نخستین خود پس خاموش گردانید او را مردی
که بر پهلوی او نشسته بود پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هر که نگاهدارد او را خدای تعالی از شر دو
چیز در آید به بهشت ما بین دو کله خود و ما بین دو پای خود ما بین دو کله خود و ما بین دو پای خود ما بین دو
کله خود و ما بین دو پای خود یعنی از شر زبان و از شر ما تحت ازار **مالك** عن يحيى بن سعيد ان
عيسى ابن مريم عليه السلام لقي خنزيرا فقال له انفذ بسلام فقيل له تقول هذا للخنزير فقال عيسى
بن مريم عليه السلام اني اخاف ان اعود لساني النطق بالسوء عيسى بن مريم علیه السلام برخورد بخوکی پس
گفت او را برو بسلامتی پس گفتند او را آیا میگوی این کلمه مر خوک را پس گفت عیسی علیه السلام هر آئینه من میترسم که عادت
کنم زبان خود را بسخن بد **مالك** انه بلغه ان عيسى بن مريم عليه السلام كان يقول لا تكثروا الكلام

۱۸۸

م

قلت يقال ما يلقى له بالاً اي ما يستمع اليه ولا يعجل

مطبع بحواله ۱۳۰۵

بغير ذكر الله فتقسو قلوبكم فان القلب القاسي بعيد من الله ولكن لا تعلمون ولا تنظروا في ذنوب الناس
كانكم ارباب وانظروا في ذنوبكم كانكم عبيد فانما الناس مبتلى ومعافى فارحموا اهل البلاء واحمدوا
الله على العافية حضرت عيسى عليه السلام میفرمود سخن بسیار مگوئید بدون ذکر خدا تعالی پس سخت شود دل شما پس بدرستی
دل سخت دور ست از خدا ولیکن نمیدانید ونظر مکنید در عیبهای مردمان گویا که شما خداوندید ونظر کنید در گناهان
خود گویا که بندگان هستید پس جز این نیست که مردم دو قسم هستند مبتلا وعافیت داشته شده پس رحم کنید بر اهل
بلا وشکر گوئید بر عافیت **باب** ما جاء في الكذب حرام است دروغ گفتن **مالك** عن صفوان بن
سليم انه قال قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم ايكون المومن جبانا فقال نعم فقيل ايكون المؤمن
بخيلا فقال نعم فقيل له ايكون المؤمن كذابا قال لا گفته شد در جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا میباشد
مسلمان بزدل فرمود آری پس گفته شد در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا میباشد مسلمان بخیل فرمود آری
پس گفته شد حضرت صلی الله علیه وسلم آیا میباشد مومن دروغگوی فرمود نی **مالك** انه بلغه ان عبد الله بن
مسعود كان يقول عليكم بالصدق فان الصدق يهدي الى البر والبر يهدي الى الجنة واياكم والكذب
فان الكذب يهدي الى الفجور والفجور يهدي الى النار الا ترى انه يقال صدق وبر وكذب وفجر عبد الله
بن مسعود میگفت لازم گیرید راست گوئی پس هرآینه راست گوئی راه می نماید بجانب نیکوکاری ونیکوکاری راه می
نماید به بهشت ودور دارید خود را از دروغ گفتن پس هرآینه دروغ گفتن راه مینماید بسوی بدکاری وبدکاری
راه می نماید بسوی دوزخ آیا نمی بینی که گفته میشود راست گفت ونیکوکاری کرد ودروغ گفت وبدکاری کرد
مالك انه بلغه ان عبد الله بن مسعود كان يقول لا يزال العبد يكذب وتنكت في قلبه نكتة
سوداء حتى يسود قلبه فيكتب عند الله من الكاذبين عبد الله بن مسعود میفرمود همیشه دروغ میگوید بنده
واثر کرده میشود در دل او اثری سیاه تا آنکه سیاه میشود دل او پس نوشته میشود نزدیک خدا تعالی از دروغگویان
مالك انه بلغه انه قيل للقمان ما بلغ بك ما نرى يريدون الفضل فقال لقمان صدق الحديث
واداء الامانة وترك ما لا يعنيني گفته شد لقمان را چه چیز رسانید ترا بآن مرتبه که می بینیم مراد میداشتند مرتبه بزرگی
را پس گفت حضرت لقمان راست گفتن سخن وادا امانت وترک کردن من مالا یعنی را یعنی آنچه فایده نمی بخشید
باب ما جاء في الصدق والكذب رخص في وعد الرجل امراته بما ليس عنده رخصت داده شد یعنی دروغ گفتن در وعده دادن
مرد زن خود را بچیزی که نیست نزدیک او **مالك** عن صفوان بن سليم ان رجلا قال لرسول الله صلى

الله علیه وسلم اکذب امراتی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا خیر فی الکذب فقال الرجل

اعدها واقول لها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا جناح علیك مردی عرض کرد در خدمت آن

حضرت صلی الله علیه وسلم آیا دروغ گویم زن خود را فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچ نیکی نیست در دروغ

گفتن پس گفت آنمرد آیا وعده کنم با او وسخن بملاطفه گویم با او پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هیچ گناه نیست

بر تو

باب تحریم السخریة واللمز والتنابز وظن السوء والتجسس والغیبة والنمیمة

حرام است استهزا کردن وعیب کسی نمودن ولقب بد بر کسی نهادن وبدگمانی کردن وعیب جوئیدن وغیبت کردن وسخن چینی نمودن قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم ولا نساء من نساء عسی ان یکن خیرا منهن ولا تلمزوا انفسکم ولا تنابزوا بالالقاب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان ومن لم یتب فاولئك هم الظلمون ای مسلمانان تمسخر نکند قومی با قومی شاید که ایشان بهتر باشند از ان تمسخر کنندگان وباید که تمسخر نکنند زنان با زنان شاید که ایشان بهتر باشند از ان تمسخر کنندگان وعیب مکنید جماعه خود را یعنی مسلمانان را ومخوانید یکدیگر را بلقبهای بد بدست نامی که آن گناه است بعد مسلمان شدن یعنی بدست نام نهادن کسی را آن نام نهادن گناه باشد مانند فاسق وکافر هرکه توبه نکند پس انجماعه ایشان ستمگارانند قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه واتقوا الله ان الله تواب رحیم ای مسلمانان احتراز کنید از بسیاری از گمان بدهر آئینه بعض گمان گناه است وتفحص عیب کسی مکنید وغیبت نکند بعضی از شما ...... بعضی را آیا دوست میدارد یکی از شما که بخورد گوشت برادر خود را در انحال که مرده است اگر بخورید ناپسند دارید او را او بترسید از خدا هر آئینه خدا توبه پذیرنده مهربان است قال الله تعالی ولا تطع کل حلاف مهین هماز مشاء بنمیم وفرمان بری مکن هر بسیار سوگند خورنده را خوار شده را عیب کننده بر مردم دونده بسخن چینی را

مالك

عن الولید بن عبد الله بن صیاد ان المطلب بن عبد الله بن حنطب المخزومی اخبره ان رجلا سائل رسول الله صلی الله علیه وسلم ما الغیبة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان تذکر من المرء ما یکره ان یسمع قال یا رسول الله .... وان کان حقا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قلت باطلا فذلك البهتان مردی سوال کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چیست غیبت پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم غیبت آنست که ذکر کنی از مردی چیزی که وی ناپسند دارد آنرا اگر بشنود پس گفت یا رسول الله

الی رجل یقصد الافساد والهمزة العیب بالغیب واللمزة العیب فی الوجه

واگرچه آن حق باشد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتی که گوئی دروغ پس آن بهتان ست **باب** النهی
عن انتهار الفقراء والیتمی در منع بانگ زدن بر فقیران و یتیمان قال الله تعالی فاما الیتیم فلا تقهر واما
السائل فلا تنهر اما بر یتیم پس ستم مکن اما سائل را پس بانگ مزن و درشت مگو **باب** یحرم ذکر محاسن النساء
عند الرجال ویخرج من البیوت من یفعل ذلک حرام ست ذکر حسن زنان نزدیک مردان کردن و برآورده
شود از خانها کسی که کند این کار را **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه ان مخنثا کان عند ام سلمة
زوج النبی صلی الله علیه وسلم فقال لعبد الله بن ابی امیة ورسول الله صلی الله علیه وسلم یسمع
یا عبد الله ان فتح الله علیکم الطائف غدا فانا ادلک علی بنت غیلان فانها تقبل باربع وتدبر بثمان
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخلن هؤلاء علیکم بود مخنثی نزد ام سلمه زوج نبی صلی الله علیه
وسلم پس گفت عبد الله بن ابی امیه را حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم می شنید ای عبد الله اگر مفتوح ساخت خدا
تعالی بر شما طائف را روز فردا پس من راه می نمایم ترا بر دختر غیلان پس هر آئینه وی پیش می آید بچهار شکن و پشت
میدهد بهشت شکن پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم باید که داخل نشوند این جماعه بر شما **باب** لا یحل
لمسلم ان یهجر اخاه فوق ثلث لیال الا لغرض شرعی من نهی منکر ونحوه حلال نیست هیچ مسلمانی را که بجو
سازد برادر خود را یعنی ترک ملاقات کند زیاده بر سه شب مگر برای غرض شرعی از قبیل نهی منکر باشد یا مانند آن
مالک عن ابن شهاب عن عطاء بن یزید اللیثی عن ابی ایوب الانصاری ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال لا یحل لمسلم ان یهجر اخاه فوق ثلث لیال یلتقیان فیعرض هذا ویعرض هذا وخیرهما
الذی یبدء بالسلام رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود حلال نیست مر مسلمان را که ترک ملاقات کند با برادر
خود زیاده از سه شب ملاقات کنند با یکدیگر پس اعراض کند این شخص و اعراض کند آن شخص و بهترین ایشان آنکس
است که ابتدا کند بسلام **مالک** عن ابن شهاب عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال لا تباغضوا ولا تحاسدوا ولا تدابروا وکونوا عباد الله اخوانا ولا یحل لمسلم ان یهجر اخاه فوق
ثلث لیال رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود با یکدیگر کینه مکنید و با یکدیگر حسد مکنید و با یکدیگر پشت مدهید و
باشید ای بندگان خدا تعالی برادران یکدیگر و حلال نیست هیچ مسلمان را که ترک ملاقات کند با برادر خود زیاده
از سه شب **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال ایاکم والظن فان الظن اکذب الحدیث ولا تجسسوا ولا تنافسوا ولا تحاسدوا

ولا تباغضوا ولا تدابروا وکونوا عباد الله اخوانا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود دور دارید خود را از گمان بد پس هر آینه گمان بد دروغ ترین سخن ست و تجسس مکنید عیوب مردمان را و با یکدیگر افزون طلبی مکنید و با یکدیگر حسد مکنید و با یکدیگر پشت مدهید و باشید ای بندگان خدا تعالی برادران یکدیگر **باب** النهی عن سب الدهر در منع از بد گفتن زمانه **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یقولن احدکم یا خیبة الدهر فان الله هو الدهر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نگوید کسی از شما ای خواری زمانه پس هر آینه خدا اوست کسی که بزمانه تعبیر کنند مترجم گوید یعنی فان الله هو الدهر آنست که اوست مدبر و متصرف در امور و مراد نسبیداردار دهر مگر تصرف کننده و تدبیر نماینده را فهمی گوید او را مگر از گردشهای ناگواری او نزد این قائل و در اصل اینهمه از جانب خدا تعالی ست والله اعلم **باب** النهی عن مخاطبة المسلم بیا کافر حرام است خطاب کردن مسلمان بیا کافر **مالک** عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من قال لاخیه کافر فقد باء بها احدهما رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که بگوید برادر خود را ای کافر پس رجوع کرده است باین کلمه یکی از ایشان یعنی شخص اگر مستحق این کلمه است بروی واقع میشود و اگر نیست وبال آن بر این گوینده راجع میشود **باب** ما جاء من ذم قول هلک الناس باب در آنچه آمد از بدی قول گوینده که بگوید هلاک شدند مردمان **مالک** عن سهیل بن ابی صالح عن ابیه عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا سمعت الرجل یقول هلک الناس فهو اهلکهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وقتیکه بشنوی مردی را که گوید هلاک شدند مردمان پس او هلاک شونده ترین ایشانست **باب** لا یتناجی اثنان دون ثالث سخن پنهان نکنند دو شخص ترک کرده شخصی سیوم را یعنی اگر سه کس باشند باید که دو کس با یکدیگر سخن پنهان نکنند و آن سیوم را نشنوانند **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا کان ثلثة نفر فلا یتناجی اثنان دون واحد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وقتیکه باشند سه کس باید که سخن پنهان نگویند دو کس ترک کرده سیوم را **مالک** عن عبد الله بن دینار قال کنت انا وعبد الله بن عمر عند دار خالد بن عقبة التی بالسوق فجاءه رجل یرید ان یناجیه ولیس مع عبد الله احد غیری وغیر الرجل الذی یرید ان یناجیه فدعا عبد الله بن عمر رجلا آخر حتی کنا اربعة فقال لی وللرجل الذی دعا استرخیا فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا یتناجی اثنان دون واحد فان ذلک یحزنه عبد الله بن دینار گفت بودم من و عبد الله بن عمر نزدیک

ابن مسعود ما راٰه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن ۱۲ قلت علی هذا اهل العلم والنهی نهی تادیب ۱۲

خالد بن عقبه که در بازار است پس آمد پیش او شخصی که سخن خوب است سخن پنهان گوید با او شنود با عبد الله هیچ کس سوای من و سوای آن شخص که سخن پنهان گفتن سخن را پس خواند عبد الله بن عمر مردی دیگر را تا آنکه ما چهار کس شدیم پس گفت مرا و آن شخص دیگر را باز پس روید پس هر آئینه من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که سخن پنهان نگویند دو کس ترک کرده یک کس را پس هر آئینه این معامله اندوهگین میکند او را **باب** ذم ذی الوجهین در مذمت صاحب دو روی **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال

من شر الناس ذو الوجهین الذی یاتی هولاء بوجه وهولاء بوجه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بد ترین مردمان صاحب دو روی است می آید اینجماعه را بیک روی و آنجماعه را بروی دیگر یعنی این از خصال نفاق است

باب قول النبی صلعم ان من البیان لسحرا در معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بعض فصاحت سحر است **مالک** عن زید بن اسلم انه قال قدم رجلان من المشرق فخطبا فعجب الناس لبیانهما

فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من البیان لسحرا او ان بعض البیان لسحر آمدند دو مرد از جانب مشرق پس خطبه خواندند پس تعجب کردند مردمان از فصاحت ایشان پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هر آئینه بعض فصاحت سحر است مترجم گوید در تاویل این حدیث علما را اختلاف است بعضی بر ذم آن شخص حمل کردند یعنی کسب می نماید این کلام آنچه کسب مینماید ساحر از گناه سحر خود و این از آن جهت است که در بیان خود تکلف و تصنع بکار می برد از غیر ضرورت پس داخل شود در آن ریا و کذب و مینماید باطل را بصورت حق و بعضی بر مدح قایل حمل شود یعنی در کلام او تاثیری است مانند تاثیر سحر لکن این حلال است و سحر حرام است دلالت میکند بر توجیه ثانی قرینه که در حدیث دیگر آمده ان من الشعر حکما والله اعلم **باب** الحلف بغیر اسم الله تعالی در بیان حکم سوگند خوردن سوای نام خدا تعالی **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی

الله علیه وسلم ادرک عمر بن الخطاب وهو یسیر فی الرکب وهو یحلف بابیه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله ینهاکم ان تحلفوا بابائکم فمن کان حالفا فلیحلف بالله او لیصمت رسول الله صلی الله علیه وسلم دریافت عمر بن الخطاب را حال آنکه حضرت عمر سیر میکرد میان جماعتی از شتر سواران و او سوگند میخورد به پدر خویش پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آئینه خدا تعالی نهی میکند شما را از آنکه سوگند خورید به پدران خود پس هر که سوگند خورد باید که سوگند خورد بنام خدای تعالی یا این است که خاموش ماند مترجم گوید که سوگند خوردن بنام غیر خدا تعالی باعتقاد تعظیم او بحدی که اگر حانث شود گمان کند که موجب عقوبت دنیا و آخرت خواهد بود

شرکست وبغیر این تعظیم مکروه ست وعلما را درین امر تفصیلی ست والله اعلم **باب** صیغ الحلف ذکر الله
تعالی فی القرآن العظیم بالله ووالله وتالله در بیان صیغهای سوگند ذکر کرد خدا تعالی در قرآن عظیم بالله ووالله
وتالله **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول لا ومقلب القلوب رسول
الله صلی الله علیه وسلم میفرمود در قسم خود لا ومقلب القلوب مترجم میگوید منعقد شود سوگند بنام خدای تعالی وباسمی از
اسماء خدا تعالی یا بصفتی از صفات ذات او وهمین ست قول علما **باب** الایمان ثلثة اقسام لغو لا کفارة
فیه ومنعقدة تجب فیها الکفارة ان حنث وغموس اختلف فی کفارتها ایمان سه قسم ست یکی لغو که کفارة
نیست در وی دوم منعقده که واجب شود در وی کفارة سیوم غموس که در کفارة آن اختلاف کردند قال الله
تعالی لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان فکفارته اطعام عشرة
مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبة فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام ذلک
کفارة ایمانکم اذا حلفتم واحفظوا ایمانکم کذلک یبین الله لکم ایته لعلکم تشکرون وقال الله
تعالی ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا الآیة در گرفت نمیکند با شما خدا تعالی بلغو از سوگندان
شما ولکن در گرفت میکند با شما بسبب قسمها یعنی بقصد قسم خوردن پس کفارت او در وقت حنث طعام خورانیدن
ده مسکین ست از میانه غله که میخورانید اهل خود را یا پوشانید ایشان را یا آزاد کردن برده پس هر که نیابد مذکور را پس
کفارت او روزه گرفتن سه روز ست اینست کفارت سوگندان شما وقتی که سوگند خورید ونگاه دارید سوگندان
خویش را همچنین بیان میکند خدا تعالی برای شما آیات خود را تا بود که شما شکر کنید **مالک** عن هشام
بن عروة عن عائشة ام المؤمنین انها کانت تقول لغو الیمین قول الانسان لا والله بلی والله
حضرت عائشه میگفت لغو سوگند گفتن آدمی لا والله بلی والله ست یعنی آنچه بر زبان میرود بحکم عادت بغیر
قصد **قال مالک** احسن ما سمعت فی هذا ان اللغو حلف الانسان علی الشیء یستیقن انه کذلک
ثم یوجد علی غیر ذالک فهو اللغو قال مالک وعقد الیمین ان یحلف الرجل ان لا یبیع ثوبه بعشرة
دنانیر ثم یبیعه بذلک او یحلف لیضربن غلامه ثم لا یضربه ونحو هذا فهذا الذی یکفر صاحبه
عن یمینه ولیس فی اللغو کفارة قال مالک واما الذی یحلف علی الشیء وهو یعلم انه آثم ویحلف
علی الکذب وهو یعلم لیرضی به احدا او لیعتذر به الی معتذر الیه او لیقطع به مالا فهذا اعظم
ان یکون فیه کفارة گفت مالک بهترین اقوالی که شنیدم آزا درین باب اینست که لغو سوگند خوردن آدمی بر چیزی ست

قلت الیمین تنعقد بالله وباسم من اسماء الله او بصفة من صفات ذاته وعلی هذا اهل العلم ١٢

قلت ذهب الشافعی فی تفسیر اللغو الی قول عائشة وابو حنیفة الی ما اختاره مالک وذهب الشافعی الی ان الغموس تجب فیه الکفارة وقال ابو حنیفة بمثل قول مالک ١٢

١٩٤

که یقین میداند که وی بخیانست که قسم خورده است بعدازان یافته شود برخلاف انحالت پس لغو همان است و عقد
یمین آنست که قسم خورد مردی که نفروشد جامهٔ خود را بده دینار بعدازان بفروشد آن را بده دینار یا قسم خورد
که بزند غلام خود را بعدازان نزند او را و مانند این پس قسم آیست آنکه کفارت دهد حنث او از قسم خود نیست در لغو
کفارت گفت مالک اما کسی که سوگند بخورد بر چیزی و او میداند که او گناه گار است سوگند میخورد بدروغ و
او میداند تا رضامند کند با کسی را یا عذر نماید تا آن بسوی کسیکه عذر باید گفت با آن و یا ببرد بسبب آن مالی را پس
این سخت تر است از آنکه باشد در وی کفارتی مترجم گوید اختیار امام شافعی در تفسیر لغو قول حضرت عائشه است و
مختار امام اعظم در لغو مانند استحسان امام مالک است و مذهب شافعی در غموس وجوب کفارت است و قول امام
حنیفه در غموس مانند قول مالک است **باب** من حلف علی یمین فرای غیرها خیرا منها فلیفعل و یکفر هر که
سوگند خورد بر چیزی که بران سوگند خورده میشود و پس دید خلاف آن سوگند را بهتر از فعل آن باید که بکند آنچه بهتر را و
کفارت دهد **مالک** عن سهیل بن ابی صالح السمان عن ابیه عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال من حلف بیمین فرای خیرا منها فلیکفر عن یمینه و لیفعل الذی هو خیر رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود هر که قسم بخورد بر چیزی که بران سوگند خورده میشود و پس دید چیزی دیگر بهتر ازان پس باید که کفارت
دهد سوگند خود و باید که بکند آنچه بهتر است **باب** من استثنی فی حلفه فلا حنث علیه هر که ان شاء الله گوید
در قسم خود پس حنث لازم نمی آید بروی **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه کان یقول من قال
والله ثم قال ان شاء الله ثم لم یفعل الذی حلف علیه لم یحنث عبد الله بن عمر میگفت هر که گفت والله
بعدازان گفت ان شاء الله بعدازان نکرد چیزیکه قسم خورده است بران حانث نمیشود **قال مالک** احسن
ما سمعت فی الثنیا انها لصاحبها ما لم یقطع کلامه وما کان من ذلک نسقا یتبع بعضه بعضا قبل
ان یسکت فاذا سکت وقطع کلامه فلا ثنیا له گفت مالک بهترین اقوالی که شنیدم در استثنا آنکه صاحب
خود را نفع میدهد تا وقتیکه قطع کلام خود نکرده و آنچه باشد ازان کلام به نسقی که در پی هم و بعض آن بعض را
یعنی متصل باشد پیش از آنکه سکوت کند پس وقتیکه سکوت کند و قطع کلام نماید پس استثنا نیست او را یعنی اگر بعد
انقطاع کلام ان شاء الله گفت حانث میشود **باب** الرجل یحلف بالکفر در حکم شخصی که قسم بخورد و کفر
قال مالک فی الرجل یقول کفر بالله او شرک بالله ثم یحنث انه لیس علیه کفارة ولیس بکافر ولا مشرک
حتی یکون قلبه مضمرا علی الشرک والکفر و لیستغفر الله ولا یعد الی شیء من ذلک و بئس ما صنع گفت

مالک در باب شخصی که میگوید یعنی قسم خورد باین لفظ کفر بالله و شرک بالله بعد از ان حانث شد هر آئینه نیست بر وی
کفارت و نیست او کافر و نه مشرک تا وقتیکه باشد دل او پوشیده دارنده بر شرک یا بر کفر و باید که طلب مغفرت کند
از خدا تعالی و بازگشت و نکند بسوی چیزی این کار بد و بد چیزیست که کرد مترجم گوید قد صح قوله صلی الله علیه وسلم
من حلف علی ملة غیر الاسلام فهو کما قال یعنی کسی که قسم خورد بر ملتی سوای ملت اسلام پس او همچنان هست که
گفت و اختلاف کردند درین قول علما امام شافعی گفت لعل آورد از غلطی و نیست کافر و لازم نیست بر وی
کفارت و ابو حنیفه میگوید کافر نمیشود و لکن بر وی لازم است کفارۀ یمین وقتی که حانث میشود **باب** کفارة
الیمین در بیان کفارۀ سوگند قال الله تعالی لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما عقدتم
الایمان فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبة
فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام ذلک کفارة ایمانکم اذا حلفتم واحفظوا ایمانکم کذلک یبین الله لکم آیاته
لعلکم تشکرون در گرفت نمیکند شما را خدا تعالی باشما بلغو از سوگندان شما و لکن مواخذه میکند شما را به بستن قسمها
یعنی بقصد قسم خوردن پس کفارت آن در وقت حنث طعام خورانیدن ده مسکین است از میانه غله که میخورانید
اهل خود را یا پوشانیدن ایشان یا آزاد کردن یک برده پس هر که نیابد این مذکور را پس کفارت او سه روز روزه
گرفتن است این است کفارۀ سوگندان شما وقتی که سوگند خورید و محافظت کنید سوگندان خود را همچنان بیان
میفرماید خدای تعالی برای شما آیات خود را تا بود که شما شکر کنید **مالک** عن نافع عن عبد الله بن
عمر انه کان یقول من حلف بیمین فوکدها ثم حنث فعلیه عتق رقبة او کسوة عشرة مساکین ومن
حلف بیمین فلم یوکدها فحنث فعلیه اطعام عشرة مساکین لکل مسکین مد مد من حنطة فمن لم
یجد فصیام ثلثة ایام عبد الله بن عمر میگفت هر که سوگند خورد بقسمی پس موکد ساخت آن قسم را بعد از ان حانث شد
پس بر وی واجب است آزاد کردن برده یا پوشانیدن ده مسکین و هر که سوگند خورد بقسمی پس موکد نساخت
آن را بعد از ان حانث شد پس بر وی لازم است طعام دادن ده مسکین برای هر مسکینی یک یک مد از گندم
پس هر که نیابد پس لازم است بر وی روزه گرفتن سه روز **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه
کان یعتق المرار اذا وکد الیمین عبد الله بن عمر آزاد میکرد چندبار وقتی که موکد میساخت قسم را قال مالک
فاما التوکید فهو حلف الانسان فی الشیء الواحد یردد فیه الایمان یمینا بعد یمین کقوله والله لا
انقصه من کذا وکذا یحلف بذلک مرارا ثلثا او اکثر من ذلک قال فکفارة ذلک واحدة مثل کفارة الیمین

ق قوله ذهب ابن عمر الی ان فیهما التقسیم لا التخییر وتعقبه عامة اهل العلم القیاس یحمل علی فرضه الیاقی فی آخر ابعقالوا یتخیر الرجل بین ان یطعم عشرة من المساکین او یکسوهم او یعتق رقبة فان عجز عنها صام ثلثة ایام

١٩٧

گفت مالک نوکیدترست که سوگند خورد آدمی در یک چیز مکرر کند در آنچیز قسمها را قسم بعد قسم باشد گفتن او والله کم
کم از این قیمت مثلا و همچنین قسم خورد و آن لفظ چند بار شد یا زیاده از آن پس کفارت آن یک کفاره است مانند
کفاره یمین بغیر فرق

باب قدر الطعام والكسوة

در بیان اندازه خورانیدن و پوشانیدن

مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان يكفر عن يمينه باطعام عشرة مساكين لكل مسكين مد من حنطة
مختصر عبد الله بن عمر کفاره میداد از سوگند خود بطعام دادن ده مسکین هر مسکینی را یک مد از گندم

مالک عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار انه قال ادركت الناس وهم اذا اعطوا في كفارة اليمين اعطوا
مدا من حنطة بالمد الاصغر ورأوا ذلك مجزيا عنهم سليمان بن یسار گفت یافتم مردمان را وایشان و
که میدادند کفارت سوگند میدادند یک مد از گندم بمد کم وزن و دیدند این را کفایت کننده از خود قال مالك
احسن ما سمعت في الذي يكفر عن يمينه بالكسوة انه ان كسى الرجال كساهم ثوبا ثوبا وان كسى النساء
كساهن ثوبين ثوبين درعا وخمارا وذلك ادنى ما يجزئ كلا في صلوته گفت مالک بهترین اقوالی که
شنیده‌ام در باب کسی که کفارت دهد از قسم خود بپوشانیدن پیرهن است او اگر پوشاند مردان را باید که بپوشاند ایشان را یک
یک و اگر پوشاند زنان را بپوشاند ایشان را دو دو جامه خمار و کرته و این ادنی چیزیست که کفایت میکند هر کدام را
در نماز او

باب يجب الوفاء بالنذر

در وجوب است وفا کردن بنذر قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا
اوفوا بالعقود ای مومنان وفا کنید بعهدها یعنی عهد که باخذ الستید در التزام احکام او تعالی وقال تعالى يوفون
بالنذر و وفا میکنند بنذر در مدح جماعه که نذر را وفا کنند فرمود مترجم گوید جمهور علما بر آنند که هر که نذر کند طاعتی را
لازم میشود وفا آن اگرچه معلق بچیزی نباشد و بعضی گفتند لازم نمیشود نذر مگر وقتی که معلق باشد بچیزی

باب اذا قال لله علي ان افعل كذا

اذ لك النذر او دخل لفظ النذر او لم يدخل و قتیکه بگوید بر من است بر من که بکنم فلان کار را پس آن نذرست و داخل کند لفظ نذر را یا نکند

مالک عن عبد الله بن
ابي حبيبة قال قلت للرجل وانا يومئذ حديث السن ما على الرجل ان يقول علي مشي الى بيت الله ولم يقل
علي نذر مشي فقال لي رجل هل لك ان اعطيك هذا الجرو لجرو قثاء في يده وتقول علي مشي الى بيت
الله قال فقلت نعم فقلته وانا يومئذ حديث السن ثم مكثت حتى عقلت فقيل لي ان عليك
مشيا فجئت سعيد بن المسيب فسالته عن ذلك فقال عليك مشي فمشيت قال مالك وهذا الامر
عندنا عبد الله بن ابي حبيبه گفت که گفتم شخصی را و من آن روز نوجوان بودم نیست چیزی لازم بر مرد در آن که

بگوید برمن پیاده رفتن ہست بجانب خانہ کعبہ و نگفت برمن نذر ہست کہ پیادہ بروم پس گفت مرا مردی آیا غبت

ہست ترا و را آنکہ بدہم ترا این خیار خود و اشارہ کرد بخیاری کہ در دست او بود و تو بگوئی کہ برمن پیادہ رفتن ہست

بسوی خانہ خدا پس گفتم آری پس گفتم آن کلمہ را و من آن روز نوجوان بودم بعد ازان درنگ کردم تا آنکہ ہوشیار

شدم پس گفتہ شد مرا ہر آئنہ بر تو واجب ہست پیادہ رفتن پس آمدم پیش سعید بن المسیب پس سوال کردم از وی ازین

ماجرا پس گفت بر تو لازم ہست پیادہ رفتن پس رفتم پیادہ گفت مالک وہمین ہست حکم نزدیک ما **باب** ما جاء فی

نذر ان ینحر ابنه او غیر ذلک مما لم یجد الشرع لم یفعل وهل فی ذلک کفارة وقتی کہ نذر کند کہ نحر کند

پسر خود را یا سوای آن ازان قسم کہ مباح نکردہ ہست آنرا شرع نکند آن کار را و آیا درین نذر کفارت لازم

ہست **مالک** عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد انه سمعه یقول اتت امرأة الی عبد الله بن

عباس فقالت انی نذرت ان انحر ابنی فقال ابن عباس لا تنحری ابنک وکفری عن یمینک فقال شیخ

عند ابن عباس وکیف یکون فی هذا کفارة فقال ابن عباس ان الله قال والذین یظاهرون منکم

من نسائهم ثم جعل فیه من الکفارة ما قد رأیت آمد زنی پیش عبد الله بن عباس پس گفت ہر آئنہ من نذر کردم

کہ نحر کنم پسر خود را پس گفت ابن عباس نحر مکن پسر خود را و کفارت دہ از سوگند خود پس گفت مرد پیری کہ نشستہ بود

نزدیک ابن عباس و چگونہ باشد درین صورت کفارت یعنی این نذر معصیت ہست پس کفارت چرا لازم آید پس

گفت ابن عباس ہر آئنہ خدا تعالی فرمودہ ہست والذین یظاہرون منکم من نسائهم بعد ازان مقرر فرمود در ظہار

از قسم کفارت آنچہ دیدی **باب** من نذر قربة وغیر قربة ترک ما لا قربة فیه ولا کفارة فی ترکه

ہر کہ نذر کرد طاعتی را و غیر طاعت را ترک کند آنچہ نیست طاعت دران و کفارت لازم نیست در ترک آن

مالک عن حمید بن قیس وثور بن زید الدیلی انهما اخبراه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم

واحدهما یزید فی الحدیث علی صاحبه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رأی رجلا قائما فی الشمس فقال

ما بال هذا قالوا نذر ان لا یتکلم ولا یستظل ولا یجلس ویصوم فقال رسول الله صلی الله علیه

وسلم مروه فلیتکلم ولیستظل ولیجلس ولیتم صیامه رسول الله صلی الله علیہ وسلم دید مردی را ایستادہ

در آفتاب پس فرمود چیست حال این شخص گفتند نذر کردہ ہست کہ سخن نگوید و زیر سایہ نباشد و ننشیند و روزہ

دارد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیہ وسلم امر کنید او را کہ سخن بگوید و در سایہ باشد و بنشیند و تمام کند

روزہ خود را قال یحیی قال مالک ولم اسمع ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امره بکفارة وقد امره

قلت ذهب ابو حنیفة الی ان قول ابن عباس ان فیه الکفارة و تعقبه الشافعی بما روی عن عمران بن حصین قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا نذر فی معصیة الله قال فاذا لم یکن نذرا فلا وفاء ولا کفارة

رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یتم ما کان لله طاعة ویترک ما کان لله معصیة گفت مالک رسیدم

که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کرد او را بکفارت و هر آئینه امر کرد او را رسول الله صلی الله علیه وسلم که تمام کند

آنچه طاعت بود برای خدا تعالی و ترک کند آنچه معصیت بود برای خدا تعالی **باب** نذر اللجاج والغضب

یعنی تخصیص بر سبیل جهل و غضب اگر گوید که اگر کنم این کار را مال من در راه خداست یا وقف باب کعبه است چه چیز

لازم می آید **مالک** عن ایوب بن موسی عن منصور الحجبی عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین انها

سئلت عن رجل قال مالی فی رتاج الکعبة قالت عائشة یکفره ما یکفر الیمین حضرت عائشه سوال کرده

شد از حکم مردی که گفت مال من در رتاج کعبه است پس فرمود حضرت عائشه کفاره میشود این را آنچه کفارت میشود

سوگند را رتاج بمعنی باب است یعنی دروازه **باب** من نذر ان یمشی الی بیت الله ثم عجز کیف یفعل

انقضی ام یهدی هدیا در حکم کسی که نذر کرده پیاده رفتن را بجانب خانه خدا تعالی یعنی در عمره یا حج بعد از آن

درمانده شد آیا قضا کند آن پیاده رفتن را از آنجا که مانده شده باشد یا قربانی ذبح کند بجای او **مالک**

عن عروة بن اذینة اللیثی انه قال خرجت مع جدة لی علیها مشی الی بیت الله حتی اذا کنا ببعض الطریق

عجزت فارسلت مولی لها یسال عبد الله بن عمر فخرجت معه فسال عبد الله بن عمر فقال له عبد

الله بن عمر مرها فلترکب ثم لتمش من حیث عجزت عروه بن اذینه گفت برآمدم همراه جده خود که بروی

واجب شده بود پیاده رفتن بسوی خانه خدا تعالی تا آنکه رسیدیم ببعض راه را درماند آن جده پس فرستاد مولی از آن

خود را پیش عبد الله بن عمر تا سوال کند عبد الله بن عمر را پس برآمدم من همراه او پس سوال کرد عبد الله بن عمر را

پس گفت او را عبد الله بن عمر که امر کن او را که سوار شود بعد از آن بار دیگر باید که پیاده رود از آنجا که درمانده شد

مالک انه بلغه ان سعید بن المسیب وابا سلمة بن عبد الرحمن کانا یقولان مثل قول عبد الله بن عمر سعید

بن المسیب و ابو سلمه بن عبد الرحمن میگفتند مانند قول عبد الله بن عمر **مالک** عن یحیی بن سعید انه قال کان

علی مشی فاصابتنی خاصرة فرکبت حتی اتیت مکة فسالت عطاء بن ابی رباح وغیره فقالوا علیک هدی

فلما قدمت المدینة سالت فامرونی ان امشی مرة اخری من حیث عجزت فمشیت یحیی بن سعید گفت

بر من واجب بود پیاده رفتن پس رسید مرا درد پهلوی پس سوار شدم تا آنکه رسیدم بمکه پس سوال کردم عطاء بن

ابی رباح را که مفتی مکه بود و غیر او را پس گفتند واجب است بر تو قربانی پس وقتیکه برآمدم بمدینه سوال نمودم یعنی از علما

پس امر کردند مرا که بروم بار دیگر از آنجا که درماندم پس راه رفتم حتم گوید ابو حنیفه و شافعی قایل اند بآنکه بر آنکس

لازم ست وم یک بزی ونزد بعضی از علما واجب نیست مگر بطریق احتیاط از جهت حدیث انس بن مالک در ین قسم
واقعه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله عزوجل لغنی عن تعذیب هذا نفسه ثم امره فرکب ولم یذکر هدیا و
لا قضا یعنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرآینه خدای عزوجل بی نیاز ست از تعذیب این شخص نفس خود را
پس امر فرمود او را یعنی سوار شو و پس سوار شد و ذکر نکرد قربانی را و نه قضا را **باب** قضاء النذر عن المیت
در قضا کردن نذر از جانب میت **مالک** عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود
عن عبد الله بن عباس ان سعد بن عبادة استفتی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان امی قد
ماتت وعلیها نذر ولم تقضه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقضه عنها سعد بن عباده طلب فتوی
نمود از رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت هرآینه مادر من مرده ست و بر وی لازم بود نذری و ادا نکرد آن را
پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم قضا بکن از طرف او **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر عن عمته
انها حدثته عن جدته انها کانت جعلت علی نفسها مشیا الی مسجد قباء فماتت ولم تقضه فافتی عبد
الله بن عباس ابنتها ان تمشی عنها عبد الله بن ابی بکر از عمه خود روایت کرد که وی گفت که جده عبد الله بن ابی
بکر نذر کرد بر خود پیاده رفتن بسوی مسجد قبا بعد از آن بمرد و ادا نکرده بود نذر را پس فتوی داد عبد الله بن عباس
دختر او را که قضا کند از جانب او **باب** لم تقبل النبی صلی الله علیه وسلم ممن اراد ان ینخلع من
ماله صدقة الی الله ورسوله اراد ته ثلث واشار الی التصدق بثلث ماله قبول نفرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از کسیکه خواست که برآید از مال خود برای تصدق خدا و رسول او و آن اراده او را و اشاره
فرمود بجانب تصدق بسوم حصه مال خود **مالک** عن عثمان بن حفص بن عمر بن خلدة عن ابن شهاب
انه بلغه ان ابا لبابة بن عبد المنذر لما تاب الله علیه قال یا رسول الله اهجر دار قومی التی اصبت
فیها الذنب واجاورک وانخلع من مالی صدقة الی الله والی رسوله فقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یجزئک من ذلک الثلث ابن شهاب را رسید که ابولبابه انصاری وقتی که قبول فرمود توبه او را خدای
تعالی گفت یا رسول الله ترک کنم آن سرای خود را که رسیدم آنجا گناه و همسایه تو شوم و برآیم از مال خود در
جائی که آن مال صدقه باشد برآیم از مال بسوی خدا و رسول او پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
کفایت میکند ترا ازین صدقه سوم حصه از مال **باب** تحریم مسافرة المرءة الا مع ذی محرم منها
حرام ست سفر کردن زن مگر با مردیکه صاحب قرابت و محرمیت باشد **مالک** عن سعید

بن ابی سعید المقبری عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر تسافر مسیرة یوم ولیلة الا مع ذی محرم منها رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود حلال نیست هیچ زنی را که ایمان آورده است بخدا و روز آخر که مسافرت کند در راه یک شبانه روز مگر در حالیکه همراه باشد صاحب قرابت و محرمیت او

باب کراهیة الوحدة فی السفر باب در مکروه بودن تنها رفتن در سفر

مالک عن عبد الرحمن بن حرملة عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الراکب شیطان والراکبان شیطانان والثلثة رکب رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود یک شتر سوار شیطان است و دو شتر سوار دو شیطان اند و سه شتر سوار سوار اند

مالک عن عبد الرحمن بن حرملة عن سعید بن المسیب انه کان یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشیطان یهم بالواحد والاثنین فاذا کانوا ثلثة لم یهم بهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود شیطان قصد رسانیدن مشقت میکند بیک شخص و دو شخص پس وقتیکه باشد سه کس قصد رسانیدن مشقت نمیکند بایشان مترجم گوید معنی قوله الراکب شیطان آنست که تنهائی و تنها روی در سفر از فعل شیطان است و سر درین امر آنست که شخص واحد مسافر که نباشد همراه او کسیکه معاونت کند او را در برداشتن بار و در نگاهبانی مال و در خدمت و وقتیکه سه کس باشند یا زیاده بایکدیگر مددگاری کنند و به نوبت قیام خدمت یکدیگر نمایند و نماز را بجماعت گذارند و اگر تنها مسافر بمیرد کسی نداشته باشد که غسل او بدهد و کفن بپوشاند و دفن کند و کدام کس را وصیت کند در مال خود و که بسپارد و کدام کس بردارد ترکه او را و رساند بجانب اهل او و خبر کند ایشان را بمردن او و نکاح کنند زن او و تقسیم کرده شود میراث او و همچنین قباحت تنهائی و فوائد جماعت بسیار است والله اعلم

باب قطع القلائد والاوتار من اعناق الابل در بریدن قلاید ها و زه کمان از گردن های شتران

مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن عباد بن تمیم ان ابا بشیر الانصاری اخبره انه کان مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعض اسفاره قال فارسل رسول الله صلی الله علیه وسلم رسولا قال عبد الله بن ابی بکر حسبت انه قال والناس فی مقیلهم ان لا تبقین فی رقبة بعیر قلادة من وتر او قلادة الا قطعت قال یحیی سمعت مالکا یقول اری ذلک من العین ابو بشیر انصاری بود با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بعض سفرها او گفت ابو بشیر پس فرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیامبر را و مردمان در خواب بهروز خود بودند باین مضمون که باقی گذاشته نشود در گردن هیچ شتر قلاده از زه کمان

باگفت هیچ قلاده اگر بریده شود گفت مالک می بینم آن قلاده را بسبب چشم زخم **باب** الامر بالرفق
بالابل والترغیب فی السیر باللیل والنهی عن التعریس علی الطریق باب در امر برفق ونرمی باشتران
ورغبت دادن در سیر در شب ونهی از آخر شب فرود آمدن بر سر راه **مالک** عن ابی عبیدة بن سلیم
عن خالد بن معدان یرفعه قال ان الله تبارک وتعالی رفیق یحب الرفق ویرضی به ویعین علیه
ما لا یعین علی العنف اذا رکبتم هذه الدواب العجم فانزلوها منازلها فان کانت الارض جدبة
فانجوا علیها بنقیها وعلیکم بسیر اللیل فان الارض تطوی باللیل ما لا تطوی بالنهار وایاکم والتعریس
علی الطریق فانها طرق الدواب ومأوی الحیات خالد بن معدان حدیث مرفوع روایت کرد که بتحقیق الله تبارک
وتعالی نرم خوست دوست میدارد نرم خوئی را ومدد میکند بر نرم خوئی مددی که نمیکند آنرا بر درشت خوئی و وقتی
که سوار شوید برین جانوران بی زبان پس باید که فرود آرید آنها را بر جای آنها یعنی جائیکه فایده چریدن دواب باشد
پس اگر باشد زمین بی گیاه پس خلاص شوید از آن وادی بران جانوران با مغز استخوان آن جانوران یعنی پیش
از آنکه لاغر شوند ولازم گیرید رفتن شب را پس هر آئینه زمین در نوردیده میشود در شب آنقدر که در نوردیده
نمیشود در روز وخود را دور دارید از فرود آمدن در آخر شب بر راهها پس آن رهگذر جانوران است و
جای ماران **باب** الدعاء اذا اراد الخروج الی السفر در بیان دعائیکه وقت برآمدن برای سفر باید
خواند **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا وضع رجله فی الغرز وهو
یرید السفر یقول بسم الله اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل اللهم ازولنا الارض
وهون علینا السفر اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر وکآبة المنقلب ومن سوء المنظر فی الاهل
والمال رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه می نهاد پای خود را در رکاب شتر واراده میفرمود سفر را میخواند
بسم الله الخ یعنی بنام خدا شروع میکنم در سفر بار خدایا ...... توئی همراه من در سفر وتوئی جای نشین من در
اهل خانه بار خدایا در نورد برای ما زمین را وآسان کن بر ما سفر را بار خدایا هر آئینه من می پناهم بتو از مشقت
سفر وبدی بازگشتن وبدی نمائش در مال واهل **باب** الدعاء اذا نزل منزلا باب در بیان دعا
وقتیکه فرود آید در منزلی **مالک** عن الثقة عنده عن یعقوب بن عبد الله بن الاشج عن
بسر بن سعید عن سعد بن ابی وقاص عن خولة بنت حکیم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال من نزل منزلا فلیقل اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق فانه لن یضره شیء حتی یرتحل

له قلت
علی هذا اهل العلم ۱۲

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که فرود آید بمنزلی پس گوید این کلمات را اعوذ بکلمات الله التامات
من شر ما خلق یعنی می پناهم بسخنان خدا که کامل اند از شر آنچه آفریده است پس هر آئینه حال نیست که ضرر نرساند او را چیزی
تا آنکه کوچ کند **باب** اذا قضی حاجته فلیعجل الرجوع الی اهله وقتی که ادا کند حاجت خود را پس باید
که شتاب کند رجوع بجانب اهل خانه خود **مالك** عن سمی مولی ابی بکر عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال السفر قطعة من العذاب یمنع احدکم نومه وطعامه و
شرابه فاذا قضی احدکم نهمته من وجهه فلیعجل الی اهله رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود سفر
پاره از عذاب است باز میدارد یکی از شما از خواب خودش و از طعام خودش و از آشامیدنی خودش پس وقتیکه تمام
کند یکی از شما مقصود خود را ازین جانب خود پس باید که زود متوجه شود بجانب اهل خانه خود **کتاب الرقاق**
رقائق در اصطلاح اهل حدیث آن احادیث را گویند که مرقق دلهای مردمان باشد از بیان آیات قدرت
و عظمت خدا تعالی و بیان تقلب دنیا و فضائل اعمال بر و عقوبت اعمال اثم و بیان عذاب قبر و هول حشر و ذکر
جنت و نار و بیان فضیلت صبر و مانند آن و حث بر حسن خلق و نکوهش خلق بد و مانند آن **باب** کل
شیء بقدر هر چیز بتقدیر الهی است **مالك** عن زیاد بن سعد عن عمرو بن مسلم عن طاوس الیمانی
انه قال ادرکت ناسا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم یقولون کل شیء بقدر قال طاوس
و سمعت عبد الله بن عمر یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل شیء بقدر حتی العجز والکیس
طاوس گفت یافتم جماعتی از اصحاب آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که میگفتند هر چیز بتقدیر الهی واقع میشود و بر
حسب آن ظاهر میگردد و گفت طاوس شنیدم از عبد الله بن عمر که میگفت فرمود رسول الله صلی الله
علیه وسلم هر چیز بتقدیر الهی است حتی احمقی و دانائی مترجم گوید رضی الله عنه ایمان بقدر فرض لازم است و
آن این است که اعتقاد کند که حق تعالی پیدا کننده اعمال بندگان خود است نیک باشد آن افعال یا بد نوشته است
آن افعال را بر ایشان در لوح محفوظ پیش از آنکه پیدا کند ایشان را و بنده را کسب و اختیار است و کسب
و اختیار بنده نیز مخلوق اوست تعالی پیدا میکند آن را خدا تعالی وقتیکه کسب می نماید و اختیار میکند **باب**
احتجاج آدم و موسی فی القدر در بیان اختصام حضرت آدم و حضرت موسی علیهما السلام در باب قدر
مالك عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال تحاج
آدم و موسی فحج آدم موسی فقال له موسی انت آدم الذی اغویت الناس واخرجتهم من الجنة

قلت الایمان بالقدر مفروض وهو ان یعتقد ان الله تعالی خالق افعال العباد خیرها وشرها کتبها علیهم فی اللوح المحفوظ قبل ان یخلقهم والعبد له کسب واختیار والکسب والاختیار مخلوقة لله تعالی حالة ... بالکسب والاختیار

فقال آدم انت موسى الذي اعطاه الله علم كل شيء واصطفاه على الناس برسالته قال نعم قال اتلومني
على امر قد كان قدر علي قبل ان اخلق رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود مناظره کردند بایکدیگر آدم و موسی پس غالب آمد
آدم بر موسی پس گفت موسی او را تو آن آدمی که گمراه کردی مردمان را و بیرون آوردی ایشان را از بهشت پس گفت او را
آدم تو آن موسائی که داد او را خدا تعالی دانش هر چیز و برگزید او را بر مردمان به پیغامبری خود گفت آری گفت
آدم ملامت میکنی مرا بر کاری که مقدر شده بر من پیش از آن که آفریده شوم **باب** اخذ الميثاق من ذرية
آدم عليه السلام در بیان گرفتن عهد خدا تعالی از اولاد آدم علیه السلام **مالك** عن زيد بن ابي انيسة عن
عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب انه اخبره عن مسلم بن يسار الجهني ان عمر بن الخطاب سئل
عن هذه الاية واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم واشهدهم على انفسهم الست بربكم قالوا
بلى شهدنا ان تقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين فقال عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يسأل عنها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تبارك وتعالى خلق آدم ثم مسح
ظهره بيمينه فاستخرج منه ذرية فقال خلقت هؤلاء للجنة وبعمل اهل الجنة يعملون ثم مسح ظهره
فاستخرج منه ذرية فقال خلقت هؤلاء للنار وبعمل اهل النار يعملون فقال رجل يا رسول الله ففيم العمل
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تبارك وتعالى اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة
حتى يموت على عمل من اعمال اهل الجنة فيدخله به الجنة واذا خلق العبد للنار استعمله
بعمل اهل النار حتى يموت على عمل من اعمال اهل النار فيدخل به النار عمر بن خطاب را پرسیده شد از معنی این آیة
واذ اخذ ربك الآية پس گفت عمر بن خطاب شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که سوال کرده میشد آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم از تفسیر این آیة فرمود هر آئینه خدا تعالی آفرید آدم را بعد از آن رسانید بر پشت او دست
خود را پس برآورد از وی اولاد او را پس فرمود آفریدم ایشان را برای بهشت و کردار اهل بهشت کار
کنند بعد از آن دست دیگر رسانید بر پشت او پس برآورد از وی اولاد او را پس فرمود آفریدم ایشان را
برای دوزخ و کردار اهل دوزخ کار کنند پس گفت مردی یا رسول الله پس در چه حاجت است عمل پس فرمود
رسول الله صلی الله علیه وسلم هر آئینه خدا تعالی وقتی که آفریند بنده را برای بهشت عامل کند او را بعمل اهل
بهشت تا آنکه بمیرد بر کرداری از کردار اهل بهشت پس داخل کند او را بسبب آن عمل به بهشت و وقتیکه آفریند
بنده را برای دوزخ عامل کند او را بعمل اهل دوزخ تا آنکه بمیرد بر کرداری از کردارهای اهل دوزخ پس

واجل آورا لسبب آن عمل بد وزخم منزجهم گو بکر رضی الله عنه حاصل جواب اینست که قدر متعلق با سباب و مسببات

و سببیة انها دفعة پس قدر همه را بر روی کار آورده است پس مزاحمت لسببیت اسباب نمیکند و اسباب

معارضه نمی نماید قدر را

باب كل مولود يولد على فطرة الاسلام

هر فرزندی که متولد میشود بر فطرة اسلام

مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كل

مولود يولد على الفطرة فابواه يهودانه وينصرانه كما تناتج الابل من بهيمة جمعاء هل تحس من جدعاء

قالوا يا رسول الله ارايت الذي يموت وهو صغير قال الله اعلم بما كانوا عاملين رسول الله صلى الله

عليه وسلم فرمود هر فرزندیکه متولد میشود متولد میشود بر فطرت اسلام بعد از ان پدر و مادر او یهودی میسازند

او را یا نصرانی میسازند او را چنانچه از شکم ماده شتر متولد میشود جانور تمام الخلق آیا می بینی در روی هیچ جانور

گوش و بینی بریده گفتند یا رسول الله آیا دیدی کسی را که بمیرد و حال آنکه او کودک است فرمود خدا دانا تر است

بآنچه عمل میکردند

باب كل ما يكون فهو بارادة الله وخلقه ولا يقال مطرنا بنوء كذا

هر چه واقع میشود

آن بارادت خدا تعالی است و آفرینش او گفته نشود باران بارید شد بر ما از فلان ستاره

مالك عن صالح بن كيسان عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن زيد بن خالد الجهني انه قال

صلى لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الصبح بالحديبية على اثر سماء كانت من الليل فلما انصرف

اقبل على الناس فقال اتدرون ماذا قال ربكم قالوا الله ورسوله اعلم قال قال اصبح من عبادي

مومن بي وكافر بي فاما من قال مطرنا بفضل الله ورحمته فذلك مؤمن بي وكافر بالكوكب واما من

قال مطرنا بنوء كذا وكذا فذلك كافر بي ومؤمن بالكوكب زيد بن خالد الجهني گفت نماز صبح گذارد با ما آنحضرت

صلى الله عليه وسلم در حدیبیه عقب بارانی که بوجود آمده بود در شب پس وقتیکه باز گشت از نماز روی آورد

بر مردمان پس فرمود آیا میدانید چه چیز فرمود پروردگار شما گفتند خدا و رسول او دانا تر است فرمود که خدا تعالی

بوقت صبح در آمدند از بندگان من دو فریق باور دارنده بمن و کافر بمن پس اما کسیکه گفت باران آمد بر ما

بفضل خدا و رحمت او پس او مومن است بمن و کافر است بستاره و اما کسیکه گفت باران آمد بر ما بنوء فلان

و فلان پس آن شخص کافر است بمن و باور دارنده بکوکب

مالك انه بلغه ان ابا هريرة كان يقول

اذا اصبح وقد مطر الناس مطرنا بنوء الفتح ثم يتلو هذه الاية ما يفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك

لها وما يمسك فلا مرسل له من بعده ابو هریره وقتی که صبح میکرد و حال آنکه باران آمده بود بر مردمان

میگفت باران سید یا بنو رفتم بعد از آن تلاوت کرد این آیه را ما یفتح الله للناس الآیة یعنی آنچه میگشاید خدا تعالی
برای مردمان از رحمت پس نیست هیچ باز دارنده آنرا و آنچه باز میدارد پس نیست هیچ فرستنده آن را بعد
از آن **باب** لا مانع لما اعطی الله وکل شیء عنده بمقدار هیچکس منع کننده نیست چیزی را که داده
است خدا تعالی و هر چیز نزدیک او باندازه است **مالک** عن یزید بن زیاد عن محمد بن کعب القرظی
انه قال قال معاویة بن ابی سفیان وهو علی المنبر ایها الناس لا مانع لما اعطی الله ولا معطی
لما منع الله ولا ینفع ذا الجد منه الجد من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین ثم قال سمعت هؤلاء
الکلمات من رسول الله صلی الله علیه وسلم علی هذه الاعواد گفت معاویه بن ابی سفیان حال آنکه
او استاده بود بر منبر ای مردمان هیچکس باز دارنده نیست چیزی را که خدا تعالی داده است و هیچکس عطا کننده نیست
چیزی را که نداده است خدا تعالی و سود نمیدهد صاحب بخت و بزرگی را از امضای تقدیر الهی بخت و بزرگی
و هر که اراده فرماید خدا تعالی در حق او نیکی دانش مند گرداند او را در علم دین بعد از آن گفت معاویه شنیدم
این کلمات را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم برین چوبهای منبر **مالک** انه بلغه انه کان یقال
الحمد لله الذی خلق کل شیء کما ینبغی الذی لا یعجل شیئا اناه و قدره حسبی الله وکفی سمع الله لمن
دعا ولیس وراء الله مرمی مالک را خبر رسید که گفته میشد در زمان سلف ستایش آن خدا را که آفرید هر چیزی
چنانکه می باید آن خدا را که زود حاصل کرده نمیشود چیزی که در تاخیر انداخت آنرا و اندازه مقرر فرمود برای
او بس است خدا و کفایت کرد شنید خدا تعالی دعا کسیکه دعا کرد نیست آنطرف خدای مقصدی **باب**
ان الله هو الهادی والفاتن در بیان آنکه خدا تعالی اوست راه نماینده و گمراه کننده **مالک**
عن زیاد بن سعد عن عمرو بن دینار انه قال سمعت عبد الله بن الزبیر یقول فی خطبته ان
الله هو الهادی والفاتن عبد الله بن زبیر میگفت در خطبه خود هر آئینه خدا تعالی همون است راه نماینده
و گمراه کننده **باب** الاجمال فی طلب الرزق در بیان اجمال در طلب رزق **مالک** انه بلغه
انه کان یقال ان احدا لن یموت حتی یستکمل رزقه فاجملوا فی الطلب خبر رسید مالک که گفته میشد
در زمان سلف هر آئینه هیچکس نخواهد مرد تا آنکه تمام کند رزق خود را پس آهستگی کنید در طلب معیشت مترجم
گوید معنی اجمال در طلب رزق آنست که اگر در دل شخصی چیزی از مکاسب غالب آمد باید که نظر کند
بعقل و احتیاط اگر موافق شریعت باشد کند و الا ترک نماید والله اعلم **باب** لا تعتد الحیل بنفرها

قوله هو مذهب اهل الحق ۱۲
قوله هو مذهب اهل الحق ازحقیقة الهدایة و الاضلال بید الله تعالی والاسباب عادیة فی الظاهر ۱۲
قوله قال الحافظ ابو عمر هذا حدیث موقوع روی من وجوه حسان و معنی الاجمال فی الطلب ان لا یکون حاجة داعیة فی قلبه لشیء من المکاسب نظر بصحة تعقله هل یوافق الشرع فان وافقها امره فان و الا ترکه واجتنبه ۱۲

حتى يخلص نيته لله ولا يعمل برياء او عادة روى مالك في رواية غير يحيى قوله صلى الله عليه وسلم

انما الاعمال بالنيات در بيان آنكه فايده مند نميشود هيچ عملى از روى شرع تا آنكه خالص كند نيت خود را

براى خدا تعالى و نكند آن عمل را براى نمودن مردم يا از روى عادت مالك روايت كرده است در غير روايت

يحيى قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم انما الاعمال بالنيات يعنى معتبر نيست اعمال مگر بنيتها **مالك**

عن زيد بن اسلم عن ابى صالح السمان عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الخيل لثلثة

لرجل اجر و لرجل ستر و على رجل وزر فاما الذى هى له اجر فرجل ربطها فى سبيل الله فاطال لها فى

مرج او روضة فما اصاب فى طيلها ذلك من المرج والروضة كان له حسنات ولو انها قطعت

طيلها ذلك فاستنت شرفا او شرفين كان آثارها وارواثها حسنات له ولو انها مرت بنهر فشربت

منه لم يرد ان يسقى به كان ذلك له حسنات فهى له اجر ورجل ربطها تغنيا وتعففا ولم ينس حق

الله فى رقابها ولا ظهورها فهى لذلك ستر ورجل ربطها فخرا ورياء ونواء لاهل الاسلام فهى على

ذلك وزر وسئل النبى صلى الله عليه وسلم عن الحمر فقال لم ينزل على فيها شيء الا هذه الاية الجامعة

الفاذة فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود

گله اسپان سه قسم است براى مردى سبب حصول اجر است و براى مرد ديگر پرده است يعنى پناه است از فقر و

سوال و دزدى و مانند آن و بر مرد ديگر گناه است اما آنكس كه براى او اجر است پس مرديست كه بست اسپان را

در راه خدا تعالى پس رسن بست براى آن در سبزه زارى يا در بوستانى پس هر چه بكار برد دران رسن خود از ان

سبزه زار يا از ان بوستان باشد براى آنشخص حسنها و اگر آن اسپان بگسلند آن رسن را پس شتاب روان شوند

يك بار شتاب رفتنى يا دو بار شتاب رفتن باشد آثار آن اسپان و سرگين آن اسپان نيكويها براى آنشخص و

اگر اسپان گذر كنند بر نهرى پس آب نوشند از ان نهر كه نخواسته بود صاحب آن اسپان كه آب خوراند آنها را

از ان نهر باشد اين آب خوردن براى آن شخص نيكيها پس گله اسپان درينصورت براى آن شخص سبب حصول اجر است

و مردى است كه بست اسپان را بجهة حصول غنا و بجهة پرهيزگارى و فراموش نكرد حق خدا تعالى در گردنهاى

اسپان و نه در پشتهاى اسپان پس گله اسپان درينصورت براى آن شخص پرده است و مردى است كه بست

اسپان را بجهة حصول خودستائى و خودنمائى و بجهة دشمنى كردن با اهل اسلام پس گله اسپان درينصورت

براى آن شخص گناه است و سوال كرده شد آنحضرت را صلى الله عليه وسلم از حال خران پس فرمود فرود نيامده است

فائدة

هذا اهل العلم المرج الارض الواسعة ذات نبات كثير الطول والطيل بالكسر الحبل الطويل يشد احد طرفيه فى وتد او غيره والطرف الآخر فى يد الفرس ليدور فيه ويرعى استنت الفرس عدى اى عدا لمرحه ونشاطه شرفا اى شوطا النواء والمناواة المعاداة ١٢

برین در باب خیرات خبری الا این آیه که جامع صورتهای بسیار است تنها است و در جامعیت خود فمن یعمل الآیة یعنی
هر که عمل کند هم سنگ یک ذره عمل خیر را خواهد دید آنرا یعنی جزای آنرا و هر که عمل کند هم سنگ یک ذره کار بد را
ببیند آنرا **مالک** عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب کان یقول کرم المومن تقویه و دینه
حسبه ومروته خلقه والجراة والجبن غرائز یضعها الله حیث یشاء فالجبان یفر عن ابیه وامه والجری
یقاتل عمن لا یؤوب به الی رحله والقتل حتف من الحتوف والشهید من احتسب نفسه علی الله عمر بن
الخطاب میفرمود بزرگی آدمی تقوی اوست و دین او فخر اوست و آبروی و خلق اوست و جرات و بزدلی طبیعتها
ست می نهد خدا تعالی آن را هر جا که خواهد پس بزدل میگریزد از پدر و مادر خود و صاحب جرات قتال میکند تا دفع
کند شر را از کسیکه باز نمیگرداند او را بسوی خانه خود یعنی از طرف مردی اجنبی و قتل مرگیست از مرگها و شهید کسی
که طلب اجر کند در عمل نفس خود از خدا تعالی **باب** ثواب الوضوء در بیان ثواب وضوء **مالک** عن
العلاء بن عبد الرحمن عن ابیه عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج الی المقبرة فقال
السلام علیکم دار قوم مؤمنین وانا ان شاء الله بکم لاحقون وددت انی قد رأیت اخواننا قالوا
یا رسول الله السنا باخوانك قال انتم اصحابی واخواننا الذین لم یاتوا بعد وانا فرطهم علی الحوض فقالوا
یا رسول الله کیف تعرف من یاتی بعدك من امتك قال ارایت لو کان لرجل خیل غر محجلة فی خیل دهم
بهم الا یعرف خیله قالوا بلی یا رسول الله قال فانهم یاتون یوم القیمة غرا محجلین من الوضوء وانا فرطهم
رسول الله صلی الله علیه وسلم بر آمد بسوی گورستان پس گفت سلام علیکم دار قوم مؤمنین وانا ان شاء الله بکم لاحقون
یعنی خطاب فرمود بمردگان که سلام باد بشما ای باشندگان سرای قومی از مسلمانان و هر آینه ما اگر خواسته است خدا
تعالی بشما لاحق شویم بعد ازان فرمود آرزو کردم که کاش میدیدم برادران خویش را اصحابه گفتند آیا نیستیم
برادران تو فرمود نه بلکه شما اصحاب منید و برادران من آنکسان اند که هنوز نیامده اند یعنی در وجود نیامده اند
و من فرط ایشانم بر حوض و فرط قوم کسی است که پیش از ایشان برود و آب و دلو برای ایشان مهیا سازد صحابه
گفتند یا رسول الله چگونه خواهی شناخت کسی را که بیاید بعد از تو فرمود آیا دیدی اگر باشد مردی را اسپهای سفید پیشانی
سفید پایها در گله از اسپان سیاه که خالص باشد سیاهی ایشان از رنگ دیگر آیا نمی شناسد اسپان خود را گفتند آری
یا رسول الله فرمود ایشان خواهند آمد روز قیامت سفید پیشانی شده سفید پای گشته بسبب وضو **مالک**
عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن عبد الله الصنابحی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال

اذا توضا العبد المؤمن فمضمض خرجت الخطايا من فيه واذا استنثر خرجت الخطايا من انفه واذا غسل وجهه خرجت الخطايا من وجهه حتى تخرج من تحت اشفار عينيه فاذا غسل يديه خرجت الخطايا من يديه حتى تخرج من تحت اظفار يديه فاذا مسح براسه خرجت الخطايا من راسه حتى تخرج من اذنيه فاذا غسل رجليه خرجت الخطايا من رجليه حتى تخرج من تحت اظفار رجليه قال ثم كان مشيه الى المسجد وصلوته نافلة له رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون وضو كند بنده مسلمان پس مضمضه كند بر مى آيد گناهان از دهان او و چون بينى مى افشاند بر مى آيد گناهان از بينى او پس چون ميشويد روى خود را بر مى آيد گناهان از روى او تا حدى كه بر مى آيد از زير پلكهاى چشم او پس چون ميشويد دو دستهاى خود را بر مى آيد گناهان از دو دست او تا آن حد كه بر مى آيد از زير ناخنهاى او پس چون مسح ميكند سر خود را بر آيد گناهان از سر او تا آنكه بر مى آيد از گوشهاى او پس چون بشويد دو پاى خود را بر مى آيد گناهان از پاهاى او تا آن حد كه بر مى آيد از زير ناخنهاى او و فرمود بعد از آن مى باشد راه رفتن او بسوى مسجد و نماز گذاردن او زياده براى او **مالك** عن سهيل بن ابى صالح عن ابيه عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا توضأ العبد المسلم او المؤمن فغسل وجهه خرجت من وجهه كل خطيئة نظر اليها بعينيه مع الماء او مع آخر قطر الماء او نحو هذا فاذا غسل يديه خرجت من يديه كل خطيئة بطشتها يداه مع الماء او مع آخر قطر الماء حتى يخرج نقيا من الذنوب رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون وضو كند بنده مسلمان يا گفت بنده مومن در بين شك راوى است پس بشويد روى خود را بر آيد از روى او گناهى كه بسوى او نظر كرده بود بچشمهاى خويش يعنى هر گناهى كه حاصل شده از نظر بجانب جمال غير حليله بر مى آيد همراه آب يا گفت همراه آخر چكيدن آب يا گفت كلامى ديگر هم معنى اين شك راوى است پس چون بشويد دو دست خود را بر آيد از دو دست او گناهى كه گرفته است او را دو دست او يعنى حاصل شده است از گرفتن بدست بر مى آيد همراه آب يا گفت همراه آخر چكيدن آب تا حديكه بر مى آيد اين بنده مومن صاف شده از جميع گناهان و در روايت بغوى زياده است كه فاذا غسل رجليه خرجت كل خطيئة مشتها رجلاه مع الماء او مع آخر قطر الماء يعنى پس چون بشويد دو پاى خود را بر آيد هر گناهى كه رفته است بسوى آن دو پاى او يعنى حاصل شده است از مشى با آب يا آخر چكيدن آب

باب ثواب من خرج من بيته يريد الصلوة

در بيان ثواب كسيكه بر آيد از خانه خود و اراده كند نماز را **مالك** عن نعيم بن عبد الله المجمر انه سمع ابا هريرة يقول من توضا فاحسن وضوءه ثم خرج عامدا الى الصلوة فانه فى صلوة ما كان يعمد الى الصلوة وانه يكتب له باحدى خطوتيه حسنة

غمر هو الكثير الماء در لغت بمعنی — الخطوة بالضم ما بين القدمين وبالفتح المرة الواحدة

وتمحى عنه بالاخرى سيئة فاذا سمع احدكم الاقامة فلا يسع فان اعظمكم اجرا ابعدكم دارا قالوا لم يا
ابا هريرة قال من اجل كثرة الخطى ابوهريره میگفت کسیکه وضو کند پس نیک کند وضوء خود را یعنی برعایت ارکان
و اسباغ بعد ازان برآید قصد کننده بسوی نماز پس هر آئینه او در نماز خود ست تا وقتی که قصد میکند بسوی نماز و هر آئینه
نوشته میشود برای او بیکی از دو گام او یک حسنه و محو کرده میشود بدیگر گام گناهی پس وقتیکه میشنود یکی از شما اقامت
را پس باید که شتاب نرود پس هر آئینه بزرگترین شما از روی اجر کسی ست که دورتر ست از روی خانه یعنی مسافت
خانه او تا مسجد دور ست گفتند بچه سبب یا ابا هریرة یعنی زیادتی اجر گفت از جهت زیادتی گام ها **مالك**

عن سمي مولى ابي بكر ان ابا بكر بن عبد الرحمن كان يقول من غدا او راح الى المسجد لا يريد غيره ليتعلم خيرا
او ليعلمه ثم رجع الى بيته كان كالمجاهد في سبيل الله رجع غانما ابوبکر بن عبد الرحمن میگفت هر که در نصف
نخستین روز برود بسوی مسجد یا در نصف آخرین روز برود بسوی مسجد اراده نمیکند غیر مسجد را تا بخواند علم خیر یا تعلیم
کند آن را بعد ازان باز گردد بسوی خانه خود باشد مانند مجاهد در راه خدا تعالی که باز گشته باشد غنیمت حاصل کرده

باب مثل الصلوة في تكفير الخطايا بیان صفت نماز در تکفیر او گناهان را **مالك** انه بلغه عن عامر
بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه انه قال كان رجلان اخوان فهلك احدهما قبل صاحبه باربعين ليلة
فذكرت فضيلة الاول عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الم
يكن الآخر مسلما قالوا بلى يا رسول الله وكان لا بأس به فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وما يدريكم
ما بلغت به صلوته انما مثل الصلوة كمثل نهر غمر عذب بباب احدكم يقتحم فيه كل يوم خمس مرات
فما ترون ذلك يبقي من درنه فانكم لا تدرون ما بلغت به صلوته سعد بن ابي وقاص گفت بودند دو شخص
برادر یکدیگر پس مرد یکی از ایشان پیش از یار خود چهل شب پس ذکر کرده شد فضیلت شخص اول نزدیک آنحضرت
صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا نبود آن شخص دیگر مسلمان گفتند آری یا رسول الله
مسلمان بود و هیچ باک نبود در وی پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم و چه چیز مطلع ساخت شما را بمقامی
که رسانید او را آن مقام نماز او جز این نیست که صفت نماز مانند صفت نهری شیرین عمیق است پیش دروازه
یکی از شما در می آید در وی هر روزی پنج بار پس چه چیز را می بینید که میگذارد آن غسل از چرک بدن وی
پس هر آئینه شما نمیدانید مقامی را که رسانید او را آن مقام نماز وی **باب** اول ما ينظر فيه من عمل العبد
الصلوة اول چیزیکه نظر کرده شود در وی از عمل بنده نماز ست **مالك** عن يحيى بن سعيد انه قال بلغني

ان اوّل ما ينظر فيه من عمل العبد الصلوة فان قبلت منه نظر فيما بقي من عمله وان لم تقبل منه لم ينظر
في شيء من عمله يحيى بن سعيد گفت رسيده است بمن كه اول چيزيكه نظر كرده شود ودران از عمل بنده نماز است پس اگر قبول
كرده شد نماز را از وى نظر كرده خواهد شد در آنچه باقى مانده است از عمل او واگر قبول كرده نشد نماز را از وى نظر كرده
نشود در هيچ چيز از عمل او **باب** خير اعمالكم الصلوة بهترين عمل شما نماز است **مالك** انه بلغه ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال استقيموا ولن تحصوا واعملوا وخير اعمالكم الصلوة ولا يحافظ على الوضوء
الا مؤمن گفت مالك كه خبر رسيده است او را كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود راست شويد واحاطه جميع
وجوه خير نتوانيد كرد وعمل كنيد وبهترين اعمالى شما نماز است ومداومت نميكند بر وضو مگر مسلمان كامل مترجم گويد
رضى الله عنه هر شخصى را بر خلقى آفريده اند اگر اين خلق را در طاعت خدا تعالى صرف كند استقامت وى باشد و
اگر در شهوت وغضب افكند اعوجاج وى باشد وطاعت خدا تعالى بغير خلقى كه او را بر آن آفريده اند ميسر نيست
مثلا شخصى را بر شجاعت وجرات آفريده اند اگر اين شجاعت را در جهاد صرف كند كمال او باشد اگر در رياست
وبادشاهى صرف كند وبال او باشد وشخصى ديگر را بر حلم واحجام آفريده اند اگر حلم براى خدا كند كمال اوست
واگر براى خوف از اعادى باشد وبال اوست وهمچنين ذكاو طلاقت وغير آن وتفصيل اين طولى دارد و
در روايتى ديگر آمده است واعلموا ان خير اعمالكم بجاى واعملوا **باب** فضل انتظار الصلوة بعد الصلوة
في المسجد بيان فضيلت انتظار كردن براى نماز بعد نماز در مسجد **مالك** عن نعيم بن عبد الله المجمر
انه سمع ابا هريرة يقول اذا صلى احدكم ثم جلس في مصلاه لم تزل الملائكة تصلى عليه اللهم اغفر له
اللهم ارحمه فان قام من مصلاه فجلس في المسجد ينتظر الصلوة لم يزل في الصلوة حتى يصلى ابو هريره گفت
وقتيكه نماز گذارد يكى از شما بعد از آن نشست بر جاى نماز خود هميشه فرشتگان درود ميفرستند بر وى ميگويند بار
خدايا بيامرز او را بار خدايا رحم كن بر وى پس اگر برخاست از جاى نماز كردن خود ونشست در ناحيه ديگر
از مسجد انتظار ميكشد نماز را هميشه وى در نماز است تا آنكه نماز گذارد **باب** اجتماع ملائكة الليل والنهار
في صلوة الفجر والعصر در بيان جمع شدن فرشتگان شب وروز در وقت نماز فجر ونماز عصر **مالك** عن
ابى الزناد عن الاعرج عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل
وملائكة بالنهار ويجتمعون في صلوة العصر وصلوة الفجر ثم يعرج الذين باتوا فيكم فيسالهم وهو اعلم بهم
كيف تركتم عبادى فيقولون تركناهم وهم يصلون واتيناهم وهم يصلون رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود

ازپی یکدیگر می آیند درمیان شما یک جمع از فرشتگان در شب و یک جمع در روز وباهم جمع میشوند در نماز عصر و نماز فجر بعد ازان بالا میروند آنانکه شب گذرانیده بودند درمیان شما پس سوال میکند ایشانرا خدا تعالی واو دانا ترست بحال بندگان خود که چگونه گذاشتید بندگان مرا پس میگویند گذاشتیم ایشانرا درحال که نماز میگذاردند وآمدیم ایشان درانحال که نماز میگذاردند

باب فضل خصال مما یتعلق بالصلوة دربیان فضیلت خصلتی چند از آنچه متعلق اند به نماز **مالک** عن سمی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لو یعلم الناس ما فی النداء والصف الاول ثم لم یجدوا الا ان یستهموا علیه لاستهموا ولو یعلمون ما فی التهجیر لاستبقوا الیه ولو یعلمون ما فی العتمة والصبح لاتوهما ولو حبوا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر بدانند مردمان فضیلتی را که در بانگ نماز وصف اول است بعد ازان رغبت کنند بآن ومناقشه نمایند دران ونیابند طریق فیصل کردن مناقشه الا آنکه قرعه زنند بر بانگ نماز وصف اول البته قرعه میزنند واگر میدانند فضلی که در وقت زوال است یعنی در هنگام گرمی رفتن برای نماز ظهر هر آئینه پیشی میکردند بسوی آن واگر بدانند فضیلتی که در حضور نماز عشا و نماز صبح است هر آئینه می آمدند آنها را واگرچه بطریق حبو باشد یعنی راه رفتن بر دو دست و دو زانو باشد

باب فضل سورة الفاتحة دربیان فضیلت سورهٔ فاتحه **مالک** عن العلاء بن عبد الرحمن بن یعقوب ان ابا سعید مولی عامر بن کریز اخبره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نادی ابی بن کعب وهو یصلی فلما فرغ من صلوته لحقه فوضع رسول الله صلی الله علیه وسلم یده علی یده وهو یرید ان یخرج من باب المسجد فقال انی لارجو ان لاتخرج من المسجد حتی تعلم سورة ما انزل فی التوریة ولا فی الانجیل ولا فی القرآن مثلها قال ابی فجعلت ابطئ فی المشی رجاء ذلک ثم قلت یا رسول الله السورة التی وعدتنی بها فقال کیف تقرأ اذا افتتحت الصلوة قال فقرءت علیه الحمد لله رب العلمین حتی اتیت علی آخرها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هی هذه السورة وهی السبع المثانی والقرآن العظیم الذی اعطیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ندا کرد ابی بن کعب را حال آنکه او نماز میگذارد پس وقتیکه فارغ شد از نماز خود رسید بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست خود را در دست او حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخواست که برآید از دروازه مسجد پس فرمود هر آئینه من امیدوارم که نه برآئی از مسجد تا آنکه بیاموزی سورتی که فرو نیامده است در توریة ونه در انجیل ونه در قرآن مانند آن گفت ابی پس شروع کردم که آهستگی میکردم در رفتن خود بامید انجاز آن وعده بعد ازان گفتم یا رسول الله سورتی که وعده دادی مرا آن کدام است فرمود چگونه میخوانی وقتیکه شروع میکنی نماز را گفت پس خواندم پیش

قوله ان یستهموا ان یقترعوا التهجیر التبکیر الی الصلوة فی الهاجرة وقیل مطلق التبکیر ۲۱۴ حبوا السکون الباء ای مشیا علی الیدین والرکبتین

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم الحمد رب العالمین تا آنکہ رسیدم باخر آن پس فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم این
است آن سورۃ موعودہ وہمانست سبع مثانی وقرآن عظیم کہ دادہ شدہ ام **مالک** عن العلاء بن عبد الرحمن
بن یعقوب انہ سمع ابا السائب مولی هشام بن زهرة یقول سمعت ابا هريرة یقول سمعت رسول اللہ صلعم یقول
قال اللہ تعالی قسمت الصلوۃ بینی وبین عبدی نصفین فنصفها لی ونصفها لعبدی ولعبدی ما سأل قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقرءوا یقول العبد الحمد للہ رب العالمین یقول اللہ تعالی حمدنی عبدی
یقول العبد الرحمن الرحیم یقول اللہ تعالی اثنی علی عبدی یقول العبد مالک یوم الدین یقول اللہ مجدنی
عبدی یقول العبد ایاک نعبد وایاک نستعین فهذہ الآیۃ بینی وبین عبدی ولعبدی ما سأل یقول العبد
اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فهؤلاء لعبدی
ولعبدی ما سأل فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ گفت خدا تعالی قسمت کردم نماز را یعنی قراءت سورۃ
فاتحہ را درمیان خود ودرمیان بندہ خود ونیمہ پس نصف آن مراست ونصف آن بندہ مراست وبندہ مراست
آنچہ سوال میکند فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بخوانید میگوید بندہ الحمد للہ رب العالمین میگوید خدا تعالی
ستائش گفت مرا بندہ من میگوید بندہ الرحمن الرحیم میگوید خدا تعالی ثنا فرستاد بر من بندہ من میگوید بندہ مالک
یوم الدین میگوید خدا تعالی تعظیم کرد مرا بندہ من میگوید بندہ ایاک نعبد وایاک نستعین میگوید خدا تعالی این آیت
مشترک است میان من ومیان بندہ من بندہ مراست آنچہ طلب میکند وبندہ میگوید اهدنا الصراط المستقیم الآیۃ
میگوید خدا تعالی پس اینها است بندہ مراست وبندہ مراست آنچہ سوال میکند **باب** فضل قل هو اللہ احد در
فضیلت سورۃ قل هو اللہ احد **مالک** عن عبد الرحمن بن عبد اللہ بن ابی صعصعۃ عن ابی سعید الخدری انہ سمع
رجلا یقرء قل هو اللہ احد یرددها فلما اصبح جاء الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فذکر لہ ذلک فکأن
الرجل یتقالها فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والذی نفسی بیدہ انها لتعدل ثلث القرآن ابو سعید
خدری شنید مردی را کہ میخواند قل هو اللہ احد تکرار میکرد آن را پس وقتیکہ صبح کرد پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
ذکر آن پیش آنحضرت نمود و گویا آن شخص شنوندہ کہ عبارت از ابو سعید است قلیل میدانست آن سورہ را پس فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم قسم بذات پاکی کہ نفس من بدست اوست هر آئینہ این سورہ برابر سیوم حصہ قرآن میشود **مالک** عن عبید
اللہ بن عبد الرحمن عن عبید اللہ بن حنین مولی آل زید بن الخطاب انہ قال سمعت ابا هريرة یقول اقبلت
مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فسمع رجلا یقرء قل هو اللہ احد فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

وجبت فسألته ماذا یا رسول الله قال الجنة قال ابو هریرة فاردت ان اذهب الی الرجل فابشره ثم فرقت
ان یفوتنی الغداء مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فآثرت الغداء مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثم ذهبت الی الرجل فوجدته قد ذهب ابو ہریرہ گفت آمدم ہمراہ آنحضرت صلی الله علیہ وسلم پس شنید آنحضرت
صلی الله علیہ وسلم شخصی را کہ میخواند قل ہو الله احد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیہ وسلم واجب شد پس سوال
کردم آنحضرت را صلی الله علیہ وسلم وگفتم چہ چیز واجب شد یا رسول الله فرمود بہشت واجب شد گفت ابو ہریرہ
پس قصد کردم کہ بروم بسوی آن شخص پس بشارت دہم او را بعد ازان ترسیدم کہ فوت شود طعام چاشت ہمراہ
آنحضرت صلی الله علیہ وسلم پس اختیار کردم طعام چاشت را ہمراہ آنحضرت صلی الله علیہ وسلم بعد ازان رفتم بسوی
آن مرد پس یافتم او را کہ رفتہ بود

باب فضل تبارک الذی بیدہ الملک در بیان فضیلت سورہ ملک

مالک عن ابن شہاب عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف انہ اخبرہ ان قل ہو الله احد تعدل ثلث القرآن وان تبارک
الذی بیدہ الملک تجادل عن صاحبہا حمید بن عبد الرحمن گفت قل ہو الله احد برابر میشود سیوم حصہ قرآن را
در ثواب وتبارک الذی بیدہ الملک خصومت میکند از طرف خوانندہ خود یعنی شفاعت میکند بجای یعنی در قبر یا لاکہ خصومت
در قیامت و دفع میکند از خوانندہ خود عذاب را

باب فضل انا فتحنا لک در بیان فضیلت سورہ انا فتحنا لک

مالک عن زید بن اسلم
عن ابیہ ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم کان یسیر فی بعض اسفارہ وعمر بن الخطاب یسیر معہ لیلا فسألہ
عمر عن شیء فلم یجبہ رسول الله صلی الله علیہ وسلم ثم سألہ فلم یجبہ ثم سألہ فلم یجبہ فقال عمر ثکلتک
امک عمر نزرت رسول الله صلی الله علیہ وسلم ثلاث مرات کل ذلک لا یجیبک قال عمر فحرکت
بعیری حتی اذا کنت امام الناس وخشیت ان ینزل فی القرآن قال فما نشبت ان سمعت صارخا یصرخ بی
قال فقلت لقد خشیت ان یکون نزل فی قرآن قال فجئت رسول الله صلی الله علیہ وسلم فسلمت علیہ
فقال لقد انزلت علی فی ہذہ اللیلة سورة ہی احب الی مما طلعت علیہ الشمس ثم قرأ انا فتحنا لک فتحا مبینا
رسول الله صلی الله علیہ وسلم سیر میکرد در بعض سفرہا خود وعمر بن الخطاب نیز سیر میکرد ہمراہ آنحضرت صلی الله علیہ
وسلم در وقت شب پس سوال کرد عمر بن الخطاب آنحضرت را صلی الله علیہ وسلم از چیزی پس جواب نداد او را
آنحضرت صلی الله علیہ وسلم بعد ازان باز سوال کرد آنحضرت را صلی الله علیہ وسلم پس جواب نداد او را بعد
ازان باز سوال کرد پس جواب نداد او را پس گفت عمر بخود گم کند ترا مادر تو ای عمر تشویش دادی آنحضرت را صلی الله
علیہ وسلم سہ بار و ہر بار جواب نمیداد ترا گفت عمر پس جنبانیدم شتر خود را تا آنکہ شدم پیش پیش مردمان وترسیدم

قلت: یتقادمہا بتشدید اللام ای یتقدمہا قبلة

فرقت ای خفت

۲۱۴

قلت: تجادل ای تجادل الملائکة فی القبر عنہ

الفتح لتدفع عنہ العذاب

قلت: ثکلتک امک دعاء علیہ

ای فقدتک امک ای نزرت الحت علیہ

زراء مستففا ای الحت علیہ حتی ثقل علیہ ذکرہ ما التشدید یکثر السوال المعجمة موحدة ساکنة ای لم انقل لشئ غیر ما ذکرت والمعنی لم البث ولم امکث

که نازل شود در باب من آیتی از قرآن پس درنگ کردم که تشنیدم آواز دهنده را که آواز میداد مرا گفتم می
ترسم که نازل شده باشد در باب من آیتی پس آمدم پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس سلام گفتم بروی پس فرمود
هر آئینه فرود آمده بر من امشب سورتی هر آئینه آن سورة دوست ترست نزدیک من از هرچه روشن شده است برروی
آفتاب بعد از ان خواند انا فتحنا لک فتحا مبینا **باب** فضل ذکر الله تعالی فضیلت ذکر خدا تعالی **مالک**
عن زیاد بن ابی زیاد قال قال ابو الدرداء الا اخبرکم بخیر اعمالکم وارفعها فی درجاتکم وازکاها عند
ملیککم وخیر لکم من عطاء الذهب والورق وخیر لکم من ان تلقوا عدوکم فتضربوا اعناقهم ویضربوا
اعناقکم قالوا بلی قال ذکر الله وقال زیاد بن ابی زیاد قال ابو عبد الرحمن معاذ بن جبل ما عمل ابن آدم
من عمل انجی له من عذاب الله من ذکر الله گفت ابو الدرداء آیا خبر دهیم شما را بهترین عملهای شما و بلند کننده
ترین اعمال شما در درجات شما را و پاکیزه ترین عملهای شما نزدیک پادشاه شما و آنچه بهتر است شما را از دادن طلا
و نقره و بهتر است شما را از آنکه ملاقات کنید با دشمن خویش پس شما بزنید گردن ایشان را و ایشان بزنند گردن شما
را حاضران گفتند آری خبر ده ما را گفت آن ذکر خداست و گفت زیاد بن ابی زیاد که گفت معاذ بن جبل عمل
نکرده است فرزند آدم هیچ عملی که نجات دهنده باشد او را از عذاب خدا تعالی زیاده تر از ذکر خدا تعالی **باب** ۲۱۵
الباقیات الصالحات بیان باقیات صالحات قال الله تعالی والباقیات الصّٰلحٰت خیر عند ربک ثوابا
وخیر املا و مو خدا تعالی حسنات پاینده شائسته بهتر اند نزدیک خدا از جهت ثواب و خوب تر اند از جهت امید
داشتن **مالک** عن عمارة بن صیاد عن سعید بن المسیب انه سمعه یقول فی الباقیات الصالحات
انها قول العبد الله اکبر وسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله ...... ولا حول ولا قوة الا بالله عماره بن صیاد
شنید سعید بن المسیب را که میگفت در باب باقیات صالحات هر آئینه آنها گفتن بنده است این کلمات را الله اکبر
و سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله ...... و لا حول و لا قوة الا بالله **باب** فضل الحمد لله تعالی
فضیلت گفتن کلمه الحمد **مالک** عن نعیم بن عبد الله المجمر عن علی بن یحیی الزرقی عن ابیه عن رفاعة
بن رافع الزرقی انه قال کنا یوما نصلی وراء رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما رفع رسول الله
صلی الله علیه وسلم راسه من الرکعة وقال سمع الله لمن حمده قال رجل وراءه ربنا ولک الحمد حمدا
کثیرا طیبا مبارکا فیه فلما انصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من المتکلم آنفا قال الرجل انا
یا رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد رایت بضعة وثلثین ملکا یبتدرونها ایهم

یکتبهن اولاً رفاعه بن رافع گفت نماز میگذاردیم ما روزی پس پشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس وقتی که
برداشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سر مبارک خود را از رکوع و گفت سمع الله لمن حمده گفت مردی که پس پشت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود ربنا لک الحمد الی آخره ای پروردگار ما تراست ستائش آنستائیشی که بسیار است
و پاکیزه و برکت نهاده شده در آن پس وقتیکه بازگشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز فرمود که بود این
سخن گوینده اکنون گفت آن مرد منم یا رسول الله پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هر آئینه دیدم سی و چند
فرشته را شتابی میکردند این کلمات تا کدام یک از ایشان بنویسد آنرا نخستین همه **باب** فضائل الدعاء و بیان
فضائل دعا قال الله تعالی اُدْعُوْنِیْ اَسْتَجِبْ لَکُمْ فرمود خدای تعالی بخوانید مرا یعنی دعا کنید بجناب من تا قبول کنم
دعای شما را **مالک** عن زید بن اسلم انه کان یقول ما من داع یدعو الا کان بین احدی ثلث اِمّا ان
یستجاب له واما ان یدخر له واما ان یکفر عنه زید بن اسلم میگفت نیست هیچ دعاکننده که دعا میکند مگر که میباشد
حال او یکی ازین سه خصلت یا این است که قبول کرده شود دعا او را و یا ذخیره نهاده شود برای او یا زائل کرده شود از
وی گناهان او را **باب** العزم فی المسئلة و بیان فضیلت قصد تمام کردن در سوال **مالک** عن ابی
الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یَقُلْ احدکم اذا دعا اللهم اغفر لی
ان شئت اللهم ارحمنی ان شئت لیعزم المسئلة فانه لا مُکْرِهَ له رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود باید که
نگوید یکی از شما وقتیکه دعا کند بار خدایا بیامرز مرا اگر خواهی بار خدایا رحم کن مرا اگر خواهی باید که بقصد تمام کند سوال
را پس هر آئینه هیچکس جبر کننده نیست خدا را **باب** کراهیة الاستعجال فی الدعاء و بیان کرده بودن
شتاب طلبی در دعا **مالک** عن ابن شهاب عن ابی عبید مولی ابن ازهر عن ابی هریرة ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال یستجاب لاحدکم ما لم یُعَجِّلْ فیقول قد دعوت فلم یستجب لی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود دعا قبول کرده میشود برای یکی از شما تا وقتیکه شتاب طلبی نکرده است میگوید هر آئینه دعا
کردم پس قبول کرده نشد برای من **باب** السنة ان لا یجهر فی الدعاء ولا یخافت به مسنون است
در دعا که بلند خوانده نشود و پست خوانده نشود آنرا **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه انه قال انما
انزلت هذه الآیة ولا تجهر بصلوتک ولا تخافت بها وابتغ بین ذلک سبیلا فی الدعاء عروه گفت نازل
شد این آیة ولا تجهر بصلوتک الآیة در باب دعا معنی آیة این است بلند مخوان نماز خود را و این همه پست مخوان
آنرا و بجوی میان این و آن راهی یعنی توسط در میان جهر و اخفا **باب** کلمات مبارکات دعوات من

دعاء النبي صلی اللہ علیہ وسلم واصحابہ کلمات با برکاتی کہ روایت کردہ شد از دعاء آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم واصحاب او **مالک** عن یحیی بن سعید انہ بلغہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یدعو
فیقول اللہم فالق الاصباح وجعل اللیل سکنا والشمس والقمر حسبانا اقض عنی الدین واغننی من
الفقر وامتعنی بسمعی وبصری وقوتی فی سبیلک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دعا میکرد پس میگفت اللہم
فالق الاصباح الخ یعنی ای بارخدایا ای شگافندہ صبح ای گردانندہ شب را وقت آرام وای گردانندہ آفتاب
وماہ را روندہ بحساب مقرر ادا کن از من قرض مرا وبی نیاز کن مرا از فقر وبہرہ مند کن مرا از شنوائی من وبینائی
من وقوت من در راہ خود **مالک** انہ بلغہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یدعو فیقول اللہم
انی اسئلک فعل الخیرات وترک المنکرات وحب المساکین واذا اردت فی الناس فتنۃ فاقبضنی الیک
غیر مفتون رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دعا میکرد ومیگفت بارخدایا بہ تحقیق من سوال میکنم ترا کردن کارہای
نیک وترک نمودن کارہای ناپسند وفتیکہ ارادہ کنی درمیان مردمان فتنہ را پس قبض کن مرا بسوی خود بغیر
فتنہ **مالک** انہ بلغہ ان عبد اللہ بن عمر قال اللہم اجعلنی من ائمۃ المتقین عبد اللہ بن عمر در دعا
گفت ای بارخدایا گردان مرا از جملہ پیشوایان جمیع پرہیزگاران **مالک** انہ بلغہ ان ابا الدرداء کان یقوم
من جوف اللیل فیقول نامت العیون وغارت النجوم وانت الحی القیوم ابو الدرداء بر میخاست در میان
شب پس میگفت بخواب رفتند چشمہا وفرو رفتند ستارہا وتو زندہ بر پا دارندہ وتدبیر کنندہ عالم **باب** فضل
الثلث الاخر من اللیل دربیان فضائل سیوم حصہ از آخر شب **مالک** عن ابن شہاب عن ابی
عبد اللہ الاغر وعن ابی سلمۃ بن عبد الرحمن عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ینزل
ربنا تبارک وتعالی کل لیلۃ الی السماء الدنیا حین یبقی ثلث اللیل الاخر فیقول من یدعونی فاستجیب
لہ ومن یسالنی فاعطیہ ومن یستغفرنی فاغفر لہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود فرود آید پروردگار
ما ہر شبی بسوی آسمان دنیا نزدیک وقتیکہ باقی میماند سیوم حصہ آخر شب پس میفرماید کیست کہ دعا کند بجناب من
پس قبول کنم دعاء او را وکیست کہ سوال کند از من پس بدہم او را وکیست کہ طلب آمرزش گناہان کند از من
پس بیامرزم گناہان او را **باب** تدبیر العظام باللیل **مالک** عن یحیی بن سعید عن ابن شہاب
ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قام من اللیل فنظر فی افق السماء فقال ماذا فتح اللہ اللیلۃ من الخزائن
وماذا وقع من الفتن کم من کاسیۃ فی الدنیا عاریۃ یوم القیمۃ ایقظوا صواحب الحجر رسول اللہ صلی

علیه وسلم برجاست وبعض اوقات شب بسی نظر کرد بکرانه آسمان پس فرمود چه قدر کشاده است خدا تعالی امشب
از خزانها وچه قدر واقع شده است در زمین از فتنها بسا زیبا شند زن لباس پوشنده در دنیا برهنه در روز
قیامت بیدار کنید زنان ساکنان حجرها مترجم گوید احادیث و آیات متظاهر اند که حقتعالی با وصف تعالی از
زمان و زمانیات تخصیص فرموده است بعضی از منه را ببعضی وقایع وانقدر از ضروریات دین است که بتواتر ثابت
و نیز از ضروریات ثابت است که وقت آخر شب عمده اوقاتی است که بندگان در انوقت به پروردگار نزدیک
میشوند و نزول رحمت الله در انوقت بیشتر از دیگر اوقات ظهور میکند و قبول طاعات واجابت دعوات و
تقدیر حوادث در انوقت اکثر از اوقات دیگر واقع میشود و درین حدیث دلیل است بر آنکه معانی مصور میشوند
در عالمی فوق عالم ناسوت و نازل میشوند بر ارض قبل از وجود محسوس که نهایس فتح خزاین و نزول فتن که بعد از رحلت
آنحضرت صلعم واقع شد وقت نزول بر آنحضرت منکشف گشت والله اعلم **باب** فضل صلوة اللیل و در بیان
فضیلت نماز تهجد **مالك** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال یعقد الشیطان علی قافیة راس احدکم اذا هو نام ثلث عقد یضرب مکان کل عقدة علیك لیل
طویل فارقد فان استیقظ فذکر الله انحلت عقدة فان توضا انحلت عقدة فان صلی انحلت عقدة
فاصبح نشیطا طیب النفس والا اصبح خبیث النفس کسلان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود میزند
شیطان بر آخر سر یکی از شما وقتیکه بخواب میرود سه گره و دم میکند بجای هر گره این کلمه را علیك لیل طویل فارقد
یعنی باقی مانده است بر تو شب دراز پس بخواب رو پس اگر بیدار شود و پس یاد کند خدا را کشاده گردد یک
گره پس اگر وضو کند کشاده گردد گره دیگر پس اگر نماز گذارد کشاده گردد گره دیگر پس صبح کند با نشاط و خوش
دلی و اگر چنین نکند صبح کند پژمان دل و کسلمند شده **باب** الشهداء سبعة سوی القتل فی سبیل الله
شهیدان هفت کس اند سوای قتل در راه خدا تعالی **مالك** باسناده فی قصة عیادة النبی صلی الله علیه وسلم
عبد الله بن ثابت وصیاح النسوة علیه قالت ابنته والله ان کنت لارجوا ان تکون شهیدا فانك قد
کنت قضیت جهازك فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله قد اوقع اجره علی قدر نیته و
ما تعدون الشهادة قالوا القتل فی سبیل الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهداء سبعة
سوی القتل فی سبیل الله المطعون شهید والغریق شهید وصاحب ذات الجنب شهید والمبطون شهید والحریق شهید
والذی یموت تحت الهدم شهید والمرءة تموت بجمع شهیدة گفت راوی عبد الله بن ثابت قسم بخدا اگر

امید میداشتم که باشی تو شهید پس هر آئینه تو بیکردی سامان جهاد را پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم
هر آئینه خدا تعالی ثابت داشت اجر او را بقدر نیت او و چه چیز را میشمارید شهادت گفتند قتل در راه خدا تعالی پس
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم شهیدان هفت اند سوای قتل در راه خدا تعالی مرده بطاعون شهید است و غرق شونده شهید است
و مرده بسبب سوختن شهید است و صاحب مرض ذات الجنب شهید است و مرده بمرض شکم شهید است و کسیکه
بمیرد زیر دیوار افتاده شده شهید است و زنیکه بمیرد بسبب حمل شهید است **باب** المصائب تکفر الذنوب
مصیبتها زائل میکنند گناهان را **مالک** عن یزید بن خصیفة عن عروة بن الزبیر انه قال سمعت زوج
النبی صلی الله علیه وسلم تقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصیب المؤمن من مصیبة حتی
الشوکة الا قص بها او کفر من خطایاه لا یدری یزید ایهما قال عروة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
نمیرسد بمسلمان هیچ مصیبتی تا آنکه میرسد او را خاری مگر آنکه عوض از آن داده میشود یا گفت زائل کرده میشود گناهان او
نمیداند یزید که راوی این حدیث است که کدامی کلمه ازین دو کلمه گفت عروه **مالک** عن محمد بن عبد
الله بن ابی صعصعة انه قال سمعت ابا الحباب سعید بن یسار یقول سمعت ابا هریرة یقول قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم من یرد الله به خیرا یصب منه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که خدای
تعالی اراده کند در حق او خیر مصیبت میرساند او را **مالک** انه بلغه عن ابی الحباب سعید بن یسار
عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما یزال المؤمن یصاب فی ولده وحامته حتی یلقی الله
ولیس له خطیئة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود همیشه است مسلمان که مصیبت رسانیده میشود او را
در فرزندان او و نزدیکیان او تا آنکه ملاقات کند با خدا تعالی و نیست او را هیچ گناهی **مالک** عن سمی مولی
ابی بکر عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الشهداء خمسة المطعون
والمبطون والغرق وصاحب الهدم والشهید فی سبیل الله رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود شهیدان
پنج فریق اند مرده بسبب طاعون و مرده بسبب مرض شکم و مرده بسبب غرق شدن و صاحب افتادن دیوار
و شهید در راه خدا تعالی **باب** ثواب المریض اذا احتسب وجد فی هر حضر در بیان ثواب بیمار و کسیکه
طلب اجر کند بصبر و شکر گوید در بیماری خود **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال اذا مرض العبد بعث الله تبارک وتعالی الیه ملکین فقال انظروا ماذا یقول
لعواده فان هو اذا جاءوه حمد الله واثنی علیه رفع ذلک الی الله وهو اعلم فیقول لعبدی علی ان توفیته

ان ادخله الجنة وان انا شفيته ان ابدل له لحما خيرا من لحمه ودما خيرا من دمه وان اكفر عنه

سيئاته ...... رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود وقتيكه بيمار شود بنده ميفرستد بسوى او خدا تعالى دو

فرشته را پس ميفرمايد به بينيد چه چيز ميگويد به بيمار پرسى كنندگان را پس اگر وى وقتيكه بيمار پرسندگان آمدند پيش او

حمد گفت خدا تعالى را و ثنا گفت بر وى بر داشته شد اين مقوله بسوى خدا تعالى و او دانا تر است پس ميگويد

وعده است بنده مرا بر ذمه من كه اگر قبض كنم روح او را داخل كنم او را در بهشت و اگر شفا دهم او را عوض

دهم او را گوشتى بهتر از گوشت او و خونى بهتر از خون او و زائل كنم از وى گناهان او را **مالك** عن يحيى

بن سعيد ان رجلا جاءه الموت في زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له رجل هنيئا له مات

ولم يبتل بمرض فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ويحك وما يدريك لو ان الله ابتلاه بمرض يكفر به من

سيئاته مردى رسيد او را موت در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس گفت او را مردى حالانكه خوش است او را

بمرد و حال آنكه گرفتار نشد به بيمارى پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم واى باد بر تو و چه چيز معلوم كرد ترا اگر

خدا تعالى مبتلا ميكرد او را بمرضى زائل ميكرد بسبب آن مرض بعض گناهان او را **باب** ثواب من ماتت

له الاولاد اذا احتسبهم در بيان ثواب كسى كه مرد او را فرزندان وقتيكه طلب اجر كند بصبر بر ايشان

مالك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال لا يموت لاحد من المسلمين ثلثة من الولد فتمسه النار الا تحلة القسم رسول الله صلى الله عليه وسلم

فرمود نمى ميرد يكى از مسلمانان را سه تن از فرزندان پس برسد او را آتش مگر براى حلال كردن قسم **مالك**

عن محمد بن ابي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم عن ابيه عن ابي النضر السلمي ان رسول الله صلى الله

عليه وسلم قال لا يموت لاحد من المسلمين ثلثة من الولد فيحتسبهم الا كانوا له جنة من النار

فقالت امراة عند رسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله او اثنان قال او اثنان رسول الله

صلى الله عليه وسلم فرمود نمى ميرد يكى از مسلمانان را سه تن از فرزندان پس طلب اجر كند بصبر بر ايشان مگر

باشند اين فرزندان سپرى براى او از آتش دوزخ پس گفت زنى كه نشسته بود نزديك آنحضرت صلى الله

عليه وسلم يا رسول الله اگر ميرند دو تن فرمود يا دو تن **باب** الحسبة في المصيبة من ماتت له ميت او فاتت

من يده فائتة در بيان سخن نفع دهنده براى كسى كه مرد او را ميتى يا گم شد از دست او چيزى **مالك** عن

يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه قال هلكت امراة لي فاتاني محمد بن كعب القرظي يعزيني بها

قلت فتمسه بالنصب جوابا للنفي بتحلة القسم بفتح المثناة وكسر الحاء المهملة وتشديد اللام اي ما ينحل به القسم وهو اليمين والمراد

٢٢٠ بالقسم قوله تعالى وان منكم الا واردها

فقال انه کان فی بنی اسرائیل رجل فقیه عالم عابد مجتهد وکانت له امراة وکان بها معجبا ولها محبا فماتت

فوجد علیها وجدا شدیدا ولقی علیها آسفا حتی خلی فی بیت وغلق علی نفسه الباب واحتجب من الناس

فلم یکن یدخل علیه احدا وان امراة سمعت به فجاءته فقالت ان لی الیه حاجة استفتیه فیها لیس یجزینی

فیها الا مشافهته فذهب الناس ولزمت بابه وقالت ما لی منه بد فقال له قائل ان ههنا امراة

ارادت ان تستفتیک وقالت ان اردت الا مشافهته وقد ذهب الناس وهی لا تفارق الباب

فقال ائذنوا لها فدخلت علیه فقالت انی جئتک استفتیک فی امر قال وما هو قالت انی استعرت

من جارة لی حلیا فکنت البسه واعیره زمانا ثم انهم ارسلوا الی فیه افاؤدیه الیهم فقال نعم والله فقالت

انه قد مکث عندی زمانا فقال ذلک احق لردک ایاه الیهم حین اعاروکیه زمانا فقالت ای یرحمک الله

افتاسف علی ما اعارک الله ثم اخذه منک وهو احق به منک فابصر ما کان فیه ونفعه الله بقولها

قاسم بن محمد گفت مرد زنی از آن من پس آمد پیش من محمد بن کعب قرظی تعزیت میکرد مرا در باب آن زن پس

گفت هر آئنه سخن نیست که بود در بنی اسرائیل مردی فقیهی عالمی عابدی ریاضت کننده و بود او را زنی و

بود شیفته بآن زن و دوست دارنده او پس مرد آن زن پس غمگین شد بروی غم شدید و یافت بروی غمی تا

آنکه تنها شد در خانه و بست بر خود دروازه او در پرده شد از مردمان پس داخل نمیشد بروی هیچکس و هر آئینه

زنی شنید این ماجرا پس آمد پیش او پس گفت هر آئینه مرا بسوی این فقیه عابد حاجتی هست فتوی طلب خواهم

کرد از وی و دران حاجت کفایت نمیکند مرا در آن صورت مگر رو برو سخن گفتن با او پس رفتند مردمان

از دروازه عابد و نرفت آن زن و لازم گرفت دروازه او را و گفت نیست مرا از ملاقات او هیچ چاره

پس گفت پیش آن عابد گوینده که بر دروازه زنی هست اراده کرده هست که طلب فتوی کند از تو و گفت نمیخواهم

مگر رو برو سخن گفتن با او پس رفتند مردمان و او جدا نمیشود از دروازه پس گفت عابد دستوری دهید او را پس

داخل شد بروی پس گفت هر آئنه آمدم پیش تو سوال میکنم از تو در کاری گفت عابد چیست آن کار

گفت هر آئنه عاریت گرفتم از زنی که همسایه منست زیوری را پس میپوشیدم آنرا و عاریت میدادم آن را

زمانی بعد از آن آنمردمان آدم فرستادند پیش من در باب آن زیور آیا رد کنم آنرا بسوی ایشان گفت آری

بخدا قسم پس گفت هر آئنه آن زیور دیر زنگ کرده بود نزدیک من زمانی پس گفت عابد این دیر زنگ کردن

زیور نزدیک تو اولی تر میکند رد تو آن زیور را بایشان وقتیکه عاریت دادند ترا زمانی پس گفت آن زن

لم قلت ما ادری منه من العالمة انما هو من جهة ۲۲۱ ضرب المثل لا یدخل فی مفهوم الکذب کان قولک زید اسد اذا اردت انه شجاع لیس بکذب وان اردت انه الحیوان المعروف فهذا کذب

ای عابد رحم کن و خدا ترا آیا افسوس میکنی بر چیزیکه عاریت داد ترا خدا تعالی بعد از آن گرفت آنرا از تو واو

مالک تر ست با و بنسبت تو پس عابد بینا شد بآنچه در وی بود و نفع داد او را خدا تعالی بسبب سخن آن زن **باب**

فضل الصوم در بیان فضیلت روزه داشتن **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول

الله صلی الله علیه وسلم قال والذی نفسی بیده لخلوف فم الصیام اطیب عند الله من ریح المسک انما

یذر شهوته وطعامه وشرابه من اجلی فالصیام لی وانا اجزی به مختصر رسول الله صلی الله علیه وسلم

فرمود قسم بذاتی که نفس من در دست قدرت اوست هر آئینه بوی دهان روزه دار خوشبو تر ست نزدیک

خدا تعالی از بوی مشک خدا تعالی میفرماید جز این نیست که میگذارد شهوت خود را یعنی جماع را و طعام خود را و

آشامیدن خود را برای من پس روزه برای من است و من جزا میدهم بعوض آن او را **باب** فضل شهر

رمضان در فضائل ماه رمضان **مالک** عن عمه ابی سهیل بن مالک عن ابیه عن ابی هریرة انه قال اذا دخل

رمضان فتحت ابواب الجنة وغلقت ابواب النار وصفدت الشیاطین ابو هریره گفت وقتیکه در آید

رمضان کشاده کرده میشود دروازهای بهشت و بسته میگردد دروازهای دوزخ و در زنجیر کرده میشوند شیطانان

باب فضل قیام رمضان در بیان فضیلت شب خیزی در رمضان **مالک** باسناده ان رسول

الله صلی الله علیه وسلم کان یقول من قام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه

رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرمود هر که شب خیزی کند در رمضان از سر ایمان و طلب اجرت آمرزیده

شود برای او آنچه گذشت پیش از آن از گناهان او **باب** فضل لیلة القدر در بیان فضیلت شب

قدر **مالک** انه سمع من یثق به من اهل العلم یقول ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اری اعمار

الناس قبله او ما شاء الله من ذلک فکانه تقاصر اعمار امته عن ان لا یبلغوا من العمل مثل الذی بلغ

غیرهم فی طول العمر فاعطاه الله لیلة القدر خیر من الف شهر مالک شنید از شخصی که اعتماد داشت بروی

از اهل علم که میگفت هر آئینه رسول الله صلی الله علیه وسلم را نموده شد عمرهای مردمانی که پیش از آنحضرت صلی الله

علیه وسلم بودند یا آنقدر که خدا تعالی خواست از اعمار ایشان پس گویا کوتاه پنداشت آنحضرت صلی الله علیه

وسلم عمرهای امت های خود را از انکه رسند از عمل مثل آنچه رسیده بودند بآن غیر ایشان در طول پس عطا فرمود

او را خدا تعالی شب قدر که وی بهتر است از هزار ماه **باب** فضل الصدقة بیان فضیلت صدقه

مالک عن یحیی بن سعید عن ابی الحباب سعید بن یسار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

علیه وسلم ذکر بعض عباد بنی اسرائیل عبد الله ثمانین عاما او الف شهر لم یعص الله طرفة عین فعجبت الصحابة من ذلک فنزلت لیلة القدر ۱۲

قال من تصدق بصدقة من كسب طيب ولا يقبل الله الا طيبا كان انما يضعها في كف الرحمن يربيها

له كما يربي احدكم فلوه او فصيله حتى تكون مثل الجبل رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که تصدق

کند صدقه از کسب پاک و قبول نمیکند خدا تعالی مگر پاک را جز این نمیباشد که می نهد آن صدقه را در دست

خدا تعالی پرورش میدهد آن را برای آن صدقه دهنده چنانکه پرورش میدهد یکی از شما بچه اسپ خود را یا بچه شتر

خود را تا آنکه میشود آن صدقه مانند کوه **باب** للسائل حق وان جاء علی فرس سوال کننده را حقی است

اگرچه بیاید بر اسپ **مالك** عن زید بن اسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اعطوا السائل

وان جاء علی فرس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بدهید سوال کننده را اگرچه بیاید بر اسپ **باب**

الصدقة بالشیء القلیل بیان صدقه چیز اندک **مالك** عن زید بن اسلم عن عمرو بن معاذ الاشهلی

الانصاری عن جدته انها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا نساء المؤمنات لا تحقرن

احدیکن لجارتها ولو کراع شاة محرق رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود حقیر نداند یکی از شما زنان را که همسایه

او ست یعنی بترک هدیه و اگرچه پاچه سوخته شده هدیه کند **مالك** عن زید بن اسلم عن ابن بجید ثم الحارثی

عن جدته ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ردوا المسکین ولو بظلف محرق رسول الله صلی الله علیه

وسلم فرمود باز گردانید مسکین را اگرچه بسم سوخته باشد **مالك** قال بلغني ان مسکینا استطعم عائشة

ام المؤمنین وبین یدیها عنب فقالت لانسان خذ حبة فاعطه ایاه فجعل ینظر الیها ویعجب فقالت

عائشة اتعجب کم تری فی هذه الحبة من مثقال ذرة مالک گفت که خبر رسید مرا که سکینی طلب طعام

کرد از حضرت عائشه و پیش او بود انگور پس فرمود آدمی را بگیر یک دانه پس بده آن را آن مسکین پس میدید او

بجانب حضرت عائشه و تعجب میکرد پس فرمود عائشه آیا تعجب میکنی چه قدر می بینی درین حبه از هم سنگ ذره **باب**

حق الاقارب در بیان حق اقارب **مالك** باسناده فی قصة ابی طلحة حین تصدق ببیرحاء قال

رسول الله صلی الله علیه وسلم انی اری ان تجعله فی الاقربین فقال ابو طلحة افعل یا رسول الله

فقسمها ابو طلحة فی اقاربه وبنی عمه فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو طلحه را وقتی که قصد کرده بود که

تصدق کند در راه خدا بیرحاء را هر آئنه من مصلحت می بینم که قسمت کنی آن را در میان اهل قرابت خویش گفت

ابو طلحه چنین کنم یا رسول الله پس قسمت کرد آن را ابو طلحه در میان نزدیکیان خود و اولاد عم خود **مالك**

عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی صعصعة عن سلیمان بن یسار انه قال دخل رسول الله

٢٢٣

صلى الله عليه وسلم بيت ميمونة بنت الحارث فاذا ضباب فيها بيض ومعه عبد الله بن عباس وخالد
بن الوليد فقال من اين لكم هذا فقالت اهدته لي اختي هزيلة بنت الحارث فقال لعبد الله بن
عباس وخالد بن الوليد كلا فقالا او لا تاكل انت يا رسول الله فقال اني تحضرني من الله حاضرة
فقالت ميمونة انسقيك يا رسول الله من لبن عندنا فقال نعم فلما شرب قال من اين لكم هذا فقالت
اهدته لي اختي هزيلة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارايتك جاريتك التي استامرتني في
عتقها اعطيها اختك وصلي بها رحمك ترعى عليها فانه خير لك واخل شد رسول الله در خانه ميمونه بنت
حارث که یکی از ازواج آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم پس ناگاه آنجا سوسمارها ست ودرآن سوسمار بیضه ها ست
وهمراه آنحضرت عبد الله بن عباس وخالد بن ولید بود پس فرمود ازکجا آمد شما این طعام گفت میمونه هدیه فرستاد
بمن خواهر من هزیله دختر حارث پس فرمود عبد الله بن عباس را وخالد بن ولید را شما بخورید ایشان گفتند تو
نمیخوری یا رسول الله فرمود هر آئینه حاضر میشود نزدیک من از جانب خدا تعالی حاضر شونده پس گفت میمونه آیا نوشانیم
ترا یا رسول الله از شیری که نزدیک ماست پس فرمود آری پس وقتیکه نوشید فرمود ازکجاست شما را این
شیر پس گفت میمونه هدیه فرستاد برای من خواهر من هزیله پس فرمود رسول الله میمونه را آیا دیدی تو آن کنیزک
خود را که طلب مشورت کردی از من در آزاد کردن او بده او را بخواهر خود ووصل کن با قرابت خود را
تا خدمت کند او را هر آئینه این چیز بهتر است ترا **باب** فضل كفالة اليتيم فضیلت خبرداری کردن یتیم

مالك عن صفوان بن سليم انه بلغه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال انا وكافل اليتيم له او
لغيره في الجنة كهاتين اذا اتقى واشار باصبعه الوسطى والتي تلي الابهام رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود من وخبرداری کننده وتربیت نماینده یتیم وآن یتیم از آن او باشد یا از غیر او در بهشت مانند این دو
انگشت با شیم وقتیکه پرهیزگاری نماید واشاره فرمود بانگشت وسطی وانگشتی که متصل ابهام است **باب**
لا ياخذ الصدقة الا باضطرار نگیرد صدقه را الا باضطرار **مالك** عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لان ياخذ احدكم حبله فيحتطب على
ظهره خير من ان ياتي رجلا اعطاه الله من فضله فيساله اعطاه او منعه رسول الله صلی الله علیه
فرمود قسم بذاتی که نفس من در دست اوست آنکه بگیرد یکی از شما ریسمان خود را پس هیزم کند بر پشت خود بهتر
است از آنکه بیاید در پیش مردی که داده است او را خدا تعالی از فضل خود یعنی توانگری پس سوال کند از وی

میدہد او را یا نہ بدہد او را یعنی بخیر **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وهو

على المنبر وهو يذكر الصدقة والتعفف عن المسئلة اليد العليا خير من اليد السفلى واليد العليا هي

المنفقة والسفلى هي السائلة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر منبر بود

و ذکر میکرد صدقه را و خود را باز داشتن از سوال پس فرمود دست بالا بهتر است از دست زیرین و دست بالا عطا

کننده است و دست زیرین سوال کننده است **مالك** عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله

صلى الله عليه وسلم قال ليس المسكين بهذا الطواف الذي يطوف على الناس ترده اللقمة واللقمتان والتمرة

والتمرتان قالوا فمن المسكين يا رسول الله قال الذي لا يجد غنى يغنيه ولا يفطن الناس له فيتصدق عليه

ولا يقوم فيسأل الناس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نیست مسکین حقیقی طواف کننده که بر میگردد بر مردمان

پس باز میگرداند او را یک لقمه و دو لقمه و یک خرما و دو خرما گفتند پس کیست مسکین یا رسول الله فرمود مسکین کسی است که نمی یابد

مالی که بی احتیاج گرداند او را و مطلع نمیشوند مردمان بروی تا صدقه داده شود او را بر نمی خیزد تا سوال کند از مردمان

مالك عن زيد بن اسلم عن ابيه قال قال عبد الله بن الارقم ادللني على بعير من المطايا استحمل عليه امير

المومنين فقلت نعم جملا من الصدقة فقال عبد الله بن الارقم اتحب ان رجلا بادنا في يوم حار غسل لك ما

تحت ازاره ورفغيه ثم اعطاكه فشربته قال فغضبت وقلت يغفر الله لك اتقول لي مثل هذا فقال عبد

الله بن الارقم انما الصدقة اوساخ الناس يغسلونها عنهم گفت عبد الله بن ارقم اسلم را که دلالت کن مرا بر شتری

از شتران سواری تا طلب کنم از امیر المومنین که سوار کند مرا بر آن پس گفتم آری شتری هست از صدقه پس گفت

عبد الله بن ارقم آیا دوست میداری که مردی فربه در روز گرم بشوید برای تو آنچه زیر ازار اوست و میان

ران و عانه را بعد از آن بدهد ترا پس بنوشی آنرا گفت پس خشم گرفتم و گفتم خدا بیامرزد ترا آیا میگوئی مرا

این سخن پس گفت عبد الله بن ارقم جز این نیست که صدقه وسخ مردمان است میشویند آنرا از خویش **باب**

ما نقصت صدقة من مال ناقص نکرد صدقه مال را **مالك** عن العلاء بن عبد الرحمن انه سمعه يقول

ما نقصت صدقة من مال وما زاد الله عبدا بعفو الا عزا وما تواضع عبد لله الا رفعه الله قال مالك

لا ادري ايرفع هذا الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم ام لا مالك شنید علاء بن عبد الرحمن را که میگفت

ناقص نکرد هیچ صدقه مال را و زیاده نمیدهد خدا تعالی بنده را بسبب عفو مگر عزت را و تواضع نکرد هیچ بنده برای

خدا مگر که بر میدارد او را خدا تعالی مالک گفت نمیدانم که این حدیث بر داشته میشود یعنی نسبت کرده میشود یا نه

حضرت صلی الله علیه وسلم بانه **باب** فضل الصبر والتعفف عن المسئلة در فضیلت صبر و باز ماندن از
سوال **مالك** عن ابن شهاب عن عطاء بن یزید اللیثی عن ابی سعید الخدری ان ناسا من الانصار
سالوا رسول الله صلی الله علیه وسلم فاعطاهم ثم سالوه فاعطاهم ثلثا حتی نفد ما عنده ثم قال
ما یکون عندی من خیر فلن ادخره عنکم ومن یستعفف یعفه الله ومن یستغن یغنه الله ومن یتصبر
یصبره الله وما اعطی احد عطاء هو خیر واوسع من الصبر جماعه از انصار سوال کردند آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم پس داد ایشان را بعد از آن سوال کردند پس داد ایشان را تا آنکه خرج شد آنچه نزدیک وی بود
بعد از آن فرمود آنچه میباشد نزدیک من پس هرگز نخواهم کرد آن را موقوف داشته از شما و هر که عفت طلب کند
عفت دهد او را خدا تعالی و هر که بی نیازی طلبد بی نیاز گرداند او را خدا تعالی و هر که صبر طلبد صابر گرداند او را
خدا تعالی و نداده است خدا تعالی هیچکس را عطای که وی بهتر باشد و فراخ تر باشد از صبر **باب** ما جاء ك
من غیر مسئلة فخذه ومالا فلا تتبعه نفسك چیزی که بیاید ترا بغیر سوال پس بگیر آن را و آنچه نیاید پس از پی او
مگردان نفس خود را **مالك** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ارسل
الی عمر بن الخطاب بعطاء فرده عمر فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم لم رددته فقال یا رسول الله
الیس قد اخبرتنا ان خیرا لاحدنا ان لا یاخذ من احد شیئا فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم
انما ذلك عن المسئلة فاما ما کان من غیر مسئلة فانما هو رزق یرزقکه الله فقال عمر بن الخطاب اما
والذی نفسی بیده لا اسال احدا شیئا ولا یاتینی شیء من غیر مسئلة الا اخذته رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرستاد بسوی عمر بن الخطاب عطا را پس باز گردانید آن را عمر بن الخطاب پس فرمود او را رسول الله
صلی الله علیه وسلم چرا باز گردانیدی آن را گفت یا رسول الله آیا خبر نداده بودی ما را که بهتر است هر شخصی را
از میان ما که نگیرد از کسی چیزی فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم جز این نیست که این حکم در گرفتن بعد سوال است
اما آنچه باشد بغیر سوال پس جز این نیست که وی روزی خدا است که میدهد آن را تو خدا تعالی پس گفت حضرت عمر
قسم بذات پاکی که نفس من بدست اوست سوال نکنم از کسی چیزی و نیاید چیزی بمن بغیر سوال مگر بگیرم آن را
باب ثلاث یرضی بها الله وثلاث یسخط علیها الله سه خصلت است که رضامند میشود با آنها خدا تعالی
و سه خصلت است که خشم میگیرد بر آنها خدا تعالی **مالك** عن سهیل بن ابی صالح عن ابیه ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله یرضی لکم ثلاثا ویسخط لکم ثلاثا یرضی لکم ان تعبدوه ولا تشرکوا

قوله فلن ادخره ای لن احبسه ذخیرة لنفسی ولا امنعکم منها قوله ومن یستعفف ای من یطلب من الله ان یجعله عفیف النفس عن الحرص یعفه الله ای یجعله عفیفا وینزع منه الحرص ومن یستغن ای بما عنده من الیسیر عن المسئلة ومن یتصبر ای من یتصف بالصبر ویتکلف تطلبه یجعله الله صابرا او یوفقه الصبر ۱۲

بہ شیئا وان تعتصموا بحبل الله جمیعا وان تناصحوا من ولاه الله امرکم ویسخط لکم قیل وقال واضاعة

المال وکثرة السوال رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آئینه خدا تعالی پسند میکند در حق شما سه خصلت را

و ناخوش میدارد در حق شما سه خصلت را پسند میکند در حق شما که عبادت کنید او را و شریک مقرر نکنید با او

چیزی را و آنکه چنگ زنید بریسمان خدا تعالی همه یکجا و آنکه نیک خواهی کنید در حق هر که والی ساخت خدا تعالی امور

شما را یعنی خلیفه را و ناپسند میکند در حق شما ذکر اقوال مختلفه بی فایده گفته شد چنین و فلان گفت چنان و

ضایع کردن مال و بسیاری سوال مترجم گوید مراد از اعتصام بحبل الله اتباع کتاب خدا و سنت رسول

الله است صلی الله علیه وسلم و اختلاف نکردن در عقاید اسلامیه و در چیزیکه حکم آن از شرع واضح شده

باشد مراد از قیل وقال اکثار کلام و خوض در گفتگوهای بیهوده است و مراد از اضاعة مال عدم حفظ آن

و صرف نمودن در معاصی است و کثرت سوال عبارت از سوال مسایل اغلوطه که اصلی نداشته باشد و نیز از

سوال مال اعتبار نموده اند والله اعلم **باب** ثواب الحج والعمرة در بیان ثواب حج و عمره **مالک**

عن سمی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما والحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود

عمره تا عمره دیگر کفارت است آن گناهان را که درمیان این هر دو بوده است و حج مبرور نیست او را جزا

مگر بهشت حج مبرور آنست که مخلوط نباشد با آن چیزی از گناه **مالک** عن یحیی بن سعید عن محمد

بن یحیی بن حبان انه سمعه یذکر ان رجلا مر علی ابی ذر بالربذة وان اباذر ساله این ترید فقال اردت

الحج فقال هل نزعک غیره قال لا قال فائتنف العمل قال الرجل فخرجت حتی قدمت مکة ثم مکثت

ماشاء الله ثم اذا انا بالناس منقصفین علی رجل قال فضاغطت علیه الناس فاذا الشیخ الذی وجدت

بالربذة یعنی اباذر قال فلما رانی عرفنی فقال هو الذی حدثتک یحیی بن سعید شنید از محمد بن یحیی بن حبان

که ذکر میکرد مردیرا که گذشت بر ابی ذر در ربذه و ابوذر سوال کرد او را که کجا میخواهی که بروی گفت قصد

حج دارم گفت آیا اشتیاق کرده است ترا غیر حج یعنی سوای این قصد هم چیزی داری گفت نی گفت

ابوذر از سر نو کن عمل را یعنی همه گناهان تو محو شد گفت آن مرد پس برآمدم تا آنکه رسیدم بمکه پس درنگ کردم

مدتی بعد از آن ناگاه رسیدم بجاعه از مردمان که ازدحام کرده بودند بر شخصی گفت پس ازدحام کردم بر وی

با مردمان پس ناگاه همان پیر است که یافته بودم او را در ربذه یعنی ابوذر پس وقتیکه دید مرا شناخت پس

فلن — الفتور الضعف والانکسار — تکفل ای ضمن والکفیل الضامن

گفت سخن همان است که گفته بودم با تو **باب** ثواب العمرة فی شهر رمضان در بیان ثواب عمره در رمضان **مالک**

عن سمی مولی ابی بکر انه سمع ابا بکر بن عبد الرحمن یقول جاءت امرأة الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت

انی کنت تجهزت للحج فاعترض لی فقال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتمری فی رمضان فان عمرة

فیه کحجة آمد زنی پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت هر آئینه من سامان کرده بودم برای حج پس عارضی پیش

آمد مرا پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم او را که عمره کن در رمضان پس هر آئینه عمره در رمضان مانند حج است

باب فضل الجهاد فی سبیل الله در بیان فضیلت جهاد در راه خدا تعالی **مالک** عن ابی الزناد عن

الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال مثل المجاهد فی سبیل الله کمثل الصائم

القائم الدائم الذی لا یفتر من صلوة ولا صیام حتی یرجع رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود صفت جهاد

کننده در راه خدا تعالی مانند صفت روزه دارنده نماز شب گذارنده است که علی الدوام کننده ماند نمیشود از

نماز و از روزه تا آنکه باز گردد **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله

علیه وسلم قال تکفل الله لمن جاهد فی سبیله لا یخرجه من بیته الا الجهاد فی سبیله وتصدیق کلماته

ان یدخله الجنة او یرده الی مسکنه الذی خرج منه مع ما نال من اجر او غنیمة رسول الله صلی الله علیه وسلم

فرمود ضامن شد خدا تعالی کسی را که جهاد کرده است در راه او و بر نمی آرد او را از خانه او مگر جهاد در راه خدا تعالی

و باور داشتن وعدهای او که داخل کند او را بهشت یا باز آرد او را بخانه او که بر آمده بود از آن با وجود آنچه

حاصل کرد از اجر یا غنیمت **باب** فضل الجهاد فی البحر بیان فضیلت جهاد دریا **مالک** عن اسحق

بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ذهب الی قباء

یدخل علی ام حرام بنت ملحان فتطعمه وکانت ام حرام تحت عبادة بن الصامت فدخل علیها رسول الله

صلی الله علیه وسلم فاطعمته وجلست تفلی راسه فنام رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم استیقظ

وهو یضحک قالت فقلت ما یضحکک یا رسول الله قال ناس من امتی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله یرکبون

ثبج هذا البحر ملوکا علی الاسرة او مثل الملوک علی الاسرة یشک اسحق قالت فقلت یا رسول الله ادع الله

ان یجعلنی منهم فدعا لها ثم وضع راسه فنام ثم استیقظ وهو یضحک قالت فقلت یا رسول الله

ما یضحکک قال ناس من امتی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله یرکبون ثبج هذا البحر ملوکا علی الاسرة او

مثل الملوک علی الاسرة کما قال فی الاولی قالت فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم

قال انس من الاولين قال فركبت البحر فی زمان معاوية بن ابی سفيان فصرعت عن دابتها حين خرجت

من البحر فهلكت بود رسول الله صلی الله عليه وسلم معتاد باآنکه وقتيکه ميرفت بسوی قبا داخل ميشد بر ام حرام دخت

ملحان پس طعام حاضر ميکرد پيش آنحضرت صلی الله عليه وسلم و بود ام حرام در نکاح عباده بن صامت پس داخل شد بروی رسول

الله صلی الله عليه وسلم روزی پس طعام خورانيد آنحضرت را صلی الله عليه وسلم و نشست پيش جستجو ميکرد از سر مبارک

آنحضرت صلی الله عليه وسلم پس بخواب رفت آنحضرت صلی الله عليه وسلم بعد ازان بيدار شد حال آنکه ميخنديد گفت

ام حرام پس گفتم چه چيز در خنده می آرد ترا يا رسول الله فرمود جماعه از امت من نموده شدند بمن درحاليکه غازی

باشند در راه خدا تعالی سوار شوند بر روش اين دريا حال آنکه بادشاهان باشند نشسته بر تختها يا گفت مانند

بادشاهان نشسته بر تختها شک ميکند اسحق که کدام کلمه فرمود پس گفتم يا رسول الله دعا کن بجناب خدا تعالی که بگرداند

کند مرا از جمله ايشان پس دعا کرد برای وی بعد ازان نهاد سر مبارک خود را پس بخواب رفت بعد ازان بيدار

شد خنده کنان گفت ام حرام پس گفتم يا رسول الله چه چيز در خنده می آرد ترا گفت جماعه از امت من نموده

شدند بمن درحاليکه غازی باشند در راه خدا تعالی سوار شوند بر روش اين دريا حال آنکه بادشاهان باشند نشسته

بر تختها يا گفت مانند بادشاهان نشسته بر تختها چنانکه فرموده بود در مرتبه اولی پس گفتم يا رسول الله دعا کن

بجناب خدا تعالی که بکند مرا از جمله ايشان فرمود تو از جمله پيشينيانی گفت انس پس سوار شد در دريا در زمان

معاويه پس افگنده شد از جانور سواری خود وقتيکه برآمد از ميان دريا پس بمرد **باب** فضل الشهادة

فی سبيل الله بيان فضيلت شهادة در راه خدا تعالی **مالك** عن يحيی بن سعيد عن ابی صالح السمان عن

ابی هريرة ان رسول الله صلی الله عليه وسلم قال لولا ان اشق علی امتی لاحببت ان لا اتخلف عن

سرية تخرج فی سبيل الله ولكن لا اجد ما احملهم عليه ولا يجدون ما يتحملون عليه فيخرجون ويشق

عليهم ان يتخلفوا بعدی فوددت انی اقاتل فی سبيل الله فاقتل ثم احيی فاقتل ثم احيی فاقتل رسول

الله صلی الله عليه وسلم فرمود اگر نبودی خوف آنکه مشقت افگنم بر امت خود دوست داشتمی که تخلف نکنم پس

پشت هيچ لشکری که بيرون می آيد در راه خدا تعالی ولکن نمی يابم آنچه سوار کنم ايشانرا بران ونمی يابند چيزی که

سوار شوند بران تا برآيند و شاق میشود بر ايشان که باز مانند از رفاقت من پس دوست داشتم که من جنگ

ميکردم در راه خدا تعالی پس کشته شوم باز زنده کرده شوم من پس کشته شوم باز زنده کرده شوم مرا پس

کشته شوم **مالك** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله عليه وسلم

قال والذی نفسی بیده لوددت انی اقاتل فی سبیل الله فاقتل ثم احیی فاقتل ثم احیی فاقتل وکان

ابوهریرة یقول ثلثا اشهد لله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

فرمود قسم بذاتی که نفس من در دست اوست هر آینه آرزو کردم که من کارزار کنم در راه خدا تعالی پس

کشته شوم بعد از ان زنده کرده شوم پس کشته شوم باز زنده کرده شوم پس کشته شوم ابوهریره گفت

سه بار گواهی میدهم بخدا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلمه فرمود مالک عن ابی الزناد عن

الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یضحک الله یوم القیمة الی رجلین

یقتل احدهما الآخر کلاهما یدخل الجنة یقاتل هذا فی سبیل الله فیقتل ثم یتوب الله علی القاتل فیقاتل

فیستشهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود میخندد خدا تعالی التفات کرده بسوی دو شخص میکشد یکی ازیشان

آن دیگر را هر دو داخل شوند در بهشت کارزار میکند این یک در راه خدا پس کشته میشود بعد از ان رجوع برحمت

میفرماید خدا تعالی بران کشنده پس کارزار میکند در راه خدا پس شهید میشود مالک عن ابی الزناد

عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال والذی نفسی بیده لا یکلم احد

فی سبیل الله والله اعلم بمن یکلم فی سبیله الا جاء یوم القیمة وجرحه یثعب دما اللون لون

دم والریح ریح مسک رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قسم بذاتی که نفس من در دست اوست زخمی

کرده نمیشود هیچکس در راه خدا تعالی و خدا تعالی داناترست بکسی که زخمی کرده میشود در راه خدا مگر که می آید روز

قیامت حال آنکه زخم او روانست بخون رنگ مانند رنگ خونست و بوی مانند بوی مشک مالک

عن یحیی بن سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رغب فی الجهاد وذکر الجنة ورجل من الانصار

یاکل تمرات فی یده فقال انی لحریص علی الدنیا ان جلست حتی افرغ منهن فرمی ما فی یده فحمل بسیفه

فقاتل حتی قتل رسول الله صلی الله علیه وسلم رغبت فرمود مردمان را در جهاد و یاد داد ایشان را بهشت را

و مردی از انصار میخورد خرما چند که در دست او بود پس گفت هر آینه من حریصم بر دنیا اگر بنشینم تا وقتیکه

فارغ شوم ازین خرماها پس بینداخت آنچه در دست او بود پس حمله کرد بشمشیر خود پس کارزار کرد تا آنکه

کشته شد مالک عن یحیی سعید عن معاذ بن جبل قال الغزو غزوان فغزو تنفق فیه الکریمة

ویاسر فیه الشریک ویطاع فیه ذو الامر ویجتنب فیه الفساد فذلک الغزو خیر کله وغزو لا

ینفق فیه الکریمة ولا یاسر فیه الشریک ولا یطاع فیه ذو الامر ولا یجتنب فیه الفساد [illegible] معاذ بن جبل گفت غزا دو قسم است یک قسم

۲۳۰

غزا نیست که خرج کرده میشود دران مثال نه و نخوتی نفوسی صحبت وشته میشود با شریک و فرمانبرداری کرده میشود صاحب امر را
واحتراز کرده میشود از فساد پس این غزا خیر است همه آن و قسم دیگر از غزا اینست که خرج کرده نمیشود دران مثال نفیس و
نخوتی نفوسی صحبت کرده نمیشود با شریک و فرمانبرداری کرده نمیشود صاحب امر را دران و احتراز کرده نمیشود از فساد دران
پس این غزا رجوع نمیکند صاحب آن غزا بنفع و بدا و را بسبزر

باب ما تن قتل فی سبیل الله محتسبا مقبلا یکفر عنه الخطایا الا الدین

بیان شخصیکه کشته شود در راه خدا تعالی حال آنکه طلب اجر کننده باشد و روی آورده باشد بر جنگ زائل کرده شود از وی گناها مگر قرض

عن یحیی بن سعید عن سعید بن ابی سعید المقبری عن عبد الله بن ابی قتادة عن ابیه انه قال جاء
رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله ان قتلت فی سبیل الله صابرا محتسبا مقبلا
غیر مدبر ایکفر الله عنی خطایای فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم فلما ادبر الرجل ناداه رسول
الله صلی الله علیه وسلم او امر به فنودی له فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف قلت فاعاد
علیه قوله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم الا الدین کذلک قال لی جبریل آمد مردی بجناب
آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله اگر کشته شوم در راه خدا حال آنکه صبر کننده باشم و طلب
کننده اجر روی آورده میباشم بر جنگ نه پشت داده بجنگ آیا زائل کند خدا تعالی از من گناهان مرا پس فرمود
رسول الله صلی الله علیه وسلم آری پس وقتیکه پشت کرده روان شد آواز داد او را آنحضرت صلی الله علیه
وسلم یا حکم فرمود بخواندن او پس آواز داده شد بحکم آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم
چگونه گفتی پس بار دیگر عرض کرد سخن خود را پس فرمود رسول الله صلعم آری زائل کند خدا تعالی گناهان مگر قرض را یعنی حقوق
العباد همچنین گفت مرا جبرئیل

باب وجوب الاعتصام بالکتاب والسنة در بیان وجوب چنگ زدن کتاب و سنت

مالک انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ترکت فیکم امرین
لن تضلوا ما تمسکتم بهما کتاب الله وسنة نبیه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود گذاشته ام در میان
شما دو چیز که هرگز گمراه نشوید تا آنکه چنگ در زنید بآن کتاب خدا تعالی و سنت پیغمبر او صلی الله علیه وسلم

باب فضل من دعا الی هدی بیان فضیلت شخصیکه دعوت میکند بجانب هدایت

مالک انه بلغه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما من داع یدعو الی هدی الا کان له مثل اجر من اتبعه لا
ینقص ذلک من اجورهم شیئا وما من داع یدعو الی ضلالة الا کان علیه مثل اوزارهم لا ینقص
ذلک من اوزارهم شیئا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نیست هیچ دعوت کننده که بخواند بسوی هدایت

مگر که باشند او را مانند اجر کسی . . . که پیروی او کنند و کم نمیکنند از اجرهای ایشان چیزی و نیست هیچ خواننده که بخواند
بسوی گمراهی مگر که باشد بر وی مانند گناهان ایشان یعنی گناهان پی روان او و ناقص نمیکند از گناهان ایشان چیزی

باب التلطف فی الامر بالمعروف در صفت ملایمت در امر معروف **مالك** انه بلغه ان عاملا
لعمر بن عبد العزیز کتب الیه یذکر ان رجلا منع زکوة ماله فکتب الیه عمر ان دعه ولا تاخذ منه زکوة
مع المسلمین قال فبلغ ذلک الرجل فاشتد علیه فادی بعد ذلک زکوة ماله فکتب عامل عمر الیه
یذکر له ذلک فکتب الیه عمر ان خذها منه عاملی از ان عمر بن عبد العزیز نامه نوشت بسوی او ذکر میکرد که مردی
منع میکند زکوة مال خود را پس نوشت بجواب او عمر بن عبد العزیز آنکه بگذار او را و مگیر از وی زکوة همراه مسلمانان
گفت پس رسید این خبر آن شخص را پس دشوار شد بر وی پس ادا کرد بعد از ان زکوة مال خویش پس نوشت عامل عمر بسوی
او و ذکر میکرد برای او این ماجرا پس نوشت عمر بن عبد العزیز بسوی عامل آنکه بگیر آنرا از وی **باب** عذاب
العامة بعمل الخاصة اذا قصروا فی النهی عن المنکر در بیان عذاب عام بسبب عمل خاصان و قتیکه تقصیر کنند در
نهی از منکر **مالك** انه بلغه ان ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم قالت یا رسول الله أنهلك وفینا
الصالحون فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم اذا کثر الخبث ام سلمه زوجه آنحضرت صلی الله علیه و
سلم التماس نمود که یا رسول الله آیا هلاک شویم با حال آنکه در میان ما نیکوکاران هستند پس فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم آری و قتیکه پیدا شود بسیار زشتی **مالك** عن اسمٰعیل بن حکیم انه سمع عمر بن عبد العزیز
یقول کان یقال ان الله تبارک وتعالی لا یعذب العامة بذنب الخاصة ولکن اذا عمل المنکر جهارا
استحقوا العقوبة کلهم عمر بن عبد العزیز گفت که گفته میشد در زمان پیشین که عذاب نمیکند خدای تعالی عامه را به
گناه خاصه ولیکن وقتیکه کرده شود کار بد علانیه مستحق عقوبت شوند همه ایشان **باب** فضل الاعتزال من الناس
اذا خاف منهم فتنة بیان فضیلت گوشه گیری از مردمان وقتیکه خوف فتنه از ایشان معلوم کند **مالك** عن
عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی صعصعة عن ابیه عن ابی سعید الخدری انه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم یوشک ان یکون خیر مال المسلم غنم یتبع بها شعف الجبال ومواقع القطر
یفر بدینه من الفتن رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نزدیک است که باشد بهترین مال مسلمانان رمه گوسفند که از
پی برود بسبب آن بلندی کوهها را و جای افتادن قطرها میگریزد بدین خود از فتنه ها **مالك** عن عبد
الله بن عبد الرحمن بن معمر الانصاری عن عطاء بن یسار انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

الا اخبركم بخير الناس منزلاً رجل اخذ بعنان فرسه يجاهد في سبيل الله الا اخبركم بخير الناس منزلاً
بعده رجل معتزل في غنيمته يقيم الصلوة ويؤتي الزكوة ويعبد الله وحده ولا يشرك به شيئاً
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آیا خبر دهم شما را به بهترین مردمان از روی منزلت مردی که بدست گرفته است
لگام اسپ خود را جهاد میکند در راه خدا آیا خبر دهم شما را بهترین مردمان از روی منزلت بعد از این یعنی
بعد از آن مجاهد مردیست که گوشه گرفته است در میان رمه برپا میدارد نماز را و میدهد زکوة را و عبادت
میکند خدا تعالی را تنها و شریک مقرر نمیکند با او کسی را **باب** ترك ما يشغل عن ذكر الله در ترک چیزی
که مشغول میکند از یاد خدا تعالی **مالك** باسناده اهدى ابوجهم بن حذيفة لرسول الله خميصة
شامية لها علم فشهد فيها الصلوة فلما انصرف قال ردي هذه الخميصة الى ابي جهم
فاني نظرت الى علمها في الصلوة فكاد يفتنني هدیه فرستاد ابوجهم برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم گلیمی که در
آن خز و آنرا علم بود پس حاضر شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ان خمیصه بنماز پس وقتیکه باز گشت از نماز گفت
یعنی حضرت عائشه را باز گردان این خمیصه را بسوی ابوجهم پس هر آئینه من نگاه کردم بسوی علم آن در نماز
پس نزدیک بود که مشغول گرداند مرا **مالك** عن عبد الله بن ابي بكر ان رجلاً من الانصار كان يصلي
في حائط له بالقف وادٍ من اودية المدينة في زمان التمر والنخل قد ذللت فهي مطوقة بثمرها فنظر
اليها فاعجبه ما رأى من ثمرها ثم رجع الى صلوته فاذا هو لا يدري كم صلى فقال لقد اصابتني في مالي
هذا فتنة فجاء عثمان بن عفان وهو يومئذ خليفة فذكر له ذلك وقال هو صدقة فاجعله في سبيل
الخير فباعه عثمان بن عفان بخمسين الفا فسمي ذلك المال الخمسين مردی از انصار نماز میگذارد در بوستان
از آن خود در وادی قف که وادی است از وادیهای مدینه در زمان خرما حال آنکه خرمابنان بسبب بسیاری
خوشها سر فرو کرده بود پس آن خرمابنان طوق پوشانیده شده بودند بمیوها پس نظر کرد آن مرد انصاری بسوی
آن خرمابنان پس خوشوقت ساخت او را آنچه دید از حال ثمر آن خرمابنان بعد از آن بازگشت بسوی
نماز خود پس ناگاه وی نمیدانست که چه قدر نماز گذارده است پس گفت در دل خود هر آئینه رسید مرا بسبب
مال من فتنه پس آمد پیش حضرت عثمان و وی آن روز خلیفه بود پس ذکر کرد پیش او این ماجرا و گفت آن
بوستان صدقه است پس بنه او را در راه خیر پس فروخت آنرا حضرت عثمان به پنجاه هزار پس نامیده شد
آن بوستان پنجاهین **باب** سبعة يظلهم الله في ظله يوم لا ظل الا ظله هفت کس اند که در میان روز

قلت اعلاه

۲۳۳

قلت الخميصة ثوب خز او صوف معلم

خدا تعالی ایشان در سایهٔ خود روزی که نیست سایهٔ الا سایهٔ او تعالی **مالک** عن خبیب بن عبد الرحمن
الانصاری عن حفص بن عاصم عن ابی سعید الخدری او عن ابی هریرة انه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم سبعةٌ یُظِلُّهم اللهُ فی ظِلِّهٖ یومَ لا ظِلَّ الّا ظِلُّه امامٌ عادلٌ وشابٌّ نشأ فی عبادة
الله ورجلٌ قلبُه معلّقٌ بالمسجد اذا خرج منه حتی یعود الیه ورجلان تحابّا فی الله اجتمعا علی ذلک
وتفرّقا ورجلٌ ذکر الله خالیا من قلبه ففاضت عیناه ورجلٌ دعته ذاتُ حسبٍ وجمالٍ فقال انی
اخاف الله ربَّ العلمین ورجلٌ تصدّق بصدقة فاخفاها حتی لا تعلم شمالُه ما تنفق یمینُه رسول
الله صلی الله علیه وسلم فرمود هفت تن هستند که در می آرد خدا تعالی ایشان را در سایهٔ خود روزی که هیچ سایه نیست
مگر سایهٔ او پادشاه دادگر و جوانی که پیدا شده است در عبادت خدا تعالی و مردی که دل او وابسته است به مسجد وقتی که
بر می آید از مسجد تا آنکه بازگردد بسوی او و آن دو شخص که با یکدیگر دوستی کردند در راه خدا جمع شدند بر دوستی
و متفرق شدند بر دوستی و مردی که یاد کرد خدا تعالی را تنها از دل خود پس جاری شد دو چشم او و مردی که خواند
او را زنی صاحب عزت و مال پس گفت هر آئینه من میترسم از خدا تعالی پروردگار عالمها و مردی که در راه
خدا تعالی صدقه داد پس نهان کرد آنرا تا آنکه نمیداند دست چپ او آنچه میدهد دست راست او **باب** ٢٣٤

عقوبة خصالٍ من الاثم در بیان عذاب خصلتها از گناه **مالک** عن یحیی بن سعید انه بلغه عن عبد
الله بن عباس انه قال ما ظهر الغلولُ فی قوم قط الا اُلقی فی قلوبهم الرُّعبُ ولا فشی الزنا فی قوم
قط الا کثر فیهم الموتُ ولا نقص قومٌ المکیالَ والمیزانَ الا قُطِع عنهم الرزقُ ولا حکم قومٌ بغیر الحق
الا فشی فیهم الدمُ ولا ختر قومٌ بالعهد الا سُلِّط علیهم العدوُّ عبد الله بن عباس گفت ظاهر نشده است
غلول در هیچ قومی هرگز مگر آنکه انداخته است خدا تعالی در دل ایشان ترس و بیم و ظاهر نشده است زنا در قومی
هیچگاه مگر بسیار واقع شد در ایشان موت و ناقص نکرد هیچ قومی پیمانه و ترازو را مگر باز داشت از ایشان
خدا تعالی رزق را و حکم نکرد هیچ قومی بغیر حق مگر ظاهر شود در ایشان خون ناحق و نشکسته است هیچ
قومی عهد را مگر مسلط میکند خدا تعالی بر ایشان دشمن را **باب** فضل المتحابّین فی الله در بیان فضیلة
باهم دوستی دارندگان برای خدای تعالی **مالک** عن عبد الله بن عبد الرحمن بن معمر عن ابی الحباب
سعید بن یسار عن ابی هریرة انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انّ الله تبارک وتعالی
یقول یوم القیمة این المتحابّون لجلالی الیوم اُظِلُّهم فی ظلّی یوم لا ظلّ الا ظلّی رسول الله صلی الله علیه وسلم

قلت: الجثوة بالكسر والضم الاسم من الاحتباء ١٢

فرموده است خدای تبارک وتعالی میفرماید روز قیامت کجا اند با یکدیگر دوستی دارندگان برای رعایت بزرگی من امروز داخل کنم ایشان را در سایهٔ خود در روزیکه هیچ سایه نیست مگر سایهٔ من **مالك** عن ابی حازم بن دینار عن ابی ادریس الخولانی انه قال دخلت مسجد دمشق فاذا فتًی شابٌ برّاق الثنایا واذا الناس معه اذا اختلفوا فی شیءٍ اسندوا الیه وصدروا عن قوله فسألت عنه فقیل لی هذا معاذ بن جبل فلما کان الغد هجّرتُ فوجدته قد سبقنی بالتهجیر ووجدته یصلّی فانتظرته حتی قضی صلوته ثم جئته من قبل وجهه فسلّمت علیه ثم قلت والله انی لاُحبّک فی الله فقال آللهِ فقلت آللهِ فقال آللهِ فقلت آللهِ قال فاخذ بحبوة ردائی فجبذنی الیه وقال ابشر فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول قال الله تبارک وتعالی اوجبت محبتی للمتحابّین فیّ وللمتجالسین فیّ والمتزاورین فیّ والمتباذلین فیّ ابو ادریس خولانی گفت داخل شدم مسجد دمشق پس ناگاه جوانی هست درخشان دندان پیش او و ناگاه مردمان همراه او بودند وقتیکه اختلاف میکنند در چیزی متوجه میشوند بسوی او و رجوع میکنند موافق گفتهٔ او پس سوال کردم از حال او پس گفته شد مرا که این شخص معاذ بن جبل است پس وقتیکه صبح شد در وقت کاجره رفتم به مسجد پس یافتم او را که سبقت کرده است در وقت کاجره آمدن بر من پس یافتم او را در آنحال که نماز میگذارد پس انتظار او کشیدم تا آنکه تمام کرد نماز خود را بعد از آن آمدم پیش او از جانب روی او پس سلام گفتم بروی بعد از آن گفتم قسم بخدا که من دوست میدارم ترا برای خدا پس گفت قسم میخوری بخدا پس گفتم قسم میخورم بخدا پس گفت قسم میخوری بخدا پس گفتم قسم میخورم بخدا پس گرفت حبوهٔ ردای مرا پس کشید مرا بسوی خود و گفت خوشوقت شو هر آئینه من شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم که میفرمود که گفت خدا تعالی لازم شد محبت من برای آن دو کس که با یک دیگر محبت دارند برای من و برای آن دو کس که با یکدیگر همنشینی میکنند برای من و برای آن دو کس که با یکدیگر زیارت میکنند برای من و برای آن دو کس که با یکدیگر مال خرچ میکنند برای من **باب** محبّة الله عزّ وجلّ وفضل قبول الناس اذا کان لصلاح الرجل وتقواه بیان محبت خدا تعالی و فضیلت قبول مردمان وقتیکه باشد بسبب صلاح مرد و پرهیزگاری او

مالك عن سهیل بن ابی صالح عن ابیه عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا احبّ الله عبدًا قال لجبرئیل علیه السلام یا جبرئیل قد احببتُ فلانًا فاحبّه فیحبّه جبرئیل ثم ینادی فی اهل السماوات ان الله قد احبّ فلانًا فاحبّوه فیحبّه اهل السماء ثم یضع له القبول فی الارض

فاذا ابغض الله العبد قال مالك لا احسبه الا انه قال فی البغض مثل ذلك رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرمود وقتیکه دوست میدارد خدا تعالی بنده را میگوید جبریل را ای جبریل هر آئینه دوست داشتم فلان شخص
را پس تو دوست گیر او را پس دوست میگیرد او را جبریل بعد ازان ندا میکند جبریل در اهل آسمان که هر آئینه خدا
تعالی دوست داشته است فلان را پس دوست دارید او را پس دوست دارند او را اهل آسمان بعد ازان
نهاده میشود برای او قبول در زمین و وقتیکه ناخوش دارد خدا تعالی بنده را گفت مالك نمیدانم آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم مگر آنکه فرموده است در باب بغض آنچه مذکور شد در باب حب **مالك** عن عمه ابی
سهیل بن مالك عن ابیه عن کعب الاحبار انه قال اذا احببتم ان تعلموا ما للعبد عند ربه فانظروا
ما یتبعه من حسن الثناء کعب احبار گفت وقتیکه بخواهید که بدانید که چه مرتبه است بنده را نزدیک پروردگار خود
پس ببینید که چه چیز از پی وی می آید از ثنای مردمان نیکو **باب** فضل مجالسة العلماء بیان فضیلت همنشینی
با علما **مالك** انه بلغه ان لقمان الحکیم اوصی ابنه فقال یا بنی جالس العلماء وزاحمهم برکبتیك فان
الله یحیی القلوب بنور الحکمة کما یحیی الارض المیتة بوابل لقمان حکیم وصیت کرد پسر خود را پس گفت ای پسرک
من همنشینی کن با عالمان و مزاحمت کن با ایشان بدو زانوی خود پس هر آئینه خدا تعالی زنده میسازد دلها را بنور علم
چنانکه زنده میسازد زمین مرده را به باران بزرگ **مالك** عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة عن ابی مرة
مولی عقیل بن ابی طالب عن ابی واقد اللیثی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بینما هو جالس فی المسجد
والناس معه اذ اقبل نفر ثلثة فاقبل اثنان الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وذهب واحد فلما
وقفا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم سلما فاما احدهما فرای فرجة فی الحلقة فجلس فیها واما
الاخر فجلس خلفهم واما الثالث فادبر ذاهبا فلما فرغ رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الا اخبرکم
عن النفر الثلثة اما احدهم فاوی الی الله فآواه الله واما الاخر فاستحیی فاستحیی الله منه واما
الاخر فاعرض فاعرض الله عنه ابو واقد لیثی گفت دران هنگام که رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته بود
در مسجد و مردمان با او بودند ناگاه روی آوردند سه کس پس آمدند دو کس و رفت یک کس پس وقتیکه ایستادند آن
دو کس نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم سلام گفتند اما یکی از ایشان فرجه دید در حلقه پس نشست دران فرجه
و اما آن دیگر پس نشست پس پشت ایشان و اما آن سیوم پس پشت داد روان شده پس وقتیکه فارغ شد
رسول الله صلی الله علیه وسلم از سخن خود فرمود آیا خبر ندهم شما را از حال این سه کس اما یکی از ایشان جای گرفت

ف قلت
الوابل المطر العظیم القطر ۱۲

۲۳۶
ف قلت
قوله فآواه الله یعنی انزله منزلة القرب قوله فاستحیی ای ترك المزاحمة حیاء من النبی صلی الله علیه وسلم والحاضرین او استحیی من الذهاب عن المجلس فاستحیی الله منه ای لم یطرده من الخیر
قوله فاعرض الله عنه ای سخط علیه ویحتمل ان الخبر نصیبا ۱۲

بسوی خدا پس جای داد او را خدا و اما آن دوم پس حیا کرد از خدا پس حیا کرد خدا تعالی از وی و اما آن دیگر اعراض کرد

اعراض کرد خدا تعالی از وی یعنی خشم گرفت خدا تعالی بر وی و بی نصیب ساخت او را از خیر **باب** الترغیب

فی الخلق الحسن در رغبت دادن خلق نیک **مالک** عن معاذ بن جبل قال آخر ما اوصانی به رسول

الله صلی الله علیه وسلم حین وضعت رجلی فی الغرز انه قال لی احسن خلقك للناس معاذ بن جبل

معاذ بن جبل گفت آخر چیزیکه وصیت فرمود مرا آن رسول الله علیه وسلم وقتی که نهادم پای خود را در رکاب شتر

بود که فرمود مرا نیک کن خلق خود را برای مردان ای معاذ بن جبل **مالک** عن یحیی بن سعید انه قال

بلغنی ان المرء لیدرك بحسن خلقه درجة القائم باللیل الظامی بالهواجر یحیی بن سعید گفت که خبر رسید مرا

یعنی انسلف هر آینه مرد در می یابد بسبب نیکی خلق خود درجه کسیکه بنماز شب ایستاده باشد در شب بروزه تشنه شده

باشد در نیم روز **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بعثت لاتمم حسن

الاخلاق فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستاده شدم من تا تمام کنم حسن اخلاق را **باب** فضل القصد

والتؤدة بیان فضیلت میانه روی در وجه معاش و بردباری **مالک** انه بلغه عن عبد الله بن عباس انه

کان یقول القصد والتؤدة وحسن السمت جزء من خمسة وعشرين جزء من النبوة عبد الله بن عباس

میگفت میانه روی در امور معاش و بردباری و خوشخوئی حصه ایست از بیست و پنج حصه نبوة **باب** مداراة

الناس در صفت مداراة کردن با مردان **مالک** انه بلغه عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم

انها قالت استاذن رجل علی النبی صلی الله علیه وسلم قالت عائشة وانا معه فی البیت فقال رسول

الله صلی الله علیه وسلم بئس ابن العشیرة ثم اذن له قالت عائشة فلم انشب ان سمعت ضحك

رسول الله صلی الله علیه وسلم معه فلما خرج الرجل قلت یا رسول الله قلت فیه ما قلت ثم لم

تنشب ان ضحکت معه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من شر الناس من اتقاه الناس

لشره از حضرت عائشه مرویست که دستوری طلب کرد شخصی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و من با آنحضرت

بودم در خانه پس آنحضرت فرمود بد قبیله ایست این شخص بعد از آن دستوری داد او را گفت حضرت عائشه

پس درنگ نه کردم از آنکه شنیدم تبسم کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم با وی پس وقتیکه برآمد از خانه

گفتم یا رسول الله گفتی در حق وی آنچه گفتی بعد از آن درنگ نه کردی از آنکه تبسم کردی با وی پس فرمود

آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آینه بدترین مردان کسی هست که پرهیز کنند مردان از ملاقات او از جهت

قلت

الخلق حسن... المعاشرة...

الاخوان والحبیب...

العفو عمن ظلمه...

ترك الجدال...

نصف الفؤاد...

قلت

القصد هو الاقتصاد والتوسط فی بذل المال والجهد وغیر ذلك

التؤدة التأنی

السمت حسن الهیئة والنظر فی الدین ١٢

بدخوئی او **باب** فضل ترك الرجل ما لا یعنیه در فضیلت ترک کردن مرد چیزی را که در کار نیست او را

مالك عن ابن شهاب عن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود از کمال و از حسن مسلمانی

ست ترک کردن آدمی آنچه در کار نیست او را **باب** الاقبال علی الضعفاء وحسن تعهدهم

در بیان فضیلت متوجه شدن بر حال ضعیفان وحسن خبرداری کردن با ایشان **مالك** عن هشام

بن عروة عن ابیه انه قال انزلت عبس وتولی فی عبد الله بن ام مکتوم جاء الی رسول الله صلی الله

علیه وسلم فجعل یقول یا محمد استدنینی وعند النبی صلی الله علیه وسلم رجل من عظماء المشرکین

فجعل النبی صلی الله علیه وسلم یعرض عنه ویقبل علی الآخر ویقول یا فلان هل تری بما اقول

باسا فیقول لا والدماء ما اری بما تقول باسا فانزلت عبس وتولی ان جاءه الاعمی عروه گفت

که فرود آورده شد عبس وتولی در باب عبد الله بن ام مکتوم آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس

شروع کرد که میگفت یا محمد نزدیک خود گردان مرا ونزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آنوقت مردی

بود از عظمای مشرکین پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعراض میکرد از وی ومتوجه بود بر آن دیگر که از رؤسا

مشرکین بود ومیفرمود ای فلان آیا می بینی بچیزی که میگویم عیبی پس میگفت او نی قسم بخونها که نمی بینم

بچیزی که میگوئی هیچ عیبی پس فرود آورده شد عبس وتولی ان جاءه الاعمی **باب** فی کل ذات کبد

رطبة اجر در احسان با هر جانوری که جگر تر دارد ثواب ست **مالك** عن سمی مولی ابی بکر عن ابی

صالح السمان عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بینما رجل یمشی بطریق اذ اشتد

علیه العطش فوجد بئرا فنزل فیها فشرب فخرج فاذا کلب یلهث یاکل الثری من العطش فقال الرجل

لقد بلغ هذا الکلب مثل الذی بلغ منی فنزل البئر فملأ خفه ثم امسکه بفیه حتی رقی فسقی

الکلب فشکر الله له فغفر له فقالوا یا رسول الله ان لنا فی البهائم لاجرا فقال رسول الله صلی الله

علیه وسلم فی کل ذات کبد رطبة اجر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود دران هنگام که مردی میرفت

در راهی ناگاه بشدت رسید او را تشنگی پس یافت چاهی پس فرود آمد دران چاه پس آب خورد پس بر آمد پس

دید آنجا سگی را که زبان بر می آورد از دهان خود ومیخورد خاک نمناک را بسبب تشنگی پس گفت آن مرد هر آئینه

رسیده ست این سگ را از تشنگی مانند آنچه رسیده بود بمن پس فرود آمد در چاه پس پر کرد موزه خود را لبها از آب

نگهدیشت از زبان خود تا آنکه بر آمد پس آب نوشانید سگ را پس قبول کرد خدا تعالی از وی این عمل پس یاران او را پس گفتند یا رسول الله آیا ما را در چارپایان مزدی هست پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم در هر جاندارے که جگر تر دارد ثواب است

باب فضل الحیاء بیان فضیلت حیا

مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر علی رجل وهو یعظ اخاه فی الحیاء فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعه فان الحیاء من الایمان رسول الله صلی الله علیه وسلم گذر فرمود بر شخصی حال آنکه آن مرد پند میگفت برادر خود را در باب حیا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگذار او را هر آئینه حیا از ایمان است

مالک عن سلمة بن صفوان بن سلمة الزرقی عن زید بن طلحة بن رکانة یرفعه الی النبی صلی الله علیه وسلم لکل دین خلق وخلق الاسلام الحیاء فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هر دینی را خلقی است وخلق دین اسلام حیا است

باب فضل کظم الغیظ فضیلت فرو خوردن خشم

مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لیس الشدید بالصرعة انما الشدید الذی یملک نفسه عند الغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود پهلوان نیست آنکه کشتی گرفتن مغلطاند مردم را جز این نیست که پهلوان کسی است که قادر باشد بر ذات خود نزدیک خشم

مالک عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف ان رجلا اتی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله علمنی کلمات اعیش بهن ولا تکثر علی فانسی فقال رسول الله لا تغضب هر آئینه مردی آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله تعلیم کن مرا چند کلمه که گذران کنم بسبب آن و بسیار مفرما بر من که آنگاه فراموش خواهم کرد پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم خشم مکن

باب ذم الشحناء والحقد باب مذمت کینه

مالک عن سهیل بن ابی صالح السمان عن ابیه عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال تفتح ابواب الجنة یوم الاثنین والخمیس فیغفر لکل عبد مسلم لا یشرک بالله شیئا الا رجل کانت بینه وبین اخیه شحناء فیقال انظروا هذین حتی یصطلحا انظروا هذین حتی یصطلحا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود کشاده کرده میشود درهای بهشت روز دوشنبه و روز پنجشنبه آمرزیده میشود هر بنده مسلمان را که شریک مقرر نمیکند با خدا چیزی را مگر مردی را که بود درمیان او ودرمیان برادر او کینه پس گفته میشود یعنی ملائکه را که مهلت دهید این دو شخص را تا آنکه

صلح کنند با یکدیگر مهلت دهید این دو شخص را تا آنکه صلح کنند با یکدیگر **مالک** عن مسلم بن ابی مریم

عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة انه قال تُعرَضُ اعمالُ الناس کُلَّ جمعةٍ مرّتین یومَ الاثنین ویومَ

الخمیس فیُغفَر لکلِّ عبدٍ مؤمنٍ الا عبداً کانت بینه وبین اخیه شحناء فیقال اُترکوا هذین حتی

یفیئا او ارکوا هذین حتی یفیئا ابو هریره گفت عرض کرده میشود عملهای مردمان در هر جمعه دو بار روز

دوشنبه و روز پنجشنبه پس آمرزیده میشود هر بنده مسلمان را مگر بنده که بود میان او و میان برادر او کینه پس گفته

میشود بگذارید این دو شخص را تا آنکه رجوع کنند با خلاص یا گفته میشود موخر کنید این دو شخص را تا آنکه رجوع کنند

مالک عن یحیی بن سعید انه قال سمعت سعید بن المسیب یقول الا اخبرکم بخیرٍ من کثیرٍ

من الصلوة والصدقة قالوا بلی قال اصلاح ذات البین وایاکم والبغضة فانها هی الحالقة

سعید بن المسیب گفت آیا خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است از بسیاری از نماز و صدقه گفتند آری فرمود اصلاح

ما بین و دور دارید خود را از بغض پس هر آئینه وی زائل کننده دین است **باب** اتقاء دعوة المظلوم

در پرهیز کردن از دعاء ظلم رسیده **مالک** باسناده ان عمر ابن الخطاب استعمل مولی له یدعی هُنیّا

علی الحمی فقال یا هُنیُّ اضمم جناحک عن الناس واتق دعوة المظلوم فان دعوة المظلوم مجابة مختصر

عمر بن الخطاب عامل ساخت مولی از آن خود را که خوانده میشد او را هنی بر حمی پس گفت یا هنی بند کن بازوهای خود را

از مردمان و بترس دعا مظلومان را پس هر آئینه دعا مظلوم مقبول است **باب** ذمّ اساءة الظن والتجسس

والتحاسد والتباغض در مذمت بدگمان شدن و عیب جوئی مردمان نمودن و با هم حسد کردن و بغض

ورزیدن **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال ایاکم والظنّ فان الظنَّ اکذبُ الحدیث ولا تجسسوا ولا تحسسوا ولا تنافسوا ولا تحاسدوا

ولا تباغضوا ولا تدابروا وکونوا عباد الله اخوانا رسول الله علیه وسلم فرمود دور دارید خود را از

گمان بد پس هر آئینه گمان بد دروغ ترین سخن است و عیب جوئی مکنید و تفتیش عیب یکدیگر منمائید و منافسه

با هم مکنید یعنی غلبه بر چیزی با یکدیگر مکنید و حسد مکنید و بغض با یکدیگر مکنید و پشت نگردانید از یکدیگر و باشید

ای بندگان خدا برادران با هم **باب** الترغیب فی شکر نعم الله عز وجل باب در رغبت دادن در

شکر نعمتهای خدای عز وجل **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل المسجد

فوجد فیه ابا بکر الصدیق وعمر بن الخطاب فسالهما فقالا اخرجنا الجوع فقال رسول الله صلی

الله علیه وسلم وانا اخرجنی الجوع فذهبوا الی ابی الهیثم بن التیهان الانصاری فامر لهم بشعیر عنده

یعمل وقام فذبح لهم شاة فقال رسول الله علیه وسلم نکّب عن ذات الدّر فذبح لهم شاة و

استعذب لهم ماء فعلق فی نخلة ثم اتوا بذلک الطعام فاکلوا منه وشربوا من ذلک الماء فقال

رسول الله صلی الله علیه وسلم لتسألن عن نعیم هذا الیوم رسول الله صلی الله علیه وسلم داخل شد در

مسجد پس یافت در وی ابوبکر صدیق را و عمر بن الخطاب را پس پرسید از ایشان پس گفتند برآورد ما را گرسنگی

پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مرا نیز بیرون آورده است گرسنگی پس رفتند بسوی ابو الهیثم

انصاری پس ابو الهیثم فرمود اهل خود را برای ایشان مهیا ساختن قدری جو که نزدیک او بود که ساخته شود

و برخاست تا ذبح کند برای ایشان بزی پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم دور شو از بزی که شیر

دار باشد یعنی بز شیر دار ذبح مکن پس ذبح کرد برای ایشان بزی را و آورد آب شیرین برای ایشان پس آویخت

آن را در خرمابنی بعد از آن حاضر کرده شد پیش ایشان طعام را پس خوردند از آن طعام و نوشیدند از آن آب

سیر و پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم البته سوال کرده خواهد شد شما را از نعمت امروز **باب**

فضل الخوف من الله عزّ وجل در بیان فضیلت خوف از خدا تعالی **مالک** عن ابی الزناد عن

الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال رجل لم یعمل حسنة قط لاهله

اذا مات فاحرقوه ثم اذروا نصفه فی البر ونصفه فی البحر فوالله لئن قدر الله علیه لیعذبنه

عذابا لا یعذبه احدا من العالمین فلما مات الرجل فعلوا ما امرهم به فامر الله البر فجمع ما فیه

ثم امر الله البحر فجمع ما فیه ثم قال لم فعلت هذا قال من خشیتک یا رب وانت اعلم قال فغفر

له رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که گفت مردی که نکرده بود هیچ گاه کار نیک یعنی وصیت کرد اهل خود

را وقتیکه بمیرد این شخص بسوزید او را بعد از آن بر باد دهید نصف او را در خشکی و نصف او را در دریا قسم بخدا

که اگر دست یابد بر وی خدا البته عذاب خواهد کرد او را عذابی که نکند این صفت هیچکس را از عالمیان پس

وقتیکه بمرد آن شخص بجا آوردند وصیت او را اهل او و کردند آنچه فرموده بود ایشان را پس حکم فرمود

خدا تعالی بر را پس جمع کرد آنچه در وی بود و بعد از آن حکم کرد دریا را پس جمع کرد آنچه در وی بود و بعد از آن

فرمود چرا کردی این همه گفت بار خدایا از ترس تو و تو داناتری فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس آمرزید

او را **باب** فضل حب لقاء الله بیان فضیلت محبت ملاقات خدا تعالی **مالک** عن ابی الزناد

عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال الله تبارك وتعالی اذا احب
عبدی لقائی احببت لقائه واذا کره لقائی کرهت لقائه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که فرمود
خدا تعالی وقتیکه دوست دارد بنده من ملاقات مرا دوست میدارم ملاقات او را وقتیکه ناخوش میدارد ملاقات
مرا مکروه میدارم ملاقات او را مترجم گوید معنی حب لقاء الله این است که وقت مفارقت از حیات دنیا و رسیدن
بسوی آنچه نزدیک خدا تعالی است دوست تر و لذیذتر باشد نزدیک او از دنیا و آنچه در وی است و نقصان
نمیکند این دوستی را مکروه داشتن موت وهم اگر عذاب کرده شود او را گناهان او و معنی کراهة لقاء الله
این است که باشد لذات دنیوی دوست تر نزدیک وی از نیکالت و صفت این باشد مومن است که دوست دارد
حج را و میداند که حج گذاردن سعادت ابدیست بعد از آن میترسد از مشقتهای سفر والله اعلم **باب**
الایمان بعذاب القبور باور داشتن عذاب قبر **مالك** عن یحیی بن سعید عن عمرة عن عائشة
زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان یهودیة جاءت تسألها فقالت اعاذك الله من عذاب القبر
فسألت عائشة رسول الله صلی الله علیه وسلم ایعذب الناس فی قبورهم فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم عائذا بالله من ذلك ثم رکب رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات غداة مرکبا
فخسفت الشمس فرجع ضحی فمر بین ظهرانی الحجر ثم قام یصلی وقام الناس وراءه ثم انصرف
فقال ما شاء الله ان یقول ثم امرهم ان یتعوذوا من عذاب القبر مختصر یهودیه آمد نزدیک حضرت عائشه
پس سوال کرد از وی پس گفت آن یهودیه پناه دهاد ترا خدا تعالی از عذاب قبر پس سوال کرد حضرت عائشه رسول
الله صلی الله علیه وسلم آیا عذاب کرده خواهند شد مردمان در قبرهای خود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه
وسلم پناه میجویم از خدا تعالی از عذاب قبر بعد از آن سوار شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم یکروز مرکبی را پس گرفته
شد آفتاب پس رجوع فرمود وقت ضحی پس گذر کرد در میان حجرها بعد از آن ایستاد نماز گذارد و ایستادند
مردمان پس پشت او بعد از آن برگشت از نماز پس فرمود چیزیکه خواست خدا تعالی که بگوید یعنی دعا نمود بعد
از آن امر کرد مردمان را که پناه بجویند از عذاب قبر **باب** سوال منکر و نکیر باب در سوال منکر و
نکیر **مالك** عن هشام بن عروة عن فاطمة بنت المنذر عن اسماء بنت ابی بکر انها قالت اتیت
عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم حین خسفت الشمس فاذا الناس قیام یصلون واذا هی
قائمة تصلی فقلت ما للناس فاشارت بیدها نحو السماء وقالت سبحان الله فقلت آیة فاشارت

براسها ان نعم قالت فقمت حتى تجلاني الغشي وجعلت اصب فوق راسي الماء فحمد الله رسول الله
صلى الله عليه وسلم واثنى عليه ثم قال ما من شيء كنت لم اره الا وقد رايته في مقامي هذا حتى الجنة
والنار ولقد اوحي الي انكم تفتنون في القبور مثل او قريبا من فتنة المسيح الدجال لا ادري ايتهما
قالت اسماء يؤتى احدكم فيقال له ما علمك بهذا الرجل فاما المؤمن او الموقن لا ادري اي ذلك
قالت اسماء فيقول محمد رسول الله جاءنا بالبينات والهدى فاجبنا وآمنا واتبعنا فيقال له نم
صالحا قد علمنا ان كنت لمؤمنا واما المنافق او المرتاب لا ادري ايتهما قالت اسماء فيقول لا ادري
سمعت الناس يقولون شيئا فقلته اسما بنت ابوبکر گفت آمدم نزدیک عائشه وقتیکه گرفته شد آفتاب
پس ناگاه دیدم که مردمان ایستاده اند نماز میگذارند و ناگاه دیدم که عائشه ایستاده است نماز میگذارد پس گفتم
چیست حال مردمان پس اشاره کرد عائشه بدست خود بجانب آسمان یعنی بسبب کسوف نماز میگذارند و
گفت سبحان الله پس گفتم آیا این کسوف نشانه ایست از نشانهای قدرت پس اشارت کرد بسر خود که آری گفت
اسما پس ایستادم بنماز تا آنکه غالب آمد برمن بیهوشی و شروع کردم که میریختم بالای سر خود آب را پس حمد
خدا تعالی گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ستائش او گفت بعد از آن فرمود هیچ چیزی که ندیده بودم
آنرا مگر که دیدم او را در مقام خود تا آنکه دیدم بهشت را و دوزخ را و هر آئینه وحی فرستاده شد بسوی من
که شما را سخت گرفته خواهد شد در قبور نزدیک بسختی مسیح دجال یا گفت مانند سختی مسیح دجال آورده شود
یکی را از شما پس گفته شود چیست اعتقاد تو در حق این مرد یعنی در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما مومن
یا گفت یقین دارنده نمیدانم که کدام یک ازین کلمه گفت اسما پس میگوید این مرد محمد است پیغامبر خدا آمد
نزدیک ما بمعجزها و هدایت پس قبول کردیم وعده او را و ایمان آوردیم باو و پیروی کردیم او را پس گفته
شود او را بخواب رو در حالتیکه خوشوقت هستی هر آئینه دانسته بودیم که تو مسلمان بودی اما منافق یا گفت
شک کننده نمیدانم که کدام یک کلمه گفت اسما پس میگوید نمیدانم شنیدیم مردمان را که میگویند چیزی پس
گفتم آنرا **باب** عرض الجنة والنار على المقبور در بیان آنکه عرض کرده شود بهشت و دوزخ بر میت
در قبر **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان احدكم
اذا مات عرض عليه مقعده بالغداة والعشي ان كان من اهل الجنة فمن اهل الجنة وان كان من اهل
النار فمن اهل النار يقال له هذا مقعدك حتى يبعثك الله الى يوم القيمة رسول الله صلى الله عليه

وسلم فرموده هر آئینه یکی از شما وقتیکه بمیرد ظاهر کرده میشود بروی جای نشستن او هر صبح و شام اگر از اهل بهشت است
پس وی از اهل بهشت است در بودن جای و اگر از اهل دوزخ است پس وی از اهل دوزخ است باعتبار جای
گفته میشود او را اینست جای نشستن تو تا وقتیکه برانگیزد ترا خدا تعالی تا روز قیامت **باب** نسمة المؤمن
طير يعلق من شجر الجنة روح مومن جانوریست که میخورد از درخت های بهشت **مالك** عن ابن شهاب
عن عبد الرحمن بن كعب بن مالك الانصاري انه اخبره ان اباه كعب بن مالك كان يحدث ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال انما نسمة المؤمن طير يعلق في شجر الجنة حتى يرجعه الله الى جسده يوم
يبعثه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده جز این نیست که روح مومن مرغیست که میچرد در درختان بهشت
تا آنکه باز گرداند او را خدا تعالی بسوی جسد او روزیکه برانگیزد او را **باب** المستريح والمستراح منه
مالك عن محمد بن عمرو بن حلحلة الديلي عن معبد بن كعب بن مالك عن ابي قتادة بن ربعي انه
كان يحدث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مر عليه بجنازة فقال مستريح ومستراح منه
قالوا يا رسول الله ما المستريح وما المستراح منه قال العبد المؤمن يستريح من نصب الدنيا واذاها
الى رحمة الله والعبد الفاجر يستريح منه العباد والبلاد والشجر والدواب گذرانیده شد بر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم جنازه را پس فرموده صاحب جنازه یا خود راحت یابنده است یا راحت می یابند از وی مردمان صحابه
عرض نمودند چیست راحت یابنده و راحت یافته شده از وی فرموده بنده مومن راحت می یابد از تصدیعات
دنیا و ایذا آن بسوی رحمت خدا تعالی و بنده فاجر راحت می یابند از وی بندگان و شهرها و درختان و جانوران
باب تغير الناس **مالك** عن يحيى بن سعيد ان عبد الله بن مسعود قال لانسان انك في زمان
كثير فقهاؤه قليل قراؤه تحفظ فيه حدود القرآن وتضيع حروفه قليل من يسأل كثير من يعطي يطيلون
فيه الصلوة ويقصرون الخطبة يبدؤن اعمالهم قبل اهوائهم وسيأتي على الناس زمان قليل
فقهاؤه كثير قراؤه تحفظ فيه حروف القرآن وتضيع حدوده كثير من يسأل قليل من يعطي يطيلون
فيه الخطبة ويقصرون الصلوة يبدؤن اهواءهم قبل اعمالهم عبد الله بن مسعود گفت شخصی را اینکه
تو در زمانی هستی که بسیار اند صاحب فهمان او و کم اند خوانندگان او نگاه داشته میشود در وی احکام قرآن را و
ضایع کرده میشود طریق تلفظ حروف را کم اند آنانکه سوال کنند بسیار اند آنانکه عطا میکنند دراز میکنند در
نماز را و کوتاه میکنند خطبه را و شروع میکنند اعمال خود را پیش از آرای فاسده خود و نزدیک است که بیاید

زمانی که کم باشند معنی فهمان او بسیار باشند خوانندگان او نگاهداشته شود در روی لفظ حروف قرآن و
ضایع کرده شود احکام قرآن بسیار است آنکه سوال کند و کم است آنکه بدهد دراز کنند در روی خطبه را و کوتاه
سازند در روی نماز را ابتدا کنند به رای فاسده پیش از عمل خود **باب** اخبار النبی صلی الله علیه وسلم
بان الفتن تحدث من شرق المدینة وبان الفخر والخیلاء فی اهل الخیل والابل والسکینة فی اهل
الغنم باب در خبر دادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآنکه فتنه پیدا میشود از جانب شرقی مدینه و بآنکه خودستائی
و تکبر در اهل گله اسپان و شتران است و اطمینان و نرم خوئی در اهل رمه است **مالك** عن ابی الزناد عن
الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال راس الکفر نحو المشرق والفخر والخیلاء
فی اهل الخیل والابل الفدادین اهل الوبر والسکینة فی اهل الغنم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
سر کفر و معظم او جانب مشرق است و خودستائی و بزرگ بینی در اهل گله اسپان و شتران است آنانکه آواز بلند
میکنند اهل خیمها اند و اطمینان و نرم خوئی در اهل رمه است **مالك** انه بلغه ان عمر ابن الخطاب اراد
الخروج الی العراق فقال له کعب الاحبار لا تخرج الیها امیر المومنین فان بها تسعة اعشار السحر وبها
فسقة الجن وبها الداء العضال عمر بن الخطاب خواست برآمدن بسوی عراق پس گفت او را کعب احبار
بیرون میا یا امیر المؤمنین بسوی عراق پس هر آینه در عراق نه حصه از حصهای ده گانه سحر است و در عراق فاسقان
از جن اند و در عراق بیماری سخت **باب** شدة المصائب عند قرب القیمة باب در بیان سختی مصیبتها
وقت نزدیک آمدن قیامت **مالك** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال لا تقوم الساعة حتی یمر الرجل بقبر الرجل فیقول یا لیتنی مکانه رسول الله صلی
الله علیه وسلم فرمود قائم نشود قیامت تا آنکه بگذرد مرد بر قبر مردی پس گوید ای کاش من بودمی بجای او
یعنی شدائد و مصائب بحدی رسد که آدمی تمنا کند موت را **مالك** عن ابن حماس عن عمه عن ابی هریرة
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لتترکن المدینة علی احسن ما کانت حتی یدخل الکلب او
الذئب فیغذی علی بعض سواری المسجد او علی المنبر فقالوا یا رسول الله فلمن تکون الثمار ذلك
الزمان قال للعوافی الطیر والسباع رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود گذاشته خواهد شد مدینه یعنی
نزدیک قیامت با حالتی که بهترین احوال وجود اوست یعنی آباد و غیر خراب پس در آید سگ یا گرگ و بول
کند بر بعض ستونهای مسجد یا گفت بر منبر پس گفتند یا رسول الله پس کرا خواهد بود میوها در ان زمان فرمود

برای جانوران مرغان و درندگان **باب** خلق ابن آدم عند الحشر من عجب الذنب و در بیان آفرینش

فرزند آدم وقت حشر از استخوان ذنب **مالك** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول

الله صلی الله علیه وسلم قال کل ابن آدم تاکله الارض الا عجب الذنب منه خلق وفیه یرکب

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود تمام آدمی را میخورد زمین مگر عجب ذنب از ان عجب ذنب آفریده شده است

و در وی مرکب کرده خواهد شد عجب ذنب استخوانی که در اسفل پشت میباشد نزدیک عجز و عجز جائیست که

مینهد دم حیوان از آن **باب** شفاعة النبی صلی الله علیه وسلم لامته فی الاخرة **مالك**

عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لکل نبی دعوة یدعو

بها فارید ان اختبئ دعوتی شفاعة لامتی فی الاخرة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر پیغامبر را

دعائیست که دعا میکند بآن پس میخواهم که پنهان نگاهدارم دعای خود را جهة شفاعت برای امت خود

در آخرت **باب** حوض النبی صلعم وذود المرتدین عنه وبعث امة محمد صلی الله علیه وسلم

غرا محجلین من آثار الوضوء باب در بیان حوض آنحضرت صلعم و راندن مرتدین از وی و برانگیخته شدن امت

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصفت غر محجل از آثار وضو **مالك** عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابیه

عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج الی المقبرة فقال السلام علیکم دار قوم

مومنین وانا ان شاء الله بکم لاحقون وددت انی قد رایت اخواننا قالوا یا رسول الله السنا

باخوانك قال بل انتم اصحابی واخواننا الذین لم یاتوا بعد وانا فرطهم علی الحوض فقالوا یا رسول

الله کیف تعرف من یاتی بعدك من امتك قال ارایت لو کانت لرجل خیل غر محجلة فی خیل

دهم بهم الا یعرف خیله قالوا بلی یا رسول الله قال فانهم یاتون یوم القیمة غرا محجلین من الوضوء

وانا فرطهم علی الحوض فلا یذادن رجل عن حوضی کما یذاد البعیر الضال اناديهم الا هلم الا هلم

الا هلم فیقال انهم قد بدلوا بعدك فاقول فسحقا فسحقا فسحقا رسول الله صلی الله علیه وسلم

برآمد بسوی گورستان پس گفت السلام علیکم دار قوم مومنین وانا ان شاء الله بکم لاحقون یعنی خطاب کرده

فرمود که سلام بر شما باد ای باشندگان سرای قومی از مسلمانان و هر آئینه اگر خواسته است خدا تعالی بشما لاحق

شویم بعد ازان فرمود آرزو کردم که کاش میدیدیم برادران خویش را صحابه گفتند آیا نیستیم برادران تو

گفت نه بلکه شما اصحاب منید و برادران من آنکسانند که هنوز نیامده اند یعنی در وجود و من فرط ایشانم بر

حوض و فرط قوم کسی است که پیش از ایشان برود و آب و دلو برای ایشان مهیا سازد صحابه گفتند یا رسول
الله چگونه خواهی شناخت کسی را که بیاید بعد از تو فرمود آیا دیدی اگر باشد مردی را اسپهای سفید پیشانی سفید
پایها در گله از اسپان سیاه که خالص باشد سیاهی ایشان از رنگ دیگر آیا نمی شناسد اسپهای خود را گفتند آری
یا رسول الله میشناسد فرمود ایشان خواهند آمد روز قیامت سفید پیشانی شده سفید پایها گشته بسبب وضو
و من فرط ایشان باشم بر حوض پس باید که دور کرده نشود شخصی از حوض من یعنی سعی کنند که از شما عملی باعث
محرومی از آن حوض بوجود نیاید چنانکه دور کرده میشود شتر بیگانه که گاه خود را گم کرده و بر حوض غیر صاحب
خود رفته من ندا کنم ایشان را که آن بیائید آن بیائید آن بیائید پس گفته شود مرا یعنی فرشتگان گویند
هر آئینه ایشان بدل کردند دین خود را بعد از تو گویم پس دوری باد ایشان را پس دوری باد ایشان را پس دوری
باد ایشان را **باب** صفة نار جهنم در بیان سختی آتش دوزخ **مالک** عن ابی الزناد عن
الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نار بنی آدم التی یوقدون جزء
من سبعین جزء من نار جهنم فقالوا یا رسول الله ان کانت لکافیة قال انها فضلت بتسعة و
تسعین جزء رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آتش آدمیان که می افروزند آنرا پاره ایست از هفتاد
پاره از آتش دوزخ پس گفتند یا رسول الله هر آئینه این آتش که پیش آدمیانست کفایت کننده بود در عقوبت
فرمود هر آئینه آتش دوزخ را افزون کرده شده به نود و نه جزء **مالک** عن عمه ابی سهیل بن مالک
عن ابی هریرة انه قال اترونها حمراء کنارکم هذه لهی اسود من القار قال مالک القار الزفت ابو هریره
گفت آیا گمان کرده میشود شما را که آتش دوزخ سرخ است مانند آتش شما هر آئینه آتش دوزخ سیاه است
از قار گفت مالک قار زفت است **کتاب سیر النبی** صلی الله علیه وسلم واصحابه
کتاب در بیان احوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم و یاران او **باب** اسماء النبی صلی الله علیه وسلم **مالک**
عن ابن شهاب عن محمد بن جبیر بن مطعم ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لی خمسة اسماء انا محمد وانا احمد وانا الماحی الذی
یمحو الله بی الکفر وانا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی وانا العاقب رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود مرا پنج نام است من محمدم و من احمدم و من ماحی ام که محو میکند خدا تعالی بسبب من کفر را و من حاشرم که بر انگیخته
خواهند شد بر قدم من و من عاقبم یعنی بعد از همه انبیا آمدم مترجم گوید که معنی علی قدمی نیست که وی صلی الله
علیه وسلم امام و پیشوای ایشان باشد روز حشر و همه محتاج باشند بسوی شفاعت او یا آنکه آنحضرت صلی الله

قلت قوله ان کانت لکافیة ان هی المخففة یعنی ان نار الدنیا کافیة فی تعذیب اهل الکفر

۲۴۷ قلت قیل معنی قوله علی قدمی انه امامهم یوم الحشر یحشرون علی اثره وقیل معناه زمان نبوته وقیل اول من تنشق عنه الارض ثم تنشق عن الناس عقیبه ومعنی العاقب انه آخر الانبیاء لیس بعده نبی

علیہ وسلم اول کسی ست کہ شق شود زمین از وی بعدازان شق شود از سایر خلایق عقب او علیہ الصلوٰۃ والسلام

ومعنی عاقب آنکہ بعدازوی پیغامبری نیست واللہ اعلم **باب** صفۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم

وکم کان عمرہ حین اوحی الیہ وحین ہاجر وحین توفی در بیان صفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

وچہ قدر بود عمر او وقتی کہ وحی کردہ شد بسوی او ووقتیکہ ہجرت فرمود ووقتیکہ متوفی شد صلی اللہ علیہ

وسلم **مالک** عن ربیعۃ بن ابی عبد الرحمن عن انس بن مالک انہ سمعہ یقول کان رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم لیس بالطویل البائن ولا بالقصیر ولیس بالابیض الامہق ولا بالآدم و

لا بالجعد القطط ولا بالسبط بعثہ اللہ علی راس اربعین سنۃ فاقام بمکۃ عشر سنین و

بالمدینۃ عشر سنین وتوفاہ اللہ علی راس ستین سنۃ ولیس فی راسہ ولحیتہ عشرون

شعرۃ بیضاء صلی اللہ علیہ وسلم انس بن مالک گفت نبود رسول اللہ علیہ وسلم دراز قامت بافراط ونہ

کوتاہ قامت ونہ سفید رنگ کہ سفیدی خالص وششتہ باشد ونہ سفید رنگ کہ سفیدی او مائل بسیاہی باشد

ونہ زنگولہ موی کہ پیچش موی او بنہایت رسیدہ باشد ونہ کشادہ موی مانند آنکہ شانہ کردہ باشد پیغامبری

فرستاد او را خدا تعالی نزدیک تمامی چہل سال از عمر شریف او پس اقامت فرمود بمکہ دہ سال وبمدینہ

دہ سال ومتوفی کرد او را خدا تعالی نزدیک تمامی شصت سال ونبود در سر مبارک او ودر ریش شریف

او صلی اللہ علیہ وسلم بیست موی سفید **باب** کیف کان یاتیہ الوحی در بیان آنکہ چگونہ می آمد

آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم وحی **مالک** عن ہشام بن عروۃ عن ابیہ عن عائشۃ زوج

النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان الحارث بن ہشام سال النبی صلی اللہ علیہ وسلم کیف یاتیک

الوحی فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احیانا یاتینی فی مثل صلصلۃ الجرس وہو اشدہ

علی فیفصم عنی وقد وعیت ما قال واحیانا یتمثل لی الملک رجلا فیکلمنی فاعی ما یقول قالت

عائشۃ ولقد رایتہ ینزل علیہ فی الیوم الشدید البرد فیفصم عنہ وان جبینہ لیتفصد عرقا

حارث بن ہشام سوال کرد آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم چگونہ می آید پیش تو وحی پس فرمود آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم در بعض اوقات می آید بمن وحی در صورتیکہ مانند آواز جرس واین سخت ترین اقسام

وحی ست بر من پس منقطع گردانیدہ میشود از من حال آنکہ در دل نگاہ داشتہ ام مضمون او را ودر

بعض اوقات متمثل میشود برای من فرشتہ بشکل مردی پس سخن میگوید با من پس یاد میگیرم آنچہ میگوید

گفت حضرت عائشه و هر آینه دیدم آنحضرت را صلعم که فرود می‌آمد بروی وحی در روزی بغایت سرد پس منقطع گردانیده میشد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم حال آنکه جبین مبارک جاری میشد بعرق **باب** هَدْيِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وسلم در بیان خصلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم **مالك** عن ابن شهاب

عن عروة بن الزبير عن عائشة زوج النبي صلی الله علیه وسلم انها قالت ما خُيِّرَ رسول الله صلی

الله علیه وسلم فی امرین قط الا اخذ ایسرهما ما لم یکن اثما فان کان اثما کان ابعد الناس منه وما

انتقم رسول الله صلی الله علیه وسلم لنفسه الا ان تنتهک حرمة الله فینتقم لله بها حضرت عائشه فرمود اختیار داده نشد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در دو کار هیچگاه مگر اختیار میفرمود آسان ترین هر دو را تا وقتیکه نباشد آن آسان تر گناه پس اگر گناه میبود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دور ترین مردمان بودی از وی و انتقام نکشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای نفس خود مگر وقتیکه برداشته شود حرمتی از آن خدا تعالی پس انتقام میکشید برای خدا تعالی بسبب آن حرمت **مالك** باسناده کان رسول الله

صلی الله علیه وسلم یعود المساکین ویسأل عنهم رسول الله صلی الله علیه وسلم بیمار پرسی میفرمود مسکینان را

وسوال مینمود از حال ایشان **مالك** باسناده ان خیاطا دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم

لطعام صنعه له قال انس فذهبت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم الی ذلک الطعام فقرب

الیه خبزا من شعیر ومرقا فیه دباء وقدید خواند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم خیاطی بطعامی که ساخته بود برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت انس رفتم همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی آن طعام پس نزدیک گردانید بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم نانی از جو و شوربای که در وی کدو بود **مالك**

باسناده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال والذی نفسی بیده لو افاء الله علیکم مثل سمر تهامة

نعما لقسمته علیکم ثم لا تجدونی بخیلا ولا جبانا ولا کذابا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قسم بذاتی که نفس من در دست قدرت او ست اگر عاید گرداند خدا تعالی بر شما مانند درختهای مغیلان تهامه چهارپایان هر آئینه قسمت میکنم آن را بر شما بعد از آن نمی یابید مرا بخیل و نه بزدل و نه دروغگو **مالك**

انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما من نبی الا وقد رعی غنما قیل وانت یا

رسول الله قال وانا صلی الله علیه وسلم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نیست هیچ پیغامبری مگر که چرانیده است رمه گوسفندان را گفته شد و تو هم یا رسول الله چرانیده فرمود و من نیز چرانیده ام

باب اجتهادِ النبی صلی الله علیه وسلم فی عبادةِ ربه در بیان کوشش آنحضرت صلعم در عبادت پروردگار خود

مالك عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی ان عائشة ام المومنین قالت کنت نائمةً الی جنب رسول الله صلی الله علیه وسلم ففقدته من اللیل فلمسته بیدی فوضعتُ یدی علی قدمیه وهو ساجد یقول اعوذ برضاك من سخطك وبمعافاتك من عقوبتك وبك منك لا احصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك

حضرت عائشه فرمود خفته بودم بر پهلوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نیافتم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در بعض اوقات شب پس جستم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بدست خود پس افتاد ...... دست من بر هر دو قدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرده بود و میخواند می پناهم برضای تو از خشم تو و بعافیتی که از جانب تو باشد از عقوبت تو و می پناهم بتو از تو شمار نمیتوانم کرد ثنا را بر تو تو آنچنانی که خود ثنا گفتی بر ذات تو

باب دعاءِ النبی صلی الله علیه وسلم لامته در بیان دعا آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای امت خود

مالك عن عبد الله بن عبد الله بن جابر بن عتیك بن الحارث بن عتیك انه قال جاءنا عبد الله بن عمر فی بنی معاویة وهی قریة من قری الانصار فقال اتدرون این صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم من مسجدکم هذا فقلت له نعم واشرت الی ناحیة منه فقال لی هل تدری ما الثلاث التی دعا بهن فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت نعم قال فاخبرنی بهن فقلت دعا بان لا یظهر علیهم عدوا من غیرهم وان لا یهلکهم بالسنین فاعطیهما ودعا بان لا یجعل باسهم بینهم فمنعها قال صدقت قال عبد الله فلن یزال الهرج الی یوم القیمة

عبد الله بن عبد الله بن جابر گفت آمد پیش ما عبد الله بن عمر در بنی معاویه و آن دیهی هست از دیه ها ی انصار پس گفت آیا میدانید کجا نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین مسجد شما پس گفتم برای وی آری میدانم و اشارت کردم بسوی جانبی از مسجد پس گفت آیا میدانی چیست آن سه کلمه که دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآنها درین مسجد پس گفتم آری پس گفت خبر ده مرا بآن کلمات پس گفتم دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآنکه خدا تعالی غالب نکند بر مسلمانان دشمنی را از غیر مسلمانان و بآنکه ایشان را هلاک نکند بقحط ها پس داده شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم این دو مسئول و دعا کرد بآنکه پیدا نکند جنگ ایشان در میان ایشان یعنی با هم مسلمانان جنگ نکنند پس داده نشد این مطلب گفت عبد الله بن عمر راست گفتی گفت عبد الله پس همیشه

قوله الفرق بین المعافاة والعفو ان العفو محو الذنب من البارئ ... والمعافاة ان یعافیك ... من العافیة ... من العقوبة ...

قوله فلن یزال الهرج ... القتال

خواهد بود خشناک و جدل تا روز قیامت **باب** شفاعة النبی صلی الله علیه وسلم لمن مات
من امته در بیان شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای کسی که مرد از امت او **مالک** عن
علقمة بن ابی علقمة عن امه انها قالت سمعت عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم تقول قام
رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات لیلة فلبس ثیابه ثم خرج قالت فامرت جاریتی بریرة
تتبعه فتبعته حتی جاء البقیع فوقف فی ادناه ماشاء الله ان یقف ثم انصرف فسبقته
بریرة فاخبرتنی فلم اذکر له شیئا حتی اصبح ثم ذکرت ذلك له فقال انی بعثت الی اهل البقیع
لاصلی علیهم حضرت عائشه فرمود برخاست رسول الله صلی الله علیه وسلم شبی پس پوشید جامهای خود
را بعد از آن برآمد گفت حضرت عائشه پس فرمودم کنیزک خود را که بریره نام داشت که از پی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم رود پس از پی آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفت تا آنکه رفت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم به بقیع پس ایستاد در جانب متصل مدینه از بقیع تا وقتی که خدای تعالی خواسته بود که ایستاده ماند بعد
از آن بازگشت پس پیشتر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد بریره پس خبر داد مرا پس ذکر نکردم پیش
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی تا آنکه وقت صبح درآمد بعد از آن ذکر کردم آن ماجرا پیش او صلعم
پس فرمود هر آئینه من فرستاده شدم بسوی اهل بقیع تا دعا کنم برای ایشان **باب** ما اکرم الله
نبیه صلی الله علیه وسلم بزیادة الماء والطعام بسبب دعاء او در بیان اکرام خدای تعالی به پیغامبر خود صلی
الله علیه وسلم با فزایش آب و طعام بسبب او **مالک** عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة عن
انس بن مالک انه قال رایت رسول الله صلعم وحانت صلوة العصر فالتمس الناس وضوءا
فلم یجدوه فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بوضوء فی اناء فوضع رسول الله صلی الله علیه
وسلم فی الاناء یده ثم امر الناس یتوضؤن قال انس فرایت الماء ینبع من تحت اصابعه فتوضأ
الناس حتی توضؤا من عند آخرهم انس گفت دیدم رسول الله را صلی الله علیه وسلم حال آنکه وقت نماز
عصر رسیده بود پس طلب کردند مردمان آب وضو را پس نیافتند آن را پس آورده شد پیش آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آب وضو در آوندی پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن آوند دست مبارک
خود را بعد از آن فرمود مردمان را که وضو کنند از این آب گفت انس پس دیدم که در دان میشود آب از زیر
انگشتان مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس وضو کردند مردمان تا آنکه وضو کردند تا آخر ایشان

۲۵۱

مالك عن اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة انه سمع انس بن مالك يقول قال ابو طلحة لام
سليم لقد سمعت صوت رسول الله صلعم ضعيفا اعرف فيه الجوع فهل عندك من شيء فقالت
نعم فاخرجت اقراصا من شعير ثم اخذت خمارا لها ثم لفت الخبز ببعضه ثم دسته تحت
يدي وردتني ببعضه ثم ارسلتني الى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فذهبت به فوجدت
رسول الله صلى الله عليه وسلم جالسا في المسجد ومعه الناس فقمت عليهم فقال رسول الله صلى
الله عليه وسلم ارسلك ابو طلحة قال فقلت نعم قال لطعام قال فقلت نعم فقال رسول الله صلى
الله عليه وسلم لمن معه قوموا قال فانطلق وانطلقت بين ايديهم حتى جئت ابا طلحة فاخبرته
فقال ابو طلحة يا ام سليم قد جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس وليس عندنا من الطعام
ما نطعمهم فقالت الله ورسوله اعلم فانطلق ابو طلحة حتى لقي رسول الله صلى الله عليه وسلم
فاقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو طلحة معه حتى دخلا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
هلمي يا ام سليم ما عندك فاتت بذلك الخبز فامر به رسول الله صلى الله عليه وسلم ففت و
عصرت عليه ام سليم عكة لها فادمته ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما شاء الله ان
يقول ثم قال ائذن لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتى شبعوا ثم خرجوا ثم قال ائذن لعشرة فاذن لهم
فاكلوا حتى شبعوا ثم خرجوا ثم قال ائذن .... لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتى شبعوا ثم
خرجوا ثم قال ائذن لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتى شبعوا ثم خرجوا ثم قال ائذن لعشرة حتى اكل
القوم كلهم وشبعوا والقوم سبعون رجلا او ثمانون رجلا گفت انس که گفت ابو طلحه بزن خود ام
سلیم هر آئینه شنیدم آواز آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضعیف شده میشناسم درین آواز آنحضرت صلی الله
علیه وسلم گرسنگی را پس آیا هست پیش تو چیزی گفت آری هست پس بر آورد گرده چند از جو بعد از آن
گرفت دامنی از آن خود پس پیچید نان را به بعض آن بعد از آن در آورد آنرا زیر دست من و بکل چادر
پوشانید مرا بعض از آن بعد از آن فرستاد مرا بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت پس بردم آن طعام را
پس یافتم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم نشسته در مسجد و با آنحضرت مردمان بودند پس ایستادم بر ایشان پس
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا فرستاده است ترا ابو طلحه گفتم آری فرمود فرستاده است برای طعام
گفتم آری پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بآن مردمان که همراه او بودند برخیزید گفت انس پس و آنها شد

٢٥٢

آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روانشدم من پیش پیش آنحضرت صلعم تا آنکه آمدم پیش ابوطلحه پس خبر دادم او را
پس گفت ابوطلحه ای ام سلیم هر آینه آمد رسول الله صلی الله علیه وسلم با مردمان و نیست نزدیک ما از قسم طعام
آنچه خورانیم ایشان را پس گفت ام سلیم خدا و رسول خدا دانا تر است پس رفت ابوطلحه تا آنکه ملاقات کرد با آنحضرت
صلی الله علیه وسلم پس روی آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابوطلحه همراه او تا آنکه داخل شدند هر دو بخانه
پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بیار ای ام سلیم آنچه نزدیک تست پس آورد آن نان را پس امر فرمود رسول
صلی الله علیه وسلم بمهیا کردن آن پس ریزه ریزه کرده شد و افشرد بر سر آن ریزها ام سلیم آوند روغن از
چرم پس بنا نخورش مخلوط ساخت او را بعد از آن فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم از قبیل دعا آنچه
خدا تعالی خواسته بود که بگوید بعد از آن فرمود دستوری ده ده کس را پس دستوری داد ایشان را پس خوردند
تا آنکه سیر شدند بعد از ان بر آمدند بعد از آن فرمود دستوری ده ده کس را پس دستوری داد ایشان را پس خوردند
تا آنکه سیر شدند بعد از آن بر آمدند بعد از آن باز فرمود دستوری ده ده کس را پس دستوری داد ایشان را پس
خوردند تا آنکه سیر شدند بعد از آن بر آمدند بعد از آن باز فرمود دستوری ده ده کس را پس دستوری داد ایشان
را پس خوردند تا آنکه سیر شدند بعد از آن بر آمدند بعد از آن باز فرمود دستوری ده ده کس را پس دستوری داد
ایشان را پس خوردند تا آنکه سیر شدند بعد از آن بر آمدند و همچنین میشد تا آنکه خوردند همه ایشان و سیر شدند و آن
قوم هفتاد کس بودند یا هشتاد کس بودند **مالک** عن ابی الزبیر المکی عن ابی الطفیل عامر بن واثلة ان
معاذ بن جبل اخبره انهم خرجوا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام تبوک فکان رسول الله صلی
الله علیه وسلم یجمع بین الظهر والعصر والمغرب والعشاء جمیعا قال فاخر الصلوة یوما ثم خرج
فصلی الظهر والعصر جمیعا ثم دخل ثم خرج فصلی المغرب والعشاء جمیعا ثم قال انکم ستاتون غدا ان
شاء الله عین تبوک وانکم لن تاتوها حتی یضحی النهار فمن جاءها فلا یمس من ماءها شیئا حتی اتی فجئناها
وقد سبقنا الیها رجلان والعین تبض بشیء من ماء فسالهما رسول الله صلی الله علیه وسلم هل
مسستما من ماءها شیئا فقالا نعم فسبهما رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال لهما ما شاء الله ان
یقول ثم غرفوا بایدیهم من العین قلیلا قلیلا حتی اجتمع فی شیء ثم غسل رسول الله صلی الله علیه
وسلم فیه وجهه ویدیه ثم اعاده فیها فجرت العین بماء کثیر فاستقی الناس ثم قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یوشک یا معاذ ان طالت بک حیوة ان تری ما ههنا قد ملئ جنانا معاذ بن جبل

۴
قوله حانت بالحاء المهملة ای قربت
قوله فالتمس ای طلب وضوء بفتح الواو والماء
قوله یتفجر ای ینبع ویجری
قوله من تحت اصابعه
قوله بتنبعه ای یخرج
قوله دستة ای حصة من تحت
قوله ذی عصب وعامر من الفتح
قوله مستدیر بعضه
قوله حبة السمن والعسل
قوله ادمته بالمد والقصر والشد
قوله جعلت فیه اداما
قوله تبض بالصاد غیر المعجمة ای تبرق کذا رواه یحیی وروی
ایضا بالمعجمة ای تقطر وتسیل ۱۲

روایت کرد که اصحاب برآمدند همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم سال غزوه تبوک پس آنحضرت صلی الله علیه
وسلم جمع میکرد درمیان ظهر وعصر ودرمیان مغرب وعشا گفت معاذ بن جبل پس تاخیر کرد نماز را یک روز بعد
ازان برآمد پس گذارد نماز ظهر وعصر همه یک جا بعد ازان داخل شد در خیمه بعد ازان برآمد پس گذارد
نماز مغرب وعشا یکجا بعد ازان فرمود هر آئنه شما خواهید آمد فردا انشاء الله بچشمه تبوک وهر آئنه شما
نخواهید رسید بآن چشمه تا آنکه گرم شود روز پس هرکه برسد آنجا باید که دست نرساند از آب او چیزی تا
آنکه بیایم من پس آمدیم بآن چشمه حال آنکه پیشتر از ما رسیده بودند بآن چشمه دو مرد وآن چشمه کم کم جاری بود
بچیزی از آب پس سوال فرمود آن دو کس را آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا دست رسانیدید از آب
این چشمه بچیزی پس گفتند آری پس دشنام داد ایشان را رسول الله صلی الله علیه وسلم وگفت ایشان را
از باب توبیخ وتهدید آنچه خواسته بود خدا تعالی که بگوید بعد ازان غرفه غرفه جمع کردند بدستهای خود از
چشمه اندک تا آنکه جمع شد درانجا چیزی بعد ازان بشست آنحضرت صلی الله علیه وسلم دران
آب روی مبارک خود را ودو دست خود را بعد ازان باز ریخت آب را دران چشمه پس روان شد
چشمه بآب بسیار پس آب خوردند مردمان بعد ازان فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم نزدیک است
ای معاذ اگر دراز شد درحق تو زندگانی که ببینی مواضعی که اینجاست پر کرده شود به بوستانها **باب**
ما اکرمه الله تعالی باستجابة دعائه فی طلب الغیث لهم بیان آنچه اکرام فرمود خدا تعالی آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم بقبول کردن دعا او در طلب باران برای ایشان **مالک** عن شریک
بن عبد الله بن ابی نمر عن انس بن مالک قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال یا رسول الله هلکت المواشی وتقطعت السبل فادع الله فدعا رسول الله صلی الله علیه
وسلم فمطرنا من الجمعة الی الجمعة قال فجاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول
الله تهدمت البیوت وانقطعت السبل وهلکت المواشی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اللهم ظهور الجبال والآکام وبطون الاودیة ومنابت الشجر قال فانجابت عن المدینة انجیاب
الثوب انس بن مالک گفت آمد مردی در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله هلاک شدند مواشی
یعنی بسبب قحط باران وبریده شد راهها یعنی چهارپایان بسبب ضعف نمیتوانند رفت بانمی یابند گیاه را
در راه پس دعا کن بجناب الهی پس دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس باران باریده شد بما از جمعه

ــه قلت قوله تقطعت السبل قیل لان الابل ضعفت ... وقیل لان الطعام نفد ... جمع الوادی ... انقطعت ... یعنی القمیص ... جابیه ... مع ۳۵۵

تا جمعه دیگر گفت انس پس آمد شخصی بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله منهدم شد خانها و منقطع شد راهها یعنی بسبب شدت باران و هلاک شدند مواشی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ای بار خدایا ببار بر بلندی کوهها و تلها و درمیان وادیها و جاهای روئیدن درختان گفت راوی پس فرو شد ابر از مدینه مانند دریدن ثوب

باب ما اکرمه الله تعالی باخبار المغیبات مما کان کما اخبر و بیان اکرام خدا تعالی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بخبر دادن اخبار غیب پس شد و چنانچه خبر رسید او

مالک عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر انه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یشیر الی المشرق ویقول ان الفتنة ههنا من حیث تطلع قرن الشیطان عبد الله بن عمر گفت دیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم اشاره میفرمود بسوی مشرق و میگفت هر آئینه فتنه که بر می آید شاخ شیطان یعنی مشرق مترجم گوید همچنین واقع شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده بود زیرا که اختلال امر خلافت و قتال مردمان بر آن ظاهر شد و مذاهب باطله اکثر آن در مشرق بود که عراق و خراسان باشد

مالک باسناده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یخرج فیکم قوم تحقرون صلوتکم مع صلوتهم وصیامکم مع صیامهم واعمالکم مع اعمالهم یقرؤن القرآن ولا یجاوز حناجرهم یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة ینظر فی النصل فلا تری شیئا وتنظر فی القدح فلا تری شیئا وتنظر فی الریش فلا تری شیئا وتتماری فی الفوق رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود خواهند بر آمد در میان شما قومی که بی قدر دانید نماز خود را در برابر نماز ایشان و روزه را در برابر روزهای ایشان و عمل خود را در برابر عملهای ایشان میخوانند قرآن را حال آنکه قرآن تجاوز نمیکند از گلوهای ایشان بدلهای ایشان نمیرسد بیرون میروند از دین چنانچه بر می آید تیر از شکاری که سوی او تیر انداخته باشند نگاه میکنی در پیکان پس نمی بینی چیزی و نگاه میکنی در چوب تیر پس نمی بینی چیزی و نگاه میکنی در پر پس نمی بینی چیزی و شک میکنی در سوفار مترجم گوید این واقعه چنانچه فرموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شد زیرا که خوارج بر آمدند در عهد حضرت علی رضی الله عنه و ایشان منکر بودند حوض آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و غیر آنچه ثابت شده است وجود آن باحادیث مشهوره و قتال میکردند با مسلمانان پس قتال کرد با ایشان حضرت علی رضی الله عنه تا آنکه اکثری را کشت

مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ذهب الی قباء یدخل علی ام حرام بنت ملحان فتطعمه وکانت ام حرام تحت عبادة بن الصامت

قوله فتنة قال صلعم ان اختلال امر الخلافة و اختلاف الناس علیها و قتال الناس و ظهور المذاهب الباطلة اکثر ذلک فی المشرق العراق و خراسان

قوله قال صلی الله علیه ...

فدخل عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطعمته وجلست تفلي راسه فنام رسول الله صلى الله عليه
وسلم ثم استيقظ وهو يضحك قالت فقلت ما يضحكك يا رسول الله قال ناس من امتي عرضوا
علي غزاة في سبيل الله يركبون ثبج هذا البحر ملوكا على الاسرة او مثل الملوك على الاسرة يشك اسحق
قالت فقلت يا رسول الله ادع الله لي ان يجعلني منهم فدعا لها ثم وضع راسه فنام ثم استيقظ
وهو يضحك فقلت يا رسول الله ما يضحكك قال ناس من امتي عرضوا علي غزاة في سبيل الله
يركبون ثبج هذا البحر ملوكا على الاسرة او مثل الملوك على الاسرة كما قال في الاولى قالت
فقلت يا رسول الله ادع الله ان يجعلني منهم قال انت من الاولين قال فركبت البحر في زمان
معاوية بن ابي سفيان فصرعت عن دابتها حين خرجت من البحر فهلكت بود رسول الله صلى الله
علیه وسلم معتاد آنکه هرگاه میرفت بسوی قبا داخل میشد بر ام حرام بنت ملحان پس طعام حاضر میکرد پیش
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بود ام حرام در نکاح عبادة بن صامت پس داخل شد بروی رسول الله صلی الله
علیه وسلم روزی پس طعام خورانید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و نشست ام حرام می جید شپش را از سر مبارک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بخواب رفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن بیدار شد حال آنکه می خندید
گفت ام حرام پس گفتم چه چیز در خنده می آرد ترا یا رسول الله فرمود جماعه از امت من نمودار شدند بمن در
حالیکه غازی باشند در راه خدا تعالی سوار شوند بر دوش این دریا حال آنکه پادشاهان باشند نشسته بر تختها یا گفت مانند
پادشاهان نشسته بر تختها شک میکند اسحاق که کدام کلمه فرمود پس گفتم یا رسول الله دعا کن بجناب خدا تعالی
که معین کند مرا از جمله ایشان پس دعا کرد برای او بعد از ان نهاد سر مبارک خود را پس بخواب رفت بعد
از ان بیدار شد خنده کنان گفت ام حرام پس گفتم یا رسول الله چه چیز در خنده می آرد ترا گفت جماعه
از امت من نموده شدند بمن بحالیکه غازی باشند در راه خدا تعالی سوار شوند بر دوش این دریا حال آنکه پادشاهان
باشند نشسته بر تختها یا گفت مانند پادشاهان نشسته بر تختها چنانکه فرموده بود در کرة اولی پس گفتم یا رسول
الله دعا کن بجناب الهی که بکند مرا از جمله ایشان فرمود تو از نخستینانی گفت انس پس سوار شد در دریا در زمان
معاویه بن ابی سفیان پس افگنده شد از جانور سواری خود وقتی که بر آمد از میان دریا پس مرد **مالك**
عن هشام بن عروة عن ابيه عن عبد الله بن الزبير عن سفيان بن ابي زهير انه قال سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول تفتح اليمن فياتي قوم يبسون فيتحملون باهليهم ومن اطاعهم والمدينة

خیر لهم لو کانوا یعلمون تفتح الشام فیاتی قوم یبسّون فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم والمدینة خیر لهم

لو کانوا یعلمون وتفتح العراق فیاتی قوم یبسّون فیتحملون باهلیهم ومن اطاعهم والمدینة خیر لهم

لو کانوا یعلمون رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود فتح شود یمن پس بیایند قومی از مهاجران وانصار که

بسرعت میرانند شتران را پس بردارند اهل خود را وهر که فرمان برد ایشانرا ومدینه بهترست ایشان را اگر

میدانستند وفتح شود شام پس بیاید قومی بسرعت میرانند شتران را پس بردارند اهل خود را وهر کرا که فرمان

برد ایشان را ومدینه بهترست ایشانرا اگر میدانستند وفتح کرده شود عراق پس بیایند قومی که بسرعت میرانند

شتران را پس بردارند اهل خود وهر کرا که فرمان برد ایشانرا ومدینه بهترست ایشانرا اگر میدانستند مترجم گوید

همچنین واقع شد آنچه فرموده بود رسول الله صلی الله علیه وسلم برآمدند جمع غفیر از مدینه بسوی یمن وشام وعراق

بعد از آن ازین بلاد بسوی اطراف زمین **مالك** عن یحیی بن سعید عن محمد بن یحیی بن حبان ان

زید بن خالد الجهنی قال توفی رجل یوم حنین وانهم ذکروه لرسول الله صلی الله علیه وسلم فزعم

زید انه قال صلوا علی صاحبکم فتغیرت وجوه الناس لذلك فزعم زید ان رسول الله صلی الله علیه

وسلم قال ان صاحبکم قد غل فی سبیل الله قال ففتحنا متاعه فوجدنا فیه خرزات من خرز یهود

ما یساوی درهمین زید بن خالد جهنی گفت بمرد مردی روز حنین وهر آئینه اصحاب ذکر کردند حال او را آنحضرت

صلی الله علیه وسلم پس گفت زید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اصحاب را که نماز گذارید بر یار خود

پس متغیر شد رنگ روی مردمان بسبب این سخن پس فرمود هر آئینه این یار شما غلول کرده است در راه خدا تعالی

گفت پس گشادیم متاع او را پس یافتیم در وی نگینها چند از نگینها یهود که برابر نمیشد بدو درهم **مالك**

عن یحیی بن سعید عن عبد الله بن مغیرة بن ابی بردة الکنانی انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه

وسلم اتی الناس فی قبائلهم یدعو لهم وانه ترك قبیلة من القبائل قال وان القبیلة وجدوا فی بردعة

رجل منهم عقد جزع غلولا فاتاهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فکبر علیهم کما یکبر علی المیت

رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد پیش مردمان در قبیله های ایشان ودعا میکرد برای ایشان وهر آئینه وی ترك

کرد قبیله را از قبائل وهر آئینه آن قبیله یافتند در پالان خری از آن مردی از میان قبیله عقد جزع که خیانت کرده بود

پس آمد با ایشان رسول الله صلی الله علیه وسلم پس تکبیر گفت بر ایشان چنانکه تکبیر میگفت بر مرده **باب** ما

اکرمه الله تعالی برؤیة الجنة والنار والمسیح ابن مریم علیه السلام وغیر ذلك بیان آنچه اکرام فرمود

خدا تعالی او را صلی الله علیه وسلم بدیدن جنت و دوزخ و مسیح بن مریم علیه السلام وغیر آن **مالک** انه بلغه

فی صنعة صلوة الکسوف قالوا یا رسول الله رایناک تناولت شیئا فی مقامک هذا ثم رایناک

تکعکعت فقال انی رایت الجنة فتناولت منها عنقودا ولو اخذته لاکلتم منه ما بقیت الدنیا ورایت

النار فلم ار کالیوم منظرا قط افظع ورایت اکثر اهلها النساء قالوا لم یا رسول الله قال بکفرهن قیل

ایکفرن بالله قال یکفرن العشیر ویکفرن الاحسان لو احسنت الی احداهن الدهر کله ثم رات

منک شیئا قالت ما رایت منک خیرا قط گفتند صحابه یا رسول الله دیدیم ترا که دست انداختی بر چیزی در

مقام خود بعد از آن دیدیم که باز پس گشتی پس گفت هر آئینه من دیدم بهشت را پس دست انداختم بسوی خوشه

انگور و اگر میگرفتم آنرا البته میخوردید از آن تا وقتیکه باقی ماند دنیا و دیدم دوزخ را پس ندیدم مانند دیدن امروز

تماشئی هولناک تر هیچگاه و دیدم که زیاده تر اهل دوزخ زنان اند گفتند یا رسول الله چرا ایشان زیاده تر

اهل نار شدند فرمود ناسپاسی میکنند گفته شد یا رسول الله آیا کافر میشوند بخدا فرمود بلکه ناسپاسی شوهر میکنند و

شکر احسان نمیشوند اگر احسان کنی بسوی یکی از ایشان تمام عمر بعد از آن به بیند از تو چیزی یعنی خلاف مرضی گوید

ندیدم از تو هیچگاه چیزی **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال ارانی اللیلة عند الکعبة فرایت رجلا آدم کاحسن ما انت راء من ادم الرجال له لمة کاحسن

ما انت راء من اللمم قد رجلها فهی تقطر ماء متکئا علی رجلین او علی عواتق رجلین یطوف بالکعبة

فسالت من هذا قیل لی هذا المسیح ابن مریم ثم اذا انا برجل جعد قطط اعور العین الیمنی کانها

عنبة طافیة فسالت من هذا فقیل هذا المسیح الدجال رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بخواب

نمودند مرا امشب نزدیک کعبه پس دیدم مردی گندم رنگ او سفیدی بسیاهی آمیخته مانند نیکوترین آنچه دیده باشی

از مردانی که رنگ سفیدی با سیاهی آمیخته باشند مر او را موی سر است نیکوترین آنچه دیده باشی از موی سر شانه

کرده است آنرا پس از آن موی میچکید آب تکیه کرده بر کتف دو مرد طواف میکرد کعبه پس پرسیدم کیست این

شخص گفته شد مرا این مسیح ابن مریم است بعد از آن ناگاه من روبرو دیدم شخصی را زلف موی بنهایت رسیده

پیچش موی کور است چشم راست او گویا چشم او دانه انگور است از آب بر آمده پس پرسیدم کیست این گفته شد

این مسیح دجال است **باب** ما اکرم الله تعالی بانه کان یری من وراء ظهره کما کان یری من قبل وجهه

بیان آنچه اکرام فرموده است خدا تعالی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بآنکه میدید از پس پشت خود چنانچه میدید

قلت له قوله تکعکعت ای تاخرت انقطع الشیء ... العشیر الزوج قوله ... ادم ... ای اسمر ... اللمة بکسر اللام شعر الراس اذا جاوز شحمة الاذنین ... المنکبین قطط ... شدید جعوده الشعر طافیة بالیاء ... ای بارزة من ... الشیء یطفو اذا علا ...

روبروی خود **مالك** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
اترون قبلتی ههنا فوالله ما یخفی علی خشوعکم ولا رکوعکم انی لاراکم من وراء ظهری رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود آیا می بینید قبله من اینجا پس قسم بخدا که پنهان نمی ماند بر من خشوع شما و نه رکوع شما هر آئینه من می بینم
شما را از پس پشت خود مترجم گوید ظاهر نزد فقیر آنست که خدا تعالی خلق فرمود او را کی را در قفای آنحضرت صلی
الله علیه وسلم که می دید بآنچیز را که خلاف عادت ست ادراک آن از آنچه که سابق بود یا آئنده میشود و آنچه
پوشیده ست از چشم او یا آنچه نیست در برابر بصر او و آن ادراک بمنزلهٔ رویة بصر بود در حصول علم تام والله
اعلم **باب** ما اکرمه الله تعالی بان عینیه تنامان ولا ینام قلبه بیان آنچه اکرام فرمود او را خدا
تعالی بآنکه دو چشمش بخواب میرود و بخواب نمیرود دل وی صلی الله علیه وسلم **مالك** باسناده قالت عائشة
قلت یا رسول الله اتنام قبل ان توتر فقال یا عائشة ان عینی تنامان ولا ینام قلبی گفت حضرت عائشه
که گفتم یا رسول الله بخواب میروی پیش از آنکه بگذاری وتر را پس فرمود یا عائشه هر آئنه دو چشم من بخواب میروند و
بخواب نمیرود دل من **باب** ما اکرمه الله تعالی بالتخییر فی موته بیان چیزیکه اکرام فرمود او را صلی
الله علیه وسلم خدا تعالی باختیار در موت خود **مالك** انه بلغه ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه
وسلم قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من نبی یموت حتی یخیره قالت فسمعته وهو
یقول اللهم الرفیق الاعلی فعرفت انه ذاهب گفت حضرت عائشه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نیست هیچ پیغامبری که بمیرد تا آنکه اختیار داده شود او را گفت پس شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
بار خدایا اختیار کردم مجلس بلند را پس دانستم که آنحضرت صلی الله علیه رونده است ازین عالم **باب** ما
تکلم به النبی صلی الله علیه وسلم عند موته بیان آنچه کلام فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقت موت
خود **مالك** عن هشام بن عروة عن عباد بن عبد الله بن الزبیر ان عائشة زوج النبی صلی الله
علیه وسلم اخبرته انها سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل ان یموت وهو مستند الی
صدرها واصغت الیه یقول اللهم اغفر لی وارحمنی والحقنی بالرفیق الاعلی گفت حضرت عائشه شنیدم
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پیش از آنکه متوفی شد و او تکیه زده بود بسوی سینه حضرت عائشه و گوش نهادم
بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود بار خدایا بیامرز مرا و رحم کن بر من و لاحق کن مرا برفیقان مجلس
بلند **باب** قصة وفات النبی صلی الله علیه وسلم قصه وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم

٢٥٩

قوله الرفیق الاعلی ای الحضرت الرفیق الاعلی وهم جماعة الانبیاء الذین یسکنون اعلی علیین وقیل هو من اسماء الله تعالی والرفق الرافة واللطف والرفیق المرافق ١٢

قوله اصغت ای امالت اذنها الیه ١٢

مالک انہ بلغہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم توفی یوم الاثنین ودفن یوم الثلثاء وصلی
علیہ الناس افذاذا لا یؤمہم احد فقال ناس یدفن عند المنبر وقال آخرون یدفن بالبقیع فجاء ابوبکر الصدیق
فقال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ما دفن نبی قط الا فی مکانہ الذی توفی فیہ
فحفر لہ فیہ فلما کان عند غسلہ ارادوا نزع قمیصہ فسمعوا صوتا یقول لا تنزعوا القمیص فلم ینزع
القمیص وغسل فیہ صلی اللہ علیہ وسلم متوفی شد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روز دوشنبہ و مدفون شد
روز سہ شنبہ و نماز جنازہ کردند بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مردمان تنہا تنہا امامت نکرد ایشان را ہیچکس پس
گفتند جمعی دفن کردہ شود آنحضرت صلعم نزدیک منبر و گفتند دیگران دفن کردہ شود در بقیع پس آمد ابوبکر الصدیق
پس گفت شنیدم کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود دفن کردہ نشدہ است ہیچ پیغامبری ہیچگاہ مگر
در جائیکہ متوفی شدہ است آنجا پس کافتہ شد قبر برای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خانہ پس وقتیکہ رسید وقت
غسل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواستند کہ برکنند قمیص آنحضرت صلعم را پس شنیدند آوازی کہ کسی میگوید
برمکنید قمیص پس کشیدہ نشد قمیص را و غسل دادہ شد حالانکہ قمیص بر بدن آنحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم

مالک باسنادہ کان بالمدینۃ رجلان احدہما یلحد والآخر لا یلحد فقالوا ایہما جاء اول
عمل عملہ فجاء الذی یلحد فلحد لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بودند دو شخص در مدینہ یکی لحد میکند
و دیگری لحد نمیکند پس گفتند صحابہ ہر کدام ازین دو کس کہ بیاید اول کار کند کار خود پس آمد شخصی کہ لحد میکند
پس لحد ساخت برای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

مالک انہ بلغہ ان ام سلمۃ زوج النبی صلی اللہ
علیہ وسلم کانت تقول ما صدقت بموت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حتی سمعت وقع الکرازین
حضرت ام سلمہ گفت باور نداشتم موت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را تا آنکہ شنیدم آواز زدن کلندہا

مالک عن یحیی بن سعید ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کفن فی ثلثۃ اثواب بیض سحولیۃ
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کفن پوشانیدہ شد در سہ جامہ سفید سحولیہ سحول قریہ ایست ازیمن

باب شدۃ موت النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی امتہ

یعنی مصیبت موت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر امت او

مالک عن عبد الرحمن بن القاسم ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لیعز المسلمین فی مصائبہم
المصیبۃ بی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود باید کہ تسلی دہد مسلمانان را در مصائب آنہا مصیبتی کہ حاصل
ست ایشان را بسبب موت من مترجم گوید معنی این نیست کہ مومنین وقتیکہ فکر کنند کہ اگر در زمان ملاقات

قولہ افذاذا ای فرادی الواحد الفذ
الکرازین جمع الکراز
المساحی جمع کرزین سحولیۃ بالضم منسوبۃ الی سحول قریۃ بالیمن ۱۲
قولہ معناہ ان المومن اذا افتقد فی ما کان یحصل لہ من لقاء النبی صلی اللہ علیہ وسلم و اذا وجہہ ثم تألم بسبب فقد ذلک و صبر

۲۶۰

قولہ لیعز ای لیصبر المسلمین و لیسل عن المصیبۃ فی مصائبہم التی تصیبہم بعد وفاتہ المصیبۃ العامۃ التی اصیبوا بہا من فقدی المسابق فی الخیر الی ان یستحقر فی جنبہم المصیبۃ و یہان علیہم ما اصابہم فیہا لیکفرہا ۱۲

آنحضرت صلی الله علیه وسلم میبود ودر می یافت خدمت وصحبت او را صلی الله علیه وسلم بعد از ان مشالم میشد از
جهت نایافت آن سعادت وصبر میکرد بران حاصل میشد او را ثواب عظیم وهرگاه میرسید او را مصیبتی در اهل
ومال او پس فکر میکند دران مصیبت عامه که واقع شده است برهمه مسلمانان از اول ایشان تا آخر ایشان
حقیر میشمارد در پهلوی آن مصیبت خود را وآسان میشود بروی وقوع این حادثه پس ترک جزع وفزع
نماید برای آن **باب** حکم ترکة النبی صلی الله علیه وسلم حکم میراث آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مالك عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عائشة ام المؤمنین ان ازواج النبی صلی الله علیه
وسلم حین توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم اردن ان یبعثن عثمان ابن عفان الی ابی بکر
الصدیق فیسألنه میراثهن من رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت لهن عائشة رضی الله عنها
الیس قد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا نورث ما ترکنا فهو صدقة زنان آنحضرت صلی الله علیه
وسلم وقتیکه متوفی شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواستند که بفرستند حضرت عثمان را پیش ابوبکر الصدیق پس
سوال میکردند از وی میراث خود از ترکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت ایشان را حضرت عائشه آیا نگفته
است رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچکس وارث ما نمیشود وآنچه گذاشته ایم پس آن صدقه است **مالك** عن
ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یقتسم ورثتی دینارا
ما ترکت بعد نفقة نسائی ومؤنة عاملی فهو صدقة ابو هریره روایت کرد که هر آئینه رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود قسمت نکنند وارثان من دیناری را آنچه گذاشتم بعد نفقه زنان من وخرج عامل من پس آن
صدقه است **باب** اداء ابی بکر رضی الله عنه عدات النبی صلی الله علیه وسلم در ادا کردن ابوبکر
صدیق رضی الله عنه وعدهای آنحضرت را صلی الله علیه وسلم **مالك** عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن انه
قال قدم علی ابی بکر الصدیق مال من البحرین فقال من کان له عند رسول الله صلی الله علیه وسلم
وأی او عدة فلیأتنی فجاءه جابر بن عبد الله فحفن له ثلث حفنات آمد پیش ابوبکر صدیق مالی از جانب
بحرین پس فرمود هر کرا باشد در پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم وعده پس بیاید پیش من پس آمد پیش او جابر
بن عبد الله پس بدست گرفته داد او را سه بار **باب** سیرة ابی بکر الصدیق رضی الله عنه وفضائله
در بیان سیرت حضرت ابوبکر الصدیق وفضائل او رضی الله عنه **مالك** عن ابن شهاب عن حمید
بن عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من انفق زوجین

٢٦١

في سبيل الله نودي في الجنة يا عبد الله هذا خير هذا خير فمن كان من اهل الصلوة دعي من
باب الصلوة ومن كان من اهل الجهاد دعي من باب الجهاد ومن كان من اهل الصدقة دعي من
من باب الصدقة ومن كان من اهل الصيام دعي من باب الريان فقال ابو بكر الصديق يا رسول
الله ما على من يدعى من هذه الابواب من ضرورة فهل يدعى احد من هذه الابواب كلها
قال نعم وارجو ان تكون منهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هرکه خرچ کند دو چیز از یک جنس در
راه خدا تعالی ندا کرده شود در بهشت ای بنده خدا این بهتر است این بهتر است پس هرکه باشد از اهل نماز خوانده شود او را
از دروازه نماز و هرکه باشد از اهل جهاد خوانده شود او را از دروازه جهاد و هرکه باشد از اهل صدقه خوانده شود
او را از دروازه صدقه و هرکه باشد از اهل روزه خوانده شود او را از دروازه ریان نام پس گفت ابو بکر
صدیق یا رسول الله نیست بر کسی که خوانده شود ازین همه دروازها هیچ حاجتی پس آیا خوانده شود کسی ازین دروازها
همه یکجا فرمود آری و امید دارم که تو از جمله آنانی **مالك** عن زيد بن اسلم عن ابيه ان عمر بن الخطاب
دخل على ابي بكر الصديق وهو يجبذ لسانه فقال له عمر مه غفر الله لك فقال ابو بكر هذا اوردني
الموارد عمر بن الخطاب داخل شد بر ابو بکر صدیق حالی که او بعنف میکشید زبان خود را پس گفت او را حضرت عمر
بس کن بیامرزاد ترا خدا تعالی پس گفت ابو بکر همین زبان فرود آورد مرا بر جاهای فرود آمدن **مالك**
عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت ان ابا بكر
الصديق كان نحلها جاد عشرين وسقا من ماله بالغابة فلما حضرته الوفاة قال والله يا بنية
ما من الناس احد احب الي غنى بعدي منك ولا اعز علي فقرا بعدي منك واني كنت نحلتك جاد
عشرين وسقا فلو كنت جددتيه واحتزتيه كان لك وانما هو اليوم مال وارث وانما هو اخواك
واختاك فاقتسموه على كتاب الله قالت عائشة فقلت يا ابت والله لو كان كذا وكذا لتركته
انما هي اسماء فمن الاخرى فقال ذو بطن بنت خارجة اراها جارية ابو بکر صدیق عطا کرده بود حضرت
عائشه را غله از زمین بریده شده که بیست وسق بود از مال خود که در غابه بود پس وقتیکه حاضر شد او را موت
فرمود والله ای دختر که هیچکس نیست از مردمان که دوست باشد نزدیک من توانگری او بعد از من زیاده
تر از تو و نه هیچکس که دشوار باشد فقر او بعد از من زیاده از تو و هر آینه من عطا کرده بودم ترا غله بریده شده
که بیست وسق است پس اگر بریده باشی آنرا و در خزانه آورده باشی آن را از آن تو باشد و جز این نیست

کہ مال من امروز مال ورثہ ہست وغیر ازین نیست کہ وارثان دو برادر تو اند و دو خواہر تو پس قسمت کنید آنمال را بر حسب کتاب خدا تعالیٰ گفت حضرت عائشہ پس گفتم ای پدر من واللہ کہ اگر انقدر و انقدر بودی مے گذاشتم آنرا جز این نیست کہ یک خواہر اسماست پس کیست آن خواہر دیگر پس گفت ابو بکر صدیق آنکہ در شکم بنت خارجہ ہست گمان میشود مرا کہ دختر ست

مالک عن یحیی بن سعید ان عائشۃ زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم قالت رایت ثلثۃ اقمار سقطن فی حجرتی فقصصت رؤیای علی ابی بکر الصدیق قالت فلما توفی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ودفن فی بیتہا قال لہا ابو بکر ہذا احد اقمارک وہو خیرہا

گفت حضرت عائشہ بخواب دیدم کہ سہ قمر فرود آمدند در حجرہ من پس ذکر کردم خواب خود را پیش ابو بکر الصدیق پس وقتیکہ متوفی شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و دفن کردہ شد در خانہ حضرت عائشہ گفت او را ابو بکر ہست یکی از سہ ماہ تو و او بہترین ہمہ ہاست

مالک عن یحیی بن سعید انہ قال بلغنی ان ابا بکر الصدیق قال لعائشۃ وہو مریض فی کم کفن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقالت فی ثلثۃ اثواب بیض سحولیۃ فقال ابو بکر الصدیق خذوا ہذا الثوب لثوب علیہ قد اصابہ مشق او زعفران فاغسلوہ ثم کفنونی مع ثوبین آخرین فقالت عائشۃ وما ہذا فقال ابو بکر الحی احوج الی الجدید من المیت وانما ہذا للمہلۃ

ابو بکر الصدیق گفت حضرت عائشہ را حال آنکہ او مریض بود در چند جامہ کفن کردند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت حضرت عائشہ در سہ جامہ سفید منسوب بقریہ سحول پس گفت حضرت ابو بکر صدیق بگیرید این جامہ را اشارہ کرد بجامہ کہ بر وی بود رسیدہ بود آنرا مشق یا زعفران پس بشوئید او را بعد ازان در کفن کنید مرا در وی یا دو جامہ دیگر پس گفت حضرت عائشہ و چیست این یعنی جامہ کہنہ را چرا در کفن باید کرد پس فرمود حضرت ابو بکر کہ زندہ محتاج تر ہست بسوی جامہ نو از مردہ و کفن برای ریم و خون ہست

مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید اللہ انہ بلغہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لشہداء احد ہؤلاء اشہد علیہم فقال ابو بکر الصدیق یا رسول اللہ السنا باخوانہم اسلمنا کما اسلموا وجاہدنا کما جاہدوا فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی قال فبکی ابو بکر ثم بکی ثم قال ائنا لکائنون بعدک

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود در حق شہداء احد ایشانند کہ گواہی میدہم در حق ایشان پس گفت ابو بکر الصدیق آیا نیستیم ما نیز برادران شہداء احد

اسلام آوردیم چنانکه ایشان اسلام آوردند وجهاد کردیم چنانکه ایشان جهاد کردند پس فرمود رسول الله صلی
الله علیه وسلم آری شنیدیم ولکن نمیدانم که چه چیز نو پیدا خواهید کرد بعد از من پس گریست حضرت ابوبکر
بعد از ان باز گریست بعد از ان گفت آیا ما باقی خواهیم ماند بعد از تو **باب** سیرة عمر بن الخطاب رضی
الله عنه در بیان سیرت حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه **مالک** عن اسحٰق بن عبد الله بن ابی طلحة
انه قال قال انس بن مالک رایت عمر بن الخطاب وهو یومئذ امیر المومنین وقد رقع بین کتفیه
برقع ثلث لبد بعضها فوق بعض گفت انس بن مالک دیدم عمر بن الخطاب را واو آن روز امیر المومنین
بود حال آنکه بر دوخته بود در میان دو کتف خود سه رقعه یکی بر دیگری دوخته بود وبعض را بالای بعض
مالک عن اسحٰق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک قال رایت عمر بن الخطاب و
هو یومئذ امیر المومنین یطرح له صاع من تمر فیاکله حتی یاکل حشفها انس بن مالک گفت دیدم
عمر بن الخطاب را واو آن روز امیر المومنین بود انداخته میشد برای وی یکصاع از خرما پس میخورد آن را تا آنکه
میخورد ردی آن را **مالک** عن اسحٰق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک قال
سمعت عمر بن الخطاب وخرجت معه حتی دخل حائطا فسمعته وهو یقول بینی وبینه جدار
وهو فی جوف الحائط عمر بن الخطاب امیر المومنین بخ بخ یا ابن الخطاب لتتقین الله او
لیعذبنک انس بن مالک گفت شنیدم عمر بن الخطاب را وبر آمدم همراه او تا آنکه داخل شد در بوستانی
پس شنیدم او را حال آنکه میگفت در میان من ودر میان او بود دیواری واو در میان بوستان بود
عمر بن الخطاب امیر المومنین است زهی زهی قسم بخدا ای ابن الخطاب پرهیزگاری کن برای خدا یا این است
که عذاب خواهد کرد ترا خدا تعالی **مالک** عن زید بن اسلم عن ابیه ان عمر بن الخطاب کان یصلی
من اللیل ما شاء الله حتی اذا کان من آخر اللیل ایقظ اهله للصلوة یقول لهم الصلوة الصلوة
ثم یتلو هذه الایة وامر اهلک بالصلوة واصطبر علیها لا نسئلک رزقا نحن نرزقک والعاقبة
للتقوی عمر بن الخطاب نماز میگذارد در بعض شب چیزی که میخواست خدا تعالی تا آنکه میبود از آخر شب بیدار
میکرد اهل خود را برای نماز میگفت ایشان را الصلوة الصلوة بعد از آن تلاوت میکرد این آیه را
وامر اهلک الخ یعنی بفرما کسان خود را به نماز کردن وشکیبائی کن بر ادائی آن نمی طلبیم از تو روزی
دادن ما روزی میدهیم ترا وخیر عاقبت اهل تقوی راست **مالک** عن زید بن اسلم انه قال

شرب عمر بن الخطاب لبنا فاعجبه فسال الذی سقاه من این هذا اللبن فاخبره انه ورد علی ماء قد
سماه فاذا نعم من نعم الصدقة وهم یسقون فحلبوا لی من البانها فجعلته فی سقائی فهو هذا فادخل
عمر بن الخطاب یده فاستقاه زید بن اسلم گفت آشامید عمر بن الخطاب شیر را پس خوش ساخت او را آن
شیر پس سوال کرد از آن شخص که نوشانیده بود او را از کجاست این شیر پس خبر داد او را که این شخص وارد شد
برآبی که نام برد آنرا پس ناگاه شتران هستند از شتران صدقه و راعیان آب میدادند شتران را پس دوشیدند
برای من شیر آن شتران پس نهادم آنرا در مشک خود پس آن شیر همین است پس در آورد عمر بن الخطاب دست
خود را در حلق خود پس قی کرد آنرا **مالک** عن زید بن اسلم عن ابیه انه قال لعمر بن الخطاب ان
فی الظهر ناقة عمیاء فقال عمر ادفعها الی اهل بیت ینتفعون بها قال فقلت وهی عمیاء قال یقطرونها
بالابل قال فقلت کیف تاکل من الارض قال فقال عمر امن نعم الجزیة هی ام من نعم الصدقة
فقلت بل من نعم الجزیة فقال عمر اردتم والله اکلها فقلت ان علیها وسم نعم الجزیة فامر بها عمر
فنحرت وکانت عنده صحاف تسع فلا تکون فاکهة ولا طریفة الا جعل منها فی تلک الصحاف فیبعث
بها الی ازواج النبی صلی الله علیه وسلم ویکون الذی یبعث به الی حفصة ابنته من آخر ذلک فان
کان فیه نقص کان فی حظ حفصة قال فجعل فی تلک الصحاف من لحم تلک الجزور فبعث بها الی
ازواج النبی صلی الله علیه وسلم وامر بما بقی من لحم تلک الجزور فصنع فدعا علیه المهاجرین والانصار
اسلم گفت عمر بن الخطاب را که هر آئینه در جانوران ماده شتری هست کور پس فرمود حضرت عمر بده او را باهل
یک خانه بهره مند شوند بآن گفت اسلم پس گفتم وی کور است پس گفت حضرت عمر در قطار خواهند بست آنرا
همراه شتران پس گفتم چگونه بچرد از زمین پس فرمود حضرت عمر آیا از جانوران جزیه است یا از جانوران
صدقه پس گفتم بلکه از جانوران جزیه است پس گفت حضرت عمر میخواهید شما والله خوردن آن پس گفتم هر آئینه
بر ویست داغ جانوران جزیه پس امر کرد عمر بن الخطاب پس نحر کرده شد او را بودند نزدیک حضرت عمر
نه پیاله پس نمیبود میوه یا تحفه مگر که می نهاد بعض آن میوه در آن پیالها پس میفرستاد آنرا بسوی ازواج
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و میبود آنچه فرستد آنرا بحضرت حفصه دختر خود آخر همه پس اگر نقصانی باشد در
حصه آن نقصان در حصه حفصه باشد گفت اسلم پس انداخت در آن پیالها بعض گوشت آن شتر و فرستاد
آنرا بسوی ازواج آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امر کرد در حق آنچه باقی مانده بود از گوشت آن شتر پس طعام

مهیا کرده شد پس بخواند بروی مهاجرین وانصار را **مالك** عن زید بن اسلم عن ابیه انه قال خرج
عبد الله وعبید الله ابنا عمر بن الخطاب فی جیش الی العراق فلما قفلا مرا علی ابی موسی الاشعری و
هو امیر البصرة فرحب بهما وسهل ثم قال لو اقدر لکما علی امر انفعکما به لفعلت ثم قال بلی هٰهنا مال
من مال الله ارید ان ابعث به الی امیر المؤمنین ویکون لکما الربح فقالا وددنا نفعل وکتب الی
عمر بن الخطاب ان یاخذ منهما المال فلما قدما باعا فاربحا فلما دفعا ذلك الی عمر بن الخطاب قال
اکل الجیش اسلف مثل ما اسلفکما قالا لا فقال عمر بن الخطاب ابنا امیر المؤمنین فاسلفکما
ادیا المال وربحه فاما عبد الله فسکت واما عبید الله فقال ما ینبغی لك یا امیر المؤمنین هذا لو
نقص المال او هلك لضمناه فقال عمر ادیاه فسکت عبد الله وراجعه عبید الله فقال رجل من
جلساء عمر یا امیر المؤمنین لو جعلته قراضا فقال عمر قد جعلته قراضا فاخذ عمر راس المال
ونصف ربحه واخذ عبد الله وعبید الله نصف ربح المال اسلم گفت بر آمد عبد الله وعبید الله پسران
عمر بن الخطاب در لشکری بسوی عراق پس وقتیکه باز گشتند گذشتند بر ابو موسی اشعری و امیر بصره بود پس
مرحبا گفت ایشانرا ودعا بسهل گفت بعد از ان گفت اگر قادر میبودم برای شما بر امری که نفع رسانم شمارا
بآن هر آئینه میکردم بعد از ان گفت آری اینجا مالی هست از بیت المال میخواهم که بفرستم آن را بجانب
امیر المؤمنین وباشد برای شما نفع آن پس هر دو گفتند دوست داشتیم یعنی این معامله را پس کرد ابو موسی
و نوشت بسوی عمر بن الخطاب آنکه بگیرد از ایشان آن مال را پس چون آمدند هر دو بمدینه فروختند آن مال
را نفع یافتند پس وقتیکه دادند آن مال را بحضرت عمر گفت آیا تمام جیش را قرض داد مثل آنچه قرض داد
شما را گفتند نی پس فرمود عمر بن الخطاب پسران امیر المؤمنین یعنی شما را پسران امیر المؤمنین دانست
و برای همین قرض داد شما را ادا کنید مال را و نفع آنرا تمام اما عبد الله پس خاموش ماند و اما عبید الله
پس گفت لائق نیست ترا ای امیر المؤمنین یعنی اگر نقصان میرسید مال را یا هلاک میشد البته ضامن میشدیم
آن را پس گفت عمر بن الخطاب ادا کنید آنرا پس خاموش ماند عبد الله و مراجعت نمود عبید الله یعنی گفت
چنانچه اول گفته بود پس گفت مردی از همنشینان حضرت عمر یا امیر المؤمنین دوست دارم که گردانی
آنرا قراض پس فرمود حضرت عمر هر آئینه گردانیدم آنرا قراض پس گرفت حضرت عمر اصل مال و نصف
نفع آن و گرفتند عبد الله و عبید الله نصف نفع مال را **مالك** عن زید بن اسلم قال کتب ابو عبیدة

بن الجراح الی عمر بن الخطاب یذکر له جموعا من الروم وما یتخوف من امرہم فکتب الیہ عمر اما بعد

فانہ مہما ینزل بعبدٍ مومن منزل شدۃ یجعل اللہ بعدہ فرجا وانہ لن یغلب عسر یسرین و

ان اللہ یقول فی کتابہ یایہا الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا اللہ لعلکم

تفلحون نامہ نوشت ابوعبیدۃ بن الجراح بسوی عمر بن الخطاب ذکر میکرد برای او اجتماع لشکرہا از روم

و ذکر کرد ترسیدن خود از ایشان پس نوشت بسوی او حضرت عمر اما بعد ہر آئنہ حال اینست ہر گاہ نازل

شود بر بندہ مسلمانی شدتی میسازد خدا تعالی بعد از وی کشادگی ہر آئنہ حال اینست کہ غالب نمی آید

یک مشقت بر دو آسانی یعنی و این مدلول قول خدا تعالی است فان مع العسر یسرا ان مع العسر

یسرا و ہر آئنہ میگوید خدا تعالی در کتاب خود یایہا الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا الخ یعنی ای

مسلمانان صبر کنید و مشقت کشید در جہاد و اسپان را مہیا دارید برای جہاد و بترسید از خدا

باشد کہ شما رستگار شوید **مالک** عن زید بن اسلم ان عمر بن الخطاب کان یقول اللہم لا تجعل

قتلی بید رجل صلی لک سجدۃ واحدۃ یحاجنی بہا عندک یوم القیمۃ عمر بن الخطاب در دعا گفت

بار خدایا مگردان قتل من بدست مردی کہ گذاردہ است برای تو یک سجدہ نماز تا خصومت کند با من

بسبب آن یک سجدہ نزد تو روز قیامت **مالک** عن زید بن اسلم ان عمر بن الخطاب کان

یقول اللہم انی اسئلک شہادۃً فی سبیلک ووفاۃً ببلد رسولک عمر بن الخطاب میگفت بار

خدایا ہر آئنہ من سوال میکنم از تو شہادت در راہ تو و موت در شہر پیغمبر تو صلی اللہ علیہ وسلم **مالک**

عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب کان یاکل خبزا بسمن فدعا رجلا من اہل البادیۃ

فجعل یاکل ویتبع باللقمۃ وضر الصحفۃ فقال لہ عمر کانک مقفر فقال واللہ ما اکلت سمنا

ولا رأیت آکلا بہ منذ کذا وکذا فقال عمر لا آکل السمن حتی یحیی الناس من اول ما یحیون

عمر بن خطاب میخورد نان با روغن پس بخواند شخصی را از اہل بادیہ پس شروع کرد آن مرد کہ میخورد و لقمہ را

میگردانید بر آنچہ متعلق شدہ بود بآن صحفہ از اثر روغن پس گفت او را حضرت عمر گویا تو کم خرچی بے

یابی روغن را پس گفت واللہ نخوردہ ام روغن و ندیدہ ام خورندہ طعام را ہمراہ روغن از ابتدای

چنین و چنان پس گفت حضرت عمر نخورم روغن تا آنکہ باران دادہ شود مردمان را در اول آنکہ

باران دادہ شود **مالک** عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب ادرک جابر بن عبد اللہ و

معه حمال لحم فقال ما هذا فقال يا امير المؤمنين قرمنا الى اللحم فاشتريت بدرهم لحما فقال
عمر ما يريد احدكم ان يطوي بطنه عن جاره وابن عمه اين تذهب عنكم هذه الاية اذهبتم
طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها عمر بن الخطاب یافت جابر بن عبد الله را وهمراه
او یک بار گوشت بود پس پرسید عمر بن الخطاب چیست این پس گفت جابر ای امیر المومنین مشتاق شدیم
بسوی گوشت پس خرید کردم بیک درهم گوشت را پس گفت حضرت عمر چه اراده میکند یکی از شما درین که
پیچاند شکم خود یعنی اعراض کند از همسایه خود و پسر عمک خود کجا میرود از خاطر تو این آیة اذهبتم طیباتکم
الخ یعنی خرج کردید نعمتهای خود را در زندگانی دنیا و بهره مند شدید ازان **مالك** عن يحيى بن
سعيد ان عمر بن الخطاب كان يقول كرم المؤمن تقواه ودينه حسبه ومروته خلقه والجراة
والجبن غرائز يضعها الله حيث يشاء فالجبان يفر عن ابيه وامه والجرئ يقاتل عمن لا يؤوب
به الى رحله والقتل حتف من الحتوف والشهيد من احتسب نفسه على الله عمر بن الخطاب میفرمود
بزرگی آدمی پرهیزگاری اوست و دین او فخر اوست و آبروی او خلق اوست و جراة و بزدلی طبیعتها است
که مینهد خدا تعالی آنرا هر جا که خواهد پس بزدل میگریزد از پدر و مادر خود و صاحب جراة قتال میکند تا دفع کند
شر را از کسیکه باز نمیگردد او را بسوی خانه خود یعنی از طرف مرد اجنبی و قتل مرگیست از مرگها و شهید کسی
است که طلب اجر کند در عمل نفس خود از خدا تعالی **مالك** عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن
المسيب ان عمر بن الخطاب اختصم اليه مسلم ويهودي فراى عمر بن الخطاب ان الحق لليهودي
فقضى له عمر فقال له اليهودي والله لقد قضيت بالحق فضربه عمر بن الخطاب بالدرة ثم
قال وما يدريك فقال اليهودي انا نجد انه ليس قاض يقضي بالحق الا كان عن يمينه ملك
وعن شماله ملك يسددانه ويوفقانه للحق ما دام مع الحق فاذا ترك الحق عرجا وتركاه
در پیش عمر بن الخطاب خصومت کردند مسلمانی و یهودی پس دید عمر بن الخطاب که حق از آن یهودیست
پس حکم کرد برای او پس گفت او را یهودی والله هر آئینه حکم کردی بحق پس زد او را عمر بن الخطاب بدره
بعد ازان گفت و چه چیز مطلع ساخت ترا پس گفت یهودی هر آئینه ما مییابیم در کتاب که نیست هیچ قاضی
که حکم کند بحق الا میباشد بجانب راست او فرشته و بجانب چپ او فرشته بر راه راست میدارند او را
و توفیق میدهند او را براه حق تا وقتیکه آن قاضی حق باشد پس وقتیکه ترک کرد حق را بالا میروند فرشتگان

ومیگذاند او را مالک عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب قال لرجل ما اسمك فقال جمرة
قال ابن من قال ابن شهاب قال ممن قال من الحرقة قال این مسکنك قال بحرة النار قال بایها
قال بذات لظى فقال عمر ادرك اهلك فقد احترقوا قال فكان كما قال عمر بن الخطاب عمر
بن الخطاب پرسید که چیست نام تو گفت جمره گفت پسر کیستی گفت پسر شهاب گفت از کدام قبیله گفت
از حرقه گفت کجاست مسکن تو گفت در حرة النار گفت در کدام محله از حرة النار گفت در ذات لظی
گفت حضرت عمر دریاب اهل خود را پس هر آئینه ایشان سوختند پس شد چنانکه گفته بود عمر بن الخطاب
مالک عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب كان يحمل في العام الواحد على اربعين الف
بعير يحمل الرجل الى الشام على بعير ويحمل الرجلين الى العراق على بعير فجاءه رجل من اهل
العراق فقال احملني وسحيما فقال له عمر بن الخطاب انشدتك بالله اسحيم زق قال نعم
عمر بن الخطاب سوار میکرد در یک سال بر چهل هزار شتر و بر چهار سوار میکرد یک مرد را بسوی شام بر یک
شتر و سوار میکرد دو مرد را بسوی عراق بر یک شتر پس آمد پیش او مردی از اهل عراق پس گفت او را
کن مرا و سحیم را پس فرمود او را حضرت عمر سوال میکنم ترا قسم داده بنام خدا تعالی آیا سحیم مشک
است گفت آری مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسيب انه سمعه يقول لما
صدر عمر بن الخطاب من منى اناخ بالابطح ثم كوم كومة ثم طرح عليها رداءه واستلقى
ثم مد يديه الى السماء فقال اللهم كبرت سني وضعفت قوتي وانتشرت رعيتي فاقبضني
اليك غير مضيع ولا مفرط ثم قدم المدينة في عقب ذي الحجة فخطب الناس ثم قال ايها
الناس قد سنت لكم السنن وفرضت لكم الفرائض وتركتم على الواضحة الا ان تضلوا
بالناس يمينا وشمالا وضرب باحدى يديه على الاخرى ثم قال اياكم ان تهلكوا عن آية الرجم
ان يقول قائل لا نجد حدين في كتاب الله فقد رجم رسول الله صلى الله عليه وسلم و
رجمنا والذي نفسي بيده لولا ان يقول الناس زاد عمر بن الخطاب في كتاب الله لكتبتها الشيخ
والشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة فانا قد قراناها قال يحيى بن سعيد فقال سعيد بن
المسيب فما انسلخ ذو الحجة حتى قتل عمر بن الخطاب رحمه الله سعید بن المسیب گفت چون باز
گشت عمر بن الخطاب از منی خوابانید شتر را در ابطح بعد از ان بلند ساخت توده از سنگریزها بعد از ان

اندخت بر آن بلندی چادر خود را و دراز کشید بعد از ان برداشت دو دست خود را بسوی آسمان پس گفت

بار خدایا دراز شد عمر من و ناتوان شد قوت من و پراگنده شد رعیت من پس قبض کن روح مرا بسوی خود

دران حال که ضایع کرده نشده باشم و نه تقصیر کننده در حق تو بعد ازان آمد بمدینه در آخر ذی الحجه پس

خطبه خواند برای مردمان بعد ازان گفت ای مردمان هر آئینه مقرر کرده شد برای شما سنتها و فرض کرده

شد برای شما فرضها و گذاشته شد شما را بر جاده واضحه لکن خوف است که گمراه کنید مردمان را از راه

راست بجانب راست یا بجانب چپ و بر زد یک دست خود را بر دست دیگر بعد ازان گفت دور دارید

خود را ازانکه هلاک شوید از آیة رجم بسبب آنکه گوید گوینده هر آئینه ما نمی یابیم دو حد را در کتاب خدا تعالی

پس هر آئینه رجم کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم و رجم کردیم ما قسم بذات پاکی که نفس من در دست اوست

اگر خوف آن نمی بود که گویند مردمان زیاده کرد عمر در کتاب خدا تعالی البته می نوشتم آیة رجم را در

مصحف آیه این است الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة یعنی مرد محصن و زن محصنه وقتیکه زنا

کنند پس سنگسار کنید ایشان را البته پس هر آئینه ما خواندیم آنرا گفت یحیی گفت سعید بن المسیب پس آخر

نشد ذی حجه تا آنکه کشته شد عمر بن الخطاب رحمت کناد خدا تعالی بر وی **مالک** عن نافع انه سمع

اسلم مولی عمر بن الخطاب یحدث عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب رای علی طلحة بن عبید الله

ثوبا مصبوغا وهو محرم فقال ما هذا الثوب المصبوغ یا طلحة فقال طلحة یا امیر المؤمنین انما هو

مدر فقال عمر انکم ایها الرهط ائمة یقتدی بکم الناس فلو ان رجلا جاهلا رای هذا

الثوب لقال ان طلحة بن عبید الله قد کان یلبس الثیاب المصبغة فی الاحرام فلا تلبسوا

ایها الرهط شیئا من هذه الثیاب المصبغة عمر بن الخطاب دید بر طلحه بن عبید الله جامه رنگین وحال

آنکه او محرم بود پس گفت حضرت عمر چیست این جامه رنگین ای طلحه پس گفت طلحه یا امیر المؤمنین جز این

نیست که این خاک است پس فرمود حضرت عمر هر آئینه شما این جماعه پیشوایان هستید اقتدا میکنند بشما

مردمان پس اگر مرد جاهلی ببیند این جامه را البته میگوید هر آئینه طلحه بن عبید الله می پوشید جامهای

رنگین در احرام پس مپوشید ای جماعه چیزی را از قسم این جامها رنگ کرده شده تنبیه مترجم گوید مقام مقتضی آن

بود که جمله از سیرت حضرت عثمان و حضرت علی رضی الله عنهما درین جا مذکور شود لیکن چون شرط کتاب

روایه یحیی بن یحیی است و بروایت او در موطا چیزی ازین باب منقول نشد و در مصنفات فقیر که بدای

شرح موطاست ذکر مناقب وسیر این بزرگان وسایر صحابه رضوان الله علیهم اجمعین خصوصا در کتاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفاء بشرح وبسط تمام مسطور ومذکور شده است

باب

بسيرة جمع من الصحابة رضي الله عنهم اجمعين ذکر سیرت جمعی از صحابه رضی الله عنهم اجمعین

مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة انه سمع انس بن مالك يقول كان ابو طلحة اكثر انصاري بالمدينة مالا من نخل وكان احب امواله اليه بيرحاء وكانت مستقبلة المسجد وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يدخلها ويشرب من ماء فيها طيب قال انس فلما نزلت هذه الاية لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون قام ابو طلحة الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ان الله تبارك وتعالى يقول لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون وان احب اموالي الي بيرحاء وانها صدقة لله ارجو برها وذخرها عند الله فضعها يا رسول الله حيث شئت قال فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بخ بخ ذلك مال رابح ذلك مال رابح قد سمعت ما قلت فيه وانى ارى ان تجعله في الاقربين فقال ابو طلحة افعل يا رسول الله فقسمها ابو طلحة في اقاربه وبني عمه

انس گفت بود ابو طلحه بسیارترین انصار در مدینه باعتبار مال که عبارت از خرماستان باشد وبود دوست‌ترین مال او نزد او بیرحا وبود این بوستان روبروی مسجد وآنحضرت صلی الله علیه وسلم درمی آمد درانجا ومی آشامید آب آنجا که خوش بود گفت انس پس وقتیکه فرود آمد این آیة لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون ایستاد ابو طلحه بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله هرآئینه خدای تعالی میفرماید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون وهرآئینه دوست‌ترین اموال من نزد من بیرحاست وهرآئینه وی صدقه است برای خدای تعالی توقع میدارم نفع آنرا وذخیره بودن آن نزدیک خدای تعالی پس بنه آنرا یا رسول الله هرجا که خواهی پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم زهی زهی این مالی است وقت شب باز آینده این مالی است وقت شب باز آینده یعنی عوض آن زود بدست تو خواهد آمد وهرآئینه شنیدم آنچه در حق آن گفتی وهرآئینه من مصلحت می بینم که قسمت کنی آن را در اهل قرابت خود پس گفت ابو طلحه چنین کنم یا رسول الله پس قسمت کرد آنرا ابو طلحه درمیان نزدیکان خود واولاد عم خود

مالك عن عبد الله بن ابي بكر ان ابا طلحة الانصاري كان يصلي في حائط فطار دبسي فطفق يتردد يلتمس مخرجا فاعجبه ذلك فجعل يتبعه بصره ساعة ثم رجع الى صلوته فاذا هو لا يدري كم صلى

فقال لقد اصابتنی فی مالی هذا فتنة فجاء الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکر له الذی اصابه
فی حائطه من الفتنة وقال یا رسول الله هو صدقة لله فضعه حیث شئت ابوطلحه انصاری
روزی نماز میگذارد در بوستان خود پس پرید مرغی دبسی پس آغاز کرد که مطلبید راه برآمدن بسبب
هجوم شاخ و برگ درختان پس خوش کرد او را اینحال پس شروع کرد ابوطلحه در پی او انداخت چشم
خود را یک ساعت بعد از ان باز رجوع کرد بسوی نماز خود پس ناگاه او در نمی یابد که چه قدر نماز خوانده
است پس گفت هر آئنه رسید بمن بسبب این مال فتنه پس آمد بسوی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ذکر
کرد در پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنچه رسیده او را در باغ خود از فتنه و گفت یا رسول الله این باغ
صدقه است برای خدا پس بگذار آنرا هر جا که خواهی **مالك** انه بلغه عن عائشة زوج النبی صلی الله
ان مسکینا سالها وهی صائمة ولیس فی بیتها الا رغیف فقالت لمولاة لها اعطیها ایاه فقالت
لیس لك ما تفطرین علیه فقالت اعطیها ایاه قالت ففعلت قالت فلما امسینا اهدی لنا
اهل بیت او انسان ما کان یهدی لنا شاة وکفنها فدعتنی عائشة فقالت کلی من هذا هذا
خیر من قرصك بینوائی سوال کرد حضرت عائشه را حال آنکه وی روزه دار بود و نبود در خانه ایشان
مگر یک نان پس فرمود یک زن آزاد کرده خود را که بده این سائل را آن نان پس گفت آن زن آزاد
کرده اش نیست برای تو آنچه افطار کنی بران پس فرمود حضرت عائشه بده او را آن نان پس کرد موافق
فرموده حضرت عائشه گفت آن زن پس وقتیکه در وقت شام داخل شدیم ما هدیه فرستاد برای ما اهل
خانه یا شخصی که هدیه نمی فرستاد برای ما یک بزی و جانب آن قدری از نان پس بخواند مرا حضرت عائشه
پس گفت بخور که این بهتر است از نان تو **مالك** عن هشام بن عروة عن ابیه انه قال ما احب
ان ادفن بالبقیع لان ادفن فی غیره احب الی من ان ادفن فیه انما هو احد رجلین اما ظالم
فلا احب ان ادفن معه واما صالح فلا احب ان تنبش لی عظامه عروه گفت دوست نمیدارم
که دفن کرده شوم در بقیع این که دفن کرده شوم در غیر بقیع بهتر است نزدیک من از آنکه دفن
کرده شوم در بقیع حال جز این نیست که آن شخص که سابقا در ان قبر بود یکی از دو مرد خواهد بود
یا ظالم است پس نمیخواهم که دفن کرده شوم با او یا صالح است پس دوست نمیدارم که برکنده شود
برای من استخوانها او را **مالك** عن یحیی بن سعید قال لما کان یوم احد قال

قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم من یاتینی بخبر سعد بن الربیع الانصاری فقال رجل
انا یا رسول الله فذھب الرجل یطوف بین القتلی فقال له سعد بن الربیع ما شانك فقال
الرجل بعثنی الیك رسول الله صلی الله علیہ وسلم لاٰتیہ بخبرك قال فاذھب الیہ
فاقرئه منی السلام واخبرہ انی قد طعنت اثنتی عشرۃ طعنۃ وانی قد انفذت مقاتلی و
اخبر قومك انه لا عذر لھم عند الله ان قتل رسول الله صلی الله علیہ وسلم وواحد
منھم حیٌّ روزیکہ غزوہ احد واقع شدہ بود فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کیست کہ بیارد بمن
خبر سعد بن الربیع انصاری را پس گفت مردی من آرم یا رسول اللہ پس رفت آنمرد و میگشت درمیان
کشتگان پس گفت اورا سعد بن الربیع چیست حال تو گفت اورا آنمرد فرستادہ است مرا بسوی
تو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تا بیارم پیش او خبر ترا گفت پس برو بسوی آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم پس بخوان بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از جانب من سلام و خبر دہ او را کہ بہ نیزہ زدہ شد
مرا دوازدہ زخم و ہر آئنہ زخم گذرندہ رسانیدہ شد بجای کہ زخم آنجا میکشد از بدن من و خبر رسان
بقوم خود کہ ایشان را عذری نیست نزدیک خدا تعالی اگر کشتہ شود رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم و یکی از ایشان زندہ باشد **مالك** عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی
صعصعۃ انه بلغه ان عمرو بن الجموح وعبد الله بن عمرو الانصاریین ثم السلمیین کانا
قد حفر السیل عن قبرھما وکان قبرھما مما یلی السیل وکانا فی قبر واحد وھما ممن استشھد
یوم احد فحفر عنھما لیغیرا من مکانھما فوجدا لم یتغیرا کانھما ماتا بالامس وکان احدھما
قد جرح فوضع یده علی جرحه فدفن وھو کذلك فامیطت یده عن جرحه ثم ارسلت فرجعت
کما کانت وکان بین احد وبین یوم حفر عنھما ست واربعون سنۃ عمرو بن الجموح و عبد اللہ
بن عمر و ہر دو انصاری و سلمی کندہ بیسیل زمین را متصل قبر ایشان بود قبر ایشان نزدیک سیل و بودند
ہر دو دریک قبر و ایشان ہر دو از آنجماعہ بودند کہ شہید شدہ بودند روز احد پس کافتند مردان زمین را
از بالای ایشان تا نقل کردہ شود ایشان را از جای ایشان پس یافتہ شد این ہر دو را کہ متغیر نشدہ اند
گویا کہ ایشان مردہ اند دیروز و یکی از ایشان زخمی شدہ بود پس نہادہ بود دست خود را بر جراحت خود پس
دفن کردہ شد او را حال آنکہ او باین صفت بود پس زائل کردہ شد دست او را از زخم او بعد از ان گذشتہ

شد پس باز رجوع کرد چنانچه بود و بود درمیان احد و درمیان روزیکه کافته شد زمین از بالای ایشان جهل و
شش سال **مالک** عن ابن شهاب عن سلیمان بن یسار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
کان یبعث عبد الله بن رواحة الی خیبر فیخرص بینه وبین یهود خیبر قال فجمعوا له حلیا من
حلی نسائهم فقالوا هذا لك وخفف عنا وتجاوز فی القسم فقال عبد الله بن رواحة یا معشر
یهود والله انکم لمن ابغض خلق الله الیّ وما ذاك بحاملی علی ان احیف علیکم فاما ما عرضتم
من الرشوة فانما هی سحت وانا لا ناکلها فقالوا بهذا قامت السموات والارض رسول الله صلی الله
علیه وسلم میفرستاد عبد الله بن رواحه را بسوی خیبر پس خرص میکرد درمیان خود و درمیان یهود پس جمع
کردند یهود برای او زیوری از جمله زیورهای زنان خود پس گفتند عبد الله بن رواحه را که این زیور تراست
وسبک کن از ما و تجاوز کن در قسمت پس گفت عبد الله ای قوم یهود والله که هر آئینه شما ناخوشترین
خلق خدائید نزدیک من و نیست این ناخوشی باعث مرا بر آنکه ظلم کنم بر شما اما آنچه پیش آوردید از رشوت
پس این حرام است و هر آئینه ما نمیخوریم آن را گفتند یهود با این عدل ایستاده است آسمانها و زمین
مالک عن محمد بن عمرو بن حلحلة عن حمید بن مالک بن خثیم انه قال کنت جالسا مع ابی هریرة
بارضه بالعقیق فاتاه قوم من اهل المدینة علی دواب فنزلوا عنده قال حمید فقال لی ابو هریرة
اذهب الی امی فقل ان ابنك یقرئك السلام ویقول اطعمینا شیئا قال فوضعت ثلثة اقراص
فی صحفة وشیئا من زیت وملح ثم وضعتها علی راسی وحملتها الیهم فلما وضعتها بین ایدیهم
کبّر ابو هریرة وقال الحمد لله الذی اشبعنا من الخبز بعد ان لم یکن طعامنا الا الاسودین الماء
والتمر فلم یصب القوم من الطعام شیئا فلما انصرفوا قال لی یا ابن اخی احسن الی غنمك وامسح
الرغام عنها واطب مراحها وصلّ فی ناحیتها فانها من دواب الجنة والذی نفسی بیده
لیوشك ان یاتی علی الناس زمان تکون الثلة من الغنم احب الی صاحبها من دار مروان گفت
حمید بن مالک نشسته بودم با ابوهریره در زمین او که در وادی عقیق واقع بود پس آمدند پیش او قومی از اهل
مدینه سوار بر جانوران پس فرود آمدند نزدیک ابوهریره گفت حمید پس گفت مرا ابوهریره برو بسوی مادر
من پس بگو که پسر تو سلام میفرستد بر تو و میگوید طعام بده مرا چیزی گفت پس نهادم سه قرص نان در صحفه
وقدری از زیت و نمک بعد از ان نهادم آنرا بر سر من و برداشتم آنرا بسوی ایشان پس وقتیکه گذاشتم

٣٧٤

ازا پیش ایشان الله اکبر گفت ابوهریره و گفت سپاس خدای تعالی را که سیر ساخت ما را از نان بعد از آنکه نبود
طعام ما مگر دو اسود که عبارت از آب و خرما باشد پس تناول نکردند قوم از طعام چیزی پس وقتیکه باز
گشتند گفت ابوهریره مرا ای پسر برادر من معامله نیک کن با رمه خود و بدست پاک و دور کن خاک و
خاشاک را از ایشان و نیک کن جای ماندن ایشان وقت شب و نماز گذار در گوشه از مکان ایشان زیرا که
گوسفندان از جانوران بهشت اند قسم بذات پاکی که نفس من در دست اوست نزدیک است که بیاید بر
مردمان زمانی که باشد رمه گوسفندان بهتر نزدیک صاحب آن از خانه مروان مالک عن اسحاق

ابن عبد الله بن ابی طلحة ان الطفيل بن أبيّ بن كعب اخبره انه كان يأتي عبد الله بن عمر فيغدو معه
الى السوق قال فاذا غدونا الى السوق لم يمرّ عبدُ الله بن عمر على سَقّاطٍ ولا على صاحب بيعةٍ ولا
مسكينٍ ولا احدٍ الا سلّم عليه قال الطفيل فجئتُ عبد الله بن عمر يوماً فاستتبعني الى السوق فقلت
له وما تصنع في السوق وانت لا تقفُ على البيع ولا تسال عن السلع ولا تسومُ بها ولا تجلس في
مجالس السوق قال واقول اجلس بنا ههنا نتحدث قال فقال لي عبد الله بن عمر يا ابا بطن وكان
الطفيل ذا بطن انما نغدو من اجل السلام نسلّم على من لقينا طفيل بن ابی بن کعب می آمد پیش عبد الله
بن عمر پس عبد الله وقت صبح میرفت همراه او بسوی بازار گفت طفیل پس وقتیکه میرفتیم بسوی بازار نمیگذشت عبد
الله بر سقط فروشی و نه بر صاحب بیعی و نه بر مسکینی و نه بر مجلسی مگر که سلام میکرد بر وی گفت طفیل پس آمدم
پیش عبد الله بن عمر روزی پس طلب کرد از من که از پی او روم بسوی بازار پس گفتم او را چه میکنی در
بازار و تو نمی ایستی به بیعی و سوال نمیکنی از کالای و نرخ مقرر نمیکنی کالای را و نمی نشینی در مجلسی از مجلس بازار
گفت و من میگویم بنشین همراه ما اینجا تا با یکدیگر سخن گوییم پس گفت مرا عبد الله ای صاحب شکم و بود طفیل
بزرگ شکم جز این نیست حال که وقت صبح میروم برای سلام تا سلام گوییم با هر که ملاقات کنیم مالک

انه بلغه ان عبدَ الله بن عمر مكثَ على سورة البقرة ثماني سنين يتعلّمها عبد الله بن عمر درنگ کرد
بر سورة بقره تا هشت سال می آموخت آن را مالك انه بلغه ان عبد الله بن عمر قال اللّهمّ اجعلني
من ائمة المتقين عبد الله بن عمر دعا میکرد و میگفت بار خدایا بگردان مرا از ائمه متقیان مالك انه

بلغه ان ابا الدرداء كان يقوم من جوف الليل فيقول نامت العيونُ وغارت النجومُ وانت
الحيّ القيّوم ابو درداء برمیخاست در نصف شب پس میگفت بخواب رفتند چشمها و فرو رفت ستارها

و تو زنده بر پا وارنده و تدبیر کننده **باب** فضل مدینة النبی صلی الله علیه وسلم باب در بیان

فضائل مدینه آنحضرت صلی الله علیه وسلم **مالک** عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة الانصاری

عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم بارک لهم فی مکیالهم و

بارک لهم فی صاعهم ومدهم یعنی اهل المدینة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بارخدایا برکت

ده ایشان را در پیمانهٔ ایشان و برکت ده ایشان را در صاع ایشان و مد ایشان مراد میدهد اهل مدینه را

مالک عن سهیل بن ابی صالح عن ابیه عن ابی هریرة انه قال کان الناس اذا رأوا اول الثمر جاؤا

به الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذا اخذه رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم

بارک لنا فی ثمرنا وبارک لنا فی مدینتنا وبارک لنا فی صاعنا وبارک لنا فی مدنا اللهم ان ابراهیم

عبدک وخلیلک ونبیک وانی عبدک ونبیک وانه دعاک لمکة وانی ادعوک للمدینة بمثل

ما دعاک به لمکة ومثله معه ثم یدعو اصغر ولید یراه فیعطیه ذلک الثمر گفت ابوهریره بودند مردمان

باین صفت وقتیکه میدیدند اول میوه می آوردند بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس وقتیکه میگرفت آنرا رسول

الله صلی الله علیه وسلم میگفت یعنی دعا میکرد بارخدایا برکت ده ما را در میوه ما و برکت ده ما را در شهر ما و

برکت ده ما را در صاع ما و برکت ده ما را در مد ما بارخدایا هر آئینه ابراهیم علیه السلام بنده تست و دوست تو و پیغمبر تست

و هر آئینه من بنده توام و پیغامبر توام و هر آئینه ابراهیم دعا کرد در جناب تو برای مکه و هر آئینه من دعا میکنم

برای مدینه در جناب تو بمثل آنچه دعا کرد ابراهیم بآن در جناب تو برای مکه و مانند آن همراه آن بعد

از ان میخواند خورد ترین طفلی را که میدید او را پس عطا میفرمود او را آن میوه **مالک** عن قطن

بن وهب بن عویمر بن الاجدع ان یحنس مولی الزبیر بن العوام اخبره انه کان جالسا عند

عبد الله بن عمر فی الفتنة فاتته مولاة له تسلم علیه فقالت انی اردت الخروج یا ابا عبد

الرحمن اشتد علینا الزمان فقال لها عبد الله بن عمر اقعدی لکع فانی سمعت رسول الله صلی

الله علیه وسلم یقول لا یصبر علی لأوائها وشدتها احد الا کنت له شفیعا او شهیدا یوم

القیمة یحنس نشسته بود نزد عبد الله بن عمر در ایام فتنه پس آمد پیش او زن آزاد کرده شده او سلام میکرد

بروی پس گفت آن زن هر آئینه خواستم بیرون آمدن از مدینه ای ابا عبد الرحمن سخت شد بر ما زمانه پس گفت او را عبد

الله بن عمر بنشین ای بیعقل پس هر آئینه شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمود صبر نکند بر شقت

بضم الشناة من تحت و فتح الحاء المهملة وكسر النون وفتحها وسين مهملة قوله اللكع هو اللئيم ... سبب قوله اللأواء بالمد الجوع ... شفيعا او شهيدا المراد بالشفاعة والشهادة ههنا هو الامر الزائد على ما وعد له صلى الله عليه وسلم في حق كافة امته مما يقتضي خصوص الكرامات ...

مدینه و نحی ام هیچکس مگر که من میباشم برای او شفاعت کننده یا گواهی دهنده روز قیامت مالک عن محمد

بن المنکدر عن جابر بن عبد الله ان اعرابیا بایع رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الاسلام

فاصاب الاعرابی وعک بالمدینة فاتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله اقلنی بیعتی

فابی النبی صلی الله علیه وسلم ثم جاءه فقال اقلنی بیعتی فابی ثم جاءه فقال اقلنی بیعتی فابی

فخرج الاعرابی فقال النبی صلی الله علیه وسلم انما المدینة کالکیر تنفی خبثها وینصع طیبها

جابر بن عبد الله گفت هر آئنه اعرابی بیعت کرد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر اسلام پس رسید بآن اعرابی تپ

شدید در مدینه پس آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله باز ده بمن بیعت من پس قبول

نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن دیگر بار آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول

الله باز ده بمن بیعت من پس قبول نه کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن باز آمد پس گفت باز ده

بمن بیعت من پس قبول نفرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بر آمد آن اعرابی از مدینه پس فرمود آنحضرت

صلی الله علیه وسلم غیر ازین نیست که مدینه مانند آتش دان آهنگر است دفع میکند خبث آهن را و خالص

میسازد پاک او را مالک عن یحیی بن سعید انه قال سمعت ابا الحباب سعید بن یسار یقول

سمعت ابا هریرة یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت بقریة تاکل القری یقولون

یثرب وهی المدینة تنفی الناس کما ینفی الکیر خبث الحدید ابو هریره گفت که فرمود رسول الله صلی الله

علیه وسلم حکم کرده شدم ابدیهی که میخورد دیهها را میگویند او را یثرب و آن مدینه است دفع میکند از خود

مردمان را چنانکه دفع میکند آتش دان آهنگر خبث آهن را مالک عن هشام بن عروة عن ابیه

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یخرج احد من المدینة رغبة عنها الا ابدل الله فیها خیرا

منه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بر نمی آید از مدینه هیچکس اعراض کرده از وی مگر که بدل او می آرد

خدا تعالی در مدینه بهتر از وی مالک انه بلغه ان عمر بن عبد العزیز خرج من المدینة التفت

الیها فبکی ثم قال یا مزاحم اتخشی ان نکون ممن نفت المدینة عمر بن عبد العزیز وقتیکه بر آمد از مدینه

التفات کرد بسوی او پس گریست بعد از آن گفت ای مزاحم آیا میترسی که باشیم از جماعه که دور کرد

ایشان را از خود مدینه مالک عن هشام بن عروة عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

طلع له احد فقال هذا جبل یحبنا ونحبه عروه گفت هر آئنه رسول الله صلی الله علیه وسلم نمود وارشد

برای اوکوه احد پس فرمودین کوهی ست که دوست میدارد ما را و دوست میداریم او را مالک عن

هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين انها قالت لما قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم

وعك ابو بكر وبلال قالت فدخلت عليهما فقلت يا ابت كيف تجدك ويا بلال كيف تجدك قالت

فكان ابو بكر اذا اخذته الحمى يقول شعر كل امرئ مصبح فى اهله + والموت ادنى من شراك نعله

وكان بلال اذا اقلع عنه يرفع عقيرته فيقول ـ الا ليت شعرى هل ابيتن ليلة + بواد

وحولى اذخر وجليل + وهل اردن يوما مياه مجنة + وهل يبدون لى شامة وطفيل +

قالت عائشة فجئت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبرته فقال اللهم حبب الينا المدينة كحبنا

مكة او اشد وصححها وبارك لنا فى صاعها ومدها وانقل حماها واجعلها بالجحفة قال مالك وحدثنى

يحيى بن سعيد ان عائشة زوج النبى صلى الله عليه وسلم قالت وكان عامر بن فهيرة يقول

ـ قد رايت الموت قبل ذوقه + ان الجبان حتفه من فوقه حضرت عائشه فرمود وقتیکه تشریف

آورد رسول الله صلى الله علیه وسلم در مدینه تب زده شدند حضرت ابوبکر و بلال گفت حضرت عائشه پس

داخل شدم بر ایشان پس گفتم ای پدر من چگونه می یابی خود را و ای بلال چگونه می یابی خود را گفت پس بود

ابوبکر وقتیکه میگرفت او را تپ میگفت کل امرئ الخ یعنی هر مردیکه دعای خیر کرده میشود او را در وقت

صبح در اهل خود و موت نزدیکتر است از تسمه پاپوش او و بود بلال وقتیکه برخاسته میشد تپ را آن و

بلند میکرد آواز خود را پس میگفت الا لیت شعری الخ یعنی آگاه شو کاش شناخت من حاصل شد

که آیا شب خواهم گذرانید شبی از شبها در وادی و گرداگرد من اذخر و جلیل باشد و آن دو گیاهی است [illegible]

و آیا وارد شوم روزی [illegible] آن جایست متصل مکه و آیا ظاهر خواهند شد در نظر من شامه و طفیل و آن

دو کوه اند [illegible] حضرت عائشه پس آمدم پیش آنحضرت صلى الله علیه وسلم خبر دادم او را پس

فرمود بار خدایا دوست گردان نزدیک ما مدینه را چنانکه دوست میداریم مکه را یا زیاده تر از آن و خوش

هوا ساز آن را برای ما و برکت ده [illegible] صاع ما و مد ما و نقل کن تپ او را پس در آر از جحفه که قریه بود

گفت مالک [illegible] که حضرت عائشه میگفت و عامر بن فهیره میگفت قد رایت الخ

یعنی دیدم موت [illegible] مرگ او از بالای اوست یعنی قریب بخوف [illegible] میشود

مالک عن نعيم بن عبد الله المجمر عن ابى هريرة انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على

۱۲۹۳

لله الحمد ماله التاریخ * قال لی ان ذا الکتاب بدیع *

انشاء القاضی طلا محمد خان الفشاوری فی تاریخ المسوّی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العلمین علی اتمام طبع المسوّی

سفر بلیغ بدیع کامل حسن * نا هیک عن کل سفر خطّ فی الخبر * ومرد بلا غیر نور بلا شرر * ماهر بلا ضرر صفو بلا کدر *

انقاب المدینة ملائکة لا یدخلها الطاعون ولا الدجال رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بر گذرهای

مدینه فرشتگان هستند که داخل نخواهد شد آنجا طاعون و نه دجال مالک عن یحیی بن سعید قال کان رسول

الله صلی الله علیه وسلم جالسا وقبر یحفر بالمدینة فاطلع رجل فی القبر فقال بئس مضجع المؤمن

فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بئس ما قلت فقال الرجل انی لم ارد هذا یا رسول الله انما اردت

القتل فی سبیل الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا مثل القتل فی سبیل الله ما علی الارض

بقعة هی احب الیّ ان یکون قبری بها منها ثلث مرات رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته بود و کاویده

میشد قبری در مدینه پس نگاه کرد مردی در قبر پس گفت بد خوابگاه مسلمانست قبر پس فرمود رسول الله

صلی الله علیه وسلم بد سخنی ست که گفتی پس گفت آنمرد اراده نه کردم این معنی را یا رسول الله یعنی اراده کرده

ام که مسلمانان بعد مردن تعذیب خواهد شد غیر از این نیست که اراده کرده ام مدح کشته شدن در راه خدا تعالی

پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست هیچ مانند کشته شدن در راه خدا نیست بر روی زمین بقعه

که دوست داشته شده باشد نزدیک من که باشد قبر من آنجا زیاده از مدینه سه بار فرمود این کلمه را مالک

عن یحیی بن سعید عن عبد الرحمن بن القاسم ان اسلم مولی عمر بن الخطاب اخبره انه زار عبد الله

بن عیاش المخزومی فرای عنده نبیذا وهو بطریق مکة فقال له اسلم ان هذا الشراب یحبه عمر بن

الخطاب فحمل عبد الله بن عیاش المخزومی قدحا عظیما فجاء به الی عمر بن الخطاب فوضعه فی

یده فقربه الی فیه ثم رفع راسه فقال عمر ان هذا الشراب لطیب فشرب منه ثم ناوله رجلا عن

یمینه فلما ادبر عبد الله ناداه عمر بن الخطاب فقال انت القائل لمکة خیر من المدینة فقال

عبد الله فقلت هی حرم الله وامنه وفیها بیته فقال عمر لا اقول فی بیت الله ولا فی حرمه شیئا ثم قال

عمر انت القائل لمکة خیر من المدینة قال فقلت هی حرم الله وامنه وفیها بیته فقال عمر لا اقول فی

حرم الله ولا فی بیته شیئا ثم انصرف اسلم مولی عمر بن الخطاب زیارت کرد عبد الله بن عیاش را پس دید

او نبیذ را حال آنکه او در راه مکه بود پس گفت او را اسلم هر آئینه این شامیدنی هست که دوست میدارد

آنرا عمر بن الخطاب پس برداشت عبد الله بن عیاش قدحی بزرگ پس آورد آنرا بسوی عمر بن الخطاب پس نهاد

آنرا در دست حضرت عمر پس نزدیک ساخت آنرا حضرت عمر بدهان خود پس فرمود هر آئینه این خوش

آشامیدنیست پس آشامید از آن بعد از آن داد آنرا بمرد دیگر بدست راست او نشسته بود پس وقتیکه

نشست این سو کرده روان شد عبد الله او را آواز داد عمر بن الخطاب پس گفت تو ئی آنکه میگوئی که بهتر است از رعایت
پس گفت عبد الله گفتم که حرم خدا است و جای امن است و در مکه خانه خدا است پس فرمود حضرت عمر میگویم در حرم
خدا و نه در حرم او چیزی بعد ازان باز گفت عمر بن الخطاب تو ئی آنکه میگوئی که بهتر است از رعایت پس گفتم که
حرم خدا است و جای امن است و در مکه خانه خدا است پس فرمود حضرت عمر میگویم در حرم خدا و نه در خانه او چیزی
بعد ازان بازگشت عبد الله

خلاصہ تحریر مولوی محمد عاشق صاحب تلمیذ مصنف ؒ

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی

اما بعد فقیر محمد عاشق بر ضمیر صفا پذیر طالبان صادق واضح میگرداند که چون این کتاب مصفی شرح موطا امام مالک از قلم
فیض رقم حجة الله حضرت شاه ولی الله رضی الله عنه وارضاه به تسوید رسید بسبب اشتغال باشغال دیگر توجه به ترتیب تهذیب
آن مسودات مبذول نشد و مدتی غیر مرتب ماند هر چند گوشه خاطر مبارک بان طرف همیشه مصروف بود لیکن صورت نگرفت
تا آنکه روح پر فتوح ایشان بملاء اعلی پرواز فرمود و چون این واقعه رو نمود کسی از معتقدان ان هوشی نماند که به تفحص آن اوراق
پردازد تا بعد مدت پنج یا شش ماه صالحی حضرت ایشان را در خواب دید که گویا میفرمایند به ترجمه موطا شوق بسیار دارم
و اظهار شغف آن میفرمایند العزیز نزد کاتب حروف آن بشری را بیان نمود از همان وقت شخصی متعلق به ترتیب تبییض آن
مسودات بخاطر افتاد و نزد حافظ کلام رب العالمین خواجه محمد امین ولی اللهی که تلمیذ خاص محرم باختصاص جناب حضرت ایشان بود
شغف خود اظهار نمودم ایشان آن مسودات را بیرون آورده و کتاب مسوی را پیش روی نهاده ترتیب و تبییض آن
و مدتی چهار ماه بلیغ نموده تا احسن انتظام یافت ثامن عشره شوال یوم الاحد عند رابعة النهار سنه تسع و سبعین بعد الالف
مرتب مهذب گردید الحمد لله علی ذالک حمدا کثیرا

الحمد لله که جلد ثانی مصفی شرح موطا معه مسوی در دهلی در مطبع مرتضوی باهتمام حافظ عزیز الدین الطباع پذیرفت
قطعه تاریخ از کاتب جلد ثانی محمد امام الدین صاحب پنجابی
مصفی طبع شد شرح موطا ؛ به ترتیب خوش و
سروش غیب گفتا از سر لطف ؛ بساعت سعد شد طبع مصفا ؛
۱۲۹۳

اشتہار